تصویر ابو عبد الرحمن الکردي

ضعف ایمان و درمان آن

منتدی إقرأ الثقافي
www.iqra.ahlamontada.com



تألیف:
امام ابن القیم الجوزیه

ترجمه:
مهدي مصطفایي


منتدى إقراء الثقافي

ضعف ایمان و درمان آن

مؤلف:
امام عالم شمس الدين أبو عبدالله محمد بن شيخ تقی الدين أبی بكر
معروف به ابن قيم جوزی رحمه الله

مترجم:
مهدی مصطفایی

سرشناسه	: ابن قیم جوزیه، محمد بن ابی‌بکر، ۶۹۱ـ۷۵۱ق
عنوان قراردادی	: الداء و الدواء. فارسی.
عنوان نام پدیدآور	: ضعف ایمـان و درمـان آن/ مولـف شـمس‌الـدین ابوعبدالله محمدبن شیخ تقی‌الدین ابی‌بکـر معـروف به ابن‌قیم جوزی، مترجم مهدی مصطفایی.
مشخصات نشر	: سنندج؛ آراس ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری	: ۳۴۰ ص.
شابک	: ۹۷۸ـ۹۶۴ـ۸۶۲۰ـ۷۸ـ۸
فهرست‌نویسی	: فیپا
یادداشت	: کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	: ایمان (اسلام)
موضوع	: احادیث اهل سنت ــ قرن ۸ق
شناسه افزوده	: مصطفایی، مهدی، ۱۳۶۰
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ ۲۰۴۱د۱۴الف/BP۲۲۵
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۶۴
شماره کتابشناسی ملی	:۱۸۳۱۰۷۶

شناسنامه کتاب



نام کتاب	: ضعف ایمان و درمان آن
مؤلف	: ابن‌قیم جوزی
مترجم	: مهدی مصطفائی
ناشر	: آراس
تیراژ	: ۳۰۰۰ جلد
نوبت چاپ	: اول ۸۹
چاپ	: آینده
قیمت	: ۵۰۰۰ تومان
شابک	: ۸ـ۷۸ـ۸۶۲۰ـ۹۷۸ـ۹۶۴

مرکز پخش: سنندج، پخش کتاب امام غزالی

تلفکس: ۲۲۵۶۱۰۰ ـ ۰۸۷۱

فهرست مطالب

صفحه

عنوان

بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه‌ی مترجم

الحمد لله رب العالمین و الصلاة و السلام علی نبینا محمد و علی آله و صحبه اجمعین

اما بعد فان اصدق الحدیث کتاب الله و خیر الهدی هدی نبینا محمدﷺ و شر الامور محدثاتها و کل محدثة بدعة و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة فی النار

اما بعد:

خداوند عزوجل می‌فرماید:

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ وَاشْكُرُواْ لِي وَلاَ تَكْفُرُونِ﴾ (بقره۱۵۲) (پس مرا یاد کنید [تا] شما را یاد کنم و شکرانه‌ام را به جای آرید و مرا ناسپاسی نکنید.)

﴿وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾ (زخرف۳۶) (هر کس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی همدم و دمسازی باشد.)

﴿قُلْ مَا يَعْبَؤُا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ...﴾ (فرقان۷۷) (بگو اگر دعای شما نباشد پروردگارم هیچ اعتنایی به شما نمی‌کند....)

﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُواْ لِي وَلْيُؤْمِنُواْ بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ﴾ (بقره۱۸۶) (هرگاه بندگان من، از تو در باره من بپرسند، [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را به هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم پس [آنان] باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند باشد که راه یابند.)

﴿وَاذْكُر رَّبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَخِيفَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ وَلاَ تَكُن مِّنَ الْغَافِلِينَ﴾ (اعراف۲۰۵) (در دل خویش پروردگارت را بامدادان و شامگاهان

با تضرع و ترس و بدون صدای بلند یاد کن و از غافلان مباش.)

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ (انفال۲) (مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دل‌هایشان بترسد و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید و بر پروردگار خود توکل می‌کنند.)

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا لَقِيتُمْ فِئَةً فَاثْبُتُواْ وَاذْكُرُواْ اللهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (انفال۴۵)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید چون با گروهی برخورد می‌کنید پایداری ورزید و خدا را بسیار یاد کنید، باشد که رستگار شوید.)

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى﴾ (طه ۱۲۴)

(هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم.)

هر مسلمانی از زمانی که ایمان می‌آورد و از کفرو پلیدی دوری می‌جوید و با شیطان دست در گریبان می‌شود و از اطاعت او و جنودش سر باز می‌زند و لااله الا الله را لبیک می‌گوید و رو به سوی خدا و دین حنیف او می‌کند، بی شک در راه دینداری خویش با فراز و نشیب های بسیار روبرو شده و قوت و ضعف ایمان را تجربه خواهد کرد و تفاوت لحظات با خدا بودن و بی خدا بودن را در خواهد یافت. با تجربه چنین لحظاتی است که آدمی لذت عبادت، نیایش، و از همه مهمتر توحید را به چشم جان خواهد دید. تفاوت یاد خدا و ذکر مبارکش و بودن با او را با بازیچه‌های دنیا و لهو و لعب شیاطین و اصحاب او خواهد فهمید و فرق بین ایمان و کفر برایش روشن خواهد شد.

ناگهان همه چیز معنا می‌گیرد: الله، برگزیدگانش، اهل ایمان، فرشتگان، دنیا و پوچی آن و آخرت جاویدان، اخلاص، صداقت، عدل، بهشت و... تا ابلیس، پیروانش، شیاطین، کفر، اهل کفر، ریا، دروغ، حیله، ظلم، جهنم و... .

گویی همه چیز زنده و حاضر گشته، گویی با الهامی بی صدا مخاطب قرار گرفته‌ای و دیگر نیازی به معجزه و دلیل و مجادله نداری.

در حالت با خدا بودن و با یاد او زیستن، دائم سایه‌ی خنک رحمت او را بر خود

مستولی خواهی یافت و خود را احساس خواهی کرد. دنیا و پوچی آن را با تمام توان در خواهی یافت و آخرت را با تمام حقایقش نزدیک خواهی یافت. دیگر اثری از اندوه و غم و سگ دوی‌های دنیایی وجودت را آزار نخواهد داد. دیگر دنیا برایت همچون سیبی برای یک کرم بو گندو نیست که به سرعت بر آن می‌لولد تا آن را از دست ندهد و حشره‌ای یا حیوانی گنده تر آن را از او نرباید.

دیگر دین برایت چون مغازه، دکان، مقام و منصب نیست که همچون اهل بازار فقط برای تهیه‌ی لقمه‌ای باشد که به دست آری ، تا روزی دیگر و روزی‌ای دیگر معده و روده و دستگاه‌های لجن‌ساز خود را با آن مشغول کنی و بر این شاهکارخود نیز بر خود ببالی.

آری ایمان معنا خواهد گرفت، گویی دوباره متولد شده‌ای. ناگهان از زندان سخت غفلت از خدا آزاد خواهی شد و از هم سلولی شیاطین در بند دنیا و بنده‌ی ماده بودن رها می‌شوی. از زندان عبوس و بی رحم نادانان و نادانی، از سیه چال تاریک درد لذتهای دنی[1]، از منزلگه سکوت و سکون، از آنجا که راه را فرسنگ‌ها بر عقل و فکر و دین بسته‌اند، آنجا که هم سلولی ها و همراهان آدمی نیز چون خود زندان سیاه و قیرین و ستم پیشه اند.

از جهنم جهنمیان زمینی، که از سیه چال ها و تعذیب ها و مرگ جهنم واقعی نشان‌ها بر اوست.

آنجا که کِرخی و سستی و بیهوشی امان از دل آدمی می‌رباید و تعفن و گنداب سکون و به عبارت خودمانی تر زندان و زندانیان، «راحتی» زنده بودن را در کام آدمی‌مبدل به مرگ می‌کند.

خلاصه از بی یاد خدا بودن، بی یاد او زیستن،... از بی او ماندن... و از بی خدایی... از زندان غفلت از او... . از او را نشناختن.... نفهمیدن... و جاهلانه نخواستن... .

از احساس مسخ.... از طرد شدن و هبوط به سوی خاک... به سوی پستی.. سیه چال... بلاتکلیفی... مرگ... و....

---

۱. پست و بی ارزش.

و از تمام آن چه می‌دانم و نمی‌دانم و نمی‌توانم نگاشت.

آری این است عذاب دوری از یاد خدا، تبعیدگـه ارواح ناپـاک، منـزل و مـاوای شیاطین، موطن و بیابانی کثیف که تنها سزایش هجرت است و بس.

آری این است فرق بین با یاد خدا زیستن و زندگی در بند شیاطین.

این امر و نیاز مبرمی که بدان احساس می‌شد، بخـصوص از جانـب کـسانی کـه تازه وارد دین حنیف گشته و تجربه چندانی در رویارویی با مـسائل ایمـانی و مکـر شیطان نداشته و نیز نیاز شخص مترجم در این باب، سبب شد که مطالب این کتـاب را که در واقع ترجمـه‌ی کتـاب گویـا و سـودمند «**الـداء و الـدواء**» از امـام و اسـتاد بزرگوار «ابن قیم جوزی» رحمه الله می‌باشد در اختیـار مـسلمانان علاقـه منـد قـرار دهم، باشد که چراغی باشد فرا راه مسیر دینداری جوانان پرشور و نیز مایـه اسـتفاده از تجارب بزرگان و رهروان ثابت قدمی چون مولف گرانقدر رحمه الله که حقا تلمّذ از آثارش مایه استفاده و برکت می‌باشد.

و اما نکاتی که لازم است مورد توجه قرار گیرد:

۱ـ کتاب «**الداء و الدواء**» و «**الجواب الکافی لمن سأل عن الدواء الـشافی**»، هـر دو در اصل یک کتاب می‌باشند که تحت دو عنوان چاپ و منتشر شده‌اند و لازم اسـت یادآوری شود که مؤلف رحمه‌الله نامی به کتاب نداده است و آن را در جواب سؤالی که در ابتدای کتاب ذکر شده نوشته است و این اسامی بعداً به کتاب داده شده اسـت و به جهت داشتن دو نام بعضی به اشتباه آن را دو کتاب جداگانه پنداشته‌اند.

۲ـ نسخه عربی کتابی که به فارسی برگردانده شده است دارای تحقیق و تخـریج احادیث توسط شیخ علی بن حسن بن علی بن عبد الحمید الحلبی الاثری بوده و در صحت و سقم و نیز ذکر منبع احادیث بدان تکیه شده است. و حتـی الامکـان سـعی شده از ترجمه احادیث ضعیف[1] که در اصل کتاب موجود بوده و مؤلف رحمه‌الله در

---

۱. شیخ آلبانی در کتاب تمام المنه (ص۳۴) در مورد عمل به حدیث ضعیف می‌گوید که گرچـه بـین اهـل علـم و طلاب مشهور است که عمل به حدیث ضعیف در فضایل اعمال جایز است و گمان می‌برند که در این مورد اختلاف وجود ندارد اما چنین نیست و بلکه عده‌ای از علما معتقدند که به هیچ وجه به حدیث ضعیف عمل نمی‌شود، نه در احکام و نه در فضایل اعمال.

کنار دیگر احادیث صحیح بدانها حجت جسته، خودداری شود.

۳ـ از هر گونه دخل و تصرف در اصل کتاب دوری شده و نکات و مواردی که بنا به ضرورتی نیاز به توضیح داشته، در پاورقی همان صفحه عنوان گردیده است و یا داخل [] نوشته شده است.

در پایان برای خود، پدر و مادرم و تمام کسانی که در راه رسیدن به‌این مقصود و نیز در جهت تصحیح کتاب یاریگر و راهنما بوده‌اند طلب دعای خیر دارم و از خداوند بلند مرتبه خیر و برکت آن را خواستارم و از هر گمراهی و شرّ و آفتی بدو پناه می‌برم.

ایشان هم چنین بیان می‌کنند که خودشان نیز این نظر را دارند که حتی در فضایل اعمال هم به حدیث ضعیف استناد نمی‌شود، اولا به این دلیل که به اتفاق علما عمل به آن جایز نیست و حدیث ضعیف ظن مرجوح و ضعیف را می‌رساند و برای استناد به آن در فضایل اعمال، نیاز به دلیل است و دلیلی برای استناد به آن وجود ندارد.
ثانیا ایشان می‌گویند من از این سخن بعضی علما که می‌گویند به حدیث ضعیف در فضایل اعمال استناد می‌شود چنین برداشت می‌کنم که منظور آن‌ها این است که به احادیث ضعیفی استناد می‌شود که دلیل شرعی قابل قبول دیگری [با کتاب یا حدیث صحیح] برآنها دلالت کند و مشروعیت خود را از آن بگیرند و سپس در حدیثی ضعیف اجر یا فضیلت خاصی برای آن عمل بیان شده باشد و در این صورت در فضایل اعمال به حدیث ضعیف عمل می‌شود. اما متاسفانه بسیاری حدیث ضعیف را حتی در احکام نیز حجت دانسته و بدان عمل می‌کنند.

مقدمه‌ی مولف

از امام، علامه، حافظ شمس الدین أبو عبدالله محمد بن شیخ تقی الدین أبی بکر معروف به ابن قیم جوزی سؤال شد که:

علمای بزرگ و امامان دین ـ خداوند از همه آن‌ها راضی باشد- در مورد شخصی که به بلا و مرض [گناه و ضعف ایمان] دچار گشته و می‌داند که اگر بر او ادامه یابد دنیا و آخرتش را تباه می‌سازد؛ چه می‌گویند؟ در حالی که به هر شیوه‌ای در راه دفع آن از خود کوشیده، ولی جز بر شدت و افروختگی آن افزوده نشده است. لذا چاره دفع آن چیست؟ و راه رهایی از آن کدام است؟

خداوند رحمت کند کسی را که مبتلایی را کمک می‌کند و همانا خداوند در یاری بنده‌اش می‌باشد مادامی که بنده در یاری برادرش باشد.[1]

پس فتوایی [در این مورد] برایمان صادر کنید، خداوند شما را رحمت کند!.

پس شیخ رضی الله عنه نوشت که: **الحمد لله**

اما بعد:

در صحیح بخاری از ابوهریره روایت شده است که رسول خداﷺ فرمود: (**ما أنزل الله داء إلا أنزل له شفاء**)[2] (خداوند هیچ دردی را نازل نکرده است مگر این که درمان آن را نیز نازل فرموده است.) و در صحیح مسلم از جابربن عبدالله روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: (**لکل داء دواء فإذا أصیب دواء الداء برأ باذن الله**)[3] (هر دردی را دوایی مخصوص است، هنگامی که دوای آن درد بدان برسد به اذن خدا از بین می‌رود.)

در مسند امام احمد در حدیث اسامه بن شریک از رسول خداﷺ روایت شده که فرمود:(**إن الله لم ینزل داء إلا أنزل له شفاء علمه من علمه وجهله من جهله**)[4] (خداوند هیچ دردی را نازل نکرده، مگر این که درمان آن را نیز نازل فرموده است پس هرکس آن را شناخت، آن را شناخته و هر کس ندانستش، ندانسته است.) و در لفظی دیگر آمده که: (**إن**

---

۱. این جمله اشاره دارد به حدیثی که با همین لفظ در صحیح مسلم از ابوهریره روایت شده است. (محقق).
۲. بخاری ۵۳۵۴.
۳. مسلم ۲۲۰۴.
۴. احمد ۲۷۸/۴ و ابوداوود ۳۸۵۵ و بخاری در ادب المنفرد ۲۹۱.

الله لم يضع داء إلا وضع له شفاء أو دواء إلا داء واحدا قالوا يا رسول الله ما هو قال الهرم)[۱] (خداوند هیچ دردی را قرار نداده مگر این که درمان آن را نیز قرار داده است مگر یک درد. گفتند: ای رسول خداﷺ آن درد کدام است؟ فرمود: پیری.) ترمذی گفته این حدیث صحیح است. این احادیث هم شامل دردهای جسمی و قلبی و روحی و دواهای آن‌ها نیز می‌گردد چنان که پیامبرﷺ، نادانی را درد دانسته و دوای آن را نیز سوال کردن از عالمان دانسته اند.

ابوداوود در سنن خود از جابر بن عبدالله حدیثی روایت می‌کند که گفت:**(خرجنا في سفر فأصاب رجلا منا حجر فشجه في رأسه ثم احتلم فسأله أصحابه فقال هل تجدون لی رخصة في التيمم قالوا ما نجد لك رخصة وأنت تقدر على الماء فاغتسل فمات فلما قدمنا على رسول الله أخبر بذلك فقال قتلوه قتلهم الله إلا سألوا إذ لم يعلموا فإنما شفاء العي السؤال إنما كان يكفيه أن يتيمم ويعصر أو يعصب على جرحه بخرقة ثم يمسح عليها ويغسل سائر جسده)**[۲] (برای سفری بیرون رفتیم و سنگی به شخصی از ما برخورد کرد و او را از ناحیه‌ی سر مجروح نمود. سپس آن شخص جنب شد و از همراهان خود سوال نمود که به نظر شما می‌توانم تیمم کنم؟ گفتند ما رخصتی برای تیمم کردن تو سراغ نداریم و تو می‌توانی با آب غسل کنی. سپس او غسل نمود و فوت کرد. هنگامی که به حضور رسول خداﷺرسیدیم [این واقعه] به او خبر داده شد. سپس فرمود: او را کشتند خداوند آن‌ها را بکشد. چرا وقتی نمی‌دانستند سوال نکردند؟ زیرا شفای نادانی پرسیدن است. همانا کافی بود که تیمم کند و پارچه‌ای بر روی زخم خود قرار دهد و بر آن مسح نماید و بقیه بدن خود را بشوید.)

پس رسول خداﷺ خبر داد که نادانی درد است و شفایش پرسیدن است.

وخداوند سبحان خبر داده که قرآن شفاست، چنان که می‌فرماید: **﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَّقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاء...﴾** (فصلت ٤٤) (اگر [این کتاب را] قرآنی غیر عربی گردانیده بودیم قطعاً می‌گفتند چرا آیه‌های آن روشن بیان نشده؟ کتابی غیر عربی و [مخاطب آن] عرب زبان؟ بگو این [کتاب] برای کسانی که ایمان آورده‌اند رهنمود و درمانی است.)

همچنین می‌فرماید: **﴿وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاء وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ﴾** (اسراء ۸۲) (ما آن چه را برای مؤمنان مایه درمان و رحمت است از قرآن نازل می‌کنیم.)

---

۱. ترمذی ۲۰۳۸.

۲. ابوداوود ۳۳۶.

(مِن) در آیه بالا برای تبعیض نبوده، بلکه برای بیان جنس می‌باشد و منظور کل قرآن است، یعنی قرآن برای مومنان تماما شفا و رحمت است چنان که در آیه قبل از آن آمده است. پس قرآن شفای قلب است در مقابل بیماری شک و نادانی؛ و خداوند هیچ شفایی را سودمندتر و شامل‌تر و بزرگ‌تر از قرآن برای از میان بردن درد قرار نداده است.

چنانکه در صحیحین از أبی سعید روایت شده است که گفت: (**انطلق نفر من أصحاب النبي في سفرة سافروها حتى نزلوا على حي من أحياء العرب فاستضافوهم فأبوا أن يضيفوهم فلدغ سيد ذلك الحي فسعوا له بكل شيء فلم ينفعه شيء فقال بعضهم لبعض لو أتيتم هؤلاء الرهط الذين نزلوا لعله أن يكون عند بعضهم شيء فاتوهم فقالوا ياأيها الرهط إن سيدنا لدغ وسعينا له بكل شيء لا ينفعه شئ فهل عند أحد منكم من شيء؟ فقال بعضهم نعم والله إني لأرقى ولكن والله استضفناكم فلم تضيفونا فما أنا براق حتى تجعلوا لنا جعلا فصالحوهم على قطيع من الغنم فانطلق يتفل عليه ويقرأ الحمد لله رب العالمين فكأنما نشط من عقال فانطلق يمشي وما به قلبة فأوفوهم جعلهم الذي صالحوهم عليه فقال بعضهم إقتسموا فقال الذي رقى لا نفعل حتى نأتي النبي فنذكر له الذي كان فننظر ما يأمرنا فقدموا على رسول الله ﷺ فذكروا له ذلك فقال وما يدريك آنها رقية ثم قال قد أصبتم اقتسموا وأضربوا لي معكم سهما**)[۱] (عده‌ای از اصحاب پیامبر ﷺ برای مسافرتی رهسپار شدند و رفتند تا به نزد قبیله‌ای از قبایل عرب رسیدند، اصحاب از آنان در خواست کردند تا مهمانشان باشند ولی آن‌ها از مهمان کردنشان امتناع نمودند. در این اثنا رئیس آن قبیله توسط کژدم نیش زده شد، هر کاری که از دستشان بر می‌آمد برایش انجام دادند ولی فایده‌ای نداشت. عده‌ای گفتند: چرا پیش آن جماعت که تازه آمده اند نمی‌روید شاید دوایی که باعث تسکین دردش باشد داشته باشند. به نزد آن جماعت از اصحاب رفتند و گفتند: رئیس ما را کژدم نیش زده است، هر کاری که از دستمان بر آمد برایش انجام دادیم اما بی فایده بود. آیا شما چیزی دارید؟ یکی از اصحاب گفت بله، قسم به خدا من او را با دعا معالجه می‌کنم، اما چون ما از شما خواستیم که ما را مهمان کنید ولی قبول نکردید، من هم تا مزدی از شما نگیرم دعای رفع بلا و رقیه برای او انجام نمی‌دهم. سرانجام این عده از اصحاب با قبیله مزبور توافق کردند که در مقابل این معالجه چندین گوسفند به آن‌ها بدهند. آن صحابی به نزد رئیس قبیله رفت در حالی که (**الحمد لله رب العالمين**) را بر او می‌خواند، محل نیش را فوت همراه با تف می‌کرد

---

۱. بخاری ۵۴۱۷ و مسلم ۲۲۰۱.

همین که دعا را خواند رئیس قبیله آرام گردید و مانند دست و پا بسته‌ای که آزاد می‌شود آزاد شد، شروع به راه رفتن کرد و هیچ ناراحتی در او باقی نمانده بود. دستور داد تا مزدی را که برآن توافق کرده بودند به ایشان بدهند، بعضی از اصحاب گفتند این گوسفندان را در بین خودمان تقسیم کنیم ولی آن صحابی که با دعا معالجه را انجام داده بود گفت: تا وقتی که به خدمت پیامبرﷺ نرسیم و جریان را برایش بیان نکنیم از تقسیم آن‌ها خودداری می‌کنیم. اصحاب به نزد پیامبرﷺ برگشتند و جریان را به او خبر دادند. فرمود: شما چه می‌دانید؟ این معالجه با دعاست. معالجه با دعا مهم است، سپس فرمود: کار خوبی کرده‌اید، آن‌ها را تقسیم کنید و سهمی مثل سهم خودتان هم برای من قرار دهید.)

این دوا در این درد چنان تاثیر کرد و آن را برطرف کرد که انگار وجود نداشته است و این راحت‌ترین و ساده‌ترین دواست و اگر شخص با سوره‌ی فاتحه درست مداوا کند در آن تاثیری عجیب در شفا دادن می‌یابد.

من مدتی در مکه بودم و بیمار شدم و طبیبی و دوایی نیافتم لذا با سوره فاتحه خود درمانی کردم و در آن تاثیر عجیبی یافتم و آن را به کسان دیگری که اظهار درد می‌کردند پیشنهاد دادم و تعداد زیادی از آنان سریعا شفا یافتند.

اما این جا نکته مهمی وجود دارد که باید به آن توجه نمود و آن این است که آیات و اذکار و دعاها، خود به تنهایی [به اذن خدا] شفا دهنده‌اند اما لازم است که به نوع دعا و محل مورد نظر و متناسب بودن آن‌ها با هم و تاثیر همت خود شخص توجه نمود؛ هرگاه شفا حاصل نشد به خاطر ضعف تاثیر خواننده‌ی دعاست و یا قبول نکردن محلی که دعا بر آن خوانده می‌شود یا وجود مانع قوی که از تاثیر آن جلوگیری می کند، هم چنان که در استفاده از داروهای حسی نیز موارد بالا بر امر مداوا تاثیرگذار می‌باشند.

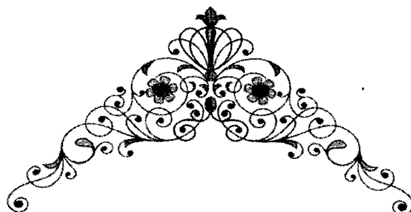
باید گفت که دعا از قوی‌ترین اسباب دفع آزار و جلب شفاست اما بعضی مواقع اثر لازم را ندارد که یا به‌این علت است که خود دعا ضعیف است بدین صورت که این دعا را خداوند به علت وجود ستمی‌که همراه آن است دوست ندارد، یا به علت ضعیف القلب بودن خواننده دعا و عدم روی آوری به سوی خدا و عدم حضور قلب هنگام دعاست که باعث می‌شود دعا همانند کمانی شل و سست باشد که تیر با سرعتی ضعیف از آن خارج شود. و یا مانعی در برابر اجابت دعا موجود باشد از جمله خوردن مال حرام، ظلم، تسلط گناهان بر قلب وغفلت وغلبه شهوت.

در صحیح مسلم[۱] از ابوهریره روایت شده است که پیامبرﷺ فرمود: (**أيها الناس إن الله طيب لايقبل إلا طيبا وإن الله أمر المؤمنين بما أمر به المرسلين فقال: (يا أيها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحا إني بما تعملون عليم[۲]) وقال: (يا أيها الذين آمنوا كلوا من طيبات مارزقناكم)[۳] ثم ذكر الرجل يطيل السفر أشعث أغبر يمد يده الى السماء يارب يارب ومطعمه حرام ومشربه حرام وملبسه حرام وغذي بالحرام فأنى يستجاب لذلك؟**) (ای مردم خداوند پاک است و جز (عمل) پاک نمی‌پذیرد و خداوند مومنان را به چیزی امر نموده که پیامبران را بدان امرفرموده است. چنان که فرموده است: (ای پیامبران از پاکی‌ها بخورید و عمل صالح انجام دهید که من به آن چه انجام می‌دهید آگاهم). و فرموده است: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از پاکی‌هایی که ما رزق شما کرده‌ایم بخورید). سپس از مردی یاد کرد که در سفری طولانی است و ژولیده و غبار آلود، و دست به سوی خدا برآورده و می‌گوید: یارب! یا رب! درحالی که خوردنی‌اش حرام و نوشیدنی‌اش حرام است و لباسش حرام و بر حرام پرورش یافته است. پس چگونه دعایش مستجاب می‌شود ؟)

عبدالله ابن امام احمد در کتاب الزهد[٤] پدرش روایت کرده است که: بنی اسراییل به بلایی گرفتار گشتند پس (از شهر) بیرون آمدند، خداوند به نبی آنان خبر داد که بدیشان بگو شما با بدن‌هایی نجس به سرزمینی پاک وارد شده‌اید و دستانی را به سوی من بلند نموده‌اید که بدان خون ریخته‌اید و بدان خانه های خود را از حرام پر نموده‌اید، الآن بیرون آمده‌اید که من بر شما غضب گرفته‌ام؟ من جز دوری (از رحمت) چیزی بر شما نمی‌افزایم.

---

۱. مسلم ۱۰۱۵.
۲. مومنون ۵۱.
۳. بقره ۱۷۲.
۴. الزهد ۷۷/۲.



فصل اول: دعا

دعا دواست

همانا دعا از سودمندترین دواهاست و دشمن بلا بوده و آن را دفع و معالجه نموده است. از نزول بلا جلوگیری نموده و آن را برطرف می‌کند و اگر نازل شده باشد از تاثیر آن می‌کاهد. و دعا سلاح مؤمن است.

رابطه دعا با بلا به سه صورت زیر است:

اول اینکه: دعا از بلا قوی‌تر باشد پس آن را دفع می‌کند.

دوم اینکه: دعا از بلا ضعیف‌تر باشد و بلا بر آن ظفر یابد؛ پس بلا به شخص می‌رسد ولی خفیف و اندک است زیرا دعا اگر چه ضعیف بوده ولی تأثیر آن را کم کرده است.

سوم اینکه: هردو در مقابل هم مقاومت کرده و هر کدام مانع دیگری می‌شود.

در صحیح حاکم از ابن عمر روایت شده که رسول خداﷺ فرمود: (**الدعاء ینفع مما نزل ومما لم ینزل فعلیکم عباد الله بالدعاء**)[1] (دعا در آن چه نازل شده و یا نازل نگشته مؤثر و سودمند است، پس ای بندگان خدا به دعا روی آورید.)

هم چنین حاکم از ثوبان روایت کرده که رسول خداﷺ فرمود: (**لا یرد القدر الا الدعاء ولا یزید في العمر الا البر وإن الرجل لیحرم الرزق بالذنب یصیبه**)[2] (هیچ چیز قدر را تغییر نمی‌دهد مگر دعا ، و هیچ چیز بر عمر نمی‌افزاید مگر نیکو کاری ، و

---

۱. المستدرک ۴۹۳/۱ و صحیح الجامع ۳۴۰۹.

۲. المستدرک ۴۹۳/۱.

همانا انسان به خاطر گناهی که مرتکب شده است از رزق محروم می‌شود).

اصرار در دعا

از سودمندترین دواها اصرار در دعاست. ابن ماجه در سنن خود از ابوهریره روایت کرده است که گفت رسول خداﷺ فرمود: (**من لم یسئل الله یغضب علیه**)[۱] (هرکه از خدا در خواست نکند ، خداوند براو خشم می‌گیرد.)

امام احمد در کتاب «زهد» از قتاده نقل کرده است که مورق گفت: برای مؤمن مثالی نمی‌یابم مگر مانند شخصی که در دریا بر روی چوبی سوار است و دعا می‌کند: یا رب! یا رب! شاید خداوند او را نجات دهد.

عجله در استجابت دعا

از آفت‌هایی که مانع می‌شود آثار دعا به دنبال آن بیاید این است که شخص عجله نموده و اجابت را آهسته و دیر بپندارد؛ لذا ناامید گشته و دعا را رها کند. این شخص همانند کسی است که بذری و یا نهالی را بکارد و از آن مواظبت نموده و آن را آب دهد و چون به آرامی رشد می‌یابد آن را ترک نموده و رها کند.

در صحیح بخاری از ابوهریره روایت شده است که رسول خداﷺ فرمود: (**یستجاب لاحدکم ما لم یعجل یقول دعوت فلم یستجب لي**)[۲] (دعای هر کدام از شما اجابت می‌شود در صورتی که عجله نکند و بگوید: دعا نمودم واجابت نشدم.)

در صحیح مسلم از ابوهریره روایت شده که رسول خداﷺ فرمود: (**لایزال یستجاب للعبد ما لم یدع بأثم أو قطیعة رحم، ما لم یستعجل قیل یا رسول الله ما الاستعجال قال یقول قد دعوت وقد دعوت فلم أر یستجیب لی فیستحسر عند ذلك ویدع الدعاء**)[۳] (دعای شخص اجابت می‌شود تا زمانی که به گناه و قطع صله رحم دعا نکند و تا زمانیکه عجله نکند. گفته شد: ای رسول خدا عجله کردن

---

۱. ابن ماجه ۳۸۲۷ و ترمذی ۳۳۷۰.

۲. بخاری ۵۹۸۱.

۳. مسلم ۲۷۳۵.

چگونه است؟ فرمود: شخص می‌گوید: دعا نمودم و دعا نمودم اما ندیدم که اجابت شوم. پس ناامید می‌شود و دعا را رها می‌کند.)

اوقات استجابت دعا

اگر شخص به همراه دعا حضور قلب داشته باشد و با تمام وجود مطالبه نماید و زمان دعا هم با اوقات شش‌گانه اجابت دعا مصادف باشد[دعایش حتماً پذیرفته خواهد شد] که عبارتند از:

یک سوم آخر شب ، هنگام اذان، بین اذان و اقامه، بعد از نمازهای واجب، هنگامی که امام نماز جمعه روی منبر می‌رود تا وقتی که نماز آن روز را ادا می‌کند و ساعت آخر بعد از نماز عصر.

همچنین باید دعا همراه خشوع قلب باشد و شخص در مقابل خداوند احساس شکستگی و ذلت کند و تضرع نماید، و رو به قبله کند و برطهارت[وضو] بوده و دست‌ها را به سوی خدا بلند کند. و با حمد و ثنای پروردگار شروع نماید سپس با صلوات بر رسول خداﷺ ثنایش را ادامه دهد و قبل از اعلام درخواست خود توبه و استغفار نماید و سپس رو به سوی خدا نموده و بر طلب و درخواست خود اصرار ورزد و با بیم و امید از او درخواست نماید و به اسماء و صفات و توحید او توسل کند و قبل از دعای خود صدقه‌ای تقدیم نماید؛ همانا چنین دعایی ممکن نیست که رد شود و اجابت نگردد خصوصا اگر با دعاهایی که رسول خداﷺ آن‌ها را مظنه اجابت معرفی نموده است مصادف باشد و یا این که شامل اسم اعظم[1] خداوند باشد.

و از جمله دعاهای فوق آن است که در سنن و صحیح ابن حبان آمده که عبدالله بن بریده از پدرش نقل کرد که رسول خداﷺ شنید که مردی می‌گوید: **(اللهم إني أسالك باني أشهد أنك أنت الله لا إله الا أنت الأحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد فقال لقد سأل الله بالأسم الذي إذا سئل به أعطي وإذا دعى**

---

۱. مؤلف رحمه الله در مورد اسم اعظم خداوند روایات بسیاری نقل کرده که جهت پرهیز از اطاله کلام از آوردن تمام روایات خودداری شده است.

به أجاب)[1] (خدایا بدین وسیله شهادت می‌دهم که تو خدا هستی و خدایی جز تو وجود ندارد. تو یکتایی و بی‌نیازی، نه کسی فرزند توست و نه تو فرزند کسی هستی. و کسی مثل و مانند و همتای تو نیست. از تو درخواست می‌کنم. سپس پیامبرﷺ فرمود: بی‌گمان او از خداوند به اسم اعظمش در خواست نمود، اسمی که هر که به آن در خواست کند به او عطا می‌شود و چون بدان دعا شود اجابت می‌گردد.)

نیز در آن دو از انس بن مالک روایت شده که: (**أنه كان مع رسول الله جالسا ورجل يصلي ثم دعا فقال اللهم إني أسالك بأن لك الحمد لا إله الا أنت المنان بديع السموات والارض يا ذا الجلال والاكرام يا حي يا قيوم فقال النبي لقد دعا الله باسمه العظيم الذي إذا دعى به أجاب وإذا سئل به أعطى)**[2] (او[انس] همراه رسول خداﷺ نشسته بود. و مردی نماز می‌خواند. سپس دعا کرد و گفت: خدایا بدین وسیله از تو درخواست می‌کنم که حمد و ستایش فقط شایسته توست، و خدایی جز تو وجود ندارد، تو منان و آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین هستی، ای دارای شکوه و بزرگی و ای زنده و پایدار. پس رسول خداﷺ فرمود: او از خداوند به اسم اعظمش در خواست نمود که هر که به آن دعا کند اجابت می‌شود و هرکه به وسیله آن درخواست نماید بدو عطا می‌گردد.)

امام احمد نیز این دو حدیث را در مسند خویش آورده است.

در مسند امام احمد و صحیح حاکم از ابو هریره وانس بن مالک و ربیعه بن عامر روایت شده است که پیامبرﷺ فرمود: (**ألظوا بـ «ياذ الجلال والاكرام»)**[3] (به **«يا ذوالجلال و الاكرام»** متمسک شوید و بر آن مداومت کنید.)

در جامع ترمذی از انس بن مالک روایت شده که گفت: (**كان النبي إذا حزبه أمر قال يا حي يا قيوم برحمتك أستغيث)**[4] (هنگامی که چیزی رسول خداﷺ را در

---

۱. ترمذی ۳۴۷۵ و ابن حبان ۸۹۱.
۲. ترمذی ۳۵۴۴ و ابن حبان ۸۹۳.
۳. امام احمد ۱۷۷/۴ و حاکم ۱/ ۴۹۸-۴۹۹.
۴. ترمذی ۳۵۲۲.

اندوه و سختی قرار می‌داد می‌فرمود: ای زنده و پایدار من بواسطه رحمتت از تو در خواست می‌کنم.)

در جامع ترمذی و صحیح حاکم از سعد بن ابی وقاص روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: (**دعوة ذي النون اذ دعا وهو في بطن الحوت « لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين»**[1] **إنه لم يدع بها مسلم في شی قط الا استجاب الله له**)[2] (دعای ذی النون یونس علیه السلام هنگامی دعا نمود در حالی که در شکم ماهی قرار داشت: «خدایی جز تو وجود ندارد، تو پاک و منزهی، من خود از جمله ظالمان بودم». همانا هیچ مسلمانی در چیزی بوسیله آن دعا ننموده است مگر این که خداوند او را اجابت فرموده است.) ترمذی گفته که این حدیث صحیح است.

در مستدرک حاکم نیز از سعد بن ابی وقاص روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: (**ألا أخبركم بشیء إذا نزل برجل أمر مهم فدعا به يفرج الله عنه يعني دعاء ذي النون**)[3] (آیا شمارا از چیزی باخبر نکنم که هنگامی که بر شخصی بلا و اندوهی برسد و بدان دعا کند خداوند در حالش گشایش ایجاد کند؟ منظورش دعای ذی النون بود.)

در صحیحین از ابن عباس روایت شده که پیامبر ﷺ هنگام سختی و مصیبت می‌فرمود: (**لااله الا الله العظيم الحليم،لااله الا الله رب العرش العظيم، لااله الا الله رب السماوات السبع و رب الارض رب العرش الكريم**) [4] (هیچ معبودی بجز خدای بزرگ و بردبار وجود ندارد. هیچ معبودی جز الله که پروردگار عرش بزرگ است وجود ندارد. هیچ معبودی به جز الله که پروردگار آسمانهای هفتگانه و پروردگار زمین و عرش گرامی‌است وجود ندارد.)

در مسند امام احمد از علی ابن ابی طالب رضی الله عنه نقل شده است که گفت: پیامبر ﷺ به من آموخت هنگامی که مصیبتی برمن وارد شود بگویم: (**لااله الا الله**

---

۱. انبیا ۸۷.
۲. ترمذی ۳۵۰۰ و حاکم ۵۰۵/۱ و ۳۸۲/۲.
۳. حاکم ۵۰۵/۱-۵۰۶.
۴. بخاری ۵۹۸۵ و مسلم ۲۷۳۰.

الحليم الكريم، سبحان الله و تبارک الله رب العرش العظيم، والحمد لله رب العالمين.)[۱] (هیچ خدایی به جز پروردگار بردبار و صاحب کرم وجود ندارد. خداوند پاک و منزه است ، پروردگار عرش بزرگ مبارک و بزرگ است و سپاس فقط شایسته‌ی پروردگار جهانیان است.)

همچنین در مسند امام احمد آمده است که عبد الله بن مسعودﷺ روایت کرده که رسول خداﷺ فرمودند: (**ما أصاب أحد قط هم ولا حزن فقال اللهم إني عبدك ابن عبدك ابن أمتك ناصيتي بيدك ماض في حكمك عدل في قضاؤك أسألك اللهم بكل اسم هو لك سميت به نفسك أو علمته أحدا من خلقك أو أنزلته في كتابك أو استأثرت به في علم الغيب عندك أن تجعل القرآن العظيم ربيع قلبي ونور صدري وجلاء حزني وذهاب همي الا أذهب الله همه وحزنه وأبدله مكانه فرحا فقيل يا رسول الله ألا نتعلمها قال بل ينبغي لمن سمعها أن يتعلمها**)[۲] (هیچ غم و اندوهی بر انسان وارد نمی‌شود در حالی که فرد بگوید: الهی من بنده تو و فرزند بنده و کنیز تو هستم پیشانی من (زمامم) در دست توست، فرمان تو در حق من نافذ است، حکم تو در حق من عین عدالت است. الهی من بوسیله هر اسمی‌که اسم توست و خود را با آن مسمی کرده‌ای یا به یکی از مخلوقاتت تعلیم داده‌ای یا در کتابت نازل کرده‌ای یا ترجیح داده‌ای که نزد تو در علم غیب باقی بماند از تو مسألت می‌نمایم که قرآن را بهار دل و نور سینه و برطرف کننده غم و اندوه من بگردانی. مگر این که خداوند غم و اندوهش را بر می‌دارد و به جای آن سرور و شادمانی جایگزین می‌کند. گفته شد ای رسول خدا آیا آن را به دیگران نیاموزیم؟ فرمود شایسته است هر که آن را شنید به دیگران نیز بیاموزد.)

ابن مسعودﷺ می‌گوید که: هیچ پیامبری از پیامبران خدا دچار مصیبت نمی‌شد مگر این که با تسبیح[۳] استغاثه می‌نمود.

---

۱. امام احمد ۷۰۱.

۲. امام احمد ۳۹۱/۱و۴۵۲.

۳. سبحان الله گفتن.

اسرار دعا

دعاهای بسیاری را می‌یابیم که کسانی به آن دعا نموده و مستجاب گشته‌اند و دعای آنان با احتیاج و رو نمودن به سوی خدا همراه بوده ، یا همراه حسنه‌ای بوده که تقدیم داشته‌اند و خداوند در پاداش آن حسنه دعایشان را برآورده است و یا با اوقات اجابت مصادف گشته است و اجابت شده‌اند.

پس ممکن است شخص گمان کند که سر در لفظ دعاست و فقط باید آن را بگوید و از سایر امور مؤثر در دعا غافل باشد.

این مانند دوایی است که شخص باید آن دوای مشخص را در وقت مشخصی و به روش مشخصی مصرف کند تا برایش سودمند باشد در حالی که دیگران ممکن است فکر کنند که فقط خوردن دوا به هر شیوه‌ای برای درمان کافی است و این اشتباهی است که بسیاری در آن به غلط می‌افتند.

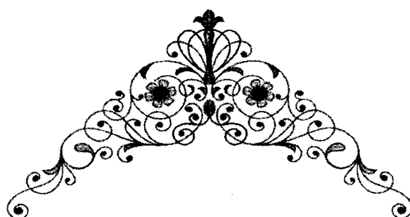
و از همین اشتباهات است که بعضی مواقع، دعای کسی که با درماندگی و تضرع همراه است در کنار یک قبر اجابت می‌شود و انسان نادان می‌پندارد که سر اجابت از قبر است و نمی‌داند سر این اجابت از درماندگی و تضرع صادقانه شخص به سوی خداست و اگر این تضرع را در خانه‌ای از خانه‌های خداوند [مسجد] انجام دهد فضیلت بیشتری داشته و نزد خداوند محبوب‌تر است.

دعا مانند سلاح است

دعا و اعاذه نمودن مانند سلاح است، قدرت سلاح نیز به [قدرت شخص] ضارب بستگی دارد نه فقط به تیزی آن.

پس تا زمانی که سلاح کامل بوده و مشکل نداشته باشد و در دستانی قوی قرار گرفته و مانعی در برابرش نباشد بیشترین ضربه را بر پیکر دشمن وارد خواهد کرد. و هرگاه یکی از این شرایط نباشد از تاثیر آن کاسته خواهد شد.

پس اگر خود دعا صالح نباشد یا قلب و زبان گوینده آن هماهنگ و هم‌صدا نبوده و یا مانعی در کار باشد دعا تأثیر نخواهد کرد.



فصل دوم: رابطه دعا با قدر الهی

رابطه دعا با قدر

در این جا یک سؤال مهم و مشهور وجود دارد و آن این است که:

دعای انسان اگر تقدیر باشد که انجام پذیرد پس قطعاً شدنی خواهد بود چه به آن دعا کند و چه دعا نکند. و اگر هم تقدیر باشد که انجام نپذیرد پس چه انسان دعا کند و چه نکند روی نخواهد داد. [پس چرا باید دعا نمود؟]

عده‌ای این سؤال را پذیرفته و دعا را ترک نموده و آن را بی فایده شمرده‌اند.

کسانی که این عقیده را دارند با وجود جهل فراوان و گمراهی آشکار این فکر، در میان خود اختلاف دارند و لازمه قبول این فکر، تعطیل همه اسباب است لذا می‌توان به آنان گفت که مطابق فکرشان اگر گرسنگی و تشنگی تقدیر شده، پس روی خواهد داد، چه بخوری و چه نخوری؛ و اگر تقدیر نشده پس روی نخواهد داد چه بخوری و چه نخوری.

و یا اگر بچه دار شدن برای تو تقدیر شده پس روی خواهد داد چه ازدواج کنی چه نکنی. و اگر تقدیر نشده پس در هر دو صورت بچه دار نخواهی شد، لذا نیازی به ازدواج نیست و....

آیا کسی را که چنین طرز فکری دارد می‌توان عاقل و یا حتّی انسان خواند؟ بلکه حیوانات چهار پا نیز که در دوام زندگی خود اسباب را جستجو می‌کنند عاقل‌تر و فهمیده تر از کسانی هستند که چنین فکر می‌کنند و آنان چون چهارپایانند و بلکه گمراه‌ترند.

بعضی دیگر می‌گویند که مشغول شدن به دعا فقط به خاطر عبادت و بندگی

محض می باشد بدینگونه که خداوند به گوینده دعا ثواب عنایت می‌کند، وگرنه دعا تأثیری در زندگی انسان نداشته و سرنوشت انسان را تغییر نخواهد داد. از نظر این دسته، ارتباط دعا با درخواست آدمی همانند ارتباط سکوت با آن است و دعا نزد آنان فرقی با سکوت ندارد.

عده‌ای دیگر که زیرک‌تر هستند می‌گویند دعا فقط علامتی است که خداوند قرار داده تا نشانه‌ای باشد از چیزهایی که برای انسان مقدر شده است. پس اگر شخص در دعا موفق شد، نشان می‌دهد که حاجتش برآورده می‌شود و اشاره به آن دارد. آنان می‌گویند این عمل مانند آن است که هنگامی که ابر سیاهی را در آسمان می‌بینیم، می‌دانیم که علامتی است که دلالت بر باریدن باران دارد.

آنان می‌گویند نسبت طاعات و عبادات با ثواب، و عصیان و گناهان با عقاب نیز همین است و عبادات و عصیان هر دو اشاره‌ای به ثواب و یا عقاب می‌باشد نه سبب آن.

نزد آنان نسبت ماده سوختنی با آتش و شئ شکستنی با شکسته شدن و ریخته شدن خون با مردن همانند آن چه گفته شد است. میان این دو نسبت سببی وجود ندارد و فقط یک نسبت عادی می‌باشد که نشانه و علامتی از دیگری است.

با این طرز تفکر با عقل و حس و هم چنین با شرع و فطرت به مخالفت برخاسته‌اند و بلکه عاقلان بدین فکر می‌خندند.

اما صحیح‌تر این است که در مقابل این دو فکر، فکر دیگری وجود دارد که: هر تقدیری به اسبابی مقدر گشته و دعا یکی از این اسباب است و بدون این سبب نباید انتظار داشت مقدر مربوطه صورت گیرد. پس هر گاه انسان سبب را ایجاد کند مقدر نیز روی خواهد داد و وقتی آن را ایجاد نکند مقدر هم روی نخواهد داد؛ چنان که رابطه گرسنگی و تشنگی با خوردن و نوشیدن همین‌طور است و چنین است رابطه بچه دار شدن با ازدواج و رابطه دانه با گیاه و رابطه‌ی خارج شدن روح حیوان با ذبح و هم چنین رابطه ورود به بهشت با عمل انسان و ورود به جهنم با عمل انسان، و این حقیقتی است که گوینده سؤال بالا از آن بی‌بهره بوده و به آن دست نیافته است.

پس نتیجه می‌گیریم دعا از قوی‌ترین اسباب می‌باشد و درست نیست وقتی که آن چه به آن دعا شده، مقدر گشت بگوئیم دعا فایده‌ای ندارد، چنان که صحیح نیست بگوئیم خوردن و نوشیدن و اعمال انسان فایده‌ای ندارد بلکه هیچ سببی سودمندتر و مؤثرتر از دعا وجود ندارد.

به همین دلیل است که صحابه که داناترین امت می‌باشند و فهمیده‌ترین‌ها در دین هستند، پایبندترین مردم به‌این سبب و شروط و آداب آن بوده‌اند.

دعا وسیله‌ای بود که عمربن خطاب رضی الله عنه از آن بر دشمنانش طلب نصرت می‌نمود، دعا بزرگ‌ترین سربازش بود و به یارانش می‌گفت: شما با زیادی تعدادتان یاری نخواهید شد بلکه از آسمان یاری می‌شوید و می‌فرمود: من به اجابت اهتمام نمی‌ورزم بلکه به دعا همت می‌گمارم. پس هرگاه به دعا هدایت شدید اجابت نیز همراه آن خواهد بود.

پس هر کس به دعا الهام شد به او قصد اجابت شده است، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿**ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ**﴾ (غافر ٦٠) (مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم.)

همچنین می‌فرماید: ﴿**وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ**﴾ (بقره ١٨٦) (و هرگاه بندگان من از تو درباره من بپرسند [بگو] من نزدیکم و دعای دعاکننده را هنگامی که مرا بخواند اجابت می‌کنم.)

در سنن ابن‌ماجه از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمودند: (**من لم يسال الله يغضب عليه**)[1] (کسی که از خدا درخواست نکند خداوند بر او خشم می‌گیرد.) این حدیث دلالت دارد که رضایت خداوند در طلب و درخواست از اوست، و تمام خیرها و خوبی‌ها همراه رضایت اوست. همچنان که همه بلاها و مصائب در خشم و معصیت او می‌باشد.

بی گمان عقل و نقل و فطرت و تجربه ملت‌ها، با وجود اختلاف فرهنگ و نژاد آنان دلالت بر آن دارد که نزدیک شدن به خدا و طلب رضایت او و نیکی به مخلوقات او از بزرگ‌ترین اسباب جلب خیر و نیکی است و خلاف این اعمال

---

۱. ابن ماجه ۳۸۲۷ و ترمذی ۳۳۷۰.

نیز سبب جلب شر و بلاست و هیچ چیز مانند عبادت و نزدیکی به خدا و نیکی به مخلوقاتش سبب جلب نعمت خدا نمی‌شود و باعث دفع غضب او نمی‌گردد.

خداوند در قرآن جلب خیر و منفعت در دنیا و آخرت و نیز جلب شرّ و معصیت در دنیا و آخرت را به اعمال انسان نسبت داده و آن را مانند به دنبال آمدن جزا بر شرط قرار داده است، و بین این دو رابطه علت و معلولی و سبب و مسبب است و این [رابطه] در قرآن در بیشتر از هزار مورد آمده است.

قرآن در بعضی مواقع جزایی را به یک حکم کونی و یک امر شرعی نسبت داده است مانند: ﴿ فَلَمَّا عَتَوْاْ عَن مَّا نُهُواْ عَنْهُ قُلْنَا لَهُمْ كُونُواْ قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ (اعراف١٦٦) (چون از آن چه از آن نهی شده بودند سرپیچی کردند به آنان گفتیم بوزینگانی رانده شده باشید.)

﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ﴾ (زخرف۵۵) (و چون ما را به خشم در آوردند از آنان انتقام گرفتیم و همه آنان را غرق کردیم.)

﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُواْ أَيْدِيَهُمَا جَزَاء بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِّنَ اللهِ وَاللهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (مائده ۳۸) (مرد و زن دزد را به سزای آن چه کرده‌اند دستشان را به عنوان کیفری از جانب خدا ببرید و خداوند توانا و حکیم است.)

﴿إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللهُ لَهُم مَّغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً ﴾ (احزاب ۳۵) (مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان، مردان فرمانبردار فرمان خدا و زنان فرمانبردار فرمان خدا، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبا و زنان شکیبا، مردان فروتن و زنان فروتن، مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر، مردان روزه‌دار و زنان روزه‌دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، و مردانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند و زنانی که بسیار خدا را یاد می‌کنند، خداوند برای همه آنان آمرزش و پاداش بزرگی را فراهم ساخته است.)

و نمونه هایی از این دست فراوانند.

در جایی دیگر آن را به صورت صیغه‌ی شرط و جزا آورده است مانند:

﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إَن تَتَّقُواْ اللهَ يَجْعَل لَّكُمْ فُرْقَاناً وَيُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ...﴾ (انفال۲۹) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می‌دهد و گناهانتان را از شما می‌زداید و شما را می‌آمرزد.)

﴿فَإِن تَابُواْ وَأَقَامُواْ الصَّلاَةَ وَآتَوُاْ الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ﴾ (توبه ۱۱)) (پس اگر توبه کنند و نماز برپا دارند و زکات دهند در این صورت برادران دینی شما می‌باشند.)

﴿وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاء غَدَقًا﴾ (جن ١٦) (اگر [مردم] در راه درست پایداری ورزند قطعا آب گوارایی بدیشان نوشانیم.)

در جایی دیگر از لام تعلیل که برای بیان علت است استفاده شده، مانند:

﴿... لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ﴾ (ص۲۹) (تا در [باره] آیات آن بیندیشند و خردمندان پند گیرند.)

﴿... لِّتَكُونُواْ شُهَدَاء عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا﴾ (بقره ۱۴۳) (تا بر مردم گواه باشید و پیامبرﷺ بر شما گواه باشد.)

و در جایی دیگر از ادات «کی» که برای تعلیل است استفاده شده، مانند:

﴿ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاء مِنكُمْ﴾ (حشر ۷) (تا میان توانگران شما دست به دست نگردد.)

در بعضی جاها از حرف «ب» که برای بیان سبب است استفاده شده، مانند:

﴿ذَلِكَ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيكُمْ...﴾ (آل عمران ۱۸۲) (این [عقوبت] به خاطر کار و کردار پیشین شماست.)

﴿ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (مائده ۱۰۵) (پس شما را از آن چه انجام می‌دادید آگاه خواهد کرد.)

﴿... بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ﴾ (انعام ۱۲۹) (به [کیفر] آن چه به دست می‌آوردند.)

﴿... ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَانُواْ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللهِ...﴾ (آل عمران ۱۱۲) (این بدان سبب بود که به آیات خدا کفر می‌ورزیدند.)

در بعضی موارد به صورت مفعول له، چه به صورت ظاهری و چه به صورت محذوف وارد شده است. مانند: ﴿ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاء أَن تَضِلَّ إْحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى﴾ (بقره ۲۸۲) (یک مرد و دو زن، از میان کسانی گواه بگیرید که مورد رضایت و اطمینان شما هستند. (این دو زن به همراه یکدیگر باید شاهد قرار گیرند) تا اگر یکی انحرافی پیدا کرد، دیگری بدو یادآوری کند.)

﴿أَن تَقُولُواْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾(اعراف ۱۷۲) (تا روز قیامت نگوئید ما از این (یکتاپرستی) غافل و بی‌خبر بوده‌ایم.)

﴿أَن تَقُولُواْ إِنَّمَا أُنزِلَ الْكِتَابُ عَلَى طَآئِفَتَيْنِ مِن قَبْلِنَا﴾ (انعام ۱۵٦) (تا نگوئید کتاب (آسمانی) تنها بر دو گروه (یهود و نصاری) پیش از ما فرو فرستاده شده است.)

در جایی دیگر با «فای» سببی ذکر شده است مانند: ﴿ فَكَذَّبُوهُ فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُم بِذَنبِهِمْ فَسَوَّاهَا﴾ (شمس ۱٤) (او را دروغگو نامیدند و شتر را پی کردند و کشتند. پس خدا به سبب گناهشان بر آنان خشم گرفت و ایشان را هلاک کرد و با خاک یکسانشان ساخت.)

﴿فَعَصَوْا رَسُولَ رَبِّهِمْ فَأَخَذَهُمْ أَخْذَةً رَّابِيَةً﴾ (حاقه ۱۰) (آنان با فرستاده پروردگارشان به مخالفت برخاستند، و خداوند ایشان را به سختی فرو گرفت)

﴿فَكَذَّبُوهُمَا فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ﴾ (مومنون٤٨) (این بود که آن دو را تکذیب کردند و در نتیجه (در دریا غرق و) هلاک گردیدند.)

در جایی دیگر با ادات «لمّا» که دلالت بر جزا دارد آمده است مانند: ﴿فَلَمَّا آسَفُونَا انتَقَمْنَا مِنْهُمْ﴾ (زخرف ۵۵) (هنگامی که ما را بر سر خشم آوردند، از آنان انتقام گرفتیم)

در جایی دیگر از ادات «لَوْلا» که برای ارتباط مابعد آن با ما قبلش می‌آید، استفاده شده است مانند:

﴿فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ *لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (صافات ۱۴۴ـ۱۴۳)

(و اگر او از زمره تسبیح‌کنندگان نبود (۱۴۳) قطعا تا روزی که برانگیخته می‌شوند در شکم آن [ماهی] می‌ماند (۱۴۴))

در جایی دیگر با ادات «لَو» که دلالت بر شرط دارد آمده است، مانند: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْراً لَّهُمْ﴾ (نساء ٦٦) (و اگر اندرزهائی را که به آنان داده می‌شد انجام می‌دادند برای آنان بهتر بود.)

در کل می‌توان گفت که قرآن از ابتدا تا انتهای آن عبارت است از مترتب شدن خیر و شر و احکام کونی بر اسباب و بلکه به دنبال آمدن احکام دنیوی و اخروی و مصالح و مفاسدشان طبق اسباب و اعمال مربوطه.

پس هر کس این مسئله را درک کرد و در آن اندیشید نهایت سود را از آن می‌برد و هر که از روی نادانی بر قدر توکل نماید همانا توکلش از روی ناتوانی است و ناتوانی او همان توکل کردنش است.

پس انسان آگاه کسی است که قدر را با قدر دفع نماید و قدر را در مقابل قدر قرار دهد. - بلکه جز با این کار زندگی ممکن نمی‌باشد - زیرا که گرسنگی و تشنگی و ترس و حذرها همه از قدر بوده و مخلوقات همه در پی دفع این قدر های الهی با قدرهای دیگر هستند. هم چنین کسی که خداوند او را توفیق داده و ارشاد نماید، تقدیر عقوبت اخروی را با تقدیر توبه و ایمان و عمل صالح دفع می‌نماید و این برای کسی که قدر آن را بداند و حقش را ادا کند از مهمترین مسائل است.

و چنین است کسی که خداوند او را توفیق دهد و هدایت را به او الهام کند تا قدر عقوبت اخروی را با قدر توبه و ایمان و عمل صالح بر طرف کند.

اما دو نکته باقی می‌ماند که سعادت انسان بدان کامل می‌شود:

یکی این که انسان باید اسباب خیر و شرّ را بداند و توانائی شناخت آن‌ها را

در دنیای اطراف و تجربه درونی خویش و سرگذشت پیشینیان داشته باشد. و همانا سودمندترین چیز در این زمینه، تفکر و تدبر در قرآن است که تمام موارد بالا را در بر می‌گیرد و تمام اسباب خیر و شرّ را به تفصیل روشن ساخته است. بعد از آن سنت می‌باشد که شقیقه‌ای از قرآن است و وحی ثانی است و هر که بدین دو روی آورد از غیرآن او را کفایت می‌کنند و این دو، خیر و شر و اسباب آن را چنان به تو می‌نمایانند که انگار آن را تجربه می‌کنی و می‌بینی.

بعد از آن اگر در سرگذشت پیشینیان و وعده خداوند در مورد اهل طاعت و اهل معصیت تأمل نمایی، آن را با آن چه از قرآن و سنت آموخته‌ای مطابق خواهی یافت و به تفصیل آن چه خدا به آن وعده داده است را خواهی دید و با مشاهده‌ی آیات خداوند در آفاق، حقانیت قرآن و حقانیت رسولشﷺ را در می‌یابی و خواهی دانست که خداوند قطعاً وعده خود را به جا می‌آورد و تاریخ تفصیلی است از جزئیات آن چه خدا و رسولشﷺ به تفصیل در مورد خیر و شر و اسباب آن به ما آموخته‌اند.

اشتباه در فهم دعا

مطلب دوم که باید به آن اشاره نمود این است که باید از به غلط افتادن در استفاده از این اسباب (دعا) دوری نمود که‌این از مهمترین کارهاست. چنان که انسان می‌داند که غفلت و معصیت از اسباب ضرر و زیان او در دنیا و آخرتند، اما نفس انسان با توکل برعفو خداوند ، یا با تأخیر در توبه، یا با استغفار زبانی ، یا با انجام اعمال سنت، یا با استدلال به قدر و نظیر این‌ها او را به اشتباه می‌کشاند.

بسیاری از مردم می‌پندارند که اگر هر کاری انجام دهند و بعد از آن (استغفر الله) بگویند اثر گناه از بین می‌رود.

شخصی که اهل فقه بود به من می‌گفت که من هر چه بخواهم انجام می‌دهم سپس می‌گویم: «**سبحان الله و بحمده**» تا صد بار و همه‌ی این گناهان بخشیده می‌شود، چنان که از پیامبرﷺ روایت است که: (**من قال في يوم سبحان الله و بحمده**

مائة مرة حطت خطایاه و لو کانت مثل زبد البحر) [1] (هر کسی در روز صد بار **«سبحان الله و بحمده»** بگوید تمام گناهانش محو می‌شود، هر چند مانند کف دریاها باشد.)

شخص دیگری که اهل مکه بود به من می‌گفت: اگر کسی از ما گناهی مرتکب شود، غسل نموده و هفت بار دور کعبه طواف می‌کند و گناهش پاک می‌شود.

شخصی دیگر به من گفت که در حدیث صحیح آمده است که پیامبر ﷺ می‌فرماید: (**أذنب عبد ذنبا، فقال: أي رب انی أصبت ذنبا فاغفر لي،فغفرله ثم مکث ما شاء الله،ثم أذنب ذنبا آخر،فقال: رب انی أصبت ذنبا فاغفر لي، فغفرله ثم مکث ما شاء الله،ثم أذنب ذنبا فقال: أي رب أصبت ذنبا فاغفر لي فقال الله عز و جل: علم عبدي أن له ربا یغفر الذنب ویأخذ به،قد غفرت لعبدي فلیصنع ما شاء)** [2] (بنده‌ای گناهی می‌کند و می‌گوید یا رب من گناهی مرتکب شده‌ام پس مرا بیامرز. پس بخشوده می‌شود. سپس مدتی می‌گذرد و گناه دیگری می‌کند و می‌گوید یا رب من گناهی مرتکب شده‌ام پس مرا بیامرز. پس بخشوده می‌شود. سپس مدتی می‌گذرد و گناه دیگری می‌کند و می‌گوید یا رب من گناهی مرتکب شده‌ام پس مرا بیامرز خداوند می‌فرماید: بنده‌ام دانسته که پروردگاری دارد که گناهش را می‌بخشد و او را به خاطر گناهانش عقاب می‌دهد. پس او را بخشیدم هر چه خواست انجام دهد.)

سپس آن شخص گفت: من شک ندارم که خدایی دارم که گناه را می‌بخشد و به خاطرش عقاب می‌کند.

این دسته از مردم به خاطر دست آویز قرار دادن نصوص مربوط به رجا و امید به بخشش پروردگار و توکل بر او، دچار گمراهی گشته و به محض سرزنش آن‌ها در مورد خطایشان، فوراً آن چه را از آیات و احادیث در مورد مغفرت و رحمت وسیع خداوند از حفظ دارند ارائه می‌دهند. و عده‌ای از نادانان پا را از

---

۱. بخاری ۶۰۴۲ و مسلم۲۶۹۱.
۲. بخاری ۷۰۶۸ و مسلم ۲۷۵۸.

این فراتر نهاده و اقوال عجیب و غریبی از آن‌ها نقل گشته است مانند قول بعضی از آنان که می‌گویند: اگر قرار است پیش خداوند کریم حاضر شوی پس تا می‌توانی گناه و خطا مرتکب شو.

دیگری می‌گوید: دوری کردن از گناه به خاطر جهل به عفو و بخشش خداست.

دیگری می‌گوید: ترک گناه نشانه کوچک شمردن مغفرت و عفو خداوند می‌باشد.

ابو محمد ابن حزم می‌گوید: بعضی از این نادانان را دیده‌ام که در دعایش می‌گوید: خدایا از دوری و عصمت از گناه به تو پناه می‌برم!

بعضی دیگر به خاطر مسئله جبر فریفته شده و می‌گویند انسان از خود اختیاری ندارد و مجبور به انجام اعمال گناه است.

عده‌ای دیگر در مسئله رجاء دچار اشتباه شده و معتقدند که ایمان فقط تصدیق قلب بوده و اعمال از شروط ایمان نمی‌باشد و ایمان فاسق‌ترین مردم با ایمان جبرئیل و میکائیل برابر است.

عده‌ای دیگر به خاطر محبت و رفت و آمد با فقرا و مشایخ و انسان‌های صالح و رفتن سر مزارشان و گریه و زاری کردن نزد آن‌ها و طلب شفاعت از آنان و توسل به خدا از طریق آن‌ها و هم چنین درخواست از خداوند به حق آن‌ها و به خاطر حرمتشان، نزد خدا فریفته شده‌اند و نسبت به انجام گناه پروایی ندارند[1].

عده‌ای دیگر به پدران و گذشتگان نیک خود مغرور شده و معتقدند که نزد خداوند جایگاه بالایی دارند و پدرانشان تا آنان را نجات ندهند آن‌ها را رها نمی‌کنند، همچنان که پادشاهان گناه فرزندان و نزدیکان خواص درگاه خود را نادیده می‌گیرند.

عده‌ای دیگر طوری دیگر فریفته شده و معتقدند که خداوند از عذاب آن‌ها بی‌نیاز بوده و عذاب آن‌ها به سبب گناهانشان چیزی به ملک خداوند نمی‌افزاید و

---

۱. در حالی که بسیاری از این اعمال حرام بوده و بلکه مواردی از آن‌ها نیز شرک می‌باشد. (محقق)

رحمت خدا چیزی از ملکش نمی‌کاهد پس می‌گویند: ما به رحمت او نیازمندیم و او بی نیازترین بی نیازان است، و اگر فقیر بیچاره‌ای که نیازمند جرعه‌ای آب است از کسی که در خانه‌اش رودخانه‌ای روان است کمی‌آب درخواست کند، از او منع نمی‌کند؛ لذا خدا از این شخص بسیار کریم‌تر است و بخشش و مغفرت از او نمی‌کاهد و عقوبت چیزی بر ملک او نمی‌افزاید.

عده‌ای دیگر با برداشت اشتباه و فهم نادرست از نصوص قرآن و سنت، به آن اتکا کرده و گمراه شده اند مانند بعضی که می‌گویند: طبق آیه۵ سوره ضحی: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى﴾ (بزودی پروردگارت تو را عطا خواهد داد تا خرسند و راضی گردی.) پیامبرﷺ راضی نخواهد شد یک نفر از امتش در آتش بماند.

و این از زشت‌ترین جهل‌ها و روشن‌ترین دروغ‌هاست زیرا پیامبرﷺ به چیزی رضایت دارد که خدا به آن راضی باشد و خداوند به عذاب اهل ظلم و فسق و خیانت و مصرّین بر گناهان کبیره رضایت دارد و حاشا که پیامبرﷺ به چیزی رضایت ندهد که خداوند به آن رضایت دارد.

بعضی دیگر بر آیه:﴿ قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (زمر ۵۳) (بگو ای بندگان من که بر خویشتن زیاده‌روی روا داشته‌اید از رحمت‌خدا نومید مشوید در حقیقت خدا همه گناهان را می‌آمرزد که او خود آمرزنده مهربان است) توکل نموده‌اند، در حالی که این استدلال نیز نادانی زشتی است و این آیه شامل شرک نیز می‌شود، در حالی که شرک کثیف‌ترین گناهان است و اساس هر گناهی است. حال آنکه اختلافی در این نیست که‌این آیه در خصوص تائبین نازل شده و خداوند گناه هر توبه کننده‌ای را می‌بخشد، هر گناهی که باشد. و اگر این آیه در حق غیر تائبین نازل شده باشد آیات عقاب و وعید و هم چنین احادیثی که در مورد خارج شدن دسته‌ای از موحدان از آتش بوسیله‌ی شفاعت را بیان می‌کند باطل خواهد بود. این برداشت از کم علمی و کم فهمی‌صاحبش می‌باشد، زیرا خداوند در این آیه به صورت تعمیم و مطلق بیان داشته است و در سوره‌ی نساء به صورت

تخصیص و مقید فرموده است که: ﴿إِنَّ اللهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَن يَشَاء﴾ (آیهٔ ٤٨) (مسلماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید.) یعنی خداوند خبر داده است که شرک را نخواهد بخشید ولی غیر آن را ممکن است ببخشاید. اما اگر این آیه در مورد توبه کننده می‌بود بین شرک و غیر آن فرقی قایل نمی‌شد.

بعضی دیگر از نادانان، به این آیه که خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾ (انفطار ٦) (ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حق او گولت زده است) مغرور و فریفته می‌شوند و می‌گویند خداوند انسان را تکریم نموده است و بعضی دیگر می‌گویند: خداوند دلیل فریفته شدن انسان را، کریم بودن خود بیان کرده است و این نادانی زشتی است و آن چه انسان را به پروردگارش مغرور و گستاخ نموده، غرور انسان و شیطان و نفس اماره و هوی و هوس اوست. خداوند در این آیه لفظ «کریم» را بیان فرموده که به معنی سید و بزرگ و اطاعت شده‌ای است که نباید به او گستاخ شد و در حقش سستی نمود، اما این فریفته شدگان به کسی فریفته می‌شوند که غرور و گستاخی کردن در مقابلش، شایسته‌ی او نیست.

بعضی دیگر به آیات سوره لیل: ﴿لاَ يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى * الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾ (لیل١٦ـ١٥) (جز نگون‌بخت‌تر[ین مردم] در آن در نیاید (بدان نرسد) (١٥) همان که تکذیب کرد و رخ برتافت (١٦)) فریفته شده‌اند و هم چنین به آیه‌ی ٢٤ سوره بقره: ﴿ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (٢٤)﴾ ([جهنم] برای کافران آماده شده) فریفته شده‌اند. و این انسان کج‌اندیش منظور آیه ١٤ سوره لیل را درک نکرده که منظور از آن آتشی است که مخصوص درکات مشخصی از جهنم می باشد نه تمام جهنم. و اگر منظور از آیه خود جهنم بود می‌فرمود (**لا يدخلها**) در حالی که خداوند فرموده (**لا يصلها**).

این نشان می‌دهد که قرار نیست که هر کس به درکه‌ای[1] از آن عذاب مخصوص نرسد اصلاً وارد جهنم نیز نگردد بلکه ممکن است وارد جهنم شود ولی از بعضی عذاب‌های سخت‌تر آن در امان باشد. اما در مورد آیه ۲٤ سوره بقره در مورد آتش گفته شده که: **أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ** (برای کافران مهیا گشته است.) و در مورد بهشت گفته شده که: **﴿أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ﴾** (آل عمران۱۳۳) (برای پرهیزکاران آماده شده است)

لفظ «برای کافران» بدین معنی نیست که ظالمان و فاسقان [ایمان دار] وارد آن نمی‌شوند همچنان که مهیا شدن بهشت «برای متّقین» بدین معنی نیست که کسانی که مثقال ذره‌ای ایمان در دل دارند و هیچ عمل خیری انجام نداده‌اند وارد آن نمی‌شوند.

عده‌ای دیگر به پایبندی به روزه عاشورا یا روزه عرفه فریفته گشته‌اند، حتی بعضی گفته‌اند که روزه عاشورا تمام گناهان سال را محو می‌کند و روزه عرفه به عنوان اجری اضافی بر ایمان باقی می‌ماند. و اینان درک نکرده‌اند که روزه رمضان و نمازهای پنجگانه از روزه عرفه و عاشورا بسیار بزرگتر و گرانقدرتر هستند و تمام گناهان مابین خود را به شرط دوری از کبائر محو می‌کنند. پس هر رمضان تا رمضان بعد از آن و هر نماز جمعه تا نماز جمعه بعدی به شرطی گناهان را محو می‌کنند که گناهان کبیره در آن مدت ترک گردد و برای محو گناهان صغیره در این مدت دو نکته لازم است، هم ادای روزه رمضان و نماز جمعه و هم دوری از گناهان کبیره.

پس چگونه ممکن است که یک روز، روزه سنت تمام گناهان کبیره کسی را که بر آن گناهان اصرار نموده و توبه نمی‌کند را محو کند؟ و این امری محال است. زیرا برای تمام نصوص مربوط به اجر یا عذاب، شروط و موانعی مقرر گشته که اجرای آن اجر یا عذاب منوط به برقراری شروط و نبودن موانع است. و از موانع محو شدن گناهان با روزه، اصرار بر گناهان کبیره است و اگر از اصرار

---

۱. همچنان که بهشت دارای درجات است جهنم نیز دارای درکات می‌باشد و بنابر میزان گناه و کفر شخص جایگاه معینی از آتش برایش مقرر گشته است.یکی از این جایگاه‌ها که در آن (ناراتلظی) قرار دارد مربوط به اشقی است.

بر گناهان کبیره دوری شود، روزه گرفتن همراه عدم اصرار بر کبیره باعث تکفیرگناهان صغیره خواهد شد و روزه رمضان و نمازهای پنجگانه همراه با دوری از گناهان کبیره نیز چنین است ، چنان که خداوند در آیه ۳۱ سوره نساء فرموده است: ﴿إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ...﴾ (اگر از گناهان بزرگی که از آن[ها] نهی شده‌اید دوری گزینید بدی‌های شما را از شما می‌زداییم...)

پس دانسته می‌شود که قرار دادن چیزی به عنوان سبب محو گناهان مانع این نمی‌شود که این سبب همراه سبب دیگری گناهان را محو کند و محو گناهان همراه هر دو سبب، قوی‌تر و کامل‌تر انجام پذیر است.

عده‌ای دیگر به فرمایشی از پیامبرﷺ اتکا کرده‌اند که از قول خداوند می‌فرماید: (**أنا عند حسن ظن عبدي بي فليظن بي ماشاء**)[1] (من با توجه به گمان نیک بنده‌ام با او رفتار خواهم کرد. پس هر گونه که می‌خواهد نسبت به من گمان ببرد.[2])

یعنی هر چه در ظن وگمان اوست من آن را انجام می دهم.

اما بدون شک حسن ظن به خدا باید همراه با حسن عمل باشد، تا انسان به خاطر انجام عمل نیک، به خداوند گمان نیک ببرد که او را جزای نیک می‌دهد و خداوند خلاف وعده نمی‌کند و توبه‌پذیر است. اما شخص گناهکار که بر گناهان کبیره مصر بوده و اهل ظلم و مخالفت [امر خدا] است همانا وحشت گناه و ظلم و امور حرام مانع حسن ظن او خواهد شد. و نمونه‌ی این موارد قابل مشاهده است. زیرا شخص گناهکار که مولایش را اطاعت نکرده، نمی‌تواند به او حسن ظن داشته باشد و وحشتی که ناشی از گناه است با حسن ظن در یک مکان جمع نمی‌گردد و شخص گناهکار به اندازه گناهش در وحشت به سر می‌برد و حسن ظن دارترین مردم نسبت به پروردگارشان همانا مطیع‌ترین آنانند.

چنان که حسن بصری می‌گوید: مؤمن به خداوند حسن ظن دارد، پس عمل

---

۱. امام احمد ۴۹۱/۳ و ابن حبان ۶۳۳.

۲. پس هر بنده‌ای وظیفه دارد نسبت به خداوند گمان نیک ببرد.

نیک انجام می‌دهد و انسان فاجر به پروردگارش سوءظن دارد و مرتکب عمل ناپسند می گردد.

پس چگونه به خداوند حسن ظن دارد کسی که نافرمان اوست و مرتکب چیزی است که سبب خشم و غضب خداست و خود را در معرض لعنت او قرار می‌دهد، حقش را سبک می‌شمارد و فرمانش را ضایع می‌کند و نهیش را مرتکب می‌شود و بر آن اصرار می‌دارد؟ و چگونه به خداوند حسن ظن دارد کسی که آشکارا با خداوند به جنگ می‌پردازد و اولیایش را به دشمنی ودشمنانش را به دوستی می گیرد؟ صفات کمال خدا را انکار می‌کند و در آن چه خداوند و رسولش، او را به آن وصف کرده‌اند به خداوند سوءظن دارد و با نادانی خود آن را گمراهی و کفر می‌داند. و چگونه به خداوند حسن ظن دارد کسی که گمان می‌برد خداوند تکلم نمی‌کند و امر و نهی نمی‌کند و راضی نمی‌شود و خشم نمی گیرد.

خداوند در حق کسانی که به شنوایی و آگاهی پروردگارشان در جزئیات و اسرار زندگی شک دارند، می‌فرماید:﴿ **وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنْ الْخَاسِرِينَ**﴾ (فصلت۲۳) (همین بود گمانتان که درباره‌ی پروردگارتان بردید پس شما را هلاک کرد و از زیانکاران شدید.)

اینان گمان می‌برند که خداوند بسیاری از چیزهایی را که انجام می‌دهند نمی‌داند و این سوءظن‌شان باعث هلاکت آنان می‌گردد. و حال کسانی که صفاتی از صفات کمال خداوند را نمی‌شناسند و خدا را با چیزی وصف می‌کنند که در شأن او نیست بر همین منوال است. پس اگر چنین شخصی گمان کند که از جمله بهشتیان است همانا این تفکر از غرور و مکر نفس وی و از جمله تزئینات شیطان است نه از حسن ظن به پروردگار.

و اگر شخصی به ملاقات با پروردگار ایمان داشته و بداند خداوند کلامش را می‌شنود و او را می‌بیند و اسرار و آشکارش را می‌داند و هیچ سری از امورش از او پنهان نیست، در دسترس خدا قرار دارد و مورد مؤاخذه و بازخواست قرار

خواهد گرفت و در عین حال در معرض خشم و نارضایتی خدا قرار داشته باشد و اوامرش را نقض کند و حقوق خدا را ضایع گرداند و ادعا کند که دارای حسن ظن به خداست! آیا این جز حیله نفس و فریفته شدن به آرزو و امیال، چیز دیگری می‌تواند باشد؟

ابو امامه سهل بن حنیف می‌گوید: (**دخلت أنا وعروة بن الزبير على عائشة رضي الله عنها فقالت لو رأيتما رسول الله في مرض له وكانت عندي ستة دنانير أو سبعة فأمرني رسول الله أن أفرقها قالت فشغلني وجع رسول الله حتي عافاه الله ثم سألني عنها فقال ما فعلت أكنت فرقت الستة الدنانير فقلت لا والله لقد شغلني وجعك قالت فدعا بها فوضعها في كفه فقال ما ظن نبى الله لو لقي الله وهذه عنده وفي لفظ ما ظن محمد بربه لو لقى الله وهذه عنده**)[1] (من و عروه بن زبیر پیش عایشه رفتیم. او گفت پیامبرﷺ مریض بود و پیش من شش یا هفت دینار بود. پس مرا امر فرمود که آن را تقسیم کنم (ببخشم). اما مریضی رسول خداﷺ آن را از یادم برد تا این که او شفا یافت و در مورد آن از من پرسید و فرمود: چه کردی؟ آیا آن شش دینار را (بین فقرا) تقسیم نمودی ؟گفتم: نه قسم به خدا بیماری شما مرا (از یاد آن) باز داشت. عایشه گفت که پیامبرﷺ آن را خواست و در دستش نهاد و سپس فرمود: گمان نبی خدا چیست که در حالی خدا را ملاقات کند و این نزد او باشد؟ و در لفظی دیگر آمده: گمان محمد به خدایش چیست اگر خدا را ملاقات کند و این (دینارها) در نزدش باشد ؟)

پناه بر خدا! گمان کسانی که گناه کبیره و ظلم مرتکب می‌شوند به خداوند چیست در آن هنگام که خداوند را ملاقات کنند و آن چه از گناه و ظلم به دست آورده اند در نزدشان باشد؟

و آیا این که بگویند خدایا ما حسن ظن داشتیم که تو کسی را که ظلم کند عذاب نمی‌دهی و انسان می‌تواند هر چه بخواهد انجام دهد و هر چه از آن نهی کرده‌ای مرتکب شود، و به خداوند حسن ظن داشته باشد سبب می شود به آتش

---

۱. احمد ۱۰۴/۶ و ابن حبان ۶۸۶.

دچار نشوند؟

سبحان الله که غرور و فریفته شدن با انسان چه می‌کند.!

حال آنکه ابراهیم علیه السلام به قومش گفت:

﴿أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللهِ تُرِيدُونَ * فَمَا ظَنُّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ (صافات۸۷ـ۸٦)﴾ (آیا غیر از الله به دروغ خدایانی [دیگر] می‌خواهید؟ (۸٦) پس گمانتان به پروردگار جهان چیست؟ (۸۷))

یعنی گمان می‌برید خدا با شما چه کند هنگامی که او را ملاقات کنید در حالی که غیر او را پرستیده‌اید؟

پس هرکه در این امر تأمل کند خواهد دانست که حسن ظن به خدا همانا اشتغال به عمل نیک است و آن چه انسان را به عمل نیک وا می‌دارد حسن ظن به خدا و امید به جزا و ثواب در مقابل اعمالش است. یعنی حسن ظن او به خدا او را به انجام عمل نیک تشویق می‌کند. وگر نه حسن ظن همراه با پیروی از هوی و هوس همانا از ناتوانی و عجز است. چنان که در حدیث ترمذی و المسند از شداد بن اوس روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: **(الکیس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من أتبع نفسه هواها وتمنی علی الله)**[1] (زیرک کسی است که نفسش را مهار کرده و برای بعد از مرگش کار و کوشش کند و ناتوان کسی است که از هوای نفسش پیروی کرده و به خدا امید و آرزو داشته باشد.)

در کل می‌توان گفت که حسن ظن با متمسک شدن به اسباب نجات ممکن است و با فراهم آوردن اسباب هلاکت، حسن ظن به وجود نمی‌آید. و اگر کسی ادعا کند که به وجود می‌آید و حسن ظن، به وسعت مغفرت خداوند و رحمتش و عفو و بخشش وکرم او وابسته است و رحمت او بر غضبش پیشی گرفته است، عقوبت، به او نفعی نمی‌رساند و بخشش از او نمی‌کاهد.

گفته می‌شود: بله، چنین است و خداوند از آن هم بالاتر و بزرگ‌تر و بزرگوارتر و بخشنده تر و مهربان‌تر است اما باید هرچیزی را در جایگاه

---

۱. ترمذی ۲۴۵۹ و ابن ماجه ۴۲۶۰ و امام احمد ۱۲۴/۴.

مخصوصش قرار داد. همانا خداوند به حکمت و عزت و انتقام و به سختی مواخذه کردن و عقوبت هرکس که شایسته عقوبت باشد موصوف است واگر فقط اعتماد بر حسن ظن به مجرد اسماء و صفات او بود که در آن نیکوکار و بدکار و مؤمن و کافر و دوستان و دشمنان او با هم برابر بودند. اما اسما و صفات خداوند چه نفعی به مجرم می‌رساند در حالی که غضب خداوند به او رسیده است و خود را در معرض لعن او قرار داده و به محرمات افتاده و حرمت‌ها را شکسته است؟

حسن ظن به کسی نفع می‌رساند که توبه کرده و پشیمان شده باشد و از گناه دست کشیده و بدی را به خوبی مبدل ساخته باشد و در بقیه عمر خود به خیر و طاعت روی آورده باشد و سپس به خداوند حسن ظن داشته باشد، که این حسن ظن است و اولی فریفته شدن است.

این فصل را بیشتر از این طول نمی‌دهیم ولی باید بدانیم که نیاز به آن برای هرفردی ضروری است و میان حسن ظن و غرور و فریفتگی فرق وجود دارد و خداوند در آیه ۲۱۸ سوره بقره می‌فرماید:﴿ **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُواْ وَالَّذِينَ هَاجَرُواْ وَجَاهَدُواْ فِي سَبِيلِ اللهِ أُوْلَئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللهِ وَاللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ** ﴾ (آنان که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، آنان به رحمت خدا امیدوارند و خداوند آمرزنده مهربان است.)

پس خداوند مؤمنان مهاجر و مجاهد را، اهل حسن ظن به خدا و امیدواران به او معرفی می‌کند نه فاسقان وگمراهان را.

و در آیه ۱۱۰ سوره نحل می‌فرماید:﴿ **ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِن بَعْدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَاهَدُواْ وَصَبَرُواْ إِنَّ رَبَّكَ مِن بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ**﴾ (با این حال پروردگار تو نسبت به کسانی که پس از [آن همه] زجر کشیدن هجرت کرده و سپس جهاد نمودند و صبر پیشه ساختند، پروردگارت [نسبت به آنان] بعد از آن [همه مصایب] قطعا آمرزنده و مهربان است.)

پس خداوند خبر داده است که بعد از موارد یاد شده [یعنی هجرت و جهاد و

صبر]، نسبت به کسانی که این اعمال را انجام داده‌اند غفور و رحیم است.

لذا انسان آگاه و عالم، جایگاه رجاء به خدا را شناخته و آن را در موضع خود به کار می‌گیرد و انسان نادان بدان مغرور و فریفته گشته و آن را در غیر معنا و جایگاهش به کار می‌گیرد.

در مورد عفو و بخشش خداوند

بسیاری از انسان‌های جاهل، به رحمت و عفو و کرم خداوند مغرور گشته و امرش را ضایع نموده‌اند و شدیدالعقاب بودن خدا را از یاد برده‌اند و فراموش کرده‌اند که قوم مجرم و گناهکار را از عذابش ایمنی نیست؛ و کسی که بر عفو خداوند تکیه دارد در حالی که بر گناهان اصرار می‌ورزد مانند کسی است که عناد و سرپیچی می‌ورزد. چنان که معروف است: امیدوار بودن به رحمت کسی که از او اطاعت نمی‌کنی ناشی از حماقت و نادانی است.

به امام حسن بصری گفته شد که تو را در حالی می‌بینیم که گریه های طولانی داری؟ گفت می‌ترسم که خداوند مرا در آتش بیافکند و اصلا به من اهمیت ندهد.

و می‌گفت: همانا کسانی بودند که دل در آرزو به مغفرت خدا داشتند و بدون توبه مردند. و کسی از آنان می‌گوید که من به پروردگارم حسن ظن دارم. در حالی که دروغ می‌گوید و اگر به خداوند حسن ظن داشت عمل نیک انجام می‌داد.

شخصی از حسن پرسید: آیا با کسانی مجالست کنیم که چنان ما را می‌ترسانند که نزدیک است قلب هایمان به پرواز در آید؟ او گفت قسم به خداوند اگر با کسانی مصاحبت کنید که شما را می‌ترسانند تا امنیت به دست آورید برایتان بهتر است از این که با کسانی مصاحبت کنید که شما را در امنیت می‌دارند تا ترس و وحشت به شما ملحق شود.

در صحیحین آمده است که «اسامه بن زید» گفت شنیدم که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: (**يجاء بالرجل يوم القيامة فيلقى في النار فتندلق اقتاب بطنه فيدور في النار كما يدور الحمار برحاه فيطوف به أهل النار فيقولون يا فلان ما أصابك ألم تكن تأمرنا بالمعروف وتنهانا عن المنكر فيقول كنت آمركم بالمعروف ولا آتيه وأنهاكم عن المنكر و**

آتیه)[1] (روز قیامت مردی آورده شده و در آتش انداخته می‌شود. روده‌های او بیرون ریخته و مانند خری که به دور آسیابی باشد در اطراف آتش دور می‌زند. اهل آتش دورش جمع شده و می‌گویند: ای فلانی چه بر سرت آمده؟ مگر تو نبودی که ما را به معروف فرا می‌خواندی و از منکر باز می‌داشتی؟ می‌گوید: من شما را به معروف امر می‌کردم و خود آن را انجام نمی‌دادم و شما را از منکر نهی می‌نمودم و خود آن را مرتکب می‌شدم.)

امام احمد از ابو رافع حدیثی را روایت می‌کند که گفت: (**مر رسول الله بالبقیع فقال أف لك أف لك فظننت أنه یریدني قال لا ولکن هذا قبر فلان بعثته ساعیا الی آل فلان فغل نمرة فدرع الآن مثلها من نار**)[2] (رسول خداﷺ بر قبرستان بقیع عبور کرد و فرمود: وای بر تو، وای بر تو. گمان بردم که منظورش من است. سپس فرمود: نه، این قبر فلانی است و من او را به سوی آل فلان فرستاده بودم. و نمره‌ای (نوعی چادر یمانی) را برای خود برداشت و الآن مانندی از آن چادر از جنس آتش به دورش پیچیده شده است.)

در مسند امام احمد از انس ابن مالک روایت شده است که پیامبرﷺ فرمود: (**مررت لیلة أسري بي علی قوم تقرض شفاهم بمقاریض من نار فقلت من هؤلاء قالوا خطباء من أمتك من أهل الدنیا کانوا یأمرون الناس بالبر وینسون أنفسهم أفلا یعقلون**)[3] (شب اسرا از کنار قومی‌عبور داده شدم که لب‌هایشان با قیچی‌هایی از آتش، قیچی شده بود. گفتم اینان چه کسانی هستند؟ گفتند: اینان سخنران‌هایی از امت تو در دنیا بودند که مردم را به نیکی دعوت می‌کردند و خود را فراموش می‌نمودند. چرا از عقل خود بهره نمی‌گیرند؟)

هم چنین امام احمد از انس ابن مالک روایت می‌کند که: (**کان رسول الله یکثر أن یقول یا مقلب القلوب ثبت قلبي علی دینك فقلنا یا رسول الله آمنا بك وبما جئت به**

---

۱. بخاری ۳۰۹۴ و مسلم ۲۹۸۹.

۲. امام احمد ۳۹۲/۶.

۳. امام احمد ۱۲۰/۳ و ۲۳۹-۲۴۰.

فهل تخاف علينا قال نعم ان القلوب بين أصبعين من أصابع الله يقلبهـا كيـف يـشاء)[۱] (پیامبرﷺ بسیار می‌فرمود: ای دگرگون کننده قلب‌ها، قلبم را بر دینـت اسـتوار و ثابت بگردان. گفتیم ای رسول خدا، ما به تو و آن چه آورده‌ای ایمان داریـم ؛ آیـا بر ما می‌ترسی؟ فرمود: بله، زیرا قلب‌ها بین دو انگشت از انگشتان خداونـد قـرار دارند و هر گونه که بخواهد آن را دگرگون می‌سازد.)

همچنین از او روایت شده کـه: (**أن رسـول الله قـال لجبريـل مـالي لم أر ميكائيـل ضاحكا قط قال ما ضحك منذ خلقت النار)**[۲] (پیـامبر ﷺبـه جبرئیـل گفـت: چـرا هیچگاه میکائیل را خندان نمی‌بینم؟ جبرئیل گفـت: او از زمـانی کـه آتـش خلـق گشته نخندیده است.)

در صحیح مسلم از انس روایت شده که پیـامبرﷺ فرمـود: (**يـؤتى بـأنعم أهـل الدنيا من أهل النار فيصبغ في النار صبغة ثم يقال له يابن آدم هل رأيت خيرا قـط هـل مربك نعيم قط فيقول لا والله يارب ويؤتي باشد الناس بؤسا في الدنيا مـن أهـل الجنـة فيصبغ في الجنة صبغة فيقال له يابن آدم هل رأيت بؤسا قط هل مر بك شدة قط فيقول لا والله يارب ما مربي بؤس قط ولا رأيت شـدة قـط)**[۳] (روز قیامـت آسـوده‌تـرین و نعمت دارتـرین مـردم در دنیـا از جهنمیـان را مـی‌آورنـد و او را در آتـش غـرق می‌کنند. سپس به او گفته می‌شود، ای فرزند آدم آیا تا به حـال خوشـی دیـده‌ای؟ آیا راحتی بر تو گذشته است؟ می‌گوید: سوگند به خدا، نـه. و پـر مـصیبت‌تـرین مردم دنیا از بهشتیان را آورده و او را غرق نعمت بهشت می‌گرداننـد. پـس بـه او گفته می‌شود، ای فرزند آدم آیا مصیبتی دیده‌ای؟ آیا دشواری بر تو گذشته است؟ می‌گوید: سوگند به خدا نه، من هیچ‌گاه مصیبت و سختی ندیده‌ام.)

و در المسند از براءبن عازب آمده است که گفـت: (**خرجنـا مـع رسـول الله في جنازة رجل من الانصار فانتهينا الى القبر ولما يلحد فجلس رسول الله وجلسنا حولـه**

---

۱. امام احمد ۱۱۲/۳.

۲. امام احمد ۲۲۴/۳.

۳. مسلم ۲۸۰۷.

كأن على رؤسنا الطير وفي يده عود ينكث به في الارض فرفع رأسه فقال استعيذوا بالله من عذاب القبر مرتين أو ثلثا ثم قال ان العبد المؤمن اذا كان في انقطاع من الدنيا وإقبال من الآخرة نزل اليه ملائكة من السماء بيض الوجوه كان وجوههم الشمس معهم كفن من أكفان أهل الجنة وحنوط من حنوط الجنة حتى يجلسوا منه مد البصر ثم يجيء ملك الموت حتى يجلس عند رأسه فيقول أخرجي ايتها النفس المطمئنة أخرجي إلى مغفرة من الله ورضوان فتخرج تسيل كما تسيل القطرة من السقاء فيأخذها فاذا أخذها لم يدعوها في يده طرفة عين حتي يأخذوها فيجعلوها في ذلك الكفن وفي ذلك الحنوط ويخرج منها كأطيب نفخة مسك وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلايمرون بها على ملأ من الملائكة ألا قالوا ماهذه الروح الطيبة فيقولون فلان بن فلان باحسن أسمائه التي كانوا يسمونه بها في الدنيا حتى ينتهوا بها إلى السماء فيستفتحون له فيفتح له فيشيعه من كل سماء مقربوها الى السماء التي تليها حتي ينتهي به الي السماء السابعة فيقول الله عز و جل أكتبوا كتاب عبدي في عِليين وأعيدوه الى الارض فاني منها خلقتهم وفيها أعيدهم ومنها أخرجهم تارة أخري قال فتعاد روحه فيأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول ربي الله عز و جل فيقولان له مادينك فيقول ديني الاسلام فيقولان له ما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هو محمد رسول الله فيقولان له وما علمك فيقول قرأت كتاب الله عز و جل فآمنت به وصدقت فينادي مناد من السماء أن صدق عبدي فافرشوا له من الجنة والبسوه من الجنة وأفتحوا له بابا الى الجنة قال فيأتيه من روحها وطيبها ويفسح له في قبره مد بصره قال ويأتيه رجل حسن الوجه حسن الثياب طيب الريح فيقول أبشر يسرك بالذي هذا يومك الذي كنت توعد فيقول له من أنت فوجهك الوجه الذي يجيء بالخير فيقول أنا عملك الصالح فيقول رب أقم الساعة سقط ثم رب أقم الساعة حتي أرجع الي أهلي ومالي قال وإن العبد الكافر إذا كان في انقطاع من الدنيا وإقبال من الآخرة نزل اليه ملائكة من السماء سود الوجوه معهم المسوح فيجلسون منه مد البصر ثم يجيء ملك الموت حتي يجلس عند

رأسه فيقول أيتها النفس الخبيثة أخرجي إلى سخط من الله وغضب قال فتفرق في جسده فينتزعها كما ينتزع السفود من الصوف المبتل فيأخذها فاذا أخذها لم يدعوها في يده طرفة عين حتى يجعلوها في تلك المسوح ويخرج منها كأنتن ريح جيفة وجدت على وجه الارض فيصعدون بها فلا يمرون بها على ملأ من الملائكة الا قالوا ما هذه الروح الخبيثة فيقولون فلان بن فلان باقبح أسمائه التى كان يسمى بها في الدنيا فيستفتح فلا يفتح له ثم قرأ رسول الله لاتفتح لهم أبواب السماء ولايدخلون الجنة حتي يلج الجمل في سم الخياط فيقول الله عز و جل أكتبوا كتابه في سجين في الارض السفلى فتطرح روحه طرحا ثم قرأ ومن يشرك بالله فكأنما خر من السماء فتخطفه الطير أو تهوي به الريح في مكان سحيق فتعاد روحه في جسده ويأتيه ملكان فيجلسانه فيقولان له من ربك فيقول هاه هاه لا أدري فيقولان له ما دينك فيقول هاه هاه لا أدري فيقولان له ما هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هاه هاه لا أدري فينادي منا دمن السماء أن كذب عبدي فافرشوا له من النار والبسوه من النار وافتحوا له بابا إلى النار فيأتيه من حرها وسمومها ويضيق عليه قبره حتي تختلف فيه اضلاعه ويأتيه رجل قبيح الرجل قبيح الثياب منتن الريح فيقول أبشر بالذي يسوءك هذا يومك الذى كنت توعد فيقول ومن أنت فوجهك الوجه الذي يجيء بالشر فيقول أنا عملك الخبيث فيقول رب لا نقم الساعة وفي لفظ لاحمد ايضا ثم يقبض له أعمي أصم أبكم في يده مرزبة لو ضرب بها جبلا كان ترابا فيضربه ضربة فيصير ترابا ثم يعيده الله عز و جل كما كان فيضربه ضربة أخري فيصيح صيحة يسمعها كل شيء الا الثقلين قال البراء ثم يفتح له باب الى النار ويمهد له من فرش النار)[۱] (با پیامبرﷺ جهت تشیع جنازه مردی از انصار خارج شدیم ما به قبر رسیدیم و هنوز دفن نشده بود پس رسول خداﷺ نشست و ما نیز اطراف او نشستیم مثل این که پرنده بر روی سرمان نشسته [بدون حرکت نشسته بودیم]، پیامبرﷺ سرش را بلند کرد و فرمود: از عذاب قبر به خدا پناه ببرید ـ دو

۱. امام احمد ۲۸۷/۴ و۲۸۸ و۲۹۵ و۲۹۶ و ابوداوود ۴۷۵۴.

یا سه بار ـ سپس فرمود بنده مؤمن هنگامی که در حال بریدن از دنیا و روی کردن به آخرت است، فرشته‌های سفید رویی از آسمان بر او نازل می‌شوند که گویی سیمایشان مانند خورشید است. و کفنی از کفن‌های بهشت با آن‌هاست و عطری از عطرهای بهشت با خود به همراه دارند تا این که در فاصله دید چشم نسبت به او می‌نشینند، سپس ملک‌الموت آمده و کنار سرش می‌نشیند و می‌گوید ای نفس مطمئنه خارج شو، خارج شو به سوی بخشش و رضایتی از جانب خدا. پس به محض این که جان خارج می‌شود و روان می‌شود و همانند دهنه مشک آب جاری می‌شود آن را (جان را) می‌گیرد و آن فرشته های از دور نشسته، در یک چشم به هم زدن آن را از دستش گرفته و در آن کفن و آن عطرها قرار می‌دهند.

بویی از آن کفن خارج می‌شود مانند خوشبوترین مشکی که روی زمین وجود دارد، پس او را بالا می‌برند و از کنار هیچ جمعی از فرشتگان آسمان عبورش نمی‌دهند مگر این که می‌پرسند: این روح پاک از آن کیست؟ می‌گویند فلان پسر فلان، با نیکوترین اسمی که در دنیا نام‌گذاری شده بود. تا او را به آسمان دنیا می‌رسانند. پس برای او طلب گشوده شدن در آسمان می‌نمایند و برایش باز می‌شود و در هر آسمانی، مقرّبان آن آسمان، او را همراهی می‌کنند تا آسمان بعدی. او را به آسمان هفتم می‌رسانند. پروردگار می‌گوید: پرونده بنده‌ام را در علیین بنویسید و او را به زمین باز گردانید که من آن‌ها را از آن خلق نمودم و آنان را به آن باز می‌گردانم و بار دیگر از زمین خارجشان خواهم نمود.

فرمود که روح او را به زمین باز می‌گردانند و دو فرشته نزد او می‌آیند و او را می‌نشانند و به او می‌گویند خدایت کیست؟ می‌گوید: پروردگارم الله عزوجل است. می‌گویند: دینت چیست؟ می‌گوید: دینم اسلام است. می‌گویند: مردی که در میان شما برانگیخته شده کیست؟ می‌گوید: او محمد ﷺ رسول خداست. می‌گویند: از کجا می‌دانی؟ می‌گوید کتاب خدا را خواندم و به او ایمان آوردم و تصدیقش کردم. پس ندای ندا دهنده‌ای از آسمان می‌آید که بنده‌ام راست گفت. پس از فرش بهشت برای او فرش کنید و از لباس بهشت به او بپوشانید و دری به سوی بهشت برایش بگشایید. فرمود: سپس از بو و شمیم آن به سویش می‌آید

و به اندزه دید چشمش قبرش وسیع می‌شود.

فرمود: و مردی خوش سیما و خوش لباس و خوش بو نزدش می‌آید. و می‌گوید: مژده باد به چیزی که تو را شادمان می‌کند. این همان روزی است که به تو وعده داده شده است. به او می‌گوید که تو که هستی؟ صورت تو همانند صورت کسی است که با خود خیر آورده است. می‌گوید من عمل صالح تو هستم. پس می‌گوید خدایا قیامت را برپا کن (دو مرتبه) تا به سوی خانواده و دارائی‌ام بر گردم.

فرمود: بنده کافر هنگامی که در حال بریدن از دنیا و روی آوردن به آخرت است فرشته‌های سیاه چهره‌ای از آسمان بر او وارد می‌شوند و همراهشان پوششی پشمین است. پس در فاصله دید چشم نسبت به او می‌نشینند سپس ملک الموت آمده و کنار سرش می‌نشیند و می‌گوید ای نفس خبیث به سوی خشم و غضب خدا خارج شو. فرمود: پس در جسد خود غرق و مخفی می‌شود. پس او را با سختی بیرون می‌کشند چنان که سیخ خاردار آهنین از میان پشم خیس خارج می‌شود و به محض این که ملک الموت، جان را گرفت فرشته‌های از دور نشسته آن را در دست او به اندازه یک چشم به هم زدن نگه نمی‌دارند تا این که آن را در آن پارچه پشمین می‌گذارند و بویی مانند بدترین و کثیف‌ترین بوی مرداری که بر روی زمین یافت شده است از آن خارج می‌شود و او را بالا می‌برند. از کنار هیچ دسته‌ای از فرشته ها عبورش نمی‌دهند مگر این که می‌گویند: این روح خبیث از آن کیست؟ می‌گویند فلانی پسر فلانی با بدترین اسم‌هایی که در دنیا نامیده شده است و طلب باز شدن (درهای آسمان دنیا) می‌نمایند ولی در برایش باز نمی‌شود. سپس پیامبرﷺ آیه ۴۰ سوره اعراف ﴿**لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ حَتَّى يَلِجَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ**﴾ (درهای آسمان را برایشان نمی‌گشایند و وارد بهشت نمی‌شوند مگر آنکه شتر در سوراخ سوزن داخل شود و بدینسان بزهکاران را کیفر می‌دهیم.) را قرائت کرد. خداوند

می‌فرماید: پرونده اعمالش را در سجین ثبت کنید، در پایین‌ترین طبقه زمین.[۱] و روحش به سختی پرت می‌شود. سپس آیه ۲۱سوره حج را قرائت کرد: ﴿وَمَن يُشْرِكْ بِاللهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ (هر کس به خدا شرک ورزد چنان است که گویی از آسمان فرو افتاده و مرغان [شکاری] او را ربوده‌اند یا باد او را به جایی دور افکنده است.) سپس روحش به جسدش بازگردانده شده و دو فرشته نزدش آمده و او را می‌نشانند و به او می‌گویند: خدایت کیست؟ می‌گوید: ها... ها نمی‌دانم. می‌گویند: دینت چیست؟ می‌گوید: ها...ها نمی دانم. می‌گویند: این مردی که در میان شما مبعوث شد کیست؟ می‌گوید: ها...ها نمی‌دانم. پس ندا دهنده‌ای از آسمان ندا می‌زند که بنده ام دروغ گفت. پس از فرش آتش برای او فرش کنید و از لباس آتشین بر او بپوشانید و دری به سوی آتش به رویش بگشایید. پس گرما و حرارت شدید (که از سوراخ مو وارد بدن می‌شود) به سویش می‌آید. و قبرش بر او تنگ می‌شود به گونه‌ای که پهلوهایش در هم فرو می‌روند و مردی کریه صورت با لباس بد بو و کثیف نزدش می‌آید و می‌گوید: مژده باد به آن چه که تو را بد حال می‌کند. این همان روزی است که به تو وعده داده شده بود.

پس می‌گوید: تو کیستی؟ که صورتت همانند صورت کسی است که با خود شرّ آورده است. می‌گوید: من عمل خبیث تو هستم. می‌گوید خدایا قیامت را برپا مکن.) هم چنین در لفظی از امام احمد آمده است که: (پس شخصی کور و کر و لال بر او گمارده می‌شود که چوبدستی فلزی کوچکی به دست دارد که اگر با آن به کوه بزنند مبدل به خاک می‌گردد. و با آن ضربه‌ای به او می‌زنند که تبدیل به خاک می‌شود. سپس خدا او را به صورت اولش بر می‌گرداند. پس ضربه دیگری

---

۱ . در این جا جا دارد به موضوعی اشاره شود که شیخ عبدالمجید الزندانی در نواری آن را مطرح کرده‌اند و موضوع این است که عده‌ای از دانشمندان روسی که در حال حفر زمین در اعماق بسیار پایین بوده اند ناگهان با صداهای عجیبی رو برو می‌شوند که به صدای ضجه و فریاد و ناله میلیون‌ها انسان شبیه است. آنان نمونه هایی از این صداها را ضبط کرده اند که شیخ عبدالمجید نیز آن را در نوار مذکور قرار داده است. ایشان معتقدند که ارض سفلی یا همان پایین ترین طبقه زمین، درون زمین بوده و ارواح کفار در آن قرار دارد.
(نعوذ باالله من حال اهل النار «از وضع جهنمیان به خدا پناه می‌بریم».)

به او می‌زند که فریاد و ضجه‌ای می‌کشد که هر چه بر روی زمین است به جز جن و انس آن را می‌شنوند.) و براء می‌گوید: (پس دری از آتش به رویش گشوده می‌شود و جایگاهی از آتش برایش آماده می‌گردد.)

دوباره در المسند از براء روایت شده که گفت: (**بینما نحن مع رسول الله إذا أبصرا بجماعة فقال علی ما اجتمع هؤلاءقیل علی قبر یحفرونه ففزع رسول الله فبدر بین یدي أصحابه مسرعا حتي انتهي الي القبر فجثي علی رکبتیه فاستقبلته من بین یدیه لأنظر مایصنع فبکی حتي بل الثري من دموعه ثم أقبل علینا فقال أي إخواني لمثل هذا الیوم فاعدوا**)[1] (هنگامی که با رسول خداﷺ بودیم ناگهان پیامبرﷺ چشمش به جماعتی افتاد و فرمود: آنان برای چه جمع شده‌اند؟ گفتند: مشغول حفر قبری می‌باشند. پس رسول خدا ﷺ ترسید و به سرعت از یارانش جلو افتاد تا به قبر رسید. سپس روی دو زانویش نشست. و من روبرویش رفتم تا ببینم چه می‌کند؟ او به حدی گریست که اشک‌هایش خاک را خیس نمود سپس به ما رو کرد و فرمود: ای برادرانم برای چنین روزی آماده باشید.)

در المسند در حدیثی از بریده آمده است که گفت: (**خرج الینا رسول اللهﷺ یوما فنادی ثلاث مرات یا أیها الناس أتدرون ما مثلی ومثلکم فقالوا الله ورسوله أعلم فقال إنما مثلی ومثلکم مثل قوم خافوا عدوا یأتیهم فبعثوا رجلا یتراءی لهم فابصر العدو فاقبل لینذرهم وخشی أن یدرکه العدو قبل أن ینذر قومه فاهوي بثوبه أیها الناس أتیتم أیها الناس أتیتم ثلاث مرات**)[2] (روزی پیامبرﷺ نزد ما آمد و سه بار فرمود: ای مردم آیا می‌دانید مَثَل من و شما چگونه است؟ گفتند خدا و رسولش آگاه ترند. فرمود: مثل من و شما همانند قومی است که از حمله‌ی دشمنان خوف دارند. سپس مردی را انتخاب می‌کنند که نگهبانی دهد. او دشمن را دیده و بر می‌گردد تا آنان را بیم دهد و می‌ترسد که قبل از انذار و آگاهی قومش دشمن او

---

۱. امام احمد ۲۹۴/۴.

۲. امام احمد ۳۸۴/۵.

را بیابد. سپس لباسش را رها کرده و فرمود: ای مردم: به سویتان آمده، سه بار تکرار کردند.)

در المسند از ابوذر روایت شده است که: (**قال رسول الله ﷺ أري مالاترون وأسمع مالا تسمعون أطت السماء وحق لها أن تئط ما فيها موضع أربع أصابع الا وعليه ملك يسبح الله ساجدا لو تعلمون ما أعلم لضحكتم قليلا ولبكيتم كثيرا وما تلذذتم بالنساء على الفرش ولخرجتم الى الصعدات تجاورن الى الله تعالى**)[1] (پیامبر ﷺ فرمود: من چیزهایی می‌بینم که شما نمی‌بینید و چیزهایی می‌شنوم که شما نمی‌شنوید. آسمان بانگ می‌زند و شایسته است که بانگ زند. جای چهار انگشت در آن یافت نمی‌شود مگر این که در آنجا ملائکه‌ای در حال سجده است. اگر آن چه را من می‌دانستم می‌دانستید کمتر می‌خندیدید و بسیار می‌گریستید. و از زنان در بسترها لذت نمی‌جستید و بر بلندی ها رفته و به درگاه خدا التماس می‌نمودید.)

ابوذر می‌گوید: به خدا سوگند دوست داشتم درختی می‌بودم که بریده می‌شد.

در المسند از جابر روایت شده که گفت: (**خرجنا مع رسول الله ﷺ الى سعد بن معاذ حين توفى فلما صلى عليه رسول الله ﷺ و وضع في قبره وسوى عليه سبح رسول الله ﷺ فسبحنا طويلا ثم كبر فكبرنا فقيل يا رسول الله ﷺ لما سبحت ثم كبرت فقال لقد تضايق على هذا العبد الصالح قبره حتى فرج الله عنه**)[2] (با پیامبر ﷺ (جهت تشیع جنازه) سعد ابن معاذ بیرون رفتیم. هنگامی که پیامبر ﷺ بر او نماز خواند و او در قبرش قرار داده شد و خاک بر او ریخته شد، پیامبر ﷺ تسبیح گفت و ما نیز مدت طولانی تسبیح گفتیم و سپس تکبیر گفت و ما نیز مدت طولانی تکبیر گفتیم. پس گفته شد ای رسول خدا ﷺ چرا تسبیح گفتی و سپس تکبیر گفتی؟ فرمود: حقیقتا قبر این بنده صالح بر او تنگ گشت تا این که خداوند آن را برایش

---

۱. امام احمد ۱۷۳/۵ و ترمذی ۲۴۱۴.

۲. امام احمد ۳۶۰/۳ و ۳۷۷.

گشایش داد.)[۱]

در صحیح بخاری از ابوسعید روایت شده است که گفت رسول خداﷺ فرمود: (**إذا وضعت الجنازة واحتملها الرجال على أعناقهم فان كانت صالحة قالت قدموني قدموني وان كانت غير صالحة قالت ياويلها أين تذهبون بها يسمع صوتها كل شيء الا الانسان ولو سمعها الانسان لصعق**)[۲] (وقتی جنازه قرار داده شد و مردم آن را بر گردن خود حمل کردند اگر صالح باشد می‌گوید: مرا پیش ببرید، مرا پیش ببرید. و اگر نا صالح باشد می‌گوید وای بر او، او را کجا می‌برید؟ و صدایش را همه می‌شنوند مگر انسان، که اگر انسان آن را بشنود بی گمان غش می‌کند و بیهوش می‌شود.) و در مسند امام احمد از ابو امامه روایت شده که گفت رسول خداﷺ فرمود: (**تدنوا الشمس يوم القيامة على قدر ميل ويزاد في حرها كذا وكذا تغلي منها الرؤس كما تغلي القدور يعرقون فيها على قدر خطاياهم منهم من يبلغ الى كعبة ومنهم من يبلغ الى ساقيه ومنهم من يبلغ الى وسطه ومنهم من يلجمه العرق**)[۳] (روز قیامت خورشید به اندازه‌ی یک میل نزدیک می‌شود و گرمایش چندین برابر می‌شود. سرها از گرمای آن مانند دیگ می‌جوشند و هر کس به اندازه‌ی گناهانش عرق می‌کند. برخی تا کعبین غرق عرق می‌شوند، بعضی از آن‌ها تا ساق پایشان و بعضی تا وسط بدنشان و بعضی تا دهانشان، غرق عرق می‌شوند.) و در آن آمده است که ابن عباس از رسول خداﷺ روایت می‌کند که فرمود: (**قال كيف أنعم وصاحب القرن قد التقم القرن وحنى جبهته يستمع متى يؤمر فينفخ فقال أصحابه كيف نقول قال قولوا حسبنا الله ونعم الوكيل على الله توكلنا**)[۴] (چگونه راحت باشم در حالی که صاحب شیپور آن را بر دهن گرفته است؟ و پیشانی خود را چرخانده تا بشنود چه موقع به دمیدن امر می‌شود. پس اصحابش

---

۱. یکی از راویان این حدیث در ثقه بودن جای حرف دارد. (محقق).

۲. بخاری ۱۲۵۱.

۳. احمد ۲۵۴/۵.

۴. امام احمد ۳۲۶/۱.

گفتند: چه بگوییم؟ فرمود بگویید: خدا ما را کافیست و او خوب وکیلی است، ما بر خدا توکل نمودیم.)

در المسند از ابن عمر به صورت مرفوع روایت شده است: (**من تعظم في نفسه أو اختال في مشيته لقى الله وهو عليه غضبان**)[1] (کسی که در درون خود احساس بزرگی کند یا در راه رفتن خود تکبر ورزد در حالی خدا را ملاقات خواهد کرد که بر او غضبناک است.)

در صحیحین از ابن عباس روایت شده است که گفت پیامبرﷺ فرمود: (**ان المصورين يعذبون يوم القيامة ويقال لهم احيوا ما خلقتم**)[2] (همانا صورتکشان در روز قیامت تعذیب شده و بدانان گفته می‌شود آن چه را کشیده‌اید زنده کنید.)

باز در صحیحین از ابن عباس روایت شده که رسول خداﷺ فرمود: (**إن أحدكم إذا مات عرض عليه مقعده من الغداة والعشى إن كان من أهل الجنة فمن أهل الجنة وإن كان من أهل النار فمن أهل النار فيقال هذا مقعدك حتي يبعثك الله عز و جل يوم القيامة**)[3] (هنگامی که یکی از شما بمیرد جایگاه او صبحگاه و شامگاه به او نشان داده می‌شود. اگر اهل بهشت باشد پس [جایگاهش جای] اهل بهشت است و اگر اهل آتش باشد [جایگاهش جای] اهل آتش است. به او گفته می‌شود این جایگاه توست تا زمانی که خداوند تو را در روز قیامت بر انگیخته گرداند.)

نیز در صحیحین از ابن‌عباس آمده است که پیامبرﷺ فرمود: (**إذا صار أهل الجنة في الجنة وأهل النار في النار جيء بالموت حتي يوقف بين الجنة والنار ثم يذبح ثم ينادى مناد يا أهل الجنة خلود ولا موت ويا أهل النار خلود ولا موت فيزداد أهل الجنة فرحا الي فرحهم ويزداد أهل النار حزنا الي حزنهم**)[4] (هنگامی که اهل بهشت وارد بهشت شدند و جهنمیان وارد جهنم شدند، مرگ آورده می‌شود و بین بهشت و

---

۱. امام احمد ۱۱۸/۲.

۲. بخاری ۵۶۰۷ و مسلم ۲۱۰۸.

۳. بخاری ۱۳۱۳ و مسلم ۲۸۶۶.

۴. بخاری ۶۱۸۲ و مسلم ۲۸۵۰.

دوزخ قرار داده می‌شود و سپس ذبح می‌شود. سپس ندا دهنده‌ای می‌گوید: ای اهل بهشت، (از این به بعد) جاویدانی است و مرگی در کار نیست و ای اهل آتش، (از این به بعد) جاویدانی است و مرگی در کار نیست. پس بر خوشحالی بهشتیان افزوده می‌شود و بر اندوه جهنمیان نیز افزوده می گردد.)

در مسند از ابن عمر روایت شده ، که رسول خداﷺ فرمود: (**من ترك الصلاة سكرا مرة واحدة فكأنما كانت له الدنيا وما عليها فسلبها ومن ترك الصلوة سكرا أربع مرات كان حقا على الله أن يسقيه من طينة الخبال قيل وما طينة الخبال يارسول الله قال عصارة أهل جهنم**)[1] (هر کس نمازی را یکبار به دلیل مستی ترک کند مانند آن است که دنیا و هر چه بر آن است مال او بوده باشد و از او گرفته شود. و هر کس نمازی را چهار بار به دلیل مستی ترک کند شایسته است که خداوند طینه‌الخبال را به او بنوشاند. گفته شد ای رسول خداﷺ طینه الخبال چیست؟ فرمود: عصاره و خونابه اهل جهنم.) و هم چنین در آن از ابن عمر به صورت مرفوع روایت شده است که: (**من شرب الخمر مرة لم يقبل الله له صلوة أربعين صباحا فان تاب تاب الله عليه فان عاد لم يقبل الله له صلاة اربعين صباحا فان تاب تاب الله عليه فلا أدري في الثالثة أو في الرابعة قال فان عاد كان حقا على الله أن يسقيه من ردغة الخبال يوم القيامة**)[2] (هر کس یکبار شراب بخورد خداوند نماز چهل روز او را قبول نمی‌کند. پس اگر توبه کند خداوند توبه‌ی او را می‌پذیرد. اگر دوباره این کار را انجام دهد خداوند نماز چهل روز او را قبول نمی‌کند. پس اگر توبه کند خداوند توبه‌ی او را می‌پذیرد. نمی‌دانم در مرتبه‌ی سوم یا چهارم گفت: اگر دوباره تکرار کند شایسته است که خداوند در روز قیامت ردغه الخبال [همان طینه الخبال یا عصاره‌ی اهل جهنم] را به او بنوشاند.)

در المسند حدیثی از ابن مسعود روایت شده است که پیامبرﷺ فرمود: (**إياكم**

---

۱. امام احمد ۱۷۸/۲.

۲. امام احمد ۳۵/۲.

ومحقرات الذنوب فانهن يجتمعن علي الرجل حتي يهلكنه وضرب لهن رسـول الله مـثلا كمثل قوم نزلوا أرض فلاة فحضر صنيع القوم فجعل الرجل ينطلـق فيجـيء بـالعود والرجل يجيء بالعود حتى جمعوا سوادا وأججوا نـارا وانـضجوا ماقـذفوا فيهـا) [1] (از کوچک شمردن گناهان بپرهیزید، زیرا این گناهان بر شخص جمع می‌شوند تـا او را به هلاکت می‌رسانند. و پیامبرﷺ برایشان مثالی زد: مانند قومی‌که در صـحرائی فرود آیند. پس کار آن قوم شروع شد و هر فرد رفته و چوبی با خود مـی‌آورد تـا انبوهی را جمع آوری کردند و آتشی بر افروختنـد، پـس پختنـد آن چـه را در آن انداختند.)

در صحیح بخاری از ابوهریره روایت شده است که: (**قال رسول اللهﷺ يضرب الجسر على جهنم فأكون أول من يجوز ودعوى الرسول يومئذ اللهم سلم سلم وحافتيه كلاليب مثل شوك السعدان ان يختطف الناس بـاعمالهم فمـنهم الموثـق بعمله ومـنهم المخدوش ثم ينجوا حتى اذا فرغ الله من القضاء بين العباد وأراد ان يخرج من النار مـن أراد أن يرحم ممن كان يشهد أن لا إله إلا الله أمر الملائكة أن يخرجوه فيعرفونـه بعلامـة أثر السجود وحرم الله على النار ان تأكل من ابـن آدم أثـر الـسجود فيخرجـونهم وقـد امتحشوا فيصب عليهم من ماء يقال له ماء الحيوة فينبتون نبات الحبة في حميل السيل)** [2] (پیامبرﷺ فرمود: پلی بر جهنم بسته شده است و من اولین کسی خواهم بـود کـه بر آن می‌گذرم و در آن روز دعـای پیـامبران، خـدایا سـالم گـردان، خـدایا سـالم گردان، خواهد بود. و در آن قلاب‌هایی مانند خار سعدان (درختی خاردار) وجود دارد که انسان‌ها را با توجه به کردارشان می‌ربایـد، پـس بعـضی از آنـان بوسـیله کردار بدشان نابود می‌شوند و بعضی از آنان افتان و خیزان بر آن قرار می‌گیرند تا نهایتا نجات می‌یابند. تا این که خداوند قضاوت بین بندگان را به پایان می‌رسـاند و می‌خواهد هر که از بندگان را که اراده رحم بر او را دارد ـ از میـان کـسانی کـه

---

۱. احمد ۴۰۲/۱ و ۳۳۱/۵.
۲. بخاری ۶۲۰۴.

شهادتین گفته‌اند ـ از آتش بیرون آورد. فرشتگان را امر می‌کند که آنان را بیرون آورند و آنان را با علامت اثر سجده شان می‌شناسند. زیرا خداوند سوزاندن اثر سجده های فرزندان آدم را بر آتش حرام گردانیده است[۱] پس آنان را خارج می‌کند در حالی که زغال شده‌اند و بر آنان آبی که به آن آب حیات گفته می‌شود ریخته می‌شود و مانند روئیدن دانه‌ای که سیل با خود آورده است از نو می‌رویند.)

و در صحیح مسلم از ابو هریره روایت شده است که: (**سمعت رسول الله ﷺ يقول ان اول الناس يقضي فيه يوم القيامة ثلاثة رجل استشهد فاتي به فعرفه نعمه فعرفها فقال ما عملت فيها قال قاتلت فيك حتي قتلت قال كذبت ولكن قاتلت ليقال هو جريء فقد قيل ثم أمر به فسحب على وجهه حتي ألقى في النار ورجلي تعلم العلم وعلمه وقرأ القرآن فأتي به فعرفه نعمه فعرفها فقال ما علمت فيها قال تعلمت فيك العلم وعلمته وقرأت فيك القرآن فقال كذبت ولكنك تعلمت ليقال هو عالم فقد قيل وقرأت القرآن ليقال هو قاريء فقد قيل ثم أمر به فسحب على وجهه حتي ألقي في النار ورجل وسع الله عليه رزقه وأعطاه من أصناف المال كله فأتي به فعرفه نعمه فعرفها فقال ما عملت فيها فقال ما تركت من سبيل تحب أن ينفق فيها الا أنفقت فيها لك قال كذبت ولكنك فعلت ليقال هو جواد فقد قيل ثم أمر به فسحب على وجهه حتى ألقي في النار وفي لفظ فهؤلاء أول خلق الله تسعر بهم النار يوم القيامة**)[۲] (شنیدم که پیامبر ﷺ می‌فرماید: اولین کسانی که در روز قیامت در موردشان قضاوت می‌شود سه نفرند: مردی که شهید شده، پس آورده می‌شود و نعمتهایش را به او می‌شناسانند و او می‌شناسد ؛ پس گفته می‌شود در راه به دست آوردن آن چه کرده‌ای؟ می‌گوید در راه تو جنگیدم تا کشته شدم. می‌فرماید دروغ گفتی بلکه جنگیدی تا گفته شود که او دارای جرأت است و گفته شد. پس امر می‌شود تا

---

۱. از این حدیث بوضوح فهمیده می‌شود که شرط قبول شهادتین، سجده و نماز است.

۲. مسلم ۱۹۰۵.

بر رویش کشیده شده و در آتش انداخته می‌شود. و مردی که علم فرا گرفته و آن را به دیگران نیز آموخته و قرآن خوانده است. پس آورده می‌شود و نعمت‌هایش را به او می‌شناسانند و او می‌شناسد ؛ پس گفته می‌شود در راه به دست آوردن آن چه کرده‌ای؟ می‌گوید: در راه تو علم آموختم و به دیگران یاد دادم و قرآن خواندم. می‌فرماید: دروغ گفتی. بلکه آن را آموختی تا گفته شود او عالم است و گفته شد و قرآن خواندی تا گفته شود او قاری است و گفته شد. پس امر می‌شود تا بر رویش کشیده شده و در آتش انداخته می‌شود. و مردی که خداوند بر او فراخی داده و به او انواع مال و دارایی عطا کرده است پس آورده می‌شود و نعمتهایش را به او می‌شناسانند و او می‌شناسد ؛ پس گفته می‌شود در راه به دست آوردن آن چه کرده‌ای؟ می‌گوید: هیچ راهی نبود که تو دوست بداری در آن راه انفاق کنم مگر آنکه در آن راه انفاق نمودم. می‌فرماید: دروغ گفتی، بلکه این کار را کردی تا بگویند او بخشنده و جواد است و این گفته شد. پس امر می‌شود تا بر رویش کشیده شده و در آتش انداخته می‌شود. و در لفظی دیگر آمده این سه نفر اولین خلق خدا هستند که آتش قیامت آنان را می‌سوزاند.)

شنیدم که شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: هم چنان که بهترین مردم پیامبرانند، بدترین مردم دروغ گویانی هستند که خود را مانند آنان نشان می‌دهند و ادعا می‌کنند که از آنانند ولی چنین نیستند. و بهترین مردم بعد از آنان علما، شهدا و صدقه دهندگان مخلص می‌باشند و بدترین مردم کسانی هستند که خود را به آنان شبیه می‌گردانند تا وانمود شود مانند آن‌ها می‌باشند در حالی که از آنان نمی‌باشند.

در صحیح بخاری از ابوهریره روایت شده است که پیامبرﷺ فرمود: (**من كانت عنده لأخيه مظلمة في مال أو عرض فليأته فليستحلها منه قبل أن يؤخذ وليس عنده دينار ولا درهم فان كانت له حسنات أخذ من حسناته فاعطيها هذا والا أخذ من سيئات هذا فطرحت عليه ثم طرح في النار**)[1] (هر کس ظلمی بر مال و ناموس

۱. بخاری ۶۱۶۹.

برادرش نزد اوست آن را بدو پس دهد و حلالیت بطلبد قبل از آنکه گرفتار آید و دینار و درهمی در نزدش نماند. که اگر حسناتی داشته باشد از حسناتش گرفته شده و به (مظلوم) داده می‌شود و الا از سیئات مظلوم گرفته شده و بر او افزوده می‌شود سپس در آتش انداخته می‌شود.)

نیز در صحیحین از ابو هریره روایت شده است که گفت رسول خداﷺ فرمود: (**نارکم هذه التي توقد بنوا آدم جزء واحد من سبعين جزأ من نار جهنم قالوا والله ان كانت الكافية قال فانها قد فضلت عليها بتسعة وستين جزأ كلهن مثل حرها**)[1]

(این آتشی که انسان‌ها روشن می‌کنند یک قسمت از هفتاد قسمت آتش جهنم است. گفتند: قسم به خدا، همین نیز [برای عذاب] کافی بود. فرمود: همانا به این آتش شصت و نه قسمت اضافه شده است که هر قسمت گرمایش مانند گرمای [این آتش] است.)

در المسند از معاذ روایت شد که گفت: (**أوصاني رسول اللهﷺ فقال لاتشرك بالله شيئا وان قتلت أو حرقت ولاتعقن والديك وان أمراك ان تخرج من مالك وأهلك ولاتتركن صلوة مكتوبة متعمدا فان من ترك صلوة مكتوبة متعمدا فقد برئت منه ذمة الله ولاتشرب خمرا فانه رأس كل فاحشة وإياك والمعصية فان المعصية تحل سخط الله**)[2]

(پیامبرﷺ به من توصیه نمود و فرمود: به خداوند شرک نورز اگر چه کشته یا سوزانده شوی. و پدر و مادرت را آزار مده اگر چه تو را امر کنند که از خانواده و مال خود خارج شوی و نمازهای مکتوب را ترک مکن زیرا اگر نمازی مکتوب را عمداً ترک نمودی از ذمه خداوند خارج می‌شوی، و شراب منوش که شراب رأس همه فاحشه هاست و از گناه بپرهیز که گناه تو را شایسته غضب خدا می‌کند.)

احادیث در این باب زیاد است و شایسته نیست کسی که صلاح خویش را می‌خواهد کورکورانه از کنار آن‌ها بگذرد و خود را در گناه بیافکند و رجاء و حسن ظن را بهانه و دستاویز قرار دهد.

---

۱. بخاری ۳۰۹۲ و مسلم ۲۸۴۳.

۲. امام احمد ۲۳۸/۵.

ابوالوفاء بن عقیل می‌گوید: از خدا بترس و به او گستاخ و مغرور مشو زیرا که او دست را در مقابل سه درهم قطع می‌کند و به خاطر سر سوزنی شراب حد می‌زند و زنی را به خاطر [اذیت] گربه‌ای، در آتش داخل نموده است و جبه‌ای از آتش را بر کسی که آن جبه را از اموال غنیمت دزدیده ، پوشانده است در حالی که با شهادت مرده است. و امام احمد از طارق بن شهاب به صورت مرفوع روایت می‌کند که [رسول خداﷺ] فرمود: (**دخل رجل الجنة في ذباب ودخل رجل النار في ذباب قالوا وكيف ذلك يا رسول اللهﷺ قال مر رجلان على قوم لهم صنم لا يجوزه أحد حتي يقرب له شيئا فقال لأحدهما قرب فقال ليس عندي شيء قالوا قرب ولو ذبابا فقرب ذبابا فخلو سبيله فدخل النار وقالوا للآخر قرب فقال ما كنت أقرب شيئا دون الله عز و جل فضربوا عنقه فدخل الجنة وهذه الكلمة الواحدة يتكلم بها العبد يهوى بها فى النار أبعد مابين المشرق و المغرب**)[1] (مردی به خاطر مگسی وارد بهشت شد و مردی به خاطر مگسی وارد جهنم شد. گفتند چگونه ای رسول خداﷺ؟ فرمود: دو مرد از کنار قومی گذشتند که آن قوم بتی داشتند که کسی از کنار آن نمی‌گذشت مگر این که چیزی را برای آن قربانی می‌کرد. به یکی از آن دو مرد گفتند: قربانی کن. گفت: چیزی ندارم. به او گفتند: قربانی کن حتی اگر مگسی باشد. پس او مگسی را قربانی کرد. او را رها کردند و وارد جهنم شد. به دیگری گفتند قربانی کن. گفت: من چیزی را برای احدی غیر از خدا قربانی نمی‌کنم. پس گردنش را زدند و وارد بهشت شد. و این یک کلمه که انسان به زبان می‌آورد او را در آتش می‌اندازد به فاصله‌ی بین مشرق تا مغرب.)

امام احمد در المسند از عقبة ابن عامر روایت کرده که پیامبرﷺ فرمود: (**إذا رأيت الله عز و جل يعطي العبد من الدنيا على معاصيه ما يحب فانما هو استدراج**)[2] (اگر دیدی که خداوند به بنده‌ای در دنیا نعمت فراوان می‌دهد و آن فرد مرتکب گناهی است که خدا آن را خوش ندارد، بدان آن استدراج است سپس آیه‌ی ٤٤

---

۱. امام احمد در کتاب الزهد صفحه ۱۵.
۲. امام احمد ۱۴۵/۴.

انعام ﴿فَلَمَّا نَسُواْ مَا ذُكِّرُواْ بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ﴾ (پس چون آن چه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند درهای هر چیزی [از نعمت‌ها] را بر آنان گشودیم تا هنگامی که به آن چه داده شده بودند شاد گردیدند، ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند) را تلاوت کرد.)

بعضی از سلف گفته‌اند اگر دیدی که در حال گناه هستی ولی خداوند پیاپی بر نعمت تو می‌افزاید بترس، زیرا این استدراج است. و خداوند در سوره زخرف می‌فرماید: ﴿وَلَوْلَا أَن يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَن يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِبُيُوتِهِمْ سُقُفًا مِّن فَضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ * وَلِبُيُوتِهِمْ أَبْوَابًا وَسُرُرًا عَلَيْهَا يَتَّكِؤُونَ * وَزُخْرُفًا وَإِن كُلُّ ذَلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ عِندَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴾ (زخرف ۳۵_۳۳)(اگر نه آن بود که [همه] مردم [در انکار خدا] امتی واحد گردند قطعا برای خانه‌های آنان که به [خدای] رحمان کفر می‌ورزیدند سقف‌ها و نردبان‌هایی از نقره که بر آن‌ها بالا روند قرار می‌دادیم (۳۳) و برای خانه‌هایشان نیز درها و تخت‌هایی که بر آن‌ها تکیه زنند (٣٤).و زر و زیورهای [دیگر نیز] و همه این‌ها جز متاع زندگی دنیا نیست و آخرت پیش پروردگار تو برای پرهیزگاران است (۳۵))

خداوند گمان کسانی را که چنین گمان می‌برند رد نموده و می‌فرماید: ﴿فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ * وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ* كَلَّا...﴾ (فجر ۱۵-۱۷) (امّا انسان همین که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار او را بزرگی ببخشد و بدو نعمت دهد، خواهد گفت: پروردگارم مرا بزرگوار و گرامی و محترم و مکرم دیده است! (۱۵) و امّا زمانی که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار روزی او را تنگ و کم نماید، خواهد گفت: پروردگارم مراخوار و زبون داشته است (١٦) هرگزا! هرگزا! (چنین نیست)...(۱۷))

یعنی چنین نیست که هر کسی را نعمت دهم و رزقش را افزون کنم او را تکریم نموده‌ام و چنین نیست که کسی را که دچار بلا کنم یا از رزقش بکاهم به

او اهانت نمایم بلکه آن یکی را با نعمت دچار بلا می‌کنم و این دیگری را با بلا تکریم می‌دارم.

در جامع ترمذی[1] آمده که رسول خداﷺ فرمود: (**إن الله يعطي الدنيا من يحب ومن لا يحب ولا يعطي الايمان إلا من يحب**) (خداوند دنیا را به کسانی که دوست دارد و یا دوست ندارد عطا می‌کند، ولی ایمان را فقط به کسانی که دوست دارد عطا می‌فرماید.)

بعضی از سلف گفته اند: چه بسیار کسانی که به وسیله نعمت در استدراج قرار می‌گیرند و خود نمی‌دانند و چه بسیار کسانی که خداوند گناه آنان را پوشانده و بدان مغرورشان می‌کند و خود نمی‌دانند و چه بسیار کسانی که با ثنا و ستایش مردم در ابتلا قرار گرفته اند و خود بی خبرند.

در خصوص مغروران و فریفته شدگان

فریفته شده‌ترین مردم کسانی هستند که فریفته دنیا گشته و دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند. حتی بعضی از آنان می‌گویند که دنیا نقد است وآخرت نسیه می‌باشد و نقد از نسیه سود مندتر است.

دیگری می‌گوید: لذات دنیا قطعی و یقینی است اما در لذات آخرت شک و شبهه وجود دارد و عاقل یقین را به خاطر شک و شبهه رها نمی‌کند.

و این از بزرگ‌ترین حیله های شیطان و تزیینات اوست و چهارپایان از اینان بسیار عاقل‌ترند زیرا حیوان اگر از چیزی که احتمال دارد به او ضرری برساند بترسد به طرف آن نمی‌رود ولو آنکه اورا بزنی. ولی اینان با وجود شک، به خود حق می‌دهند خود را به هلاکت بکشانند.

اما در مورد این سخن که می‌گویند نقد از نسیه بهتر است:

جواب این است اگر نقد و نسیه با هم برابر باشند معلوم است که نقد بهتر است. لکن اگر متفاوت باشند و نسیه بیشتر و ارزشمندتر از نقد باشد معلوم است

---

۱. این حدیث در جامع ترمذی نیست ولی در ادب المنفرد بخاری۲۷۹ موجود است.

که نسیه بهتر است.

چنانکه درمسند امام احمد و ترمذی آمده از مستوردبن شداد نقل است که گفت: (**قال رسول الله ما الدنيا في الآخرة الا كما يدخل أحدكم أصبعه في اليم فلينظر بم يرجع**)[1] (پیامبرﷺ فرمود: دنیا در مقابل آخرت مثالش مانند آن است که کسی از شما انگشتش را در آب دریا فرو برد سپس بنگرد که هنگام بیرون آوردن چقدر با خود (آب) دارد؟)

پس انتخاب این نقد بر چنین نسیه‌ای ناشی از جهلی فراوان و حماقتی بزرگ است و اگر این، نسبت دنیا به آخرت است، نسبت عمر انسان به آخرت چقدر است؟ پس کدام یک عاقلانه تراست؟ انتخاب دنیای گذران در مدت زمانی اندک واز دست دادن خیر دائمی‌در آخرت؟ یا ترک شیٔ کوچک و بی ارزش وتمام شدنی به خاطر دست یابی به چیزی که ارزشش بی شمار و بی پایان است؟

اما در مورد این سخن که چیزی یقینی را به خاطر شیٔ مشکوک و مشتبه رها نمی‌کنم.! به او گفته می‌شود آیا در وعده الهی و صدق رسالت پیامبران او شک داری یا بدان ایمان داری؟ پس اگر به آن ایمان داری عمل توچیزی جز ترک چیزی منقطع وفانی، به خاطر چیزی بدیهی وقطعی و همیشگی نیست.

و اگر در آن شک داری، به نشانه‌های خدا که بر وجود و قدرت و اراده و وحدانیت او دلالت دارد مراجعه کن تا برایت روشن گردد که آن چه پیامبران آورده اند حقیقتی است که در آن شکی وجود ندارد و خالق این عالم و پروردگار آسمان ها و زمین مقدس و منزه است از این که پیامبرانش بر خلاف امر او چیزی را از اوخبر دهند.

هر کس چیزی غیر از این را به او نسبت دهد به او توهین نموده و او را تکذیب کرده است و ربوبیت و مالکیت او را انکار نموده است. زیرا نزد هر کسی که فطرت سالمی‌داشته باشد محال است که مالک حقیقی [جهان]، ناتوان یا نادان باشد، چیزی را نداند و یا نشنود و یا نبیند و صحبت نکند و امر نکند و

---

۱. امام احمد ۲۲۹/۴و۲۳۰ و ترمذی ۲۳۲۲.

نهی ننماید و ثواب عطا نکند و عقاب ندهد. هر که را بخواهد عزیز نگرداند و هر که را بخواهد ذلیل ننماید و پیامبرانش را به اطراف ملکش نفرستد و به وضع بندگانش توجه نکند و آن‌ها را رها کند.

این توصیف حتی در مورد پادشاهان بشری نیز توهین محسوب می‌شود و ناشایست است، پس چگونه نسبت دادن آن به مالک حقیقی جایز است؟ و اگر انسان از زمانی که نطفه است تا زمانی که به کمال و رشد می‌رسد به احوال خود دقت کند برایش مشخص می‌شود که کسی که این همه به او توجه نموده و او را از این اوضاع انتقال داده و هر مرحله او را تغییر داده است شایسته نیست که او را رها کند و به او امر و نهی نکند و حقوقش را به او نشناساند و ثواب و عقابش نکند. و اگر انسان درست تامل کند به این نتیجه می‌رسد که آن چه می‌بینند و یا نمی‌بینند همه بر توحید و نبوت و معاد دلالت می‌کند و دلیل است بر این که قرآن کلام خداست. و در کتاب (ایمان القرآن) چگونگی این استدلال را توضیح داده‌ایم، آنجا که قرآن می‌فرماید: ﴿ **فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ * وَمَا لَا تُبْصِرُونَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ** ﴾ (سوگند می‌خورم به آن چه می‌بینید! (۳۸) و سوگند می‌خورم به آن چه نمی‌بینید! (۳۹) این (قرآن از سوی خدا آمده است و) گفتاری است (که) از (زبان) پیغمبر بزرگواری (تبلیغ می‌شود)) (حاقه ۴۰ – ۳۸)

و قسمتی از آن را همراه‌این آیه ذکر نموده‌ایم: ﴿ **وَفِي أَنفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ** ﴾ (ذاریات۲۱) (و در خودِ وجود شما (نشانه‌های روشن برای شناخت خدا) است. مگر نمی‌بینید؟)

همانا انسان خود دلیلی است بر وجود خالقش، و بر توحید و صداقت پیامبران و اثبات صفات کمال خداوند. پس روشن شد که این شخص که [حق خدا] راضایع کرده بر دو گمان فریفته و مغرور گشته است: یکی تصدیق و یقین و دیگری تکذیب و شک. اگر بگویی: چگونه تصدیقی قطعی و بدون شک به معاد و بهشت وجهنم حاصل می‌شود که عمل با آن مخالف است؟ و آیا در طبیعت بشری ممکن است که انسان در حالی که بداند فردا جلو پادشاهی حاضر

می‌شود که او را شدیدترین عقوبت می‌دهد یا بهترین اکرام می‌کند، و او بی خیال و آسوده شب را سپری کند و به یاد حضورش جلو پادشاه نباشد و برای آن آماده نشود؟ گفته می‌شود: قسم به خدا این سوالی صحیح است و بر بسیاری از این مخلوقات وارد است. و اجتماع این دو از عجیب‌ترین چیزهاست و این مخالفت، چند دلیل دارد:

یکی: ضعف علم و ناقص بودن یقین، و کسی که بگوید علم تفاوت نمی‌کند سخنش از فاسدترین و باطل‌ترین سخن‌هاست درحالی که ابراهیم خلیل از پروردگارش خواست که زنده شدن مردگان را به اونشان دهد در حالی که به قدرت خداوند برآن آگاه بود، تا اطمینانش افزایش یابد و آگاهی عینی برایش آشکار شود. و اگر همراه ضعف علم، عدم حضور در قلب و غایب بودن آن در بیشتر اوقات و مشغول بودن به آن چه با آن در تضاد است جمع شود و تقاضای طبع و غلبه هوس و چیره شدن شهوت و زینت نفس و فریب شیطان و دور دیدن وعده خداوند و آرزوی طولانی وغفلت و دوست داشتن دنیا برآن اضافه شود دیگر چیزی ایمان را ثابت نگه نمی‌دارد مگرآن کسی که آسمانها و زمین را نگه داشته که نابود نشوند، آن را ثابت گرداند. به این دلیل مردم در ایمان و عمل تفاوت دارند تا به پایین‌ترین ذره ایمان در قلب می‌رسد. و جمع این اسباب به ضعف بصیرت و ضعف صبر برمی‌گردد، به همین دلیل خداوند اهل صبر و یقین را مدح فرموده و آنان را ائمه دین قرار داده است چنان که می‌فرماید: ﴿ **وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ** ﴾(سجده‌ایه ۲٤) (از میان بنی‌اسرائیل پیشوایانی را پدیدار کردیم که به فرمان ما (مردمان را) راهنمائی می‌نمودند، بدان گاه که بنی‌اسرائیل شکیبائی ورزیدند و به آیات ما ایمان کامل پیدا کردند.)

شروط امید به خدا

لازم است بدانیم که اگرکسی به چیزی رجا دارد سه چیز برایش لازم است:

۱ـ محبت آن چه که به آن امیدوار است.

۲ـ خوف ازدست دادنش.

۳ـ تلاش در جهت به دست آوردن آن در حد امکان.

اگر رجای شخص با سه مورد بالا مقارن نباشد معلوم است رابطه او به صورت آرزوست نه رجا. زیرا رجا چیزیست وآرزو چیزی دیگر. و هر کس رجا دارد در خوف است و اگرخوف داشت به حرکت می‌افتد و به خاطر ترس از دست دادن، حرکت را سریع می‌کند.

در جامع ترمذی از ابوهریره روایت شده که گفت پیامبرﷺ فرمودند: (**قال رسول الله من خاف أدلج ومن ادلج بلغ المنزل ألا إن سلعة الله غالية ألا إن سلعة الله الجنة**)[1] (هرکس ترس از خدا داشته باشد مقداری از شب را به روز اضافه می‌کند و حرکت می‌کند و هرکس شب را به رفتن ادامه دهد به منزل می‌رسد. آگاه باشید که کالای خدا با ارزش وگران‌بهاست. بدانید که کالای خدا بهشت است.)

خداوند هم چنان که برای کسانی که عمل صالح انجام می‌دهند رجا را قرار داده است، برای آنان خوف را نیز قرار داده است. پس معلوم می‌شود که خوف و رجای سودمند، خوف و رجایی است که با عمل صالح همراه باشد.

خداوند در سوره مؤمنون می‌فرماید:﴿ **إِنَّ الَّذِينَ هُم مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ* وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِ رَبِّهِمْ يُؤْمِنُونَ * وَالَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ * وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا وَّقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ أَنَّهُمْ إِلَى رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ * أُوْلَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ** ﴾ (مؤمنون ۶۱ـ۵۷) (در حقیقت کسانی که از بیم پروردگارشان هراسانند (۵۷) و کسانی که به نشانه‌های پروردگارشان ایمان می‌آورند (۵۸) و آنان که به پروردگارشان شرک نمی‌آورند (۵۹) و کسانی که آن چه را دادند [در راه خدا] می‌دهند در حالی که دل‌هایشان ترسان است [و می‌دانند] که به سوی پروردگارشان بازخواهند گشت (۶۰) آنانند که در کارهای نیک شتاب می‌ورزند و آنانند که در انجام آن‌ها سبقت می‌جویند. (۶۱))

---

۱. ترمذی ۲۴۵۲.

درجامع ترمذی از عایشه (رضی الله عنها) روایت شده است که: (**قالت سألت رسول الله ﷺ عن هذه الآية فقلت أهم الذين يشربون الخمر ويزنون ويسرقون فقال لا يا إبنة الصديق ولكنهم الذين يصومون ويصلون ويتصدقون ويخافون أن لا يتقبل منهم أولئك يسارعون في الخيرات**)[۱] (گفت: از رسول خداﷺ در مورد این آیه (یعنی آیه بالا) سوال نمودم، و گفتم آیا اینان کسانی هستند که شراب می‌نوشند و زنا می‌کنند و دزدی می‌کنند؟ فرمودند: نه ای دختر صدیق، بلکه اینان کسانی‌اند که روزه می‌گیرند و نماز می‌خوانند و صدقه می‌دهند و می‌ترسند از آنان قبول نشود. اینان کسانی هستند که در انجام اعمال خیر مسابقه داده و عجله می‌کنند.) این حدیث از ابوهریره نیز روایت شده است.

خداوند سعادتمندان را با انجام عمل نیک همراه خوف معرفی می‌کند[۲] و شقاوتمندان را به ارتکاب اعمال ناپسند همراه امنیت وصف می‌نماید[۳]. و هر کس در احوال اصحاب پیامبرﷺ تامل کند آنان را در نهایت عمل و در عین حال در نهایت خوف خواهد یافت. و ما کوتاهی و تفریط را با احساس آرامش و امنیت جمع کرده‌ایم درحالی که:.

امام احمد در الزهد می‌گوید ابوبکر صدیقرضی الله عنه می‌گفت: دوست دارم مویی در پهلوی بنده‌ای مؤمن باشم.

همچنین ذکر شده است که او زبانش را می‌گرفت و می‌گفت: این همان است که مرا به گرفتاری‌ها و مهلکات وارد می‌کند.

و بسیار گریه می‌کرد و می‌فرمود گریه کنید و اگر نمی‌توانید گریه کنید، همدیگر را به گریه اندازید.

ایشان هنگامی که برای اقامه نماز برپا می‌ایستاد به خاطر خشیت پروردگار

---

۱. ترمذی ۳۱۷۵.
۲. ﴿وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللّهُ بِهِ أَن يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ (رعد ۲۱)﴾ و آنان که آن چه را خدا به پیوستنش فرمان داده می‌پیوندند و از پروردگارشان می‌ترسند و از سختی حساب بیم دارند.
۳. ﴿أَفَأَمِنتُمْ أَن يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لاَ تَجِدُواْ لَكُمْ وَكِيلاً (اسرا ۶۸)﴾ مگر ایمن شدید از این که شما را در کنار خشکی در زمین فرو برد یا بر شما طوفانی از سنگریزه‌ها بفرستد سپس برای خود نگاهبانی نیابید.

چون چوبی خشک بی حرکت می‌ایستاد.

هنگام فوت به عایشه فرمود: دخترکم من از مال مسلمین فقط این عبا و این ظرف (ظرف مخصوص شیر خوردن) و این غلام را دارم پس آن‌ها را پیش عمر ابن خطاب ببر (تا در بیت المال قرار دهد). و می‌گفت: به خدا سوگند دوست دارم که درختی بودم که از آن می‌خوردند و بریده می‌شد.

قتاده می‌گوید به من رسیده که ابوبکر می‌گفت: دوست داشتم گیاهی می‌بودم که چهار پایان آن را می‌خوردند.

عمرﷺ روزی سوره طور را تا آیه **﴿إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ﴾** که عذاب پروردگارت واقع‌شدنی است (۷)) خواند و شروع به گریستن نمود و آن قدر گریه اش شدت یافت که مریض شد و مردم عیادتش می‌کردند.

همچنین هنگامی که در حال مرگ بود به فرزندش گفت: (**ويحك ضع خدي على الأرض عساه أن يرحمني ثم قال ويل أمي إن لم يغفر الله لي ثلاثا ثم قضى**): وای بر تو! گونه‌هایم را بر خاک بگذار، شاید خداوند به من رحم کند. سپس گفت وای بر مادرم اگر خداوند مرا مورد مغفرت قرار ندهد. سه بار گفت و سپس رحلت فرمود.

در نماز شب آیه‌ای را قرائت فرمود که چنان او را ترساند که چند روز در خانه باقی ماند و به عیادتش می‌رفتند و گمان می‌بردند مریض است.

و بر صورتش بر اثر گریه دو خط سیاه افتاده بود.

ابن عباس بدو می‌گفت: خداوند بوسیله تو کشورهای بسیاری را گشود و سرزمین‌های زیادی را فتح کرد و چنان کرد و چنان کرد. عمرﷺگفت: دوست داشتم نجات یابم و نه گناهی باشد و نه ثوابی.

عثمانﷺ هنگامی که بر قبری می‌گذشت آن قدر گریه می‌کرد که ریشش خیس می‌شد. و می‌فرمود: اگر میان بهشت و جهنم باشم و ندانم به کدام یک امر می‌شوم. دوست داشتم قبل از این که بدانم به سوی کدام یک می‌روم تبدیل به خاکستر می‌شدم.

و اما علیﷺ و خشیت و گریه ی او:
علیﷺ از دو چیز بسیار خوف داشت: آرزوهای طولانی و تبعیت از هوی و هوس.
او می‌گفت: (**فاما طول الامل فينسي الآخرة وأما إتباع الهوي فيصد عن الحق ألا وإن الدنيا قد ولت مدبرة والآخرة مقبلة ولكل واحدة منهما بنون فكونوا من أبناء الآخرة ولاتكونوا من أبناء الدنيا فان اليوم عمل ولاحساب وغدا حساب ولا عمل**) (آرزوی طولانی آخرت را به فراموشی می‌سپارد و تبعیت از هوی، در مقابل حق می‌ایستد. بدانید که دنیا پشت کرده و در حال رفتن است و آخرت در حال آمدن است و دنیا و آخرت هر کدام فرزندانی دارند. پس بکوشید از فرزندان آخرت باشید و از فرزندان دنیا نباشید که امروز روز عمل است و حسابی در کار نیست و فردا روز حساب است و عملی در کار نیست.)

ابو درداء می‌گفت: سخت‌ترین چیزی که در قیامت بر خود می‌ترسم این است که به من گفته شود: ای ابو درداء تو می‌دانستی؟ پس در مقابل آن چه که دانسته ای چگونه عمل کردی؟ و می‌گفت: اگر می‌دانستید بعد از مرگ با چه چیزی روبرو می‌شوید غذایی را از روی شهوت نمی‌خوردید و شرابی نمی‌نوشیدید و به خانه‌ای وارد نمی‌شدید تا در سایه آن قرار بگیرید. و به صحرا بیرون می‌رفتید و بر سینه می‌زدید و بر خود گریه می‌کردید؛ آرزو می‌کنم که درختی می‌بودم که بریده می‌شد وسپس خورده می‌شد.)

ابوذر می‌گفت: ای کاش درختی بودم که بریده می‌شد و دوست داشتم که اصلا خلق نمی‌شدم.

و نفقه‌ای را بر او عرضه کردند، گفت: من بزی دارم که شیرش رامی‌دوشم و الاغی که جابجایم می‌کند و بنده آزادی که خدمتکاری می‌کند و من از محاسبه‌اینها هم بیم دارم.

تمیم دارمی شبی سوره جاثیه را می‌خواند تا به آیه ﴿**أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَّحْيَاهُم وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا**

﴿يَحْكُمُونَ﴾ (آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده‌اند پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند (۲۱) [به طوری که] زندگی و مرگشان یکسان باشد. چه بد داوری می‌کنند) رسید و تا صبح آن را تکرار می‌کرد و گریه می‌کرد.

ابو عبیده عامربن جراح می‌گفت: دوست داشتم قوچی بودم که خانوده‌ام آن را ذبح می‌کردند و گوشتم را می‌خوردند و آنرا کم کم می‌نوشیدند.)

به راستی اگر این فصل را ادمه دهیم به طول خواهد انجامید. بخاری در صحیحش بابی آورده است: در مورد خوف مؤمن از این که اعمالش حبط و باطل شود در حالی که خود نمی‌داند.

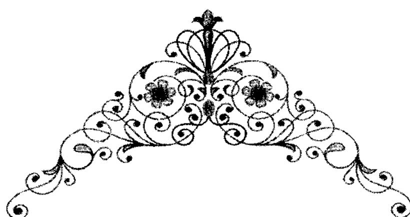
ابراهیم تیمی‌می‌گوید: هیچ گاه سخنم را به عملم عرضه نکردم مگر این که ترسیدم که دروغگو باشم.

ابن ابی ملیکه می‌گوید: به سی نفر از اصحاب رسول خدا رسیدم و همه از نفاق خود بیم داشتند و هیچ کس نمی‌گفت: که او بر ایمان جبریل و میکائیل است.

از حسن ذکر می‌کنند که می‌گفت: هیچ کس از(خداوند) نمی‌ترسد مگر مؤمن و هیچ کس از او ایمن نیست مگر منافق.

عمر بن خطابرضی الله عنه به حذیفه می‌گفت: تو را به خدا قسم می‌دهم آیا پیامبر نام مرا در بین نام منافقان آورد؟ گفت: نه، و بعد از تو به کسی دیگر جواب نخواهم داد.

شنیدم شیخ ما می‌گوید: منظور(حذیفه) این نیست که غیرتو را از نفاق مبرا نمی‌دانم بلکه منظوراین است به خودم این اجازه را نمی‌دهم که هرکه از من پرسید که آیا پیامبرصلى الله عليه وسلم نام مرا برد؟ من او را مبرا کنم وجوابش را بدهم.



فصل سوم: آفات و ضررهای عصیان و گناه

برگردیم به آن چه که مشغول بحث آن بودیم وآن در مورد دوای دردی بود که اگر بر انسان ادامه پیدا کند دنیا و آخرتش راتباه می‌کند.

آنچه لازم است دانسته شود این است که گناه و عصیان به انسان آسیب می‌رساند و باید هم چنین باشد و آسیب گناه به قلب مانند تاثیر سم در بدن است با در نظر گرفتن نوع و درجه آن. و آیا درد و ضرری در دنیا و آخرت وجود دارد که سبب آن گناه و عصیان نباشد ؟

مگر چه چیز پدر و مادرمان را از بهشت خارج کرد؟ از سرزمین لذت و نعمت و شادی و سرور به سرزمین درد و مصیبت و اندوه و ناراحتی؟ و چه چیز ابلیس را از ملکوت آسمان بیرون راند و طرد نمود و لعنت کرد و ظاهر و باطنش را مسخ نمود؟ سیمایش را زشت‌ترین صورت‌ها و ناپاک‌ترین آن‌ها قرار داد و باطنش را از صورتش زشت تر نمود؟ قرب به خدا را به دوری از او مبدل کرد و رحمتش را لعنت، و بهشت را بر او به جهنم تبدیل نمود؟ ایمانش به کفر مبدل گردید و موالات خدا را به عداوت مبدل ساخت؟ لباس ایمانش تبدیل به لباس کفر و فسوق و عصیان شد و از چشم خدا به بدترین صورت فرو افتاد و غضب خدا بر او حلال گشت و رهبر و سردار فاسقان و مجرمان گردید وبعد از آن همه عبادت وبزرگی، بند و زنجیر را برای خود پسندید.

بار الها به تو پناه می‌برم از مخالفت با آن چه فرمان دهی و از ارتکاب آن چه نهی کنی.

مگر چه چیز سبب غرق تمام ساکنان زمین گردید چنان چه آب حتی قله کوه‌ها را نیز غرق نمود؟ و چه چیز سبب تسلط باد بر قوم عاد شد و آنان را بر روی زمین چون تنه پوسیده درختان رها نمود؟ و سرزمین و کشتگاه و باغ و چهار پایانشان را نابود کرد. چنان که تبدیل به داستان و عبرتی برای دیگران تا قیامت شدند؟ و چه چیز بر قوم ثمود غرش سهمگین فرستاد چنان که قلب‌هایشان از حرکت باز ایستاد و به یکباره همگی مردند؟ و چه چیز سرزمین لوط را چنان از زمین بلند کرد که فرشتگان صدای پارس سگ‌های آنان را می‌شنیدند و سپس آن را بر سرشان واژگون کرد و آنان را زیر و رو نمود و همگی را هلاک ساخت. سپس از آسمان بر سرشان سنگ باراند و عذاب‌های گوناگونی بر آنان جمع نمود که بر دیگر امت‌ها جمع نگشته بود؟ و برای امثالشان نیز همین عذاب‌ها خواهد بود و این از ستمکاران دور نیست. و چه چیز بر قوم شعیب ابرهای عذاب را چون ابر باران فرو فرستاد و چون بالای سرشان رسید، آتش زبانه کش بر سرشان باراند؟ و چه چیز فرعون و قومش را در دریا غرق نمود و روحشان را به جهنم فرستاد؟ اجساد غرق شده در آب و ارواح بر افروخته در آتش.

و چه چیز قارون و مال و مکنتش را در زمین فرو برد؟ وچه چیز بر بنی اسرائیل قومی ستمکار و خونریز فرستاد که مردان را کشته و زنان و کودکان را به بردگی گرفتند و خانه ها را آتش زدند و اموال را غارت کردند؟ و پس از آن دوباره آنان را به سویشان فرستاد تا هرچه یافتند را هلاک و تار و مار کردند.

چه چیز بر بنی اسرائیل عذاب‌های گوناگون مسلط ساخت؟ یکبار با قتل و تعرض و تخریب دیار، دیگر باره با ظلم پادشاهان وبار دگر با مسخ کردنشان به صورت میمون و خوک. و سرانجام خداوند تبارک و تعالی سوگند خورد که:

﴿لَيَبْعَثَنَّ عَلَيْهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَن يَسُومُهُمْ سُوءَ الْعَذَابِ(اعراف ١٦٧)﴾ (تا روز قیامت بر آنان [یهودیان] کسانی را خواهد گماشت که بدیشان عذاب سخت بچشانند.)

امام احمد در کتاب زهدش نقل می‌کند که عبدالرحمن بن جبیر بن نفیر از

پدرش نقل می‌کند هنگامی که قبرس فتح شد و مردمش ویلان شده و بر همدیگر می‌گریستند، ابو درداء را دیدم در گوشه ای تنها نشسته بود و گریه می‌کرد. گفتم ای ابودرداء چه چیز تو را در روزی که خداوند به اسلام و اهلش عزت عطا کرده، به گریه انداخته است؟ گفت: وای بر تو ای جبیر، می‌بینی وقتی قومی امر خدا را ضایع گرداند، چگونه خداوند او را خوار و پست می‌گرداند؟ این قوم زمانی قدرتمند و صاحب ملک بود و چون امر خدا را ترک نمود چنین شد که می‌بینی ؟

در مسند امام احمد از ام سلمه روایت شده است که: (**قالت سمعت رسول الله ﷺ يقول اذا ظهرت المعاصي في أمتي عمهم الله بعذاب من عنده فقلت يا رسول الله أما فيهم يومئذ أناس صالحون قال بلى قلت كيف يصنع باولئك قال يصيبهم ما أصاب الناس ثم يصيرون الى مغفرة من الله ورضوان**)[1] (ام سلمه گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرماید: هرگاه گناهان در امتم آشکار گردد خداوند همه‌ی آنان را دچار عذاب می‌کند. گفتم: ای رسول خدا، مگر نه این که در میان آن‌ها افراد صالحی وجود دارد؟ فرمود: بله. گفتم: پس تکلیف آنان چه می‌شود؟ فرمود: آن چه (از عذاب) به دیگران رسیده بدانان نیز می‌رسد. سپس به سوی مغفرت و رضایت خداوند بازگشت داده می‌شوند.)

در مسند آمده که ثوبان گفت: پیامبر ﷺ فرمود: (**إن الرجل ليحرم الرزق بالذنب يصيبه**)[2] (رزق انسان به سبب گناهی که انجام داده از او سلب می‌شود.)

هم چنین در آن آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: (**يوشك أن تداعي عليكم الامم من كل أفق كما تداعي الأكلة على قصعتها قلنا يا رسول الله ﷺ أمن قلة بنا يومئذ قال أنتم يومئذ كثير ولكنكم غثاء كغثاء السيل تنزع المهابة من قلوب عدوكم وتجعل في قلوبكم الوهن قالوا وما الوهن قال حب الحياة وكراهة الموت**)[3] (نزدیک است

---

۱. امام احمد ۳۰۴/۶.
۲. امام احمد ۲۷۷/۵.
۳. امام احمد ۲۷۸/۵.

ملت‌های مختلف از هر سو بر سر شما سرازیر شوند هم چنان که گروهی گرسنه بر سر کاسه‌ای پر از غذا سرازیر می‌شوند، گفتیم: ای رسول خداﷺ آیا به دلیل کمی تعداد ما در آن روز چنان می‌شود؟ فرمود: شما در آن روز فراوانید اما مانند خس و خاشاک روی سیل هستید (که استقلال و توانی ندارید) خداوند هیبت و ترس شما را از دل دشمنانتان بیرون می‌آورد. و در دل‌های شما سستی قرار می‌گیرد. گفتند: سستی چیست؟ فرمود: حب دنیا و بیزاری از مرگ. [یعنی ترس از مرگ و جهاد در راه خدا])

در مراسل حسن آمده (و در زهد امام احمد نیز) است که: هر گاه مردم علم را آشکار کرده و عمل را رها سازند و با زبان از محبت یکدیگر بگویند و با قلب بغض یکدیگر را در دل بپرورانند و صله رحم را قطع کنند، خداوند در آن هنگام آنان را لعنت نموده و آنان را ناشنوا می‌گرداند و چشمانشان را کور می‌نماید.

در سنن ابن ماجه از عبدالله ابن عمر روایت شد که: (**كنت عاشر عشرة رهط من المهاجرين عند رسول اللهﷺ فا قبل علينا رسول الله بوجهه فقال يا معشر المهاجرين خمس خصال وأعوذ بالله أن تدركوهن ما ظهرت الفاحشة في قوم حتى أعلنوا بها إلا ابتلوا بالطواعين والاوجاع التي لم تكن في أسلافهم الذين مضوا ولانقص قوم المكيال والميزان إلا ابتلوا بالسنين وشدة المؤنة وجور السلطان وما منع قوم زكاة اموالهم إلا منعوا القطر من السماء فلولا البهائم لم يمطروا ولا خفر قوم العهد إلا سلط الله عليهم عدوهم من غير فاخذوا بعض ما في ايديهم وما لم تعمل ائمتهم بما انزل الله فى كتابه إلا جعل الله بأسهم بينهم**)[1]

(گفت: من نفر دهم بودم از مهاجران نزد رسول خدا ؛ پس پیامبرﷺ به طرف ما رو کرد و فرمود ای قوم مهاجرا! پنج خصلت وجود دارد و من به خدا پناه می‌برم که بدان گرفتار آیید: هیچ فحشا و گناهی در قومی‌ظاهر نشد به گونه‌ای که آشکارا آن را انجام دهند مگر این که به طاعون و بیماری‌هایی گرفتار می‌شوند که

---

۱. ابن ماجه ۴۰۱۹.

بر سر گذشتگان آنان نیامده است و هیچ قومی در پیمانه و میزان خیانت نمی‌کنند مگر این که به خشک سالی و سخت زیستی و ظلم حکام گرفتار می‌شوند و هیچ قومی از زکات خود داری نمی‌کنند مگر این که از باران آسمان محروم می‌شوند و اگر چهار پایان نبودند هرگز نمی‌بارید و برای همیشه محروم بودند و هیچ قومی عهد و پیمان را نمی‌شکنند مگر این که خداوند دشمنی خارجی را بر آنان مسلط می‌سازد و مقداری از آن چه دارند را از آن‌ها می‌ستاند و تا زمانی که حاکمانشان به کتاب خدا حکم نکنند خداوند جنگ و نزاع را در میان خودشان قرارمی‌دهد.)

ابن ابی دنیا از انس بن مالک روایت می‌کند که: (**أنه دخل علی عائشة هو ورجل آخر فقال لها الرجل یا ام المؤمنین حدثینا عن الزلزلة فقالت إذا استباحوا الزنا وشربوا الخمر وضربوا بالمعازف غار الله عز و جل في سمائه فقال للارض تزلزلی بهم فان تابوا ونزعوا وإلا أهدمها علیهم قال یا أم المؤمنین أعذابا لهم قالت بل موعظة ورحمة للمؤمنین ونکالا وعذابا وسخطا علی الکافرین**)

(روزی او (انس ابن مالک) و مرد دیگری نزد عایشه رفتند. پس آن مرد به عایشه گفت: ای مادر مؤمنان از زلزله برایمان بگو. گفت هنگامی که زنا را حلال کردند و شراب‌خواری کردند و ابزار مختلف موسیقی را به کار بردند خداوند در آسمان غیرت می‌ورزد و به زمین می‌گوید آنان را به سختی تکان بده پس اگر توبه کردند و از گناهان دست کشیدند که خوب وگرنه زمین را بر سر آن‌ها ویران می‌کند، گفت: ای مادر مؤمنان، آیا این برایشان عذاب است؟ گفت: پند و رحمتی برای مومنان است و عذاب و خستی است کافران را.)

انس می‌گوید: بعد از[فوت] رسول خدا ﷺ هیچ حدیثی را نشنیده بودم که چنین خوشحالم کند.

عمر بن عبدالعزیز (در زمان خشکسالی) نامه‌ای را به سرزمین‌های دیگر می‌فرستاد بدین مضمون: اما بعد، همانا این زلزله چیزی است که خداوند بوسیله آن بندگان را سرزنش می‌کند. و می‌نوشت که در فلان روز، در فلان ماه از خانه

خارج شوید و هر کس توان دارد صدقه دهد. زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن تَزَكَّى * وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى (اعلی ۱۵ـ۱٤) ﴾ (رستگار آن کس که خود را پاک گردانید (١٤) و نام پروردگارش را یاد کرد و نماز گزارد (۱۵))

و مانند آدم پیامبر عليه السلام بگویید: ﴿قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾(اعراف ۲۳)(گفتند پروردگارا ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود)

و چون نوح عليه السلام بگویید:

﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ مَا لَيْسَ لِي بِهِ عِلْمٌ وَإِلاَّ تَغْفِرْ لِي وَتَرْحَمْنِي أَكُن مِّنَ الْخَاسِرِينَ ﴾(هود ٤٧) (گفت پروردگارا من به تو پناه می‌برم که از تو چیزی بخواهم که بدان علم ندارم و اگر مرا نیامرزی و به من رحم نکنی از زیانکاران باشم.)

و چون یونس عليه السلام بگویید:

﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾ (انبیا ۸۷) (ذوالنون را [یاد کن] آنگاه که خشمگین رفت و پنداشت که ما هرگز بر او قدرتی نداریم تا در [دل] تاریکی‌ها ندا سر داد: که معبودی جز تو نیست، پاک و منزهی، به راستی که من خود از ستمکاران بودم.)

حسن بصری می‌گفت: بلا چیزی نیست مگر جزا و عذابی برای مردم از جانب خداوند.

بعضی از انبیای قوم بنی اسراییل با نگاه به آن چه بختنصر برسرشان می‌آورد می‌گفتند: خدایا به خاطر اعمال خودمان کسی را بر ما مسلط ساخته ای که تو را نمی‌شناسد و بر ما رحم نمی‌کند.

بختنصر به دانیال می‌گفت: چه چیز مرا به قوم تو مسلط ساخته؟ گفت: گناه و خطای فراوان خودت و ظلم مردم من بر نفس خودشان [به سبب گناه].

امام احمد[1] و غیر از او از قتاده روایت کرده‌اند که موسی علیه السلام گفت: پروردگارا تو در آسمانی و ما در زمین، نشانه غضب و رضایت تو چیست؟ فرمود: هر گاه بهترین‌های شما را بر شما گماردم نشانه رضایت من است و هر گاه شرترین‌های شما را بر شما گماردم نشانه غضب من است.

در معجم طبرانی از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت شده است که پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: (**ما طفف قوم كيلا ولا بخسوا ميزانا الا منعهم الله عز و جل القطر وما ظهر في قوم الزنا إلا ظهر فيهم الموت وما ظهر في قوم الربا إلا سلط الله عليهم الجنون ولا ظهر في قوم القتل يقتل بعضهم بعضا إلا سلط الله عليهم عدوهم ولا ظهر في قوم عمل قوم لوط إلا ظهر فيهم الخسف وما ترك قوم الامر بالمعروف والنهي عن المنكر الالم ترفع أعمالهم ولم يسمع دعاؤهم**)[2] (هیچ قومی از پیمانه نکاست و در میزان خیانت ننمود مگر این که خداوند آنان را از باران منع نمود.[3] و در هیچ قومی زنا ظاهر نگشت مگر این که مرگ میانشان رواج یافت. و در هیچ قومی ربا رواج نیافت مگر این که خداوند دیوانگی را میانشان گسترش داد و در هیچ قومی قتل و کشتن یکدیگر رواج نیافت مگر این که خداوند دشمنانشان را بر آنان مسلط ساخت. و عمل قوم لوط در هیچ قومی گسترش نیافت مگر این که دچار فرو رفتن زمین و غرق شدن در آن شدند و هیچ قومی امر به معروف و نهی از منکر را ترک نکرد مگر این که اعمالشان قبول نگردید و دعایشان مستجاب نگشت!)

عمری زاهد گفته است: برای غفلت تو از خودت و اعراض تو از خداوند همین کافی است که چیزی را که باعث غضب خداست را ببینی و از کنار آن بگذری و بدان امر نکنی (اگر معروف است) و یا از آن نهی ننمایی (اگر منکر

---

۱. الزهد ۲۷۷.
۲. در الکبیر طبرانی ۱۰۹۹۲.
۳. این سنت محکم الهی است، چنان که امروزه متأسفانه شاهد آن هستیم و چون در معاملات بر یکدیگر ترحم نمی‌کنیم و یکدیگر را خیانت می‌کنیم خداوند باران را بر ما منع فرموده است. باشد که همگی به سوی خدا باز گردیم و انصاف پیشه کنیم و به راستی خداوند آمرزنده مهربان است.

است) از ترس کسی که توانایی جلب نفع و دفع ضرر خود را هم ندارد.

و گفته است کسی که امر به معروف و نهی از منکر را به خاطر ترس از مخلوق ترک کند اطاعت از او برداشته می‌شود و اگر فرزند یا یکی از نزدیکان خود را به چیزی امر کند در حقش نافرمانی خواهند کرد.

امام احمد در مسند از قیس بن ابی حازم روایت می‌کند که گفت ابوبکر صدیق گفت: ای مردم شما این آیه را می‌خوانید اما آن را در جایگاه اصلی اش قرار نمی‌دهید.﴿ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ لاَ يَضُرُّكُم مَّن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ إِلَى اللهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ** ﴾(مائده ۱۰۵) ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خودتان بپردازید هر گاه شما هدایت یافتید آن کس که گمراه شده است به شما زیانی نمی‌رساند. بازگشت همه شما به سوی خداست پس شما را از آن چه انجام می‌دادید آگاه خواهد کرد.) در حالی که من شنیدم که رسول خدا ﷺ می‌فرماید: هنگامی که مردم ظالم را دیدند و جلوی او را نگرفتند ـ و در لفظ دیگر منکر را دیدند و آن را تغییر ندادند ـ نزدیک است خداوند همگی آنان را دچار عذابی از جانب خود کند.

امام احمد در مسندش در حدیثی از جریر روایت می‌کند که: (**أن النبي ﷺ قال ما من قوم يعمل فيهم بالمعاصي هم أعز وأكثر ممن يعمله فلم يغيروه الا عمهم الله بعقاب**)[1] (رسول خدا ﷺ فرمود: هیچ قومی نیست که در میانشان گناه صورت گیرد و تعدادی دیگر قدرتمندتر و بیشتر (از گناهکاران) وجود داشته باشند و آن را تغییر ندهند مگر این که خداوند همه آنان را دچار عذاب می‌کند.)

در صحیحین از اسامه بن زید آمده است که گفت شنیدم که پیامبر خدا ﷺ فرمودند: (**يجاء بالرجل يوم القيامة فيلقى في النار فتندلق اقتاب بطنه فيدور في النار كما يدور الحمار برحاه فيطوف به أهل النار فيقولون يا فلان ما أصابك ألم تكن تأمرنا بالمعروف وتنهانا عن المنكر فيقول كنت آمركم بالمعروف ولا آتيه وأنهاكم عن المنكر و**

۱. احمد ۳۶۴/۴.

آتیه) (روز قیامت مردی آورده شده و در آتش انداخته می‌شود. روده‌های او بیرون ریخته شده و مانند خری که به دور آسیابی باشد در اطراف آتش دور می‌زند. اهل آتش دورش جمع شده و می‌گویند: ای فلانی چه بر سرت آمده؟ مگر تو نبودی که ما را به معروف فرا می‌خواندی و از منکر باز می‌داشتی؟ می‌گوید: من شما را به معروف امر می‌کردم و خود، آن را انجام نمی‌دادم و از منکر شما را نهی می‌نمودم و خود، آن را مرتکب می‌شدم.)

در صحیح بخاری از انس بن مالک روایت شده که گفت: شما اعمالی مرتکب می‌شوید که در چشمانتان از دانه جو کمتر است در حالی که در زمان رسول خداﷺ ما آن را از کبائر به حساب می‌آوردیم.

در صحیحین از عبدالله بن عمر روایت شده است که رسول خدا ﷺ فرمود: (**عذبت إمرأة في هرة سجنتها حتى ماتت فدخلت النار لاهي أطعمتها ولا سقتها ولا تركتها تأكل من خشاش الارض**)[1] (زنی به خاطر این که گربه‌ای را زندانی کرده بود تا مرده بود عذاب داده شد. پس آن زن داخل آتش شد، چون نه به آن خوراک داده بود و نه آب و نه آزادش نموده بود. و آن گربه از حشرات زمین می‌خورد.)

در حلیه از ابونعیم روایت شده که: روزی به حذیفه گفته شد بنی اسرائیل دین خود را یک روزه رها کردند؟ گفت خیر، بلکه هنگامی که به چیزی مأمور می‌شدند آن را رها می‌کردند و هرگاه از چیزی نهی می‌شدند آن را انجام می‌دادند تا زمانی که از دینشان بیرون آمدند هم چنان که مردی از پیراهنش بیرون می‌آید.

و به همین دلیل بود که بعضی از سلف گفته‌اند گناهان پل و مقدمه کفر هستند هم چنان که بوسه، پل جماع و موسیقی پل زنا ونگاه پل عشق و مریضی پل مرگ است.

در حلیه از ابن عباس آمده است که گفت: (ای انسان گناهکار، از عاقبت بدگناه غافل و ایمن مباش، در حالی که گناه بزرگ‌تری به دنبال گناهی که انجام

---

۱. بخاری ۳۲۹۵ ومسلم ۲۲۴۲.

داده‌ای می‌آید، همانا شرم نکردن تو از فرشتگانی که بر دوش راست و چپ تو هستند در حالی که در حال انجام گناه هستی از گناهت بزرگ‌تر است. و خنده‌هایت در حالی که نمی‌دانی خداوند چه برسرت آورده است از گناه بزرگ‌تر است. و خوشحالیت هنگامی که به گناه دست یافته‌ای از گناه بزرگ‌تر است. و ناراحتی و اندوه از دست دادن گناه، از گناه بزرگ‌تر است و این که از بادی می‌ترسی که هنگام گناه پرده درگاه خانه‌ات را تکان می‌دهد و در حال گناه هستی اما دلت از نگاه خداوند لرزان نیست از گناه بزرگ‌تر است. وای بر تو آیا می‌دانی گناه ایوب پیامبر‌علیه السلام چه بود که خداوند او را در جسم و مالش دچار بلا نمود؟ [گناهش این بود] که درمانده‌ای را که از او کمک خواست که ظلم ظالمی را از او دفع کند پاسخ نگفت و کمکش ننمود و ظالم را از ظلمش نهی نکرد. پس خداوند او را دچار بلا نمود.)

امام احمد می‌گوید ولید به من گفت از اوزاعی شنیدم که می‌گفت از بلال بن سعد شنیدم می‌گفت: به کوچکی گناه منگرید بلکه ببینید که چه کسی را نافرمانی کرده‌اید.

فضیل بن عیاض می‌گفت: هر اندازه‌ای گناه نزد توکوچک باشد نزد خدا بزرگ است و هر اندازه گناه نزد تو بزرگ باشد نزد خدا کوچک است.

و گفته شده که خداوند به موسی‌علیه السلام وحی کرد: ای موسی! اولین کسی که از مخلوقات مرد ابلیس بود و این به خاطر نا فرمانی من است و هر که مرا نافرمانی کند نزد من از جمله مردگان به شمار می‌رود.

در مسند امام احمد و جامع ترمذی از ابوهریره روایت شده که گفت:پیامبر‌صلی الله علیه وسلم فرمود: (**إن المؤمن إذا أذنب ذنبا نكت في قلبه نكتة سوداء فإذا تاب ونزع واستغفر صقل قلبه وإن زاد زادت حتى تعلو قلبه فذلك الران الذي ذكره الله عز و جل: ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾** (مطففين ١٤))[1] (هر گاه مؤمن گناهی مرتکب شود در قلبش نقطه سیاهی قرار می‌گیرد پس اگر توبه کرد و استغفار

---

۱. امام احمد ۲۹۷/۲ و ترمذی ۳۳۳۴.

نمود پاک شده و از بین می‌رود و اگر گناه کرد اضافه می‌شود تا تمامی قلبش را فرا می‌گیرد. و منظور از (ران) در آیه: (نه چنین است بلکه آن چه مرتکب می‌شدند زنگار بر دلهایشان بسته است (۱٤ مطففین)) همان است.)

امام احمد از وکیع نقل می‌کند که زکریا از عامر نقل می‌کند که عایشه نامه‌ای به معاویه نوشت (بدین مضمون): اما بعد، هنگامی که بنده‌ای معصیت خدا را به جای آورد کسانی از مردم که از او به نیکی یاد می‌کردند،از او به بدی یاد خواهند کرد.

ابو نعیم از سالم بن ابوجعد از ابو داود نقل می‌کند که گفت: هر کسی باید بترسد از این که مورد نفرین قلبی مؤمنان قرار گیرد در حالی که خود نمی‌داند. سپس گفت: می‌دانی این به چه دلیل است؟ گفتم: نه. گفت: اگر انسان در خلوت دچار معصیت خدا شود خداوند بغض او را در دل مومنان جای می‌دهد طوری که خودش هم نمی‌داند.

عبد الله بن احمد در کتاب زهد پدرش از محمد بن سیرین نقل می‌کند هنگامی که بدهی بر او چیره گشت نگران شد و می‌گفت: می‌دانم که این اندوه به خاطر گناهی است که چهل سال پیش مرتکب شدم.

در این جا نکته مهمی وجود دارد که مردم در مورد گناهان به آن توجه نمی‌کنند وآن این است که ممکن است تاثیر آن گناه در آن لحظه نمایان نشود و به تاخیر انداخته شده و فراموش شود. و شخص فکر کند که به خاطر آن گناه اثری به او نرسیده است.

سبحان الله! که این نادانی و حماقت چه بسیاری از خلق را به هلاکت کشانده؟ و چه بسیاری را از نعمت محروم نموده؟ و چه بلاهایی را بدانان رسانده است؟ و چه بسیار عالمان و فاضلانی را فریفته کرده است چه رسد به نادانان. و این فریفته شدگان نمی‌دانستند که گناه تاثیر می‌کند اگرچه مانند سم بعد از مدتی تاثیر کند.

امام احمد از ابودرداء روایت می‌کند که گفت: خدا را چنان عبادت کنید که انگار او را می‌بینید و خود را از جمله مردگان به حساب آورید. و بدانید که اندکی که شما را بی نیازکند از فزونی ای که شما را به سرکشی و طغیان بکشد

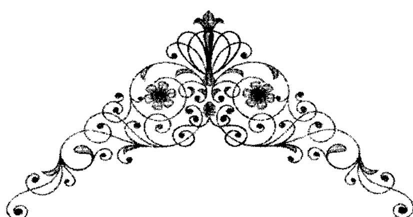
بهتر است و بدانید که نیکی کهنه نمی‌شود و گناه فراموش نمی‌گردد.

و گویند پارسایی به کودکی نگـاه انداختـه و در زیبـایی وی تأمـل کـرده بـود سپس به خوابش آمده و به او گفته بود تاثیر و سـزایش را خـواهی دیـد، اگرچـه بعد از چهل سال دیگر باشد.

با وجود این برای گناه جزایی نقدی وجود دارد که به تاخیر نمی‌افتد.

سلیمان تمیمی می‌گوید: همانا شخصی در پنهانی دچار گناه می‌شود و هنگامی صبح می‌کند که آثار آن بر او هویدا است.

ذوالنون می‌گوید: کسی که خدا را پنهانی خیانت کند خداوند آشکارا آبرویش را می‌برد.



فصل چهارم: آثار زشت گناه

برای گناه آثار قبیح و زیانباری وجود دارد که به قلب و بدن ضرر می‌رساند چه در دنیا و چه در آخرت، که بسیاری را جز خدا کس نمی‌داند.

۱. یکی از این آثار از بین رفتن علم است. زیرا علم نور است و خداوند آن را در قلب جای می‌دهد و گناه این نور را خاموش می‌کند. هنگامی که شافعی در جلسه درس امام مالک نشست و درسش را بر او خواند، امام مالک از ذکاوت و فهم او به تعجب افتاده و گفت: خداوند در قلب تو نوری القا فرموده است پس آن را با تاریکی گناه خاموش مکن.

شافعی رحمه الله در شعری می‌فرماید:

شكوت الى وكيع سوء حفظي — فارشدني الى ترك المعاصي

وقال اعلم بان العلم فضل — وفضل الله لايؤتاه عاصي

نزد وکیع از ضعف حافظه خود گله کردم و او مرا به ترک گناه راهنمایی کرد و گفت: بدان که علم فضل و برکت است و فضل خدا شامل گناهکار نمی‌شود.

۲. یکی دیگر از این آثار از میان رفتن رزق است. در مسند آمده است که: (**ان العبد ليحرم الرزق بالذنب يصيبه**)[1] (همانا انسان به سبب گناهی که انجام می‌دهد از رزق و روزی محروم می‌شود.)

چنان که قبلا گفته شد همان طور که تقوا باعث افزایش رزق است، ترک تقوا موجب فقر است و هیچ چیز مثل ترک گناه موجب افزایش رزق نمی‌شود.

---

۱. امام احمد ۲۷۷/۵.

۳. یکی دیگر وحشتی است که گناهکار در قلبش احساس می‌کند که هیچ لذتی با آن هم وزن و برابر نخواهد بود و اگر چه تمام لذائذ دنیا بر شخص جمع شود در برابر آن وحشت ارزش ندارد.

این حالتی است که کسی آن را احساس نمی‌کند مگر این که قلبش زنده باشد؛ زیرا مرده با زخمی شدن، دردی را احساس نمی‌کند. اگر تنها اثر گناه همین وحشت قلبی می‌بود، شایسته بود هر عاقلی از آن پرهیز کند. گویند مردی نزد عارفی از وحشتی که در درون خود احساس می‌کرد شکایت برد و او گفت: گناه را ترک کن تا آرامش بگیری.

٤. از اثرات دیگر وحشتی است که میان شخص و مردم حاصل می‌شود و مخصوصا میان او و انسان‌های اهل خیر.

پس همانا گناهکار میان خود و انسان‌های صالح وحشتی احساس می‌کند هر چه این وحشت قوی‌تر می‌شود از آن‌ها بیشتر دوری می‌جوید و از مجالست صالحین فاصله می‌گیرد و از برکت همنشینی آنان محروم می‌ماند. و به همان اندازه که از حزب رحمان فاصله می‌گیرد به حزب شیطان نزدیک‌تر می‌شود. و این وحشت همچنان قوی می‌شود که حتی میان او و فرزندان و خانواده اش و حتی نفس خودش فاصله می‌اندازد و از خودش نیز وحشت خواهد داشت.

بعضی از سلف گفته‌اند هنگامی که دچار معصیت می‌شوم آثار آن را در برخورد زن و حتی مرکبم نیز می‌بینم.

۵. از آثار دیگرگناه، مشکل شدن کارها بر انسان است. انسان رو به هیچ کاری نخواهد کرد مگر این که راه‌ها را بسته می‌یابد و آن کار بر او مشکل می‌شود. چنان که هرکس تقوای خداپیشه کند کارها را بر اوآسان می‌کند، و هرکس تقوا را ترک کند خداوند کارها را بر او سخت می‌کند.

شگفتا! چگونه است که انسان درها و راه های خیر و صلاح را در برابر خود بسته و مشکل می‌بیند و دلیل آن را نمی‌داند؟

٦. از آثار دیگر گناه ظلمت و تاریکی است که در قلبش احساس می‌کند و انسان چنان که تاریکی ظاهری را با چشم حس می‌کند تاریکی گناه را در قلب

خویش حس خواهد کرد زیرا عبادت و طاعت نور است و گناه و معصیت تاریکی است و تاریکی چنان افزایش می‌یابد که او را سرگشته می‌کند و در بدعت و گمراهی می‌افکند در حالی که خود نمی‌داند، مانند انسان کوری که به تنهایی در تاریکی شب بیرون می‌رود.

حتی این تاریکی می‌تواند چنان افزایش یابد که در چشم دیده شود و حتی تمام صورت را می‌گیرد چنان که هر کسی می‌تواند آن را ببیند.

۷. از دیگر آثار آن این است که قلب و جسم را سست می‌کند. پس سستی در قلب آشکار است و آن قدر ادامه می‌یابد تا حیات آن را می‌گیرد. اما سستی در بدن بدین دلیل است که مؤمن نیرویش را از قلبش می‌گیرد و هرچه قلبش قوی تر می‌شود بدنش نیز قوی‌تر می‌گردد. اما انسان فاجر هر چند بدنش قوی باشد، قوتش در هنگام نیاز به او خیانت می‌کند. بنگر چگونه نیروی بدنی فارس و روم در حالی که بدان محتاج بودند در مقابل اهل ایمان به آنان خیانت کرد و مغلوب نیروی بدنی وقلبی مسلمانان شدند.

۸. از آثار دیگر گناه کم شدن طاعت و عبادت است و اگر برای گناه عقوبتی جز این نبودکه مانع از عبادتی می‌شد که می‌توانست به جای آن انجام گیرد [همین بس بود] و هر گناه به جای طاعتی که باید به جای آن انجام می‌شد قرار می‌گیرد و راه را بر طاعت بعدی می‌بندد. و هر گناه، راه را بر عبادتی که از دنیا و ما فیها با ارزش‌تر است می‌بندد و انسان را از انجام آن محروم می‌کند.

۹. از دیگر آثار سوء گناه این است که گناه طول عمر را کم می‌کند و برکتش را از بین می‌برد یعنی هم چنان که عمل نیک طول عمر را افزایش می‌دهد گناه از میزان عمر می‌کاهد. اما در این مورد اختلاف وجود دارد:

عده‌ای می‌گویند منظور از نقصان عمر از بین رفتن برکت عمر است و این حقیقت دارد و از جمله آثار بد گناه است.

عده‌ای دیگر می‌گویند منظور کوتاه شدن واقعی عمر است هم چنان که با گناه رزق کم می‌شود.

عده‌ای دیگر می‌گویند منظور کوتاه شدن زندگی حقیقی انسان است که همان

حیات قلب است. و به همین سبب خداوند کافران را مرده و غیر زنده می‌خواند.[۱]

پس حیات واقعی حیات قلب است. و عمر چیزی جز اوقاتی که انسان به یاد خدا زندگی کرده نیست. و نیکی و تقوا و طاعت، لحظات یاد خدا را که همان زندگی واقعی است، زیاد می‌کنند.

گناه باعث ایجاد گناهانی دیگر می‌شود

۱۰. هر گناه باعث ارتکاب گناهی دیگر می‌شود و گناهانی دیگر را تولید می‌کند به طوری که دوری از آن را برای صاحبش سخت می‌کند. چنان که بعضی از سلف گفته‌اند: یکی از عقوبت‌های گناه، زمینه سازی گناه بعدی است و یکی از ثواب‌های هر نیکی، زمینه سازی نیکی دیگری می‌باشد. وقتی شخصی حسنه‌ای را انجام دهد حسنات دیگری به دنبال آن آمده و موجب می‌شود انجام حسنات در شخص چون صفتی دائمی در آید و ملکه ذهن او شود و اگر آن طاعت را ترک کند درونش بر او تنگ می‌شود و جهان با همه فراخی و وسعتش بر او تنگ می‌شود و چون ماهی‌ای که از آب دور مانده بی تابی بر او مستولی می‌شود تا آنکه دوباره بسوی آن بر گردد و چشمش بدان روشن شود.

همین طور اگر گناهکار، معصیت را ترک کند درونش بر او تنگ می‌شود مگر آن که دوباره به سوی آن رجوع کند. چنان که بسیاری از تبه‌کاران حتی بدون دستیابی به لذتی، مرتکب گناه می‌شوند زیرا در دوری از گناه احساس درد و اندوه می‌کنند.

بنده همواره زحمت طاعت را به دوش می‌کشد و به آن انس می‌گیرد و آن را

---

۱. چنان که خداوند سبحان می‌فرماید:﴿ أَوَ مَن كَانَ مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُوراً يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَن مَّثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِّنْهَا كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكَافِرِينَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ﴾ (انعام ۱۲۲) آیا کسی که مرده[دل] بود و زنده‌اش گردانیدیم و برای او نوری پدید آوردیم تا در پرتو آن در میان مردم راه برود چون کسی است که گویی گرفتار در تاریکیهاست و از آن بیرون‌آمدنی نیست این گونه برای کافران آن چه انجام می‌دادند زینت داده شده است. همچنین:﴿ لِيُنذِرَ مَن كَانَ حَيًّا وَيَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ (یس ۷۰) تا هر که را [دلی] زنده است بیم دهد و گفتار [خدا] در باره کافران محقق گردد.

دوست دارد و بر می‌گزیند تا خداوند ملائکه را به سویش می‌فرستد که او را به انجام حسنات بیشتر تقویت و تشویق و تحریک کنند. و دوستی و عادت بزهکار با معصیت ها ادامه می‌یابد تا خداوند شیاطین را به سویش می‌فرستد که او را به انجام سیئات بیشتر تقویت و تشویق و تحریک کنند.

گناه اراده قلب را ضعیف می‌کند

۱۱. یکی از خطرناک‌ترین آثار گناه ضعیف کردن اراده قلب شخص است؛ زیرا گناه اراده معصیت را تقویت، و اراده توبه را کم کم ضعیف می‌کند و حتی کاملا اراده توبه را از قلب برمی‌دارد و حتی شخص به استغفار و توبه دروغین با زبان به صورت زیاد روی می‌آورد در حالی که قلبش با گناه گره خورده است و بر آن اصرار دارد و در صورت امکان بر انجام آن آماده است. و به راستی این درد از هلاکت بارترین امراض گناه است.

گناه نفرت قلبی ازگناه را ازقلب بیرون می‌کشد.

۱۲. یکی دیگر از آثار گناه از بین بردن حس ناپسند بودن گناه است و باعث عادی شدن گناه می‌شود و دیگر شخص، حتی از دیده شدن وی توسط دیگران و حرف‌های آنان در مورد وی نیز باکی ندارد.

حتی بعضی ها به گناه افتخار کرده و کسانی را که از معصیت آن‌ها خبر نداشته با خبر کرده و از گناهان خود، نزد آنان با افتخار یاد می‌کنند و این دسته از مردم بخشیده نمی‌شوند و در توبه بر آنان بسته می‌شود، چنان که رسول ﷺ می‌فرماید: (**کل أمتي معافا إلا المجاهرين وإن من الاجهار أن يستر الله على العبد ثم يصبح يفضح نفسه ويقول يا فلان عملت يوم كذا وكذا فتهتك نفسه وقد بات يستره ربه**)[1] (تمام امت من قابل بخشش هستند مگر کسانی که آشکارا گناه می‌کنند و یک نمونه از آشکار گناه کردن این است که خداوند گناه شخصی را

---

۱. بخاری ۵۷۲۱ و مسلم ۲۹۹۰.

می‌پوشاند، اما شخص صبح آن شب می‌آید و خود را رسوا می‌کند، می‌گوید: فلانی، من فلان روز چنین و چنان کردم. در حالی که خدا گناه شب را بر او پوشانده بود.)

۱۳. نکته دیگری که باید به آن توجه کرد این است که هر گناهی میراث قومی است که خداوند به سبب آن گناه آن قوم را هلاک کرده است. مثلا همجنس بازی میراث قوم لوط است.

گرفتن بیش از حق خود از دیگران و ادا کردن ناقص به آنان میراث قوم شعیب است. خود بزرگ بینی و طغیان میراث قوم فرعون است و تکبر و ستمگری میراث قوم هود است.

پس هر گنهکاری لباس یکی از اقوامی را که از دشمنان خدا محسوب می‌شوند به تن کرده است.

در مسند امام احمد در حدیث عبدالله بن عمر از پیامبرﷺ روایت شده است که فرمود: (**بعثت بالسيف بين يدي الساعة حتي يعبد الله وحده لاشريك له وجعل رزقي تحت ظل رمحي وجعل الذلة والصغار على من خالف أمري ومن تشبه بقوم فهو منهم**)[1] (من در هنگامه ی قیامت با شمشیر برهنه بر انگیخته شدم تا خداوند به تنهایی و بدون شریک عبادت شود و رزق من در سایه نیزه‌ام قرار داده شده است و ذلت و خواری است بر آنان که با من مخالفت ورزند. و هر کس خود را به قومی شبیه کرد همانا از آن قوم است.)

گناه سبب سبک شدن شخص نزد خداوند می‌شود.

۱٤. گناه سبب سبک شدن نزد پروردگار و افتادن از چشم اوست و هنگامی که کسی نزد خداوند بی ارزش باشد کسی او را اکرام نخواهد کرد. چنان که خداوند می‌فر ماید:﴿... **وَمَن يُهِنِ اللهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ**...... ﴾(حج ۱۸) (و هر که را خدا خوار کند او را گرامی دارنده‌ای نیست...)

---

۱. امام احمد ۵۰/۲ و ۹۲.

اگر هم شخصی به آن‌ها احترام بگذارد یا به خاطر نیازی دنیوی است و یا به طمع در امان ماندن از شرشان است ولی در دل، آنان را کوچک و خوار می‌دانند.

۱۵. از آثار گناه این است که شخص مدام مرتکب آن می‌شود تا انجام گناه برایش ساده شده و بر قلبش کوچک نماید و این علامت هلاکت است. و هر چه گناه در چشم شخص کوچک‌تر شود نزد خدا بزرگ‌تر می‌شود. چنان که در صحیح بخاری از ابن مسعود روایت شده است که گفت: (**إن المؤمن يري ذنوبه كانها في أصل جبل يخاف أن يقع عليه وأن الفاجر يرى ذنوبه كذباب وقع على أنفه فقال به هكذا فطار**)[1] (همانا شخص مؤمن گناهش را به گونه‌ای می‌بیند انگار زیر کوهی نشسته که همواره می‌ترسد بر سرش ریزش کند و شخص گناهکار گناهش را مانند پشه‌ای می‌بیند که بر بینی اش نشسته است و به دست به آن اشاره می‌کند و او پرواز می‌کند.)

شوم بودن گناه

۱۶. از آثار بد گناه‌این است که شومی‌گناه به دیگر انسان‌ها و حیوانات می‌رسد و گناهکار و غیر او به شومی‌گناه و ظلم او می‌سوزند. ابوهریره می‌گوید: حتی حباری[پرنده‌ای است با گردن دراز] هم در لانه‌ی خود به سبب ظلم ظالم می‌میرد. و مجاهد می‌گوید: هنگامی که خشک سالی شود و باران نبارد چهارپایان، گناهکاران بنی آدم را لعنت می‌کنند و می‌گویند این از شومی‌گناه آدمیان است. و عکرمه می‌گوید: جنبندگان و درندگان زمین و حتی شیرها و عقرب ها می‌گویند: به سبب گناه آدمیان از باران منع شده‌ایم. پس[برای گناهکار] عقاب و جزای بد گناهش کافی نبود تا لعنت بی گناهان نیز به او رسید.

گناه ذلت و خواری به همراه می‌آورد

۱۷. گناه ذلت و خواری با خود می‌آورد و باید هم چنین باشد زیرا تمام عزت‌ها در طاعت خداست. چنان که خداوند در این آیه می‌فرماید: ﴿مَن كَانَ

---

۱. بخاری ۵۹۴۹.

﴿يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا﴾ (فاطر ۱۰) (هر کس سربلندی می‌خواهد سربلندی یکسره از آن خداست.)

یعنی هر کس عزت می‌خواهد آن را در اطاعت خدا جستجو کند زیرا جز در اطاعت خدا، عزتی وجود نخواهد داشت. و یکی از دعاهای بعضی از سلف این بود که: خدایا! مرا با طاعت و عبادت عزت بخش و مرا با گناه و معصیت خوار مکن.

عبدالله ابن مبارک می‌گوید:

رایت الذنوب تمیت القلوب — وقد یورث الذل ادمانها

و ترک الذنوب حیاة القلوب — و خیر لنفسک عصیانها

و هل افسد الدین الا الملوک — و احبار سوء و رهبانها

گناه را چنان دیدم که قلب ها را می‌میراند و پیروی از آن ذلت به دنبال دارد. و ترک گناه، حیات قلب است و صلاح نفس تو در سرپیچی از گناه است. مگر چه چیز جز پادشاهان و پیشوایان و راهبان بد، دین را به فساد می‌کشانند.

گناه عقل را فاسد می‌کند

۱۸. از آثار گناه، فاسد نمودن عقل است زیرا عقل دارای نوری است که گناه آن را خاموش می‌کند و با خاموشی آن، عقل ضعیف و ناقص می‌شود.

و این چیزی آشکار است زیرا اگر هنگام معصیت عقل حاضر باشد او را از معصیت باز خواهد داشت زیرا شخص در حالی مرتکب گناه می‌شود که در قبضه قدرت خدا است و تحت اراده اوست و او بر احوالش آگاه است. و ملائکه بر او شاهدند و او را می‌نگرند. و قرآن و ایمان و مرگ و جهنم او را به دوری از آن گناه پند می‌دهند و چیزهایی که از خیرهای دنیا و آخرت در اثر گناه از دست خواهد داد بسیار از سرور و لذتی که به دست می‌آورد با ارزش‌تر است. پس آیا کسی که دارای عقل سلیم است به چنین کاری و گناهی دست خواهد زد.

گناهان بر قلب گناهکار مهر می‌زنند

از آثار بد گناه این است که اگر گناهان زیاد شوند بر قلب صاحبشان مهر

می‌زنند و او از غافلان می‌شود. چنان که بعضی از سلف در مورد آیه: ﴿ كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ (مطففين١٤)﴾ (هرگزا هرگزا! اصلاً کردار و تلاش (زشت) ایشان دل‌هایشان را زنگ زده کرده است)

گفته‌اند: منظور گناهی بعد از گناه دیگر است. حسن بصری می‌گوید: منظور گناهی روی گناه دیگر است تا قلب را کور می‌کند. و بعضی دیگر گفته‌اند هنگامی که گناهانشان زیاد می‌شود بر قلب شان احاطه می‌کند. و این بدین خاطر است که قلب به خاطر گناه زنگ می‌زند و اگر زیاد شود تبدیل به «ران» می‌شود و سپس چیره شده و به مهر و قفل تبدیل می‌شود و دیگر قلب در پوسته و غلاف قرار می‌گیرد و اگر این حالت بعد از هدایت به او دست دهد باعث عقب گرد او شده و زیر و رو می‌شود و درآن هنگام دشمنش او را دوست داشته و به هر کجا بخواهد او را روانه می‌کند.

گناه موجب لعنت است

۱۹. گناه باعث می‌شود که شخص مورد لعنت رسول خداﷺ قرار بگیرد.

از جمله گناهانی که صاحبش مورد لعن پیامبر در سنت قرار گرفته است می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد[۱]:

- کسی که خال روی بدن بکوبد وکسی که این کار را برایش انجام دهد. و کسی که موی دیگری را به خود پیوند دهد و آن که مویش را به دیگران پیوند دهد و کسی که موی پیشانی را بچیند و آن که آن کار را انجام دهد و زنی که دندانش را تیز کند و آن که این کار را برایش انجام دهد.
- کسی که به قصد حلال گردانیدن زن مطلقه برای مدت کوتاهی با آن زن ازدواج کند و بعد از نزدیکی او را طلاق دهد تا همسر قبلی دوباره با او ازدواج کند، و کسی که تحلیل می‌کند و کسی که تحلیل برایش انجام می‌گیرد.
- ربا خوار و گیرنده ربا و کاتب و شاهد بین آن‌ها.
- دزد.

---

۱. تمام این موارد از احادیث صحیح گرفته شده‌اند.

- شراب‌خوار و ساقی شراب و کسی که شراب می‌گیرد و کسی که برایش گرفته می‌شود و فروشنده و خریدار آن و خورنده پول آن و شخص حمل کننده آن و آن چه آن را بر روی آن حمل می‌کنند.

- کسانی که علامت‌ها و حد و مرزهای زمین را تغییر می‌دهند.[۱]

- کسی که پدر و مادرش را لعن کند.

- کسی که به چیزی که در آن روح وجود دارد (بعنوان هدف یا نشانه) تیر اندازی کند.

- مردان زن طبع و زن صفت و زنانی که خود را شبیه مردان می‌کنند (در لباس و غیره).

- کسی که برای غیر خدا ذبح کند.

- کسی که بدعتی را به وجود بیاورد، یا این که اهل بدعتی را جا دهد و زیر حمایت خود قرار دهد.

- کسانی که مجسمه سازی و نقاشی می‌کنند.

- کسی که عمل قوم لوط را انجام دهد.

- کسی که به پدر و مادر خود ناسزا بگوید.

- کسی که نابینایی را از راه منحرف کند.

- کسی که با حیوانات آمیزش کند.

- کسی که صورت حیوانی را داغ زند.

- زائرین قبرها و کسانی که بر آن مسجد می‌سازند.

- کسی که به مسلمانی ضرر رساند و یا بدو مکر کند.

-کسی که زنی را نسبت به شوهرش دلسرد گرداند یا برده‌ای را نسبت به سیدش دلسرد و بی توجه گرداند.

- کسی که با زنش لواط کند.

- زنی که از هم بستری با شوهرش سر باز زند تا صبح مورد لعنت فرشتگان است.

---

۱. عملی که متاسفانه بسیاری از صاحبان زمین و کشاورزان به سبب طمع مرتکب آن می شوند.

- کسی که خود را به غیر پدرش نسبت دهد.
- کسی که برادرش را با اشاره کردن به آهنی مورد تهدید قرار دهد، مورد لعنت فرشتگان است.
- کسی که به صحابی پیامبرﷺ ناسزا بگوید.

۲۰. در قرآن کریم کسانی که در زمین فساد می‌کنند و یا قطع رحم می‌نمایند و یا خدا و رسولش را اذیت می‌کنند مورد لعنت خداوند قرار گرفته‌اند. و هم چنین افراد ذیل:

- خداوند کسی را که احکام و آیات و هدایت خداوند را کتمان کنند مورد لعنت قرار می‌دهد.
- کسانی که به زنان پاک و بی خبر مؤمن تهمت فحشا می‌زنند.
- کسانی که راه کافران را هدایت یافته‌تر از راه مومنان می‌دانند.
- رسول خدا ﷺ رشوه دهنده و رشوه گیرنده و واسطه‌ی هر دو را مورد لعنت قرار داده است.
- رسول خداﷺ مردی را که لباس زنان را می‌پوشد و زنی را که لباس مردان را می‌پوشد را مورد لعن قرار داده اند[1].

گناه سبب محروم شدن از دعای رسول خداﷺ و فرشتگان می‌شود

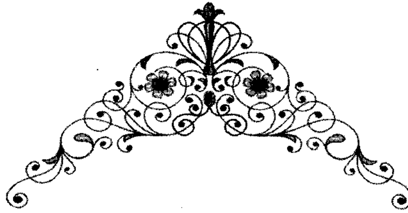
۲۱. از آثار گناه، عدم تاثیر دعای رسول خداﷺ و ملائک در حقّ شخص گناه کار است زیرا خداوند به پیامبرﷺ امر فرموده است که برای آمرزش مردان و زنان مؤمن دعا کند و در سوره غافر فرموده است: **﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ * رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدتَّهُم وَمَن صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ**

---

۱. غیر از این‌ها موارد دیگری نیز وجود دارد که رسول خداﷺ کسانی را که مرتکب بعضی از گناهان می‌شوند لعن فرموده است و این برخلاف گفته کسانی است که می‌گویند هر لعنتی نسبت به گناهی در حدیثی وجود داشته باشد آن حدیث جعلی است در حالی که به طور قطع و یقین این احادیث به حد تواتر رسیده‌اند.

الْحَكِيمُ * وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَن تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ (غافر۹ـ۷) (کسانی که عرش [خدا] را حمل می‌کنند و آن‌ها که پیرامون آنند به سپاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که گرویده‌اند طلب آمرزش می‌کنند پروردگارا رحمت و دانش [تو بر] هر چیز احاطه دارد کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده‌اند ببخش و آن‌ها را از عذاب آتش دور نگاه دار (۷) پروردگارا آنان را در باغ‌های جاوید که وعده‌شان داده‌ای با هر که از پدران و همسران و فرزندانشان که به صلاح آمده‌اند داخل کن زیرا تو خود ارجمند و حکیمی (۸) و آنان را از بدی‌ها نگاه دار و هر که را در آن روز از بدی‌ها حفظ کنی، البته رحمتش کرده‌ای و این همان کامیابی بزرگ است (۹))

و این دعای فرشتگان شامل مؤمنین تائب که پیرو قرآن و سنت رسول ﷺ او هستند می‌شود نه غیر آنان.



فصل پنجم: عقوبت‌های گناه

از عقوبتهای گناه می‌توان به آن چه که بخاری در صحیحش از سمره بن جندب نقل کرده اشاره نمود که گفت: (**كان النبي مما يكثر أن يقول لاصحابه هل رأى أحد منكم رؤيا فيقص عليه ما شاء الله أن يقص وأنه قال لناذات غداة أنه أتاني الليلة آتيان وأنهما أبتعثاني وأنهما قالا لى إنطلق وإنى إنطلقت معهما وإنا أتينا على رجل مضطجع وإذا آخر قائم عليه بصخرة وإذا هو يهوي بالصخرة لرأسه فيثلع رأسه فيتدهده الحجر ها هنا فيتبع الحجر فيأخذه فلا يرجع اليه حتي يصح رأسه كما كان ثم يعود عليه فيفعل به مثل ما فعل فى المرة الاولى قال قلت لهما سبحان الله ما هذان قالا لي إنطلق فانطلقا فاتينا على رجل مستلق لقفاه وإذا آخر قائم عليه بكلوب من حديد وإذا هو يأتي أحد شقى وجهه فيشرشر شدقه الى قفاه ومنخره الى قفاه وعينه الى قفاه ثم يتحول الى الجانب الاخر فيفعل به مثل ما فعل بالجانب الاول فما يفرغ من ذلك الجانب حتى يصح ذلك الجانب كما كان ثم يعود عليه فيفعل مثل ما فعل في المرة الاولى قال قلت سبحان الله ما هذان فقالا لي إنطلق إنطلق فانطلقنا فاتينا على مثل التنور وإذا فيه لغط وأصوات قال فاطلعنا فيه فاذا فيه رجال ونساء عراة وإذا هم يأتيهم لهب من أسفل منهم فاذا أتاهم ذلك اللهب ضوضوا فقال قلت من هؤلاء قال فقالا لي إنطلق إنطلق قال فانطلقنا فاتينا على نهر أحمر مثل الدم فاذا في النهر رجل سابح يسبح وإذا على شط النهر رجل قد جمع عنده حجارة كثيرة وإذا ذلك السابح**

يسبح ما يسبح ثم يأتي ذلك الذي قد جمع عنده الحجارة فيغفر لـه فـاه فيلقمـه حجـرا فينطلق فيسبح ثم يرجع اليه كما رجع إليه فيغفر له فاه فالقمه حجرا قال قلـت لهـما مـا هذان قالا لي إنطلق إنطلق فانطلقنا فاتينا على رجل كريه المرأى كـاكره مـا أنـت رأىء رجلا مرا وإذا هو عنده ناريحها ويسعى حولها قال قلت لهما ما هذا قال قـالا لي إنطلـق إنطلق فانطلقنا على روضة مغيمة فيها من كل نـور الربيـع وإذا بـين ظهـراني الروضـة رجل طويل لا أكاد أرى رأسه طولا في السماء وإذا حول الرجل من أكثر ولدان رأيتهم قط قال قلت ما هذا وما هؤلاء قال قـالا لي إنطلـق إنطلـق فانطلقنـا فاتينـا الى دوحـة عظيمة لم أرى دوحة قط أعظم منها ولا أحسن قال قالا لي أرق فيهـا فارتقينـا فيهـا الى مدينة مبنية بلبن ذهب ولبن فضة قال فاتينا باب المدينة فاستفتحنا ففتح لنـا فـدخلناها فتلقانا رجال شطر من خلقهم كاحسن ما أنت راىء وشطر منهم كاقبح ما أنت راىء قال قالا لهم إذهبوا فقعوا في ذلك النهر قال وإذا نهر معترض يجري كان مـاءه المحـض في البياض فذهبوا فوقعوا فيه ثم رجعوا الينا وقد ذهب ذلك السوء عنهم قـال قـالا لي هذه جنة عدن وهذاك منزلك قال فسمي بصرى صعدا فاذا قصر مثل الربابـة البيـضاء قال قالا لى هذاك منزلك قال قُلت لهما بارك الله فيكما فذراني فادخله قالا أمـا الآن فـلا وأنت داخلة قال قلت لهما فإني رأيت منذ الليلة عجبا فما هذا الذي رأيـت قـال قـالا لي أما انا سنخبرك أما الرجل الاول الذي أتيت عليه يثلع رأسه بالحجر فانه الرجل يأخـذ القرآن فيرفضه وينام عن الصلوة المكتوبة وأما الرجل الذي أتيت عليه يـشرشر شـدقه الى قفاه ومنخره الى قفاه وعينه الى قفاه فانه الرجل يغدو من بيته فيكذب الكذبـة تبلـغ الآفاق وأما الرجال والنساء العراة الذين هم في مثل بناء التنور فـانهم الزنـاة والـزواني وأما الرجل الذي أتيت عليه يسبح في النهر ويلقم الحجارة فانه آكل الربا وأما الرجـل الكريه المنظر الذي عند النار يحثها ويسعى حولها فانه مالك خازن جهنم وأمـا الرجـل الطويل الذي في الروضة فانه ابراهيم وأما الولدان الذين حوله فكل مولود مـات عـلى الفطرة وفي رواية البرقاني ولد على الفطرة فقال بعـض المـسلمين يـا رسـول الله وأولاد

المشرکین فقال رسول الله وأولاد المشرکین وأما القوم الذین کانوا شطر منهم حسن وشطر منهم قبیح فانهم قوم خلطوا عملا صالحا وآخر سیئا تجاوز الله عنهم)[1]

(پیغمبرﷺ اغلب به اصحاب می‌فرمود: آیا هیچ یک از شما خوابی دیده است؟ هرکسی که خدا می‌خواست، خوابش را برای پیغمبر بازگو می‌کرد، پیغمبرﷺ یک روز صبح گفت، شبی در خواب دو نفر پیش من آمدند و مرا با خود بردند. گفتند با ما بیایید، من هم با ایشان رفتم، به نزد مردی رفتیم که دراز کشیده بود، یک نفر با سنگ بزرگی بر بالای سرش ایستاده بود، این مرد ایستاده با این سنگ بزرگ برسر آن مرد خوابیده می‌کوبید و کله‌اش را خرد می‌کرد، آنگاه آن سنگ به سوی صاحبش بر می‌گشت، صاحب سنگ به نزد سنگ می‌رفت و آن را بر می‌داشت، سنگ را بر می‌داشت تا این که سر آن مرد کاملا خوب می‌شد، مانند بار اول با او رفتار می‌کرد، پیغمبرﷺ فرمود: در خواب به آن دو نفری که با من بودند گفتم: سبحان الله این وضع چیست؟ به من گفتند: بیائید، گفت: با ایشان رفتیم و به نزد مردی رسیدیم، که بر پشت دراز کشیده بود، و یک نفر دیگر بر او ایستاده بود، چوبی در دست داشت که سرش قلاب آهن داشت، با این قلاب یک طرف صورت آن مرد را به عقب می‌کشید و آن را قطعه قطعه می‌نمود و همین طور بینی و چشمش را به طرف پشت می‌کشید و آن‌ها را قطعه قطعه می‌نمود، پیغمبرﷺ فرمود: سپس آن مرد بر طرف دیگرش دراز کشید، و بلایی را که بر قسمت اول صورتش آورده بودند بر طرف دومش نیز می‌آوردند، گفتم سبحان الله وضع این دو مرد چیست؟ به من گفتند فعلا با ما بیا، با ایشان رفتم، به جایی رسیدیم تنور مانندی بود که سر و صدایی از آن می‌آمد وقتی که به آن نگاه کردیم، دیدیم که مردان و زنان لختی درآن جا هستند، وحرارت شدید آتش از ته تنور به آن‌ها حمله می‌کند و ایشان هم به ناله و فریاد می‌افتند. به این دو نفر گفتم: این جماعت چه کسانی هستند؟ به من گفتند: با ما بیا، با ما بیا، با ایشان رفتیم تا به رودی رسیدیم که آبش مانند خون قرمز بود، یک نفر در آن رود شنا

---

۱. بخاری ۶۶۴۰ و مسلم ۲۲۷۵.

می‌کرد، و یک نفر هم در کنار آن رود ایستاده بود، سنگ‌های فراوانی را پیش خود جمع کرده بود، آن مرد تا می‌توانست شنا می‌کرد بعداً به نزد آن شخصی که در کنار رود ایستاده بود می‌آمد و دهنش را برای او باز می‌کرد، و او هم یک سنگ در دهنش می‌انداخت، سپس آن مرد می‌رفت تا می‌خواست مجدداً شنا می‌کرد و به سوی مرد ساحلی بر می‌گشت، هر وقت به سوی او بر می‌گشت، دهنش را برای او باز می‌کرد و او هم سنگی در دهنش می‌انداخت، به آن دو نفر گفتم: این دو نفر چه کسانی هستند؟ گفتند: بیا، با ایشان رفتیم، به نزد مرد کریه المنظری رسیدیم که از او کریه المنظر تر نبود، دیدیم که آتشی را روشن کرده بود و آن را زیرو رو می‌کند تا روشن‌تر شود، و آن آتش را دور می‌زد (و از آن مراقبت می‌نمود)، گفتم: این مرد کیست؟ به من گفتند: بیا، با ایشان رفتیم تا به باغچه‌ای پر از گل و گیاه و درخت رسیدیم، که انواع گل بهاری در آن موجود بود، در وسط این باغچه مرد بلند قدی ایستاده بود، به اندازه‌ای سرش به آسمان رفته بود که نزدیک بود سرش را نبینم، فرزندان فراوانی دورش را گرفته بودند که هرگز تا این اندازه اولاد فراوان ندیده بودم، به آن دو نفری که همراه داشتم گفتم: این جماعت چه کسانی هستند؟ گفتند: بیا، با ایشان رفتیم، تا بالأخره به باغ بزرگی رسیدیم، که هرگز باغی به چنین عظمت و زیبایی ندیده بودیم، آن دو نفر به من گفتند به طرف بالا برو، با ایشان رفتیم تا به شهری رسیدیم، که آجرهای آن، یکی طلا و دیگری نقره بود، به دروازه شهر رسیدیم، درزدیم، در را بر ما گشودند و به آن وارد شدیم، در آن‌جا مردانی را دیدیم که قسمتی از بدن آنان زیباترین چیزی بود که تا به حال دیده‌ای، اما قسمت دیگراز بدنشان زشت‌ترین چیزی بود که تا به حال دیده‌ای، این دو مرد به آن مردان که داخل شهر بودند گفتند: بروید داخل آن رود شوید، پیغمبر ﷺ گفت: رودی بود که در عرض حرکت می‌کرد و آبش مانند شیر خالص سفید بود، مردان آن شهر رفتند و داخل آن رود شدند، بعداً به سوی ما برگشتند، زشتی که در قسمتی از بدن داشتند به کلی از بین رفته بود، در زیباترین شکل و قیافه قرار داشتند، آن دو مرد به من گفتند این شهر جنات عدن است و فلان جا منزل شماست، پیغمبر ﷺ گفت:

چشم به طرف بالا انداختم، قصری را دیدم که مانند ابر سفید برهم انباشته شده بود، به من گفتند: این قصر منزل شما است، به ایشان گفتم: خدا خیر و برکت به شما بدهد، اجازه بدهید تا داخل آن بشوم: گفتند بعداً داخلش می‌شوی ولی الآن نه، به ایشان گفتم: من از اول شب چیزهای عجیب و غریبی را دیده‌ام، آن‌ها چه بودند؟ به من گفتند: اکنون به شما خبر می‌دهیم، اما آن مردی که به نزدش آمدی، و دیدی که سرش با سنگ خرد می‌شود، این مردی است که با قرآن سروکار پیدا می‌کند و آن را حفظ می‌نماید، و بعداً آن را ترک می‌کند، و مردی است که قبل از خواندن نماز واجب می‌خوابد. اما آن کسی که دیدی صورت و بینی وچشمش را به عقب می‌کشیدند، و آن‌ها را پاره پاره می‌نمودند، کسی است که صبح از منزل بیرون می‌آید، و دروغ‌هایی می‌گوید که به همه می‌رسد. زنان و مردان لختی که در چاه تنور مانندی قرار داشتند، این‌ها کسانی هستند که زنا کار می‌باشند. آن مردی که در آب شنا می‌کرد و سنگی در دهنش می‌انداختند، این مرد رباخوار می‌باشد. اما آن مرد کریه المنظرِ که در نزدیکی آتش بود و آن را دور می‌زد و آتش را شعله‌ورتر می‌ساخت، او مالک و دربان دوزخ است. و آن مرد بلند قدی که در وسط باغچه ایستاده بود، او ابراهیم بود و بچه‌هایی که در اطرافش بودند بچه‌هایی هستند که قبل از بلوغ و شریک قرار دادن برای خدا بر فطرت پاک انسانی فوت کرده‌اند. بعضی از مسلمانان گفتند: ای رسول خداﷺ! اولاد مشرکین هم جزو آنان می‌باشند؟ فرمود: بلی، اولاد مشرکین هم جزو آنان هستند، اما آن جماعت که قسمتی از بدنشان زیبا و قسمت دیگر بدنشان زشت بود، ایشان جماعتی هستند که عمل نیک و بد را با هم انجام داده اند، و خداوند از گناه آنان صرف نظر می‌نماید.)

گناه سبب انواع فساد در زمین می‌شود

۲۲. از دیگر آثار گناه این است که سبب انواع فساد در آب و هوا و زراعت و میوه و حتی خانه ها می‌گردد. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا

﴿لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (روم ٤١) (به سبب آن چه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است تا [سزای] بعضی از آن چه را که کرده‌اند به آنان بچشاند، باشد که بازگردند.)

مجاهد می‌گوید: وقتی ظالم به ظلم و فساد دست می‌یازد خداوند باران را قطع می‌کند و زمین و نسل ها نابود می‌گردد زیرا خداوند فساد را دوست ندارد. و آیه:﴿ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُم بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (روم ٤١) (به سبب آن چه دست‌های مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است تا [سزای] بعضی از آن چه را که کرده‌اند به آنان بچشاند باشد که بازگردند.) را خواند سپس گفت منظور از بحر هر آبادی است که در کنار نهری جاری قرار دارد.

می‌گویم که خداوند ازآب شیرین با کلمه «بحر» نام می‌برد:

﴿وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ... ﴾ (فاطر۱۲) (دو دریا یکسان نیستند این یکی شیرین تشنگی‌زدا [و] نوشیدنش گواراست و آن یکی شور تلخ‌مزه است.)

و در جهان بحری شیرین و ایستاده و ساکن وجود ندارد؛ بلکه منظور رودهای جاری هستند و دریاهای ساکن شور می‌باشند. پس روستاهایی که در کنار آب جاری هستند به نام آب آن‌ها که بحر است یاد شده‌اند.

فساد و نقص و دردهایی که خداوند در زمین به وجود می‌آورد ناشی از گناه بندگان است و هرگاه گناه جدیدی مرتکب می‌شوند عقوبت جدیدی برایشان قرار داده می‌شود.

این حال و وضعیت ماست در حالی که فقط عقوبت ناچیز و بسیار کمی از گناهانمان را در دنیا می‌بینیم و اگر عقوبت تمام اعمالمان به ما می‌رسید جنبنده‌ای بر زمین باقی نمی‌ماند.

۲۳. از تاثیرات دیگر گناه در زمین، فرو رفتگی‌های زمین و زلزله‌ها و نابودی برکت آن است.

هنگامی که رسول خداﷺ از کنار سرزمین قوم ثمود گذشت دیگران را از ورود به آن‌جا منع فرمود مگر در حالت گریه، و از نوشیدن آب و بیرون کشیدن آب چاه‌های آنان (به خاطر تأثیر شوم گناه در آب) منع کرد ، حتی نهی فرمود از این که خمیری که به آب آن‌جا درست شده بود به شتران داده شود. و همچنان تاثیر بد گناهان در کم بودن ثمر و میوه درختان و زدن آفات و بلا به آن. و بسیاری دیگر از آفات که به وجود می‌آید به علت گناه‌هایی است که از بندگان سر می‌زند.

عده‌ای از پیرمردان بادیه نشین به من می‌گفتند که قبلا میوه‌هایی را که برداشت می‌کردند از الآن بزرگ‌تر بوده‌اند و بسیاری از آفاتی که جدیداً به محصولات صدمه می‌زند را قبلا نمی‌شناختند و جدیداً ایجاد شده است.

۲۴- اما تاثیر گناه در صورت و خلقت انسان‌ها: ترمذی در جامع خود روایت می‌کند که رسول خداﷺ فرمود: (**خلق الله آدم وطوله في السماء ستون ذراعا ولم يزل الخلق ينقص حتى الآن**)[۱] (خداوند آدم را خلق کرد در حالی که طول او شصت ذراع بود و مخلوقات از آن زمان تا کنون همواره کوتاه تر می‌شوند.)

هنگامی که خداوند بخواهد زمین را از ظالمان و ستمکاران و خائنان پاک گرداند بنده‌ای از بندگان خود از اهل بیت رسولش را خارج نموده و زمین را پر از عدالت می‌کند، چندان که پر از ستم بود. و مسیح یهود و نصارا را به قتل می‌رساند و دینی را که خداوند رسولش را به آن فرستاده در زمین بر پا می‌دارد. و زمین برکت خود را ظاهر می‌کند و چنان می‌شود که بود، به حدی که عده‌ی زیادی از مردم اناری را می‌خورند و زیر سایه‌ی پوستش استراحت می‌کنند و خوشه‌ای از انگور به اندازه‌ی بار شتری می‌شود و شترجوانی عده‌ی زیادی از مردم را کفایت می‌کند. و این بدان دلیل است که هنگامی که زمین از گناهان پاک شد آثار برکتی از جانب خدا که گناه و کفر آن را نابود کرده بود ظاهر می‌شود.

شکی نیست که عقوبت‌هایی که خداوند بر زمین نازل کرده است آثارش

---

۱. این حدیث را ترمذی روایت نکرده است اما در بخاری ۳۱۴۸ و مسلم۲۸۴۱ موجود است.

همچنان ماندگار و جاری است و شامل گناهانی می‌شود که امت‌های پیشین بر اثر آن گناهان عقوبت داده شده‌اند. پس این آثار در زمین آثار آن عقوبت‌هاست چنان که این گناهان دنباله آن جرم‌هاست. پس حکمت و حکم کونی خداوند در ابتدا و انتها با هم متناسب است و عقوبت بزرگ برای گناه بزرگ است و سبک برای سبک؛ و خداوند این چنین در برزخ و قیامت بین مخلوقات داوری می‌کند. پس در همراهی شیطان و جایگاه و خانه‌ی او تأمل کن که هنگامی که بر بنده‌ای تسلط یابد برکت را از عمر و عمل و قول و رزق او برمی‌دارد و اطاعت از او بر زمین تاثیر کرده و برکت را از آن محل بر می‌دارد چنان که خانه‌اش که جهنم است از شادی و رحمت و برکت خالی است.

گناه غیرت قلب را می‌میراند

۲۴. از عقوبت‌های گناه خاموش کردن غیرت قلب است که ضامن حیات و گرما بخش غریزی تمام قسمت‌های دیگر بدن است. گرما و حرارت غیرت تمام ناپاکی و صفات مذموم را از قلب دور می‌کند چنان که آتش ناپاکی را از طلا و نقره و آهن جدا می‌کند. و موفق‌ترین و سربلندترین انسان‌ها غیورترین آنان است. چنان که رسول خداﷺ از همه امتش غیورتر و خدا از رسولش غیورتر است، چنان که در صحیح بخاری آمده که پیامبرﷺ فرمود: (**أتعجبون من غيرة سعد لأنا أغير منه والله أغير مني**)[1] (آیا از غیرت سعد تعجب می‌کنید؟ بدانید من از او غیورترم و خداوند از من غیورتر است.)

در صحیح بخاری در خطبه کسوف آمده است: (**يا أمة محمد ما أحد أغير من الله أن تزني عبده أو تزني أمته**)[2] (ای امت محمدﷺ هنگامی که مردی یا زنی از بندگان خداوند زنا می‌کند هیچ کس از خدا غیرتی‌تر نخواهد شد.)

باز هم در صحیح بخاری آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: (**لا أحد أغير**

---

۱. بخاری ۴۹۲۳ و مسلم ۱۴۹۹.

۲. بخاری ۴۹۲۳ و مسلم ۹۰۱.

من الله من أجل ذلك حرم الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولا أحد أحب اليه العذر من الله من أجل ذلك أرسل الرسل مبشرين ومنذرين ولا أحد أحب اليه المدح من الله من أجل ذلك أثنى على نفسه)[۱] (هیچ کس از خدا غیورتر نیست و به همین دلیل گناهان پنهان و آشکار را حرام فرموده است. و هیچ کس به اندازه خدا عذر را دوست ندارد به همین دلیل انبیا و پیامبران را مژده دهنده و بیم دهنده فرستاده است و هیچ کس به اندازه خدا ستایش را دوست ندارد و به همین سبب خود را ستایش نموده است.)

در این حدیث غیرت و حب آوردن عذر با هم جمع شده، در حالی که غیرت بر تنفر از گناه استوار است و محبت عذر بر نهایت عدل و رحمت و احسان دلالت دارد. و خداوند با وجود غیرت فراوانش دوست دارد بندگانش در برابر گناه معذور بوده و عذر آن‌ها را نیز می‌پذیرد و او بندگانش را به خاطر انجام آن چه که به خاطرش غیرتی می‌شود مواخذه نمی‌کند تا عذر آنان را بپذیرد و به همین دلیل ازروی عذر و انذار پیامبران را فرستاده و کتاب‌ها را نازل فرموده است.

این نهایت بزرگواری و احسان و کمال خداوند است زیرا در بین مخلوقات آنانی که غیورترند در هنگام عقوبت عجله نموده و از پذیرفتن عذر سر باز می‌زنند و اگر هم عذری موجود باشد شدت غیرتشان از قبول عذر مانع می‌شود. و عده زیاد دیگری که عذرهارا می‌پذیرند دلیلش کم غیرتی آنان است که دایره عذر را وسعت می‌دهند و چیزهایی را عذر می‌دانند که عذرنیست وحتی عده‌ای قدر را عذر قرار می‌دهند در حالی که همه‌ی این‌ها کاری ناپسند است.

اما آن چه پسندیده است همراهی غیرت با عذر است. پس باید در محل غیرت غیرتی شد و در محل عذر، عذر آورد. و هرکه چنین کند حقیقتاً کارش پسندیده است. هنگامی که خداوند تمام صفات کمال را داراست از همه بیشتر شایسته‌ی مدح است و کسی نمی‌تواند او را چنان که شایسته اوست مدح کند بلکه او چنان است که خود را مدح فرموده است.

---

۱. بخاری ۴۹۲۲ و مسلم ۲۷۶۰.

همانا انسان غیور در یکی از صفت‌های خداوند با او همراهی نموده است و هر که در یکی از صفت‌های خداوند با او موافقت داشته باشد آن صفت او را راهنمایی کرده و در رحمت خداوند داخل می‌کند و به خدا نزدیک می‌گرداند و او را محبوب خداوند می‌گرداند و همانا خداوند رحیم است و رحم کنندگان را دوست دارد و کریم است و کریمان را دوست دارد، علیم است و عالمان را دوست دارد. قوی است و مؤمن قوی را دوست دارد و مؤمن قوی نزدش از مؤمن ضعیف محبوب‌تر است. او خود اهل حیاست و اهل حیا را دوست دارد، زیباست و اهل زیبایی را دوست دارد و یکتاست و فردیت را دوست دارد و اگر برای گناه عقوبتی جز این نبود که سبب می‌شود انسان به غیر این صفات موصوف شود و مانع می‌شود انسان این صفت‌ها را به خود بگیرد همین عقوبت کافی بود.

پس همانا خطور در فکر به وسوسه تبدیل می‌شود و وسوسه به اراده و اراده به عزیمت و قصد، و سپس به فعل تبدیل شده و سپس به صفتی ثابت و ملازم مشخص تبدیل می‌شود و دیگردوری از آن ممکن نیست.

منظور این است که هر قدر شخص اهل گناه شود به همان اندازه غیرت بر خود و خانواده و مردم از قلبش بیرون می‌رود و چنان ضعیف می‌شودکه زشتی را زشت نمی‌داند نه از جانب خود و نه از جانب دیگران، و اگر به این درجه برسد دیگر هلاک شده است. و بعضی از اینان به عدم زشت دانستن گناه کفایت نکرده، بلکه گناهان و ظلم را برای دیگران نیکو جلوه داده و آن را زیبا نشان می‌دهند و بدان می‌خوانند و تشویق می‌کنند و سعی در کسب آن دارند. و به همین دلیل انسان دیوث از کثیف‌ترین مخلوقات خداوند است و بهشت بر او حرام است و هم چنین آنکه ظلم و بغی بر غیر خود را حلال بداند نیز چنین است، و بنگر آن چه که او را به آن وادار کرده است کم غیرتی است.

پس در کل می‌توان گفت که غیرت اصل دین است و کسی که غیرت ندارد، دین ندارد. غیرت قلب را و قلب سایر جوارح را، حمایت می‌کند و گناه و فحشا را می‌راند و در نبود غیرت قلب و جوارح انسان می‌میرد و دفاعی باقی نمی‌ماند.

غیرت در بدن مانند نیروی مقاومت در مقابل بیماری است و وقتی این مقاومت باقی نماند بیماری قدرت می‌گیرد و هلاک قطعی می‌شود.

گناه شرم و حیا را از بین می‌برد

۲۵. از آثار گناه از میان بردن حیا است و حیا سر چشمه همه خوبی‌ها است و با رفتن آن، همه نیکی ها از میان می‌رود.

در صحیح مسلم آمده که پیامبرﷺ فر مود: (**الحیاء خیر کله**)[1] (حیا، همه‌اش خیر است.)

بخاری روایت می‌کند که پیامبرﷺ فرمود: (**ان مما أدرك الناس من كلام النبوة الاولى اذا لم تستح فاصنع ماشئت**)[2] (چیزی که مردم از کلام پیامبران پیشین در یافت کردند این بود که اگر حیا نمی‌کنی هر چه می‌خواهی انجام بده.)

گناه حیای انسان را ضعیف می‌کند و حتی ممکن است کاملا آن را از بین ببرد، و شخص از مطلع شدن مردم نسبت به افعال زشت خود باکی ندارد و حتی عده‌ای از آنها دیگران را از وضع خود و گناهی که انجام داده‌اند باخبر می‌کنند که دلیلش بی حیایی است و اگر شخص به این حالت برسد امیدی به اصلاح او نیست.

بین گناه و کم بودن حیا و غیرت رابطه دو طرفه وجود دارد و هر کدام سبب دیگری می‌شود و دیگری را به دنبال دارد. و هر که هنگام گناه از خدا شرم کند خداوند از عقوبتش در آخرت شرم می‌کند و هر که از معصیت خدا شرم نکند خداوند از عقوبتش شرم نخواهد کرد.

گناه از عظمت پرورد گار در قلب انسان می کاهد

۲۶. از عقوبت‌های گناه، تضعیف عظمت و وقار خداوند در قلب شخص است زیرا اگر شخص وقار و عظمت خداوند را در قلب خود احساس کند

---

۱. مسلم ۳۷.
۲. بخاری ۵۷۶۹.

جرأت اقدام به گناه را نخواهد داشت. اما ممکن است که فریفته شده و بگوید: آن چه مرا به انجام گناه وا می‌دارد رجای به خداوند و امید به عفو اوست نه ضعف عظمت او در قلبم! و این از مغالطه درون آدمی‌است زیرا تعظیم خداوند در قلب، تعظیم محرمات او را به دنبال دارد و تعظیم محرمات بین او وگناه مانع می‌شود و کسانی که به گناه دست می‌یازند قدر خدا را چنان که شایسته اوست نمی‌دانند و چگونه کسی قدر خدا را می‌داند و او را تعظیم و تکبیر می‌کند و به او امید دارد و بزرگش می‌داند و درعین حال امرو نهی اورا سبک می‌شمارد؟ این از محال‌ترین محال هاست و روشن‌ترین باطل هاست؛ و همین تاثیر برای گناه کافی است که عظمت خداوند را در قلب کاهش می‌دهد و حقش را سبک جلوه می‌دهد. و بعضی عقوبت‌های دیگر چنین است که: خداوند ابهت شخص را از دل مردم بر می‌دارد و او را نزد آنان سبک و خوار می‌گرداند چنان که امر خدا را سبک شمرده است. و به اندازه محبت شخص به خداوند، خداوند محبتش را در دل مردم قرار می‌دهد و به اندازه خوفش از خدا و وقاری که برای خدا قائل است خداوند خوف و وقارش را در دل مردم قرار می‌دهد.[1] و چگونه بنده‌ای محرمات خداوند را می‌شکند و امیدوار است خداوند حرمتش را نشکند؟ یا چگونه حق خداوند را سبک می‌شمارد و انتظار دارد خداوند نزد مردم او را سبک نشمارد؟ و چگونه نافرمانی از خدا را سبک شمارد و مردم او را سبک نشمارند؟

خداوند در قرآن هنگام ذکر عقوبت‌های گناه به انداختن پوشش برقلب

---

۱. نمونه‌هایی از مهر شدن دل‌های کافران و نسبت دادن ذلت و خواری و نیز توهین به آنان در قرآن کریم: ﴿الَّذِينَ اتَّخَذُواْ دِينَهُمْ لَهْواً وَلَعِباً وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ نَنسَاهُمْ كَمَا نَسُواْ لِقَاء يَوْمِهِمْ هَـذَا وَمَا كَانُواْ بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ(اعراف ۵۱)﴾ همانان که دین خود را سرگرمی و بازی پنداشتند و زندگی دنیا مغرورشان کرد پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد بردند و آیات ما را انکار می‌کردند ما [هم] امروز آنان را از یاد می‌بریم. و همچنین: ﴿تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنبَآئِهَا وَلَقَدْ جَاءتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُواْ لِيُؤْمِنُواْ بِمَا كَذَّبُواْ مِن قَبْلُ كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللّهُ عَلَىَ قُلُوبِ الْكَافِرِينَ (اعراف ۱۰۱)﴾ این شهرهاست که برخی از خبرهای آن را بر تو حکایت می‌کنیم در حقیقت پیامبرانشان دلایل روشن برایشان آوردند اما آنان به آن چه قبلا تکذیب کرده بودند [باز] ایمان نمی‌آوردند این گونه خدا بر دل‌های کافران مهر می‌نهد. و نیز: ﴿ ثُمَّ صُبُّوا فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ (دخان ۴۸) ذُقْ إِنَّكَ أَنتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ (دخان ۴۹)﴾ آنگاه از عذاب آب جوشان بر سرش فرو ریزید (۴۸) بچش که تو همان ارجمند بزرگواری (۴۹).

گناهکاران و مهر دل‌هایشان اشاره می‌کند و نیز به این که خداوند آن‌ها را فراموش می‌کند چنان که آنان خدا را فراموش می‌کرده‌اند و آنان را سبک می‌شمارد چنان که دینش را سبک شمرده‌اند و آنان را تباه می‌کند چنان که فرمانش را تباه می‌کرده‌اند. و به همین دلیل می‌فرماید: **﴿وَمَن يُهِنِ اللهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ (حج۱۸)﴾** (خدا هرکه را بی‌ارزش کند، هیچ کسی نمی‌تواند او را گرامی‌دارد) و هنگامی که سجده بر خداوند را سبک شمردند و به اوسجده نبردند خداوند آنان را سبک شمرد و بعد از این که خداوند آنان را سبک شمرد دیگر کسی نبود که آنان را گرامی بدارد و چه کسی است که کسی را که خدا سبک شمرده بزرگوار بدارد و یا سبک شمارد کسی را که خداوند اکرامش نموده است؟

گناه سبب می‌شود خداوند شخص را فراموش کند و او را به حال خود رها نماید.

۲۷. از عقوبت‌های گناه، فراموشی شخص توسط خداوند است و خداوند شخص را همراه شیاطینش ترک می‌کند و این از خطرناکترین و مرگ‌بارترین عقوبت‌های گناه است که امید رهایی از آن وجود ندارد.

چنان که خداوند در سوره حشر می‌فرماید: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللهَ وَلْتَنظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللهَ إِنَّ اللهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ * وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾** (حشر۱۹-۱۸) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا پروا بدارید و هر کسی باید بنگرد که برای فردا [ی خود] از پیش چه فرستاده است و [باز] از خدا بترسید در حقیقت خدا به آن چه می‌کنید آگاه است (۱۸) و چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خود فراموشی کرد آنان همان نافرمانانند (۱۹))

خداوند به تقوای خودش امر می‌کند و از فراموش کردنش با ترک تقوا نهی می‌نماید و خبر می‌دهد که هر که تقوای خدا را ترک کند و خود و مصالح نفس خود را از یاد ببرد خداوند نیز او را از یاد می‌برد، چنان که عظمت و خوف خدا را از یاد برده است. پس گناهکار را می‌بینی که نسبت به مصالح خود بی تفاوت

بوده و آن را ضایع می‌کند و خداوند قلبش را از یاد خود غافل کرده است و دنبال هوس خود به راه افتاده و کم کاری کرده است. و در سعادت ابدی خود کوتاهی نموده و آن را با لذت کوچک و پستی مبادله نموده است. و از بزرگ‌ترین عقوبت‌های گناه این است که شخص خود را فراموش کند و نسبت به خود بی اهمیت باشد و حقش نسبت به خداوند را ضایع کند و آن را با نیرنگ و سستی وکالای بی ارزش معامله کند. حق کسی را ضایع کند که هیچ کس از او بی نیاز نیست و بدلی برای او نیست و آن را با کسی جایگزین می‌کند که همه از او بی نیازند و بدل‌های بسیاری را داراست. همانا خداوند جای همه چیز غیر خود را می‌گیرد وکسی جای او را [برای انسان] نمی‌گیرد. و از همه چیز بی نیاز است و کسی از او بی نیاز نیست و هرچیزی را پناه می‌دهد وکسی او را پناه نمی‌دهد، از هر چیزی مانع می‌شود و چیزی مانعش نیست. چگونه انسان می‌تواند از اطاعت کسی که این قدر و اندازه اوست یک چشم به هم زدن اظهار بی نیازی کند. و چگونه یادش را به فراموشی می‌سپارد و فرمانش را ضایع می‌کند تا این که اوخود را فراموش کند و خود را تباه سازد و بزرگ‌ترین ظلم را در حق خود مرتکب شود. پس انسان به خداوند ظلم نکرده است بلکه به خود ظلم نموده است و خداوند هم به او ظلم ننموده است و این خود اوست که به خود ظلم کرده است.

گناه انسان را از دایره احسان[1] خارج می‌کند

۲۸. از عقوبت‌های گناه این است که شخص را از دایره احسان خارج می‌کند و مانع بهره‌مند شدن از ثواب محسنین است. احسان اگر در قلب قرار گیرد از گناه جلوگیری می‌کند و انسان چنان خدا را عبادت می‌کند انگار که او را می‌بیند و این به خاطر جایگیری ذکر و محبت و خوف و رجای خداوند در قلب است و به گونه‌ای می‌شودکه انگارخداوند را می‌بیند و این‌ها بین او واراده گناه حایل

---

۱. بنا بر فرموده پیامبر ﷺ احسان یعنی: (ان تعبدالله کانک تراه فان لم تکن تراه، فانه یراک) (این که خداوند را چنان عبادت کنی که انگار او را می‌بینی و اگر تو او را نمی‌بینی، (یقین داشته باشی که) او تو را می‌بیند.)

شده و حتی شخص اراده گناه نمی‌کند چه برسد به اقدام بـه آن. و اگـر از دایـره احسان خارج شود موافقت خداوند را از دست داده وزندگی گوارا و نعمت‌هـای کاملش را از دست می‌دهد.

پس هنگامی که خداوند نسبت به او اراده خیرداشته باشد او را در دایره عموم مؤمنان قرار می‌دهد و هنگامی که خدا را نافرمانی کند از دایـره‌ایمـان خـارجش می‌کند. چنان که رسول خداﷺفرمود:(**لایزني الزاني حين يزني وهو مؤمن ولا يشرب الخمر حين يشربه وهو مؤمن ولا يسرق السارق حين يـسرق وهـو مـؤمن ولا ينتهـب نهبة ذات شرف يرفع اليه الناس فيها أبصارهم حين ينتهبها وهو مـؤمن إيـاكم والتوبة معروضة بعد**)[1] (زناکار هنگامی که زنا می‌کند مؤمن نیست و شـراب‌خـوار هنگامی که شراب می‌خورد مؤمن نیست و دزد هنگامی که دزدی می‌کنـد مـؤمن نیست و کسی که چیز با ارزشی را غارت می‌کند و مردم هنگامی که آن را غـارت میکند چشمشان به آن است [آن چیز برایشان مهـم باشـد]، در آن هنگـام مـؤمن نیست، پس خود را محافظت کنید و همانا توبه بعد از آن قابل دسترسی است.) و این خارج شدن از دایره‌ایمان است.

گناه سبب از دست دادن خیرات می‌شود

۲۹. از عقوبت‌های گناه این است که وقتی شخص همنشینی مؤمنـان را تـرک نمود و دفاع خداوند از او سلب شد، (زیرا خداوند از ایمان‌داران دفـاع مـی‌کنـد) تمام خیر و خوبی‌هایی را که خداوند برای اهل ایمان قـرار داده اسـت، از دسـت می‌دهد که بالغ بر صد خصلت اسـت کـه هرکـدام از دنیـا و آنچـه در آن اسـت بهتراست. [که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:]

۱. اجر عظیم:﴿ **وَسَوْفَ يُؤْتِ اللهَ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا** (نـسا۱٤٦)﴾ (و بـه زودی خدا مؤمنان را پاداشی بزرگ خواهد بخشید.)

۲. دفاع از مؤمن در مقابل شر دنیا و آخرت: ﴿**إِنَّ اللهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّـذِينَ آمَنُـوا إِنَّ**

---

۱. بخاری ۸۶/۵ و مسلم۵۷.

اللهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ (حج۳۸)﴾ (قطعا خداوند از کسانی که ایمان آورده‌اند دفاع می‌کند زیرا خدا هیچ خیانتکار ناسپاسی را دوست ندارد.)

۳.استغفار و دعای خیر فرشتگان و کسانی که عرش را حمل می‌کنند.: ﴿الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَّحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (غافر۷)﴾ (کسانی که عرش [خدا] را حمل می‌کنند و آن‌ها که پیرامون آنند به سپاس پروردگارشان تسبیح می‌گویند و به او ایمان دارند و برای کسانی که به‌ایمان گرویده‌اند طلب آمرزش می‌کنند پروردگارا رحمت و دانش [تو بر] هر چیز احاطه دارد کسانی را که توبه کرده و راه تو را دنبال کرده‌اند ببخش و آن‌ها را از عذاب آتش نگاه دار.)

٤. موالات آنان از جانب خدا وخداوند دوستان خود را ذلیل نمی‌کند.: ﴿اللهَ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُواْ أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُم مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره۲۵۷)﴾(خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده‌اند آنان را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی به در می‌برد و[لی] کسانی که کفر ورزیده‌اند سرورانشان [همان عصیانگران] طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی تاریکی‌ها به در می‌برند. آنان اهل آتشند و آنان در آن جاودانند.)

۵. خداوند به فرشتگان امر می‌کند مؤمنان را تثبیت کنند.: ﴿إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلآئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرَّعْبَ فَاضْرِبُواْ فَوْقَ الأَعْنَاقِ وَاضْرِبُواْ مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ (انفال۱۲) ﴾(هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت‌قدم بدارید به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند پس فراز گردن‌ها را بزنید و همه سرانگشتانشان را قلم کنید.)

٦. نزد خدا برای مؤمنان درجاتی است همرا ه مغفرت و رزق کریم.: ﴿أُوْلَئِكَ

﴿هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَّهُمْ دَرَجَاتٌ عِندَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ (انفال٤)﴾(آنان هستند که حقاً مؤمنند برای آنان نزد پروردگارشان درجات و آمرزش و روزی نیکو خواهد بود.)

۷. عزت : ﴿يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (منافقون۸)﴾ (می‌گویند اگر به مدینه برگردیم قطعا آنکه عزتمندتر است، زبون‌تر را از آن‌جا بیرون خواهد کرد و[لی] عزت از آن خدا و از آن پیامبر او و از آن مؤمنان است لیکن این دورویان نمی‌دانند.)

۸. معیت خدا با اهل ایمان است.: ﴿إِن تَسْتَفْتِحُواْ فَقَدْ جَاءكُمُ الْفَتْحُ وَإِن تَنتَهُواْ فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَإِن تَعُودُواْ نَعُدْ وَلَن تُغْنِيَ عَنكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَلَوْ كَثُرَتْ وَأَنَّ اللهَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ (انفال۱۹)﴾ ([ای مشرکان] اگر شما پیروزی [حق] را می‌طلبید اینک پیروزی به سراغ شما آمد [و اسلام پیروز شد] و اگر [از دشمنی] باز ایستید آن برای شما بهتر است و اگر [به جنگ] برگردید ما هم بر می‌گردیم و [بدانید] که گروه شما هر چند زیاد باشد هرگز از شما چیزی را دفع نتوانند کرد و خداست که با مؤمنان است.)

۹. رفعت و بلندی در دنیا و آخرت. : ﴿يَرْفَعِ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (مجادله۱۱)(خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات، بلند گرداند و خدا به آن چه می‌کنید آگاه است.)

۱۰. خداوند از رحمت خود به مؤمنان دو برابر اجر می‌دهد و از جانب خود نوری به آنان عطا می‌کند که با آن حرکت کنند.

۱۱. دوستی و محبتی که خداوند برای مؤمن قرار می‌دهد و خود آن‌ها را دوست دارد و دوستی‌اش را در دل فرشتگان و انبیا و بندگان صالحش می‌افکند.[۱]

---

۱. ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا﴾ (مریم۹۶)کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند به زودی [خدای] رحمان برای آنان محبتی [در دلها] قرار می‌دهد.

۱۲.در هنگامی که خوف شدت می‌گیرد خداوند آن‌ها را از خوف ایمن نگاه می‌دارد.: ﴿فَمَنْ آمَنَ وَأَصْلَحَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ (انعام۴۸) (پس کسانی که ایمان آورند و نیکوکاری کنند بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نخواهند شد.)

۱۳. خداوند اهل ایمان را جزء کسانی قرار می‌دهد که به آن‌ها نعمت ارزانی شده است و به ما امرکرده است در هر شبانه روز ۱۷مرتبه در نماز دعا کنیم که در زمره آنان باشیم.[1]

۱٤.قران برای مومنان هدایت و شفاست.: ﴿قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاء وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى أُوْلَئِكَ يُنَادَوْنَ مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ﴾ (فصلت ٤٤) (بگواین [کتاب] برای کسانی که ایمان آورده‌اند رهنمود و درمانی است و کسانی که ایمان نمی‌آورند در گوش‌هایشان سنگینی است و قرآن برایشان نامفهوم است و [گویی] آنان را از جایی دور ندا می‌دهند.)

باید گفت ایمان جذب کننده تمام اسباب خیر است و هرچه خیر در دنیا و آخرت وجود دارد به سبب ایمان است و هر شری در دنیا و آخرت به سبب عدم ایمان است. پس چگونه برای شخصی بی اهمیت است که گناهی مرتکب شود که او را از دایره‌ی ایمان خارج کند و میان او و ایمان فاصله بیندازد و هر چند او را از دایره مسلمین بیرون نمی‌کند اما اگربه گناه ادامه بدهد و بر آن اصرار ورزد ترس آن می‌رود که برقلبش تسلط یابد و او را کاملا از اسلام خارج کند. و از این جا [مفهوم] ترس سلف مشخص می‌شود چنان که بعضی از آنان می‌گفتند: شما از گناهان می‌ترسید و من از کفر می‌ترسم.

گناه سبب ضعیف شدن سَیر قلب به سوی خدا می‌شود

از عقوبت‌های گناه این است که سیر قلب به سوی خدا و سرای آخرت را کند و ضعیف می‌کند و یا آن را به تعویق انداخته و یا متوقف می‌کند و اجازه

---

۱. سوره حمد.

نمی‌دهد قدمی به سوی خدا بردارد و این در صورتی است که نتواند او را به عقب براند. پس گناه از رسیدن مانع می‌شود و حرکت را قطع می‌کند و طالب را عاجز می‌گرداند. همانا قلب با نیرویش به سوی خدا حرکت می‌کند و اگر به وسیله گناهان مریض شود نیروی که او را به حرکت وا می‌دارد ضعیف می‌شود و اگر این نیرو کاملا از بین برود شخص چنان از خداوند بریده و دور می‌شود که بازگشتش مشکل است. پس گناه یاقلب را می‌میراند و یا آن را سخت مریض می‌کند و یا از نیرویش می‌کاهد. تا این که ضعف آن به یکی ازهشت چیزی منجر می‌شود که رسول خداﷺ از آن‌ها به خدا پناه می‌برد که عبارتند از:

غم واندوه، ناتوانی و سستی، ترس و بخل، و سنگینی وام و غلبه مردان.[۱]

تمام این‌ها دو به دو با هم قرینه‌اند. غم و اندوه باهم قرینه‌اند زیرا ناراحتی که بر قلب وارد می‌شود اگر به خاطر امری درآینده باشد ایجاد غم می‌کند و اگر به خاطر امری ایجاد شده در گذشته باشد اندوه را پدید می‌آورد. و ناتوانی وسستی با هم قرینه‌اند زیرا اگرشخص از دنبال کردن اسباب خیر عقب بماند اگر به خاطرعدم قدرتش باشد نشانه ناتوانی او و اگربه خاطر عدم اراده اش باشد نشانه سستی اوست. و ترس وبخل با هم قرینه‌اند زیرا عدم استفاده شخص اگر به خاطر جسمش باشد نشانه ترس او و اگربه خاطر مالش باشد نشانه بخل اوست وسنگینی وام وغلبه مردان باهم قرینه‌اند زیرا بزرگی و قدرت دیگران بر او اگر به خاطر حق باشد از سنگینی وام است و اگر به ناحق باشد از غلبه مردان است. و در کل منظور این است که گناهان از قوی‌ترین سبب‌های جلب این هشت مورد می‌باشد چنان که گناه سبب جلب (سختی بلا و اصابت شقاوت و بدی عاقبت و شادی دشمنان) است و هم چنین از بزرگ‌ترین اسباب زوال نعمت و دگرگونیِ عافیت و سلامتی است و نیز باعث خشم ناگهانی و هرگونه غضب پروردگار است.

---

۱. بخاری ۶۰۰۸.

گناه نعمت را زایل می کند و سبب نزول بلا می‌شود

۳۰: از عقوبت‌های گناه این است که سبب زوال نعمت شده و باعث نزول بلا می‌گردد. چون هیچ نعمتی از انسان برگرفته نمی‌شود مگر به سبب گناه و هیچ عذابی به شخص نمی‌رسد مگر به سبب گناه و هیچ بلایی برطرف نشده است مگربا توبه.

چنانکه علی رضی الله عنه می‌گوید: هیچ بلایی نازل نشده است مگر به سبب گناهی و هیچ بلایی رفع نشده است مگر به سبب توبه‌ای.

و خداوند می‌فرماید: ﴿**وَمَا أَصَابَكُم مِّن مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَن كَثِيرٍ**﴾ (شوری ۳۰) (هر [گونه] مصیبتی به شما برسد به سبب دستاورد خود شماست و [خدا] از بسیاری درمی‌گذرد.) و نیز می‌فرماید:

﴿**ذَلِكَ بِأَنَّ اللهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمْ وَأَنَّ اللهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ**﴾ (انفال ۵۳) (این [کیفر] بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر نمی‌دهد مگر آن که آنان آن چه را در دل دارند تغییر دهند. و خدا شنوای داناست.)

لذا بنابر آن چه خداوند خبر داده، نعمتی که به شخصی اعطا می‌شود از او سلب نمی‌گردد مگر این که خود را دگرگون گرداند و طاعت از خدا را به معصیت مبدل کند و شکر از او را به کفر و رضایتش را به خشم او تبدیل کند. پس اگر تغییر کرد تغییر نعمت بر او حاصل می‌شود و این جزا و پاداشی برابر و در خور است و خداوند بر بندگانش ظلم روا نمی‌دارد.

و اگر شخصی گناه را به طاعت خدا تغییر دهد خداوند عقوبتش را به عفو و پاداش تغییر می‌دهد و ذلتش را به عزت مبدل می‌دارد. چنان که فرموده است:

﴿**لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللهِ إِنَّ اللهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ**﴾ (رعد ۱۱) (برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت‌سرش پاسداری می‌کنند در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا

آنان حال خود را تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود.)

گناه سبب رعب و وحشت درونی است

۳۲. از دیگرآثار گناه خوف و وحشتی است که خداوند در قلب گناهکار قرار می‌دهد به طوری که او را نمی‌بینی مگر وحشت زده و هراسان.

زیرا همانا طاعت و عبادت قلعه محکم خدا است که هر که بدان وارد شود از عقوبت در امان است، و هر که از آن خارج گشت تمام ترس‌ها از همه طرف بر او احاطه می‌یابند. هر کس خدا را اطاعت کند ترس او به امن تبدیل می‌شود و هر که او را عصیان کند آرامش او مبدل به ترس می‌گردد. پس او را نمی‌یابی مگر این که قلبش در طپش است و اگر باد در خانه‌اش را حرکت دهد می‌گوید طلبکار آمد و اگر صدای پایی را بشنود آن را از جانب انذار دهنده و سرزنش کننده‌ای می‌داند و هر صدایی را به ضرر خود می‌پندارد.

پس هر که از خدا ترسید خداوند از همه چیز در امانش می‌دارد و هر که از خدا نترسید خداوند از همه چیز هراسانش می‌کند.

۳۳. از عقوبت‌های گناه قرار گرفتن وحشت بزرگی در دل است.

پس گناهکار را وحشت زده می‌یابی که وحشت میان او و پروردگارش و میان او و مردم و میان او و خودش واقع شده است و هر چه گناه بیشتر شود وحشت شدید تر می‌شود. و سخت ترین زندگی ها، زندگی وحشت‌زده‌ها و ترسوهاست و پاک‌ترین زندگی، زندگی آرامش یافتگان است. و اگر عاقل تفکر کند و لذت معصیت را با وحشت و ترسی که بر او راه یافته مقایسه کند از وضع بد خود و ضرر بزرگش آگاه می‌شود که آرامش و شیرینی عبادت را به ترس و وحشت و ضرر معصیت فروخته است. و سرّ مسئله در این است که عبادت موجب نزدیکی به خداست و هر چه نزدیکی افزایش یابد آرامش زیاد می‌شود و گناه سبب دوری از خداست و هر چه دوری زیاد شود وحشت افزوده می‌گردد. به همین دلیل شخص میان خود و دشمنش احساس دوری می‌کند هر چند نزدیک او باشد

و میان خود و دوستش احساس انس و نزدیکی می‌کند هر چند از او دور باشد. همانا سبب وحشت حجاب است و هر چه حجاب غلیظ‌تر باشد وحشت افزوده‌تر می‌گردد و غفلت هم وحشت می‌آورد و شدیدتر از آن وحشت گناه است و شدیدتر از آن وحشت شرک و کفر. و هیچ کس مرتکب یکی از این گناهان نمی‌شود مگر این که به اندازه‌ی آن گناه دچار وحشت می‌شود و وحشت صورت و قلبش را فرا می‌گیرد.

گناه استقامت قلب را از میان می‌برد

۳٤. از عقوبت‌های گناه این است که صحت و استقامت قلب را به مرض و انحراف مبدل می‌کند و هم چنان آن را در مرض نگاه می‌دارد و اجازه نمی‌دهد از اسباب حیات و صلاح خود تغذیه نماید و تاثیر گناه بر قلب مانند تاثیر بیماری بر بدن است و دوایی به جز ترک آن وجود ندارد.

کسانی که به سوی خدا در حرکتند بر این امر اجماع دارند که قلب‌ها به آرزو و هدف خود نمی‌رسند مگر این که به مولایشان برسند و به مولایشان نمی‌رسند مگر این که صحیح و سالم باشند و سالم نمی‌باشند مگر این که درد خود را به دوا تبدیل کنند و این ممکن نیست مگر با مخالفت با هوس‌ها، چون هوی و هوس درد درون است و شفایش مخالفت با آن است و اگر این درد جایگیر شود کشنده خواهد بود.

پس هم چنان که هر کس نفس را از هوی و هوس دور بدارد بهشت مأوایش می‌گردد همان طور هم قلبش در این دنیا در بهشتی خواهد بود که نعمت‌هایش شبیه هیچ نعمتی نیست و تفاوت بین این دو نعمت مانند تفاوت نعمت‌های دنیا و آخرت است. و گمان مبر که‌ایات ذیل فقط مخصوص آخرت است:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ (انفطار۱٤ـ۱۳)﴾ (قطعا نیکان به بهشت اندرند (۱۳) و بی‌شک بدکاران در دوزخند (۱٤))

بلکه شامل هرسه دوره زندگی یعنی دنیا و برزخ و آخرت می‌گردد، و چه عذابی شدیدتر است از ترس و غم و اندوه و تنگی سینه و بریدن از خدا و

امتساک به غیر او؟

هر چه را که انسان، در دنیا به جای خدا دوست بدارد در همین دنیا سه بار به آن عذاب می‌بیند: قبل از به دست آوردن آن در عذاب است، و هنگامی که آن را به دست آورد در خوف است تا مبادا آن را از دست دهد، و هنگامی که آن را از دست داد عذابش چند برابر بیشتر می‌شود.

هر سه این عذاب‌ها در این دنیا به او می‌رسد و در برزخ همراه عذاب، دردی که به خاطر از دست دادن نعمت‌های بزرگ بهشت و به خاطر حجاب بین او و خداوند به وجود می‌آید شخص را شکنجه می‌دهد و حسرت غم و اندوه، درونش را پاره پاره می‌کند چنان که درندگان بدن‌ها را پاره می‌کنند و این تاثیر بر درونشان ادامه می‌یابد تا خداوند روحشان را به جسدشان بر می‌گرداند سپس عذاب سخت‌تر و دردناک‌تر و تحمل ناپذیرتر می‌گردد.

پس این کجا و سرور و شادی و آرامشی که در قلب کسانی که با خدا انس گرفته اند کجا ؟

این انس و اشتیاق و آرامش به حدی است که بعضی در حال مرگ گفته‌اند: چه قدر لذت بخش است!!

دیگری گفته: اگر اهل بهشت در این حالتند، براستی که زندگی پاک و لذت بخشی دارند.

دیگری گفته اهل دنیا بیچاره‌اند چون آن را ترک می‌کنند و لذت زندگی را نمی‌چشند، و از خوش‌ترین نعمت آن بی‌بهره‌اند.

دیگری گفته: اگر پادشاهان و فرزندانشان از آن چه ما در آن به سر می‌بریم خبر داشتند همانا برای به دست آوردنش با شمشیر پوستمان را می‌شکافتند.

دیگری گفته: همانا در دنیا بهشتی وجود دارد که هر که وارد آن نشود در بهشت آخرت نیز داخل نمی‌گردد.

پس ای کسی که کالای با ارزش را به قیمت ناچیز فروخته‌ای و ضرر واقعی نموده‌ای، اگر از قیمت واقعی کالای خود بی‌خبری، از ارزیابی کنندگان و بر آوردکنندگان بپرس. و عجب این که مشتری کالایی که با توست خداوند است و

بهایش بهشت برین است و نماینده‌ای که عقد بیع به دستش صورت می‌گیرد و ضامن اخذ بها از مشتری است پیامبرﷺ است و تو آن را به چیز بی نهایت پستی فروخته‌ای. چنان که کسی گفته است: اگر این معامله شخصی با خودش است پس چه کسی بعد از آن او را بزرگ می‌دارد؟

خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَن يُهِنِ اللهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾(حج۱۸) (خدا هرکه را بی‌ارزش کند، هیچ کسی نمی‌تواند او را گرامی دارد، همانا خدا است که هر چیزی را که بخواهد انجام می‌دهد.)

گناه بصیرت قلب را کور می کند

از عقوبت‌های گناه این است که بصیرت قلب را کور می‌کند و نورش را می‌گیرد و راه را بر کسب علم سد می‌کند و راه هدایت را مانع می‌شود. چنان که امام مالک هنگامی که حضور ذهن و قوت حافظه امام شافعی را دید به او گفت: من می‌بینم که خداوند نوری را به تو القا فرموده است پس آن را با تاریکی گناه خاموش نکن.

این نور پیاپی ضعیف می‌شود و تاریکی گناه افزایش می‌یابد تا این که قلب مانند شب سیاه گردد. و چه بسیار هلاک شده‌ای که در آن سقوط می‌کند و آن را نمی‌بیند. مانند کودکی که شبانه در راه مهلکی رهسپار شود. سپس این تاریکی تقویت می‌شود و از قلب به سایر اعضا کشیده می‌شود. قسمتی از تاریکی قلب را می‌پوشاند و تاریکی هنگام مرگ در برزخ ظاهر می‌شود و قبر را پر از تاریکی می‌کند چنان چه رسول خداﷺ می‌فرماید: (**ان هذه القبور ممتلئة على أهلها ظلمة وإن الله ينورها بصلاتي عليهم**)[1] (همانا این قبرها بر اهلشان پر از تاریکی و ظلمت شده‌اند و خداوند با دعای من قبرشان را بر آن‌ها روشن می‌گرداند.) و هنگام قیامت و حشر بندگان صورتها نمایان شده و هر کس آن را می‌بینند و بعضی صورت ها مانند زغال سیاه می‌شوند و به عقوبتی دچار می‌شوند که لذتهای دنیا

---

۱. مسلم ۹۵۶.

از اول تا آخرش با آن برابری نمی‌کند.

گناه نفس را خوار و ذلیل می‌کند

۳۵. از عقوبت‌های گناه این است که قلب را خوار نموده و آن را پوشانده و کوچک می‌شمارد چنان که عبادت آن را بزرگ و پاک می‌نماید. خداوند در سوره شمس می‌فرماید: ﴿قَدْ أَفْلَحَ مَن زَكَّاهَا * وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا﴾ (شمس ۱۰ـ۹) (هر کس آن را پاک گردانید قطعا رستگار شد (۹) و هر که آلوده‌اش ساخت قطعا باخت (۱۰))

منظور این است که بی گمان کسانی رستگارند که خود را با طاعت و عبادت بزرگ و پاک گردانند و کسانی زیانبار و خاسرند که با معصیت و گناه درون خود را خوار و خفی گردانند.

در اصل «تدسیه» به معنای مخفی کردن است و گناه کار با گناه خود را مخفی می‌کند و به خاطر آن چه که انجام داده از مخلوقات متواری می‌شود و نزد خود و خداوند و مخلوقات خوار می‌شود، اما عبادت و نیکو کاری نفس را بزرگ کرده و عزیز می‌دارد چنان که به بزرگ‌ترین و پاک‌ترین چیز ها تبدیل می‌شود و این بدین خاطر است که خود را در مقابل خداوند کوچک‌ترین می‌داند و به خاطر ذلت در برابر خداوند به‌این رشد و عزت می‌رسد. پس هیچ چیز انسان را مانند گناه خوار نمی‌کند و هیچ چیزی مانند عبادت بزرگ و شریفش نمی‌گرداند.

گناه سبب اسارت در بند شیطان و زندان شهوت می‌شود

۳۶. از عقوبت‌های گناه این است که شخص دائما در بند شیطان و در اسارت شهوت به سر می‌برد و همیشه اسیر و زبون است و هیچ اسیری معذب تر از اسیری نیست که در بند بدترین دشمن خود باشد! و هیچ زندانی تنگ تر از زندان هوی نیست.! و هیچ بندی محکم‌تر و سخت‌تر از بند شهوت نیست! پس قلبی که اسیر و در بند و زندانی است چگونه می‌تواند به سوی خدا سیر کند؟ و چگونه می‌تواند حتی یک قدم بردارد؟ هنگامی که قلب در بند باشد آفت‌ها از هر

سو او را می‌کوبند. قلب مانند پرنده‌ای است که هر چه بلند پرواز باشد از آفات دور می‌ماند و هر چه به زمین نزدیک‌تر شود از امنیت او کاسته می‌شود و در وحشت خواهد بود . در حدیث آمده است که: (**الشیطان ذئب الانسان**)[1] (شیطان گرگ انسان است.)

چنان که اگر گوسفندی در میان گرگ‌ها قرار گیرد به سرعت هلاک می‌شود، هم چنین انسان اگر از جانب خدا حفاظت نشود گرگش در کمین اوست. انسان بوسیله تقوا در حفاظت است و تقوا مانع و سپری است که بین انسان و گرگش قرار می‌گیرد و هم چنان بین شخص و بین عقوبتش در دنیا و آخرت ممانعت می‌کند. هر چه بره‌ای به چوپان نزدیکتر باشد از امنیت بیشتری نسبت به گرگ برخوردار است و هر چه از او دورتر شود به هلاکت نزدیک‌تر می‌گردد و گرگ بره‌های دور افتاده و گوشه‌گیر را می‌رباید زیرا از چوپان دور شده‌اند.

پس هر چه قلب از خدا دور گردد آفات و بلا به سرعت به سویش می‌آیند و هر چه به خدا نزدیک شود آفات از او دور می‌شوند؛ و دوری از خدا مراتبی دارد که بعضی از بعضی دیگر دورترند، غفلت قلب را از خدا دور می‌کند و گناه از غفلت اثر بیشتری دارد و بدعت از گناه هلاک بارتر است و نفاق و شرک از همه آن‌ها بیشتر سبب دوری از خداوند می‌شوند.

گناه سبب افت منزلت شخص نزد خدا و خلق خدا می‌شود

۳۷. از آثار گناه افت جاه و منزلت و کرامت شخص نزد خدا و خلق خداست. زیرا بزرگوارترین افراد نزد خدا، با تقوی‌ترین آن‌هاست. و نزدیک‌ترین کس به خدا مطیع ترین آنهاست و به اندازه طاعت بنده، منزلتش هم نزد خدا بیشتر می‌شود و با عصیان و گناه شخص از چشم خدا می‌افتد و خداوند او را از دل مردم می‌اندازد. و وقتی کسی نزد مخلوقات خوار شود بر طبق آن با او برخورد می‌شود و در بین مردم بدترین زندگی را خواهد داشت، کسی از او یاد نمی‌کند و

---

۱. امام احمد ۲۳۳/۵و۲۴۳.

قدر و ارزشی نخواهد داشت، بی حرمت و ناراحت و غمگین است و این‌ها خود سبب سرازیر شدن غم‌ها و اندوه‌ها به سوی اوست. و به راستی اگر مستی شهوت نبود این دردها کجا و لذت گناه کجا؟

از بزرگترین نعمت‌های خداوند بر بندگان این است که نام و یادشان را بلند می‌کند و قدر و منزلتشان را بالا می‌برد. به همین خاطر به انبیا خصوصیتی بخشیده که به غیر آنان داده نشده است چنان که خداوند می‌فرماید: **﴿وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُوْلِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ * إِنَّا أَخْلَصْنَاهُم بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ﴾** (ص ٤٦ و ٤٥) ((ای پیغمبر) از بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب سخن بگو، آنان که دارای قدرت و بینش بودند.(٤٥) ما آنان را با صفت خاصّی ویژگی بخشیدیم که یاد سرای آخرت[1] بود. (٤٦))

و آن نام نیک و زیبا در این دنیا است و این همان «لسان صدق» است که ابراهیم؈ آن را از خداوند در خواست نمود. چنان که در سوره شعرا آیه ٨٤ و مریم ٥٠ آمده است:

﴿وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ﴾ (شعرا ٨٤) (و برای من در [میان] آیندگان آوازه نیکو گذار.)

﴿وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا (٥٠) ﴾(و از رحمت‌خویش به آنان ارزانی داشتیم و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم (٥٠))

و همچنین خداوند به رسولش ﷺ می‌فرماید: **﴿وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ** (الشرح ٤)﴾ (نامت را برای تو بلند گردانیدیم.)

پس اتباع و پیروان پیامبران نیز به اندازه‌ای که از اطاعت و پیروی از آنان ارث برده‌اند از این آوازه نیک که میراث انبیا است بر خوردار می‌شوند و هر که با انبیا مخالفت ورزد از این نعمت به سبب معصیتش محروم می‌شود.

---

۱. ظاهرا مولف رحمه الله چنان که در ادامه نیز روشن می‌شود منظور از ذکری الدار در این آیه را آوازه نیک در همین دنیا تفسیر می‌کند نه یاد آخرت.

گناه اسم‌های پاک را از شخص بر داشته و اسم‌های نکوهش شده را بر او روا می‌دارد

۳۸. از عقوبت‌های گناه این است که اسم‌های پسندیده مانند مؤمن، نیکوکار، محسن، متقی، مطیع، منیب، ولی، اهل ورع، صالح، عابد، ترسان از خدا، توبه کننده، پاک، و غیره را از شخص برداشته و اسم‌های مذموم و ناپسند مانند فاجر، گناهکار، خطا کار، مفسد، خبیث، زنا کار، دزد، قاتل، دروغگو و خائن و لوطی و قاطع رابطه‌ی خویشاوندی و نیرنگ باز و غیره را بر شخص می‌پوشاند. خداوند می‌فرماید: ﴿ بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ(حجرات ۱۱)﴾(چه ناپسندیده است نام زشت پس از ایمان(۱۱))

[دسته‌ی اول از این اسم‌ها] موجب رضایت خداوند و دخول بهشت و بزرگی شخصِ نام‌گذاری شده در بین سایر انسان‌هاست و اگر هم عقوبتی برای گناه غیر از نامگذاری شدن به اسم‌های زشت نبود کافی بود که عقل ازآن‌ها نهی کند. و اگر هم برای عبادت ثوابی غیر از دست‌یابی به این اسم‌های پسندیده نبود همین هم کافی بودکه عقل به آن ها امرکند لکن مانعی در برابر اعطای خدا وجود ندارد و عطا کننده‌ای در برابر منعش موجود نیست و نزدیک کننده‌ای وقتی که بخواهد دور کند وجود ندارد و دور کننده‌ای برای کسی که بخواهد نزدیکش کند وجود ندارد.﴿ وَمَن يُهِنِ اللهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾(حج ۱۸) (و خدا هرکه را بی‌ارزش کند، هیچ کسی نمی‌تواند او را گرامی دارد همانا خدا است که هر چیزی را که بخواهد انجام می‌دهد.)

گناه سبب نقصان عقل می‌شود

۳۹. از عقوبت‌های گناه نقصان عقل است. هیچ دو عاقلی یافت نمی‌شوند که یکی اهل طاعت و دیگری اهل معصیت باشد مگر این که اولی عقلش بیشتر و فکرش صحیح تر و نظرش استوارتر است و به صواب نزدیکتر است. و به همین سبب است که می‌بینیم که خطاب قرآن با اهل عقل و تفکر است چنان که خداوند می‌فر ماید:

﴿وَاتَّقُونِ يَا أُوْلِي الأَلْبَابِ﴾ (بقره ۱۹۷) (ای خردمندان از من پروا کنید).
﴿فَاتَّقُواْ اللّهَ يَا أُوْلِي الأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (مائده ۱۰۰) (پس ای خردمندان از خدا پروا کنید باشد که رستگار شوید.)
﴿وَمَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الأَلْبَابِ﴾ (بقره ۲۶۹) (و جز خردمندان، کسی پند نمی‌گیرد.)

چگونه می‌توان شخصی را عاقل خواند که کسی را عصیان می‌کند که در قبضه قدرت اوست و او را می‌بیند و مشاهده‌اش می‌کند؟ خدا را عصیان می‌کند و می‌داند گناهش از او پوشیده نیست؟ از نعمت خدا برای غضبناک کردن خدا استفاده می‌کند و غضب و لعن و دوری از او را طلب می‌کند.

چگونه عقلی است که لذت یک لحظه یا یک روز یا مدتی، که بعداً به خوابی خواهد ماند که اصلا روی نداده باشد را به نعمت‌های پایدار و رستگاری عظیم آخرت ترجیح می‌دهد؟ واگر این شخص[دارای] عقلی که به آن اتمام حجت می‌شود نبود از دیوانگان می‌بود و بلکه دیوانگان بهترند و عاقبت بهتری هم دارند.

به راستی اگر عقلی سالم باشد در خواهد یافت که تنها راه دستیابی به لذت و سرور و شادمانی در زندگی همانا کسب رضایت کسی است که کسب همه نعمت ها منوط به کسب رضای اوست و هر چه درد و عذاب است ناشی از خشم و نارضایتی اوست.

پس روشنی چشم و سرور درون و حیات قلب و لذت روح و پاکی زندگی و پاک‌ترین و خوشبوترین نعمت‌ها که هر ذره‌اش از تمام دنیا با ارزش‌تر است و در کنار همه این‌ها ، برخورداری از نعمت‌های دنیا همه و همه در رضایت خدا است. بلکه اگر کم‌ترین نصیبی از این‌ها به قلب برسد آن را با دنیا و مافیها عوض نمی‌کند. اما با وجود این، شخص از دنیا نیز به اندازه اهل خوشی‌های دنیایی بهره‌مند می‌شود وبهره‌مندی او مانند بهره‌مند شدن خوشگذرانانی که غم واندوه و ترس، خوشی‌هایشان را کدر می‌کند، کدر نمی‌شود. بلکه به دو نعمت دست یافته و منتظر دست یابی به دو نعمت بزرگ‌تر است. و صد البته اگر هم در خلال این راه به او درد و ناراحتی برسد [همانا به سایر اهل دنیا نیز امثال آن رسیده است] چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلاَ تَهِنُواْ فِي ابْتِغَاء الْقَوْمِ إِن تَكُونُواْ تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمونَ وَتَرْجُونَ مِنَ اللهِ مَا لاَ يَرْجُونَ وَكَانَ اللهُ عَلِيمًا حَكِيمًا﴾(نسا ١٠٤) (در تعقیب گروه [دشمنان] سستی نورزید اگر شما درد می‌کشید آنان [نیز] همان گونه که شما درد می‌کشید درد می‌کشند و حال آنکه شما چیزهایی از خدا امید دارید که آن‌ها امید ندارند و خدا همواره دانای سنجیده‌کار است.)

لااله الا الله! که چقدر ناقص است عقل کسی که دُر گران‌بها را به پشکل حیوان، و مشک خوشبو را به تپاله می‌فروشد و همراهی و دوستی کسانی از پیامبران و صدیقین و شهدا و صالحین را به همراهی کسانی که خداوند بر‌آن‌ها خشم گرفته و آنان را نفرین نموده و جهنم را برایشان آماده کرده است معاوضه می‌کند.

گناه سبب قطع رابطه بین خدا و گناهکار می‌گردد

٤٠. از بدترین عقوبت‌های گناه سبب شدن قطع رابطه بین شخص و پروردگار است. و این قطع رابطه اسباب خیر را از انسان سلب کرده و اسباب شر را وارد می‌کند و کسی که اسباب خیر از او سلب شود چگونه به رستگاری و آرامش و زندگی دست خواهد یافت در حالی که بین او و مولایش که نمی‌تواند چشم به هم زدنی از او بی نیاز باشد قطع رابطه شده است حال آنکه کسی جای او را برایش نمی‌گیرد و اسباب شر به او می‌رسد و بین او و بزرگ‌ترین دشمنش پیوند ایجاد می‌شود. دشمنش او را دوست می‌گیرد و دوستش او را رها می‌کند و انسان چه می‌داند در این بریدن و پیوند، چه دردها و عذاب‌هایی در انتظار اوست؟ بعضی از سلف گفته اند: انسان بین خدا و شیطان معلق است و اگر خداوند از او روی گرداند شیطان او را می‌رباید و اگر خدا او را دوست بدارد شیطان بر او تسلط نمی‌یابد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاء مِن دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا (کهف ٥٠)﴾ ([یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس [همه] جز ابلیس سجده کردند که از

[گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید و حال آن که آن‌ها دشمن شمایند و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند.)

خداوند به بندگانش می‌فرماید: من پدر شما را اکرام کردم و منزلتش را بالا بردم و او را بر غیر او فضیلت بخشیدم و به تمام فرشتگانم دستور دادم بر او سجده کنند پس فرشتگان مرا اطاعت کردند و دشمن من و خودش نافرمانی نمود و مرا عصیان کرد و از اطاعتم سر بتافت. پس شیطان چگونه بر شما احسان و نیکی می‌کند اگر او و ذریتش را به دوستی بگیرید و در معصیت من از او اطاعت کنید و بر خلاف رضای من او را به دوستی بگیرید در حالی که بزرگ‌ترین دشمنتان است؟

هر که دشمنان پادشاهی را دوست بدارد، آن شخص و دشمنان پادشاه، نزد پادشاه یکسان خواهند بود. زیرا محبت و طاعت کامل نمی‌شود مگر با دشمنی با دشمنان اطاعت شونده و دوستی با دوستانش! و این از محالات است که شخصی ادعا کند که کسی را دوست می‌دارد، سپس با دشمنان او رابطه داشته باشد.

این برای حالتی است که دشمنان او، دشمن خودش هم نباشند و اگر دشمن خودش هم باشند، از بزرگ‌ترین دشمنان محسوب می‌شوند و دشمنی آن‌ها از دشمنی گرگ و بره بالاتر است و چگونه شایسته است انسان عاقلی، دشمن خود و دشمن ولی خود را که مولایی جزاو برایش نیست، به دوستی بگیرد.

لذا خداوند از قبح و بطلان چنین دوستی خبر داده و فرموده است:

﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِن دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا﴾ (کهف ۵۰)

([یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم آدم را سجده کنید پس [همه] جز ابلیس سجده کردند که از [گروه] جن بود و از فرمان پروردگارش سرپیچید آیا [با این حال] او و نسلش را به جای من دوستان خود می‌گیرید و حال آن که آن‌ها دشمن شمایند و چه بد جانشینانی برای ستمگرانند.)

پس مشخص می‌شود که دشمنی شیطان هم با خداوند است و هم با ماست که هرکدام از این دو می‌تواند سبب دشمنی با او شود.

گویی خداوند با بیان سرزنش کننده لطیفی می‌خواهد بگوید: که من شیطان را به خاطر سجده نبردن بر پدر شما با خود دشمن گرفتم و دشمنی من با او به خاطر شماست. اما شما بعد از این دشمنی می‌خواهید با او مصالحه کنید!؟

گناه برکت دین و دنیا را از بین می‌برد

٤١. از عقوبت‌های گناه این است که برکت عمر و رزق وعلم وعمل و طاعت، به وسیله گناه برداشته می‌شود. وکمترین برکتی در عمر و دین ودنیای شخص گناهکار باقی نمی‌ماند و برکت از زمین برداشته نشده است مگر به سبب گناه مردم.

خداوند می‌فرماید:﴿ **وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُواْ وَاتَّقَواْ لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُواْ فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ**﴾ (اعراف ٩٦) (اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان می‌گشودیم ولی تکذیب کردند پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم.)

همچنین می فرماید: ﴿**وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَاهُم مَّاء غَدَقًا * لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَمَن يُعْرِضْ عَن ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا**﴾ (جن١٧ـ١٦) (اگر [مردم] در راه درست پایداری ورزند قطعا آب گوارایی بدیشان نوشانیم (١٦) تا در این باره آنان را بیازماییم و هر کس از یاد پروردگار خود دل بگرداند وی را در قید عذابی [روز] افزون درآورد (١٧))

[چنان چه در حدیثی که قبلا هم ذکر شد آمده که:] (همانا بنده به سبب گناهی که انجام داده است از رزق محروم می‌شود.)

فراخی رزق و عمل در فراوانی آن نیست و طول عمر به تعداد ماه و سال نیست بلکه فراوانی رزق بستگی به برکت آن دارد. و چنان که گذشت عمر انسان

همان مدت حیاتش است و حیاتی برای کسی که از یاد خدا دوری می‌کند و به غیر او مشغول باشد وجود ندارد و زندگی حیوانات از آن بهتر است. و زندگی انسان به زندگی قلب و روحش بستگی دارد و قلب زنده نخواهد بود مگر با شناخت خالقش و محبت و عبادت او و رجوع به سوی او و آرامش با یاد او و انس در کنارش.

هر که این زندگی را نداشته باشد تمام خیر و خوبی را از دست داده است هر چند تمام آن چه در دنیاست را در عوض داشته باشد. و بلکه تمام دنیا همپای آن نخواهد بود و انسان هر چه را از دست بدهد عوضی برایش خواهد بود اما هنگامی که خدا را از دست بدهد عوضی نخواهد داشت. زیرا چگونه کسی که ذاتاً فقیر و نیازمند است هم پای کسی خواهد بود که ذاتا بی نیاز و غنی است. و کسی که ذاتا ناتوان است هم پای کسی است که ذاتاً تواناست. و هم چنین است رابطه مرده با زنده‌ای که نمی‌میرد و مخلوق با خالق و کسی که وجود ندارد با کسی که بی نیازی و حیات و کمال و رحمت از لوازم ذات اوست. و چگونه برابری می‌کند کسی که ذره‌ای توانایی ندارد با کسی که مالکیت آسمان‌ها و زمین را داراست؟

همانا گناه سبب نابودی برکت رزق و عمر است زیرا شیطان موکل گناهکار خواهد بود و بر او تسلط می‌یابد و هر چیزی با شیطان باشد بی برکت خواهد بود و به همین دلیل خوردن و پوشیدن و سوار شدن و جماع کردن با نام خدا شروع می‌شود زیرا در همراهی اسم خدا برکت وجود دارد و یاد نام او، شیطان را می‌راند و برکت می‌آورد و هر چیزی برای خدا نباشد برکتش مخلوع است. همانا خداوند است که برکت می‌آورد و همه‌ی برکات از اوست و هر چه به او نسبت داده شود دارای برکت است، کلامش مبارک است، رسولش مبارک است، بنده‌ی مؤمنش که برای دیگران سودمند باشد مبارک است، خانه‌ی خدا مبارک است و هیچ مبارکی وجود ندارد مگر این که از اوست و مبارکی نیست مگر در آن چه به او نسبت داده شده است، منظورم در الوهیت و محبت و رضایت اوست وگر نه همه‌ی مخلوقات به ربوبیت و خالقیت او منسوبند. همانا هر چه از او دور است

خیری و برکتی ندارد و هر چه به او نزدیک است به اندازه‌ی نزدیکی‌اش دارای برکت است.

لعنت ضد برکت است و زمین یا شخصی یا عملی که خدا آن را لعنت کند دورترین چیزها، از خیر و برکت خواهد بود و هر چه به آن متصل بوده و بدان ارتباط داشته باشد نیز برکت از آن محو می‌شود. و خداوند ابلیس را لعنت نموده و او را دورترین مخلوقات از خود قرار داده است. پس هر چه جانب او باشد به اندازه‌ی نزدیکی به ابلیس از لعنت برخوردار می‌گردد.

پس گناه تاثیر بسیاری در محو برکت رزق دارد و هر وقتی که در آن معصیت انجام شود، یا هر مالی یا بدنی یا مقام و علم و عملی که با آن معصیت انجام شود به ضرر صاحبش خواهد بود و به نفعش نخواهد بود و فقط آن چه از عمر و مال و قوت و مقام و علم وعملش که بدان خدا را اطاعت کرده برایش باقی می‌ماند.

بنابراین، بعضی از مردم صد سال در این دنیا زندگی می‌کنند ولی عمرشان به ده سال نمی‌رسد. همچنان که بعضی پول و مال و مکنت فراوان از طلا و نقره دارند ولی در حقیقت میزان مال و دارایی شان به هزار درهم نمی‌رسد و همین طور است مقام و علم.

ترمذی روایت می‌کند که پیامبرﷺ فرمود: (**الدنيا ملعونة ملعون ما فيها إلا ذكر الله عز و جل وما والاه أو عالم أو متعلم**)[1] (دنیا و آن چه در آن است ملعون است مگر ذکر خدا و هر آن چه خدا آن را دوست دارد و هم چنین به جز عالم یا طالب علم.)

گناه سبب پستی و حقارت می‌شود.

۴۲. از آثار گناه این است که برای صاحبش کوچکی و خواری به همراه می‌آورد. خداوند مردمان را به دو دسته، اهل بلندی و علیا و اهل پستی و سفلی تقسیم کرده است. اهل طاعت را در دنیا و آخرت در بلندی و اهل معصیت را در

۱. ترمذی ۲۳۲۲.

دنیا و آخرت در پستی قرار می‌دهد. چنان چه برای اهل طاعت بزرگواری و عزت و برای اهل معصیت سبکی و ذلت قرار داده است و در مسند امام احمد، عبد الله بن عمر از رسول خداﷺ روایت می‌کند: (**بعثت بالسیف بین یدی الساعه و جعل رزقی تحت ظل رمحی وجعل الذل والصغار علی من خالف أمری**)[1] (من در هنگامه قیامت با شمشیر مبعوث شدم و رزق من زیر سایه نیزه‌ام قرار داده شده است و ذلت و خواری به مخالفان من خواهد رسید.)

هر وقت بنده‌ای معصیت می‌کند درجه‌ای به پایین سقوط می‌کند و هم چنان سقوطش ادامه می‌یابد تا در اسفلین قرار می‌گیرد. و هر وقت شخص طاعتی انجام می‌دهد درجه اش بالاتر می‌رود تا در زمره علیین قرار گیرد.

انسان در زندگی صعود و سقوط فراوانی خواهد داشت، اما هر کدام از سقوط یا صعودش که بیشتر باشد آن شخص اهل آن خواهد بود.

اما در این مورد فهم اشتباهی وجود دارد و آن این است که باید توجه کنیم که بعضی اوقات یک سقوط طولانی که به اندازه فاصله بین مغرب تا مشرق است صورت می‌گیرد که هزار درجه صعود نیز آن را کفایت نمی‌کند. چنان که در صحیحین آمده که رسول خداﷺ فرمود: (**إن العبد لیتکلم بالکلمة الواحدة ولا یلقی لها بالا یهوی بها فی النار أبعد مما بین المشرق والمغرب**)[2] (ممکن است شخص کلمه‌ای بگوید و برای آن اهمیتی قائل نشود اما [آن کلمه] او را به اندازه فاصله بین مشرق تا مغرب در آتش [به پایین] اندازد.)

پس چه صعودی این سقوط را جبران خواهد کرد؟ سقوط برای انسان امری عادی است اما بعضی سقوطشان به سبب غفلت است و بعضی به خاطر ترک طاعتی و بعضی به خاطرمعصیتی.

اولی کافی است که از خواب غفلت بیدار شود تا به درجه‌اش باز گردد و دومی با انجام آن طاعت به درجه‌اش باز می‌گردد و سومی با توبه‌ای نصوح و

---

۱. احمد ۲/۵۰ و ۹۲.

۲. بخاری ۶۱۱۲ و مسلم ۲۹۸۸.

بازگشتی صادقانه درجه‌ی خود را باز خواهد یافت.

در این مورد اختلاف وجود دارد که‌ایا بعد از توبه شخص کاملا به درجه‌ای که در آن بوده باز می‌گردد بر این اساس که توبه گناه را محو می‌کند، یا دوباره به آن درجه نخواهد رسید؟ زیرا تاثیر توبه این است که عقوبت را از شخص ساقط می‌کند اما به درجه‌ای که از دست داده نخواهد رسید.

در جواب گفته‌اند که چون شخص توبه کننده بین زمان گناه تا توبه، می‌توانست برای صعود به درجه بالاتر استفاده کند ولی به علت معصیت سقوط کرده و سپس توبه نموده پس در این میان شخص دچار ضرر زیادی شده است. مانند کاسبی مردی که هر روز باتمام دارایی‌اش کسابت می‌کند و هنگامی که مالش افزوده شود سودش هم بیشتر می‌شود. پس در زمان معصیت میزان مال و سودش کاهش می‌یابد.

گویند مثال آن مانند دو نفر است که از نردبانی بی نهایت بلند بالا روند و هر دو در یک سطح قرار داشته باشند و ناگهان یکی از آن‌ها پایین بیفتد و بعد دوباره شروع به بالا رفتن کند و مشخص است که شخصی که اصلاً نیفتاده بسیار به درجه بالاتر رسیده است.

شیخ الاسلام ابن تیمیه نیز حکمی مقبول دارد که میگوید: بین توبه کنندگان کسانی هستندکه از درجه قبلی خود بالاتر می‌روند و عده‌ای هستند که به درجه قبلی خود میرسند و بعضی حتی به درجه قبلی خود نمی‌رسند.

این بر حسب میزان توبه شخص و ذلت و خضوع و بازگشتی که انجام داده و ترس از خدا و گریه به درگاه او بستگی دارد. و بعضی از مواقع شخص بعد از توبه بهتر از گذشته می‌شود و این خطا برایش چون رحمتی است که درد خودپسندی و اتکا به نفس را از او می‌زداید و شخص گونه‌ی خواری برآستانه در مولای خود می‌نهد و قدر خدا به او نموده می‌شود و نیاز خود به مراعات مولایش و نیاز به گذشت و عفو او به او شناسانده می‌شود. و شخص شکسته شده و از این که خود را از دیگران بهتر بداند بیرون می‌آید و در زمره خطاکاران، در مقابل خداوند با سر به زیری و شرم و ترس می‌ایستد و عبادتش را کم

می‌بیند. نقص و ضعف خود را در می‌یابد و کمال و بزرگی خداوند را حس می‌کند. پس هر نعمتی بدو برسد آن را بر خود زیاد می‌بیند و خود را پایین‌تر از آن می‌داند، و هر بلا و سختی به او برسد خود را شایسته بزرگ‌تر از آن می‌داند و می‌داند که خداوند به او رحم کرده که به اندازه گناهانش او را مجازات نکرده است. زیرا آن مقدار از عقوبت که شایسته شخص است کوه‌های استوار نیز آن را تحمل نمی‌کنند چه برسد به بنده ضعیف. زیرا گناه هر چند هم کوچک باشد در مقابلش خدای بزرگی است که کسی به بزرگیش نمی‌رسد و کبیری است که کسی از او بزرگ‌تر نیست و جلیلی است که کسی از او جلیل‌تر نیست.

از طرف دیگر بدترین و رذل‌ترین انسان‌ها نیز از لحاظ جوانمردی اگر با ناپسندی‌ها روبه رو شوند [واکنش نشان می‌دهند] چه برسد به پروردگار عظیم آسمان‌ها و زمین و مالک و اله آسمان‌ها و زمین!؟

اگر رحمت خدا برغضبش پیشی نگرفته بود زمین را زیر پاهای گناهکار ویران می‌نمود و اگر بردباری و مغفرتش نبود آسمان و زمین از گناه بندگان به لرزه می‌افتاد چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿**إِنَّ اللهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَن تَزُولَا وَلَئِن زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِّن بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا**﴾(فاطر ۴۱) (همانا خدا آسمان‌ها و زمین را نگاه می‌دارد تا نیفتند و اگر بیفتند بعد از او هیچ کس آن‌ها را نگاه نمی‌دارد. اوست بردبار آمرزنده.)

دقت شود که در آخر آیه ازدواسم خداوند یعنی (الحلیم) و (الغفور) یاد شده که نشانگر این است که اگرحلم و بردباری خداوند در مقابل جنایتگران و مغفرتش بر گناهکاران نبود آسمان و زمین آرام و قرار نمی‌یافت! وخداوند از کفر بعضی از بندگانش چنین خبر می‌دهد که: ﴿**تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا**﴾(مریم ۹۰) (چیزی نمانده است که آسمان‌ها از این [سخن] بشکافند و زمین شکافته شود و کوه‌ها به شدت فرو ریزند.) و خداوند پدر و مادر ما را از بهشت به خاطر یک گناه که مرتکب شدند خارج نمود و ابلیس را از ملکوت آسمان‌ها و زمین به سبب یک گناه اخراج کرد.

[چنانکه مشخص شد وقتی بنده‌ای بایک گناه درجه اش کم می‌شود با توبه وجبران آن می‌تواند به درجه قبلی باز گردد] اما همه این‌ها برای گناهان است و اگر کسی مرتکب معصیتی شود که به اصل و ریشه ایمان صدمه بزند مانند شرک و نفاق، در این صورت شخص طوری سقوط نموده که صعود برایش ممکن نیست مگر این که از اول و اساس اسلام بیاورد.

گناهان انواع مخلوقات را بر گناهکار جسور می‌کنند

از عقوبت‌های گناه این است که موجوداتی را که قبلا نسبت به شخص جسور نبودند بر شخص جسور می‌کند، پس شیاطین را با اذیت و فریب و وسوسه و ترساندن و ایجاد اندوه و از یادبردن آن چه مصلحتش در به یاد داشتن آن است بر او جسور می‌کند. و به شیاطین انس جرات می‌بخشد که هر چه توان دارند برای اذیتش در غیبت و حضورش روا دارند، و به هرآنچه اطرافش است اعم از خانواده و خدمتکار و اولاد و همسایه و حیوانات بر او جرات می‌بخشد.

چنان که بعضی از سلف گفته‌اند: من گناه می‌کنم و اثر آن را در اخلاق و برخورد همسر و حتی مرکبم می‌بینم.

هم چنین حاکمان را بر او می‌گمارد که حد خدا را بر او اجرا کنند و نفس خودش را بر او جسور می‌کند که در مقابلش می‌ایستد و اگر قصد چیزی را داشته باشد از او اطاعت نمی‌کند و او را به محل هلاکتش می‌کشاند چه بخواهد چه نخواهد. زیرا عبادت پناهگاهی از جانب خداست و هرکه وارد آن شد در امان است. و اگر از آن خارج شود راهزنان بر او جرأت می‌یابند و هر چه او به انجام گناه بیشترجرات یابد این آفات هم بیشتر بر او جرات می‌یابند.

اما ذکر و عبادت خداوند و صدقه و راهنمایی نادانان و امر به معروف و نهی از منکر باعث حفاظت شخص می‌شوند و مانند نیرویی که بیماری را دفع کند در مقابلش مقاومت می‌کند. و اگر نیرویی نباشد بیماری وارد می‌شود و هلاکت حتمی است پس باید هرکس چیزی برای دفاع داشته باشد و همانا اسباب گناه و نیکی با هم نبرد می‌کنند اگر طرف نیکی قوی باشد [آفات] رارد می‌کند چنان که

گذشت، و خداوند از ایمان‌داران دفاع می‌کند و ایمان قول و عمل است و به اندازه توان ایمان دفاع هم قوی است.

گناه در هنگام نیازمندی شخص به او خیانت می‌کند

۴۳. از عقوبت‌های گناه این است که در سخت‌ترین زمانی که شخص در نیاز است به او خیانت می‌کند. همانا هر شخصی نیاز دارد که آن چه به او نفع می‌رساند را بشناسد و آن چه به او ضرر می‌رساند را نیز بشناسد. داناترین مردم کسی است که این دو را با جزئیاتش شناخته و درک کند و قوی‌ترین و زیرک‌ترین مردم کسی است که برنفس خود فایق آید و از آن چه به او نفع می‌رساند بهره گرفته و از هرچه به او ضررمی‌زند دوری جوید. و مردمان در فهم این دو مورد متفاوت اند و تلاش وکوششان در این راه یکسان نیست. و عالم‌ترینشان کسی است که این اسباب سعادت و شقاوت را بشناسد و راه یافته‌ترینشان کسی است که راه سعادت را بر شقاوت ترجیح دهد اما گناه در زمانی که انسان به استفاده از این علم و تشخیص راه سعادت از شقاوت نیاز دارد به شخص خیانت می‌کند و شخص را از اشتغال به راه سعادت و کامیابی باز می‌دارد. و هنگامی که شخص گرفتار شود و نیاز به رهایی یابد قلب و درون و اعضایش به او خیانت می‌کنند و مانند شخصی می‌شود که شمشیری همراه خود داشته باشد که زنگ زده باشد و غلافش بر آن ثابت شده باشد طوری که وقتی صاحبش آن را می‌کشد، بیرون نمی‌آید پس دشمن به او وارد می‌شود و او دستش را به شمشیر می‌برد و تلاش می‌کند آن را خارج کند، اما بیرون نمی‌آید و دشمن ناگهان او را گرفتار کرده و بر او پیروز می‌شود. وقتی قلب شخص زنگ بزند و مریض شود در هنگام مواجهه با دشمن شخص را یاری نمی‌رساند، و انسان به وسیله قلب مبارزه می‌کند و همیشه قلب جلو می‌افتد و سایر اعضا وجوارح پیرو قلب هستند. هنگامی که قلب با شهوت و گناه و معصیت آلوده گردد - منظور نفس مطمئنه است- نفس اماره قوی و محکم می‌شود و هرچه اولی ضعیف‌تر شود دومی قوی‌تر می‌گردد تا شخص به تصرف نفس اماره درآید. و چه بسا

نفس مطمئنه‌ی او طوری بمیرد که امید زنده شدن آن نرود سپس این شخص در برزخ هم مرده خواهد بود و در آخرت هم زندگی‌ای نخواهد داشت که به او نفعی برساند بلکه زندگی‌اش فقط حیاتی است که با آن درد را درک خواهد کرد.

مقصود این است که هنگامی شخص در بلا و سختی گرفتار شود قلب و زبان و اعضایش به اوخیانت می‌کنند و قلب شخص به توکل برخدا و بازگشت به سوی او با تضرع در حضورش متمایل نمی‌شود. و زبانش بر ذکر خدا او را اطاعت نمی‌کند و اگر هم با زبان ذکری به جا آورد قلب و زبانش با هم هماهنگ نمی‌شوند و اگر هم با زبان دعا کند قلب او مشغول غفلت و لهو است. و در کل تمام اعضایش از تمایل او به اطاعت خدا سرپیچی می‌کنند. و همه‌ی این‌ها اثر گناه و معصیت است مانند کسی که سربازانی داشته باشد که در مقابل دشمن از او دفاع می‌کنند و او نسبت به سربازانش بی اهمیت است و حقشان را ضایع می‌کند و آنان را ضعیف گرداند و هنگام حمله‌ی دشمن انتظار داشته باشد تا بدون داشتن نیرو همه تلاششان را در دفاع از او به کار گیرند. اما چیزی که از این نیز دردناک‌تر و مخوف‌تر است این است که قلب و زبان گناهکار در هنگام مرگ و آخرین لحظات کوچ به سوی خدا به او خیانت می‌کند، و حتی ممکن است نطق به شهادتین را به او اجازه ندهد[1] چنان که بسیاری از مردم شاهد نمونه‌هایی از چنین اشخاصی در هنگام مرگ بوده‌اند و حتی به بعضی گفته‌اند: بگو **لااله الا الله** و او گفته: آه، آه نمی‌توانم آن را بگویم.

به شخص دیگری گفته شد بگو **لااله الا الله** و او گفته است: شاه، رخ[2]، من از تو بردم... و سپس مرده است.

به شخص دیگری گفته شد بگو **لااله الا الله** و او شروع به آواز خواندن نموده، تا وقتی که مرده است.

به شخص دیگری گفته شده بگو **لااله الا الله** و او گفته: آن چه می‌گویی به

۱. این اخطار و تذکر به کسانی است که درجوانی معصیت کرده ومی‌گویند درپیری و قبل ازمرگ توبه می‌کنیم و عمل صالح انجام خواهیم داد.

۲. از اصطلاحات مربوط به بازی شطرنج است.

من نفعی نمی‌رساند زیرا هیچ معصیتی نبوده که آن را انجام نداده باشم و سپس مرده و آن را نگفته است.

به شخص دیگری گفته شده بگو **لااله الا الله** و او گفته: چگونه به من نفع می‌رساند در حالی که حتی یک نماز را به جا نیاورده‌ام؟ و آن را نگفته است.

به شخص دیگری گفته شده بگو **لااله الا الله** و او گفته: من به آن چه تو می‌گویی کافرم و آن را نگفته و مرده است.

به شخص دیگری گفته شده بگو **لااله الا الله** و او گفته: هر گاه می‌خواهم آن را بگویم زبانم از آن باز داشته می‌شود.

و به من گفتند گدایی سمج هنگام مرگ می‌گفت: برای رضای خدا یک فلس بدهید، برای رضای خدا یک فلس بدهید تا این که مرده است.

حتی یکی از نزدیکان تاجری که هنگام مرگ با او بوده به من گفت هنگامی که **لااله الاالله** را به او تلقین می‌کردم او می‌گفت: این قطعه نفیس است، این مشتری خوبی است. این چنین است... تا وقتی فوت کرده است.

سبحان الله! چه بسیار مردم شاهد چنین موردهایی بوده اند؟ ولی آن چه از احوال کسانی که در حال احتضار و مرگند از ما پوشیده مانده است، فراوان تر است. پس اگر در زمان قدرت و کمال و هنگام حضور ذهن، شیطان بر انسان فایق آید و او را به انجام معصیت وا دارد و قلبش را از یاد خدا غافل گرداند و زبانش را از ذکر خدا باز دارد، زمانی که انسان در حال مرگ باشد و قلب و درونش به درد جان کشیدن مشغول و گرفتار باشد و نیروهایش همه از بین رفته و ضعیف شده باشد و شیطان نیز تمام قدرت و قوت خود را برای گرفتن فرصت از او جمع کرده باشد و شیطانش در قوی‌ترین حال خود باشد و او در ضعیف‌ترین حال، چگونه می‌تواند بر شیطان فایق آید و سالم بماند؟

اینجاست که:

﴿يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاء﴾ (ابراهیم ۲۷) (خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا

و در آخرت با سخن استوار ثابت می‌گرداند و ستمگران را بی‌راه می‌گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد.)

پس کسی که از یاد خدا غافل بوده و پیرو هوای نفس گشته، چگونه عاقبت خیرخواهد شد در حالی که کم کاری نموده است؟ و همانا ترس ازسوءخاتمه، پشت اهل تقوا را خم کرده است اما گویی گناهکاران ظالم با خود نامه و امضای امان و امنیت دریافت نموده‌اند!!

پس کسی که قلبش از یاد خدا دور است و از او غافل است و پیرو هوای درون و اسیر شهوت است و زبانش از یاد خدا خشک است و اعضایش از عبادت خدا دور و به گناه او مشغول، بعید است چنین شخصی عاقبت نیکو داشته باشد.

﴿أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ * سَلْهُم أَيُّهُم بِذَلِكَ زَعِيمٌ﴾(القلم۴۰ـ۳۹) (یا این که شما تا روز قیامت [از ما] سوگندهایی رسا گرفته‌اید که هر چه دلتان خواست حکم کنید (۳۹) از آنان بپرس کدامشان ضامن این [ادعا]یند (۴۰))

گناه قلب را کور و بصیرت آن را ضعیف می‌گرداند

٤٤: از عقوبت‌های گناه این است که قلب را کور می‌گرداند و اگر کورش نکند بصیرتش را حتماً ضعیف می‌گرداند و وقتی قلب کور یا ضعیف گشت شناخت راه هدایت و تطبیق خود و دیگران بر آن را بر حسب ضعف بصیرتش از دست می‌دهد.

چرا که کمال انسان بر دو اصل استوار است: یکی معرفت و شناخت حق از باطل و دوم ترجیح حق بر باطل، و منزلت مردمان در دنیا وآخرت به میزان موفقیت در این دو اصل مربوط می‌شود و این دو همان چیزی است که خداوند انبیا را به سبب آن‌ها ستایش فرموده است.

﴿وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ أُوْلِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ﴾ (ص۴۵)

(بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یادآور.)

پس(الْأَيْدِي) مربوط به قوت در اجرای حق و(الْأَبْصَارِ) مربوط به بصیرت در دین است. و خداوند آنها را به کمال ادراک حق و کمال تنفیذ آن وصف نموده است.

مردم در این جا به چهار دسته تقسیم می‌شوند:

دسته اول شریفترین مردمانند و نزد خدا گرامی‌ترینند [انبیا].

دسته دوم عکس دسته اول هستند و کسانی اند که نه در دین بصیرت دارند نه نیرو و قوتی برای تنفیذ حق دارند و اکثریت مردم را تشکیل می‌دهند کسانی که دیدنشان خاشاک چشم و تب روح و بیماری قلب و تنگی دیار و بر افروختن جنگ به دنبال دارد و از همنشینی با آنان جز ننگ چیزی عاید انسان نمی‌شود.

دسته سوم کسانی‌اند که بصیرت و معرفت به حق دارند اما برای اجرای آن و دعوت به آن نیرویی ندارند و این شامل مؤمن ضعیف است و مؤمن قوی نزد خدا بهتر و محبوب‌تر از مؤمن ضعیف است.

دسته چهارم کسانی هستند که قوت و اراده‌ی قوی دارند ولی آگاهی کمی در دین دارند و بین اولیای رحمان و اولیای شیطان تفاوتی قائل نیستند.

از این چهار دسته فقط دسته اول شایسته‌ی امامت در دین هستند چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾ (سجده ٢٤)

(چون شکیبایی کردند و به آیات ما یقین داشتند برخی از آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما [مردم را] هدایت می‌کردند.)

یعنی این‌ها با صبر و یقین به امامت در دین رسیده‌اند و از جمع خاسرین مستثنی شده‌اند. چنان که در سوره‌ی عصر آمده است:

﴿وَالْعَصْرِ * إِنَّ الْإِنسَانَ لَفِي خُسْرٍ * إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ (عصر۳-۱)(سوگند به زمان (۱) که واقعا انسان دستخوش زیان است (۲) مگر کسانی که گرویده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده‌اند (۳))

در این سوره به معرفت حق و صبر بر آن اکتفا نشده و به توصیه آن به

دیگران و هدایت و تشویق آنان نیز اشاره شده است. و اگر انسان‌هایی غیر آنان [که در سوره‌ی عصر] به آن‌ها اشاره شد دست خوش زیان هستند پس معلوم است که گناه بصیرت قلب را کور می‌کند و حق را چنان که شایسته است در نمی‌یابد و قوت و اراده‌اش را ضعیف می‌کند و او را از صبر باز می‌دارد بلکه بعضی وقت‌ها قلب را دگرگون می‌کند، به طوری که حق را باطل و باطل را حق می‌بیند و از حرکت به سوی خدا و آخرت باز می‌گردد و مانند نفسی باطل می‌گردد که به زندگی دنیا راضی گشته و بدان آرامش یافته و از یاد خدا غافل است و خود را برای لقایش آماده نمی‌کند. طاعت و عبادت می‌تواند چنان قلب را نورانی و صقیل بخشد و آن را تقویت کرده و استوار گرداند که مانند این‌های صیقل زده شود که پر از نور شده و هنگامی که شیطان به او نزدیک می‌شود نوری به او اصابت می‌کند چنان که شیاطینی که در آسمان استراق سمع کنند شهاب سنگ با آنان بر خورد خواهد کرد، و شیطان به سرعت فراری داده می‌شود مانند فراری شدن گرگ از شیر، و فریاد بر می‌آورد تا شیاطین بر او جمع می‌شوند و بعضی به بعضی دیگر می‌گویند چه بر سرش آمده؟ می‌گویند: انسان زده شده است و انسان بر او نظر کرده است!

آیا چنین قلبی با قلبی که تاریک و ظلمت زده است و شیطان در آن خانه کرده و مسکن گزیده است برابر است ؟

خداوند در سوره زخرف می‌فرماید: ﴿**وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ * وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ * حَتَّى إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقَرِينُ * وَلَن يَنفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ**﴾ (زخرف۳۹-۳٦) (هرکس از یاد [خدای] رحمان دل بگرداند بر او شیطانی می‌گماریم تا برای وی دمسازی باشد (۳٦) و مسلما آن‌ها ایشان را از راه باز می‌دارند و [آن‌ها] می‌پندارند که راه یافتگانند (۳۷) تا آنگاه که او [با همدمش] به حضور ما آید [خطاب به شیطان] گوید ای کاش میان من و تو فاصله خاور و باختر بود که چه بد هم‌دمی هستی (۳۸) و امروز

هرگز [پشیمانی] برای شما سود نمی‌بخشد چون ستم کردید در حقیقت شما در عذاب مشترک خواهید بود (۳۹))

خداوند خبر می‌دهد که کسی که از یاد خدا غافل بماند و از قرآن اعراض ورزد و از فهم و تدبر در آن دوری جوید، شیطانی بر او گماشته می‌گردد که عقوبت اعراض او از کتاب خداست و آن شیطان هم نشین و هم صحبتی است که او را ترک نمی‌کند و در واقع بد دوست و رفیقی است که بدان دچار می‌شود.

پس خداوند خبر می‌دهد که آن شیطان همنشین خود را از بهشت باز می‌دارد و از هدایت منحرف می‌سازد و شخص گمراه می‌پندارد که بر راه هدایت است و هنگامی که در قیامت هر دو جمع گردند هر کدام به دیگری می‌گوید: ای کاش بین من و تو به اندازه‌ی مشرق تا مغرب دوری بود که تو بد همنشینی در دنیا بودی و مرا از هدایت بازداشتی تا من هلاک شدم و امروز نیز همنشین بدی برایم هستی. در دنیا اگر دو نفر در یک عذاب مشترک باشند از تخفیف و سبکی برخوردارند اما خداوند خبر داده که در قیامت از این حالت خبری نیست و هر دو هیچ راحتی و سروری از عذاب دیگری نمی‌بینند و خداوند از اهل آتش هرگونه آسایش را منع فرموده است. چنان که خداوند می‌فرماید:﴿ **وَلَن يَنفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذ ظَّلَمْتُمْ أَنَّكُمْ فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ**﴾ (امروز هرگز برای شما سود نمی‌بخشد چون ستم کردید در حقیقت شما در عذاب مشترک خواهید بود(۳۹))

گناه کمکی است از طرف انسان برای دشمنش علیه خودش

٤٥: از عقوبت‌های گناه‌این است که گناه کمک و مددی است که انسان در حق دشمنش علیه خود انجام می‌دهد. و این در حالی است که خداوند انسان را به دشمنی مبتلا کرده که یک لحظه انسان را رها نمی‌کند و از انسان غافل نمی‌شود. دشمنی که او و هم دستانش انسان‌ها را می‌بینند اما انسان آن‌ها را نمی‌بیند، و تلاشش را در همهٔ حال در دشمنی شخص به کار می‌گیرد و هر امری را که بتواند بدان او را بفریبد به شخص می‌رساند و از برادران خود چه جنی و چه انسانی علیه انسان کمک می‌گیرد. و بندها و بلاها و دام‌ها را در راهش قرار

می‌دهد و هم‌دستانش را تشویق می‌کند که دشمن خود و پدرتان را مواظبت کنید مبادا او وارد بهشت شود و جهنم نصیب شما شود و رحمت نصیب او شود و لعنت نصیب شما. و شما می‌دانید آن چه که بر سر من و شما آمده اعم از سر به زیری و لعنت و دوری از رحمت خدا همه به سبب انسان است پس سعی کنید که در بلایی که به ما رسیده آن‌ها نیز شریک ما باشند.

چون پروردگار می‌دانست که آدم و فرزندانش را به این دشمن گرفتار ساخته، آن‌ها را با سربازان کمک نمود تا با دشمنان مقابله کنند و دشمنان را نیز با لشکریان و سربازان تقویت کرد تا با آن‌ها روبرو شوند. و جهاد را در این دنیا و در تمام طول عمربه راه انداخت و از مومنان جان و مالشان را با بهشت خرید تا در راه خدا قتال کنند و بکشند و کشته شوند و در شریف‌ترین کتاب‌ها که تورات و انجیل و قرآن است به تاکید آن‌ها را وعده داده و فرموده است که کسی از او به عهدش وفادارتر نیست، سپس به آنان امر نموده که دیگران را به این معامله مژده دهند پس بنگر که مشتری این معامله کیست؟ و بنگر به بهایی که باید برایش پرداخت و به کسی که معامله بر دستش انجام می‌شود. پس چه رستگاری از این بزرگتراست؟ و چه تجارتی از این سودمندتراست ؟

خداوند در سوره‌ی صف بر این امر تاکید می‌کند و می‌فرماید: **﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ * يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَأُخْرَى تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِّنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ﴾** (صف۱۳-۱۰)

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند (۱۰) به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید این [گذشت و فداکاری] اگر بدانید برای شما بهتر است (۱۱) تا گناهانتان را بر شما ببخشاید و شما را در باغ‌هایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است و [در] سراهایی خوش در بهشت‌های همیشگی درآورد این

[خود] کامیابی بزرگ است (۱۲) و [رحمتی] دیگر که آن را دوست دارید یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست و مؤمنان را [بدان] بشارت ده (۱۳))

خداوند این دشمن را بر بنده‌ی مؤمنش مسلط نگردانیده ، مگر به این خاطر که جهاد، محبوب‌ترین چیزها نزد خداست و اهل جهاد از بالاترین درجات نزد او برخوردارند و محل و پرچم‌دار این جهاد قلبی است که محل شناخت و محبت و عبودیت خداست و جایگاه اخلاص برای خدا و توکل بر او و بازگشت به سوی اوست. پس کار این جنگ را به او گمارد و انسان را با فرشتگانی از جانب خود نیرو و قوت می‌بخشد.

چنانکه در سوره‌ی رعد می‌فرماید: **﴿لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللهِ إِنَّ اللهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ﴾** (رعد۱۱) (برای او فرشتگانی است که پی در پی او را به فرمان خدا از پیش رو و از پشت‌سرش پاسداری می‌کنند در حقیقت خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند و چون خدا برای قومی آسیبی بخواهد هیچ برگشتی برای آن نیست و غیر از او حمایتگری برای آنان نخواهد بود.)

هر وقت عده‌ای از این فرشتگان او را ترک کنند عده‌ای دیگر جانشین آن‌ها می‌شوند و او را تثبیت کرده و به نیکی امر می‌کنند و بدان تشویقش می‌نمایند و وعده‌ی نصر و اکرام خدا را نوید می‌دهند و می‌گویند: دنیا چیزی نیست جز مدت کوتاهی صبر، و بعد از آن آسایش ابدی در انتظار تو است.

سپس خداوند او را به سربازی دیگر که همانا وحی و کلام اوست یاری می‌دهد و به سوی او رسولی می‌فرستد و برای او کتاب نازل می‌کند و نیرویی بر نیرویش می‌افزاید و کمک و یاریگری بر یاریگرانش می‌افزاید و عقل را مشاور و مدبرش قرار می‌دهد و معرفت را ناصح و مشاور او می‌سازد و با ایمان تثبیت و تایید می‌کند. و یقین، حقیقت امر را برایش روشن می‌سازد طوری که انگار وعده‌های خدا را در جهاد بر ضد دشمنانش می‌بیند.

خداوند با قوای ظاهری و باطنی در این جنگ به انسان کمک می‌کند، پس چشم را روشنی بخش او قرار می‌دهد و گوش را مخبرش قرار می‌دهد و زبان را مترجمش و دست و پا را یاوران او می‌سازد و فرشتگان و حاملان عرش در حقش استغفار می‌کنند و می‌خواهند که از گناه دور بماند و به بهشت نائل گردد. خداوند خود دفاع از او را به عهده می‌گیرد و می‌فرماید اینان گروه من هستند، و گروه و دسته‌ی من رستگارند.

﴿أُوْلَئِكَ حِزْبُ اللهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ (مجادله۲۲) (آنان حزب خدایند هان همانا حزب خدا رستگارند.)

وَإِنَّ جُندَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ (صافات۱۷۳) (حقیقتا سپاه ما چیره و غالب هستند.)

خداوند از چگونگی این جنگ و جهاد خبر داده و در چهار کلمه نشان داده است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَاتَّقُواْ اللهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾ (آل‌عمران۲۰۰) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید صبر کنید و ایستادگی ورزید و مرزها را نگهبانی کنید و از خدا پروا نمایید امید است که رستگار شوید.)

پس جهاد کامل نمی‌شود مگر با این چهار کار، و صبرکامل نیست مگر با ایستادگی بر آن در مقابل دشمن و این قلب و پاسداری برآن است تا دشمن از آن وارد نشود، اگر دشمن هم صبر نمود به کار دیگری هم نیازاست و آن نگهبانی است و بستن روزنه‌های چشم وگوش و زبان و شکم و دست و پا، زیرا دشمن از این روزنه‌ها وارد شده و شروع به فساد می‌کند و نباید جایی را رها کند که دشمن از آن وارد می‌شود.

پس اصحاب رسول خداﷺ با وجود این که بهترین خلق خدا بعد از انبیا و پیامبرانند و از همه کس بیشتر خود را از شیطان پاسداری می‌کردند به علت ترک مکانی که به بستن و پاسداری از آن امر شده بودند در روز اُحد، دشمن بر آنان وارد گشت و چنان شد که شد. اما باید دانست که صبر و مصابره و مرابطه صورت نمی‌گیرد مگر بر ستون آن که تقوا است و تقوا پایدار نمی‌ماند مگر بر صبر.

حال به التقای این دو لشکر و صف کشیدن سربازان در مقابل هم می‌نگریم:

فرمانده کفار با سربازانش جلو می‌آید و قلب را در قلعه خود، مالک و فرمانروا بر مملکت خود می‌یابد درحالی که امرش در زیردستانش نفوذ دارد و سربازانش بر او احاطه کرده و از او پاسداری می‌کنند. پس حمله بر او ممکن نیست مگر با تحریک بعضی از زیردستان و سربازان بر ضد او. پس می‌پرسد نزدیک‌ترین و مهم‌ترین سرباز او کیست؟ گفته می‌شود: نفس، پس به زیردستان خود می‌گوید: بر او وارد شوید از راه خواسته ها و آرزوهایش و جای محبتش را پیدا کنید و بنگرید که چه چیزی را دوست دارد، پس وعده آن چیز را به او بدهید و او را به آن امیدوار کنید و صورت محبوبش را در خواب و بیداری پیش چشمش آرید. و اگر در کنار آن آرام گرفت پس قلاب و ربایندگان شهوت را به سویش پرتاب کنید و او را به سوی خود بکشانید. و اگر با شما بر ضد قلب همراه شد همانا بر روزنه‌های چشم و گوش و زبان و دهان و دست و پایش تسلط می‌یابید. پس بر این روزنه‌ها حراست ورزید زیرا اگر از این روزنه‌ها بر قلب وارد شوید او را کشته یا اسیر یا زخمی افتاده می‌یابید.

پس اگر بر این روزنه‌ها تسلط یافتید سعی کنید که نگاه کردن چشم نگاهی عبرت آموز نباشد بلکه نگاهی تفرجی و لهو آمیز گردد. و اگر هم نگاهی عبرت آموز انداخت آن را با غفلت و شهوت فاسد سازید. پس بر روزنه چشم پاسداری کنید که من با هیچ چیز مثل نظر انسان را فاسد نکرده‌ام. من بدان بذر شهوت را در قلب می‌کارم و با آب آرزو آبیاری می‌کنم و این قدر آن را می‌پرورانم تا اراده و عزیمتش را قوی سازم و زمامش را به دست شهوتش بسپارم.

پس تا می‌توانید این روزنه را فاسد سازید و به او بگویید: خداوند چشم تو را خلق نکرده تا از نظر محروم باشد و اگر نظر اندکی بیفکنی و در این صورت زیبا تامل کنی تو را به تسبیح خالق دعوت می‌کند. پس اگر بدین مکر بر او ظفر یافتید او را کم علم و تباه عقل خواهید یافت. پس به او بگویید: این صورت مظهری از مظاهر حق است و او را به اتحاد[1] دعوت کنید پس اگر نپذیرفت او را

۱. اتحاد: عده‌ای از صوفیانی که در غلو و گمراهی اند به اتحاد خالق و مخلوق معتقدند و براستی خداوند از آن چه آن ظالمان می‌گویند بالاتر و والاتر است. (محقق)

به حلول[1] عام یا خاص دعوت کنید. و به غیر این‌ها قناعت نورزید. پس اگر قبول کرد به برادر نصارای شما مبدل می‌شود و از آن به بعد از او صیانت و پاسداری کنید و او را به عبادت و زهد در دنیا امرکنید و به وسیله او جاهلان را صید کرده و به دام بیندازید زیرا او از نزدیک‌ترین جانشینان من و از بزرگ‌ترین سربازان من است و بلکه من از سربازان اویم.

نگهداری گوش از شنیدن محرمات

[ادامه: توصیه‌های ابلیس به سر بازانش در راستای گمراهی انسان]

پس بر روزنه گوش مواظبت کنید و نگذارید چیزی به آن وارد شود که کار شما را فاسد گرداند، تلاش کنید که جز باطل به آن وارد نشود. پس باطل را برایش زیبا و آراسته کنید و هر کلمه‌ای که وارد کردید و او تمایل نشان داد کلمه‌ی دیگری از همان نوع را به دنبالش بفرستید. و بسیار مواظب باشید که مبادا کلام خدا یا رسولش یا کلام ناصحان در گوشش وارد شود و اگر هم چیزی از آن‌ها را شنید بین آن و فهمش فاصله بیفکنید و از تدبر و پند گرفتن از آن، با وارد کردن ضد آن یا با سخت جلوه دادن فهم آن و یا با اشتغال به چیزهایی که نزد مردم بزرگ‌تر است او را باز دارید.

اگر هم خواستید می‌توانید این را از شیاطین انسان، متوجه شوید که چگونه از امر به معروف و نهی از منکر به بهانه‌هایی مثل فضولی نکردن و عیب‌جویی نکردن یا جلوگیری از ایجاد فتنه و آشوب و یا ترس از درگیری و بلای طاقت فرسا دوری می‌گزینند. و آن‌ها تبعیت از سنت و وصف خدا بدان چه خود را به آن وصف فرموده و یا پیامبرش او را وصف نموده، تجسیم و تشبیه می‌نامند. و علّو خداوند بر خلقش و استواء بر عرشش و جدا بودن از مخلوقاتش و نزولش بر آسمان دنیا را تحرک و انتقال می‌خوانند. و توصیف خداوند به دارا بودن دست و صورت را اعضا و بدن می‌نامند و صفات افعالی خدا را حوادث می‌نامند و

---

۱. این خیالی و مکری دیگر است از مکرهای ابلیس بر قلب صوفیان ـ و در زمان ما نیز ـ که معتقد به حلول خالق در مخلوق هستند. و همانا خداوند از آن برتر و جلیل‌تر است. (محقق)

صفات ذاتی را عرض می‌نامند و آن چه را خداوند خود را به آن وصف فرموده نفی می‌کنند و این تعطیل صفات را تعظیم و تقدیس خداوند می‌دانند.

اکثر مردم ضعیف العقل هستند و چیزی را در لفظ و حرف قبول می‌کنند و عین آن را به لفظی دیگر رد می‌کنند خداوند می‌فرماید: ﴿وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نِبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الإِنسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاء رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ﴾ (انعام۱۱۲) (بدین گونه برای هر پیامبری دشمنی از شیطان‌های انس و جن برگماشتیم بعضی از آن‌ها به بعضی برای فریب [یکدیگر] سخنان آراسته القا می‌کنند و اگر پروردگار تو می‌خواست چنین نمی‌کردند پس آنان را با آن چه به دروغ می‌سازند واگذار.) خداوند آن را زخرف نامیده، چون باطل است و گوینده، آن را تزئین می‌کند و تا می‌تواند منطقی جلوه می‌دهد و آن را به فریب خورده ارائه می‌دهد تا بدان فریفته شود.

منظور این است: شیطان روزنه گوش را می‌بندد تا به جز چیزی که به ضرر انسان است چیز دیگری در آن وارد نشود و اگر چیزی به نفع انسان بود و وارد آن گشت سعی می‌کند آن را بر انسان فاسد کند.

حفظ زبان از به زبان آوردن محرمات

[ادامه توصیه های ابلیس بر شیاطین سربازش برای گمراهی انسان]

سپس می‌گوید: بر روزنه زبان پایدار باشید که بزرگ‌ترین روزنه است. پس آن چه که ضرر دارد و نفعی نمی‌رساند بر آن جاری کنید و از آنچه که به او نفع می‌رساند مانع شوید مانند: ذکر خدا و استغفار و تلاوت قرآن و نصیحت بندگان و به زبان آوردن علم نافع.

از این روزنه شما دو چیز به دست خواهید آورد و از هرکدام که بدان دست یافتید غافل نشوید:

یکی: به زبان آوردن سخن باطل؛ زیرا کسی که سخن باطل می‌گوید برادری از برادران شماست و از بزرگ‌ترین سربازان و مددکاران است.

دوم: سکوت در مقابل بیان حق. زیرا کسی که در مقابل زایل شدن حق

سکوت می‌کند برادر لال شماست چنان که اولی برادر ناطق شماست، چه بسا دومی‌از اولی به شما بیشتر سود برساند چنان که ناصحی گفته است: «کسی که باطل می‌گوید شیطانی ناطق است و کسی که در مقابل بیان حق سکوت می‌کند شیطانی لال است».[1]

من به شما وصیتی می‌کنم که آن را پاس دارید: یکی از شما سخنی را بر زبان برادر انسان خویش براند و دیگر از زبان شنونده آن سخن او را تحسین کند و اظهار تعجب نماید و از برادرش بخواهد آن را تکرار کند.

بر ضد انسان همکاری کنید و از هر دری بر آنان وارد شوید و در هر کمینی منتظر بمانید.آیا سوگندی را که من برای پروردگارشان خوردم نشنیده‌اید وقتی گفتم: ﴿**قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ**﴾ (اعراف ۱٦) (گفت پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست.)

آیا نمی‌بینید که من بر تمام راه ها در مقابل انسان ایستاده‌ام و از هیچ راهی شکست نخورده‌ام مگر این که بر راهی دیگر نشسته‌ام تا نیاز خود را برآورم.

پیامبرشان آنان را بیم داده و به آنان گفته است: (**إن الشيطان قد قعد لابن آدم بطرقه كلها قعد له بطريق الاسلام فقال له أتسلم وتذر دينك ودين آبائك فخالفه وأسلم فقعد له بطريق الهجرة فقال أتهاجر وتذر أرضك وسماءك فخالفه وهاجر ثم قعد له بطريق الجهاد فقال أتجاهد فتقتل ويقسم المال وتنكح الزوجة**)[2] (شیطان در تمام راه ها در کمین انسان نشسته است پس در راه اسلام آوردن شخص نشسته و می‌گوید: آیا اسلام می‌آوری و دین خود و پدرانت را رها می‌کنی؟ پس او مخالفت می‌کند و اسلام می‌آورد. و سپس در راه هجرت برایش می‌نشیند و می‌گوید آیا هجرت می‌کنی و زمین و آسمانت را رها می‌کنی پس او در این راه هم مخالفت می‌ورزد و هجرت می‌کند. پس بر سر راه جهاد او برایش می‌نشیند و

---

۱. ابو علی الدقّاق متوفی سال ۴۱۲هـ

۲ . امام احمد ۴۸۳/۳.

می‌گوید: آیا جهاد می‌کنی تا کشته شوی، و مالت را قسمت کنند و همسرت به ازدواج دیگری درآید؟)

پس بر سر راه تمام کارهای خیر در انتظارشان بنشینید. اگر کسی خواست صدقه دهد جلو راه صدقه بنشینید و در دلش به او بگویید: آیا مالت را خرج می‌کنی تا مانند این گدا شوی؟ و تو نیز با او برابر شوی؟ و آیا سخنی را نشنیده‌اید که بر زبان یکی از آنان که چیزی از او خواستند القا کرده‌ام که گفت: این اموال ماست اگر آن‌ها را به شما بدهیم مانند شما خواهیم شد.

در مقابل راه حج آن‌ها قرار گیرید و بگویید: راهی سخت و ترسناک است و سالک این راه در معرض از دست دادن جان و مال است و بدین منوال در مقابل راه های خیر قرار گیرید و مشکلات و سختی‌های آن را یاد آوری کنید و هم چنین بر راه‌های گناه بایستید و آن را در نظر آدمیان آراسته کنید و در قلوبشان تزئین نمائید. و زبان را بزرگ‌ترین یاریگران خود بگیرید واز راه آن‌ها وارد شوید زیرا آنان خویشان خوبی برای شما خواهند بود. سپس روزنه دست و پاها را ببندید و مانع شوید که به ضرر شما دست زنند یا راه روند.

بدانید یکی از بزرگ‌ترین همکاران شما در این راه نفس اماره است پس به آن کمک کنید و از آن کمک بگیرید و با آن بر ضد نفس مطمئنه جنگ کنید و نیرویش را از بین ببرید. و نفس اماره را تقویت کنید و قلب را از قلعه‌اش پایین بیاورید و از مملکت عزل نمائید و نفس اماره را جایگزین کنید پس او انسان را به آن چه سستش می‌کند و شما دوست دارید امر می‌کند و هر چه شما به آن امر کنید با شما مخالفت نمی‌کند و بلکه بلافاصله به آن اقدام می‌کند.

ای فرزندان من از دو نیروی بزرگ کمک بگیرید که همراه آن‌ها شکست نخواهید خورد:

یکی نیروی غفلت: پس دل آدمیان را از آخرت غافل گردانید زیرا هیچ چیز مانند آن شما را به هدفتان نزدیک نمی‌کند زیرا قلبی که از یاد خدا غافل باشد شما بر آن تسلط خواهید یافت.

دوم نیروی شهوت: پس آن را در قلوبشان تزئین کنید و در چشمانشان نیکو

جلوه دهید.

پس با این دو سرباز به او حمله برید. و از شهوت برای کمک به غفلت بهره گیرید و از غفلت برای کمک به شهوت مدد جوئید. و غافلان را با هم همراه کنید و از آنها کمک بگیرید. و اگر جمعی را دیدید که به چیزی مشغول‌اند که به ضرر شماست - مانند ذکر خدا و تذکر امر و نهی و دین او- و نتوانستید آن‌ها را متفرق کنید از انسان‌های هم جنس خودشان بر علیه آن‌ها کمک بگیرید و آن‌ها را به آنان نزدیک کنید وکارشان را مشوش گردانید. خلاصه برای هرامری همراهی آماده کنید و بر هر فردی از در قصد و شهوتش وارد شوید و در راه به دست آوردنش به او کمک کنید و چنان که خداوند آن‌ها را به صبر و پایداری بر آن و نگهبانی در مقابل شما توصیه کرده، شما نیز صبر و پایداری نموده و بر روزنه‌ها نگهبانی دهید. و فرصت‌های خود را در دو حالت غنیمت شمارید: یکی در حال شهوت و دیگری در عصبانیت.

زیرا از این دو حالت فرصت بهتری برای صید آدمیان ندارید. و بدانید بعضی از آنان قدرت شهوتشان بیشتر است و قدرت عصبانیتشان ضعیف‌تر. پس بر راه شهوت آنان بایستید و راه عصبانیت را رها کنید و اگر بعضی دیگر عصبانیتشان قوی‌تر است راه شهوت را رها نکنید زیرا اگر کسی بر عصبانیت خود غلبه نکند بر شهوت خود غلبه نخواهد کرد، پس در این حالت شهوت و غضبش را با هم آمیخته کنید و از راه غضب او را به شهوت و از راه شهوت به غضب و عصبانیت دعوت کنید.

بدانید از این دو سلاحی برنده تر بر آدمیان نخواهید یافت که من پدر و مادرشان را با شهوت از بهشت بیرون راندم و با عصبانیت و غضب بین اولادشان دشمنی انداختم و ارحام را قطع کردم و خونشان را ریختم و به سبب آن یکی از فرزندان آدم برادرش را کشت.

خداوند به آنان سفارش نموده که از صبر و نماز کمک بگیرند پس میان آنان و صبر و نماز فاصله بیندازید و آن را از یادشان ببرید و شما هم از شهوت و خشم علیه آنان کمک بگیرید و کاراترین اسلحه شما بر آنها همانا غفلت و تبعیت

ازهوی و هوس است.

بزرگ‌ترین اسلحه آنان بر شما و محکم‌ترین قلعه شان عبارت است از یاد خدا و دوری از هوا و هوس. پس اگر کسی را دیدید که از هوا و هوس خود پیروی نمی‌کند از سایه‌اش هم بگریزید و به او نزدیک نشوید.

منظور این است که گناه و معصیت اسلحه و کمکی است که انسان به دشمنش علیه خود می‌دهد و آنان را علیه خود کمک می‌کند تا با اسلحه خودش با او جنگ کنند و او هم با آنان همراه است و این نهایت نادانی است. و عجیب این است که انسان تلاشش را در خواری خود صرف کند و چنین بپندارد که آن را بزرگ داشته است و در نابودی و تحقیر و آلوده کردن آن تلاش کند و فکر کند که آن را بلند و بزرگ می‌گرداند. بعضی از سلف در خطبه خود می‌گفتند: آگاه باشید که چه بسیار کسانی که خوار کننده نفس هستند و می‌پندارند آن را بزرگ داشته‌اند و چه بسیار خود را ذلیل می‌گردانند و می‌پندارند عزیز داشته‌اند و چه بسیار خود را کوچک می‌کنند و می‌پندارند آن را بزرگ داشته‌اند و چه بسیار حق خود را ضایع می‌کنند و می‌پندارند حق خود را ادا کرده اند. و برای نادانی فرد همین کافی است که با دشمنش علیهٔ خودش بجنگد و با خودش کاری کند که دشمنش هم نتوانسته بکند.

گناه سبب فراموش کردن خود و عدم توجه به خویشتن می گردد

٤٦: از عقوبت‌های گناه این است که شخص خود را از یاد می‌برد و وقتی خود را از یاد برد، خود را رها می‌کند و فاسد و هلاک می‌گردد. و اگر گفته شود که شخصی چگونه خود را از یاد می‌برد؟ و اگر خود، خود را از یاد ببرد چه چیز را به خاطر می‌آورد؟ و معنای فراموش کردن خود چیست؟

گفته می‌شود: بله انسان خود را تماما فراموش می‌کند. خداوند عظیم الشأن می‌فرماید: **﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللهَ فَأَنسَاهُمْ أَنفُسَهُمْ أُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾**(حشر۱۹) (چون کسانی مباشید که خدا را فراموش کردند و او [نیز] آنان را دچار خود فراموشی کرد آنان همان نافرمانانند.)

هنگامی که خداوند سبحان را فراموش کردند او نیز آنان را فراموش کرد و خودشان را نیز از یاد خودشان برد. چنان که می‌فرماید: ﴿ **الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ بَعْضُهُم مِّن بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمُنكَرِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَيَقْبِضُونَ أَيْدِيَهُمْ نَسُواْ اللهَ فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ** ﴾(توبه ٦٧) (مردان و زنان دو چهره [همانند] یکدیگرند به کار ناپسند وا می‌دارند و از کار پسندیده باز می‌دارند و دست‌های خود را [از انفاق] فرو می‌بندند خدا را فراموش کردند پس [خدا هم] فراموششان کرد در حقیقت این منافقانند که فاسقند.)

کسی که خداوند را فراموش کند، خداوند دو عقوبت برایش قرار می‌دهد: یکی از آن‌ها این است که خداوند سبحان خود، او را فراموش می‌کند و دوم این که خود شخص را از یاد خود می‌برد. و فراموش کردن بنده از جانب خداوند منظور رها کردن و ترک کردن و دوری از اوست[1]. و در این حالت هلاکت از فاصله‌ی بین دست تا دهان به او نزدیک‌تر است. و اما فراموش کردن شخص از جانب خودش همانا فراموش کردن ارزش و هدف والای خود است و فراموش کردن اسباب سعادت و صلاح و کمال خویش است و هم چنین عیب‌ها و نقایص خود را فراموش می‌کند و در فکر اصلاح خود نیست. و هم چنین امراض و دردهای خود و قلبش را از یاد می‌برد و به فکر مداوای آن‌ها نمی‌افتد و در از بین بردن علت آن‌ها تلاشی نمی‌کند و اصلاً مرض خود را احساس نخواهد کرد.

پس کدام عقوبت از این بزرگ‌تر است که شخص خود را رها کند و مصالح و دوای نفس خود را از یاد ببرد و اسباب سعادت و فلاح خود و زندگی جاودانه در نعمت‌های ماندگار را به فراموشی بسپارد.

هرکه در این موضوع تامل کند در می‌یابد که بسیاری از خلق، خود را از یاد برده‌اند و خود را به پولی اندک فروخته‌اند و در ضرر بسیار فرو رفته‌اند و این در

---

۱. ممکن است بعضی از اشخاصی که خود به تأویل کردن عادت دارند این تفسیر را نوعی تأویل بدانند اما این اشتباهی محض است. زیرا این جمله تفسیر لغوی نسیان است که در اصول منهج سلف و قواعد لغت عرب بیان شده است. (محقق)

هنگام مرگ برایشان روشن می‌شود و در روز ورشکستگی به آشکارا خواهند فهمید، روزی که انسان خواهد دانست که در معامله خود در این دنیا و در تجارتی که برای آخرت کرده، چه زیانی کرده است.

زیانکاران کسانی هستند که فکر می‌کنند اهل سود و کسب اند و زندگی دنیا را با لذات و خوشی‌های آخرت می‌خرند. پس خوشی‌هایشان را در دنیا از دست می‌دهند در حالی که بدان راضی بودند و به آن اطمینان داشتند و در راه به دست آوردنش تلاش کرده بودند و آجل را به عاجل فروختند و نسیه را به نقد و غایب را به حاضر فروختند و گفتند این از زیرکی است و بعضی از آن‌ها می‌گویند آن چه را می‌بینی دریاب و آن چه را می‌شنوی رها کن. و چگونه چیز نقدی در این دنیا به چیز نسیه و غائبی در آخرت می‌ارزد؟ و ضعف ایمان و دعوت شهوت و تشبه و الگو گرفتن از سایر انسان‌ها به گمراهی‌اش کمک می‌کند.

پس بسیاری از مردم در این تجارت زیانمند خواهند شد چنان چه خداوند سبحان در مورد آن‌ها می‌فرماید: **﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرَوُاْ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالآَخِرَةِ فَلاَ يُخَفَّفُ عَنْهُمُ الْعَذَابُ وَلاَ هُمْ يُنصَرُونَ﴾** (بقره ٨٦) (همین کسانند که زندگی دنیا را به [بهای] جهان دیگر خریدند پس نه عذاب آنان سبک گردد و نه ایشان یاری شوند.)

﴿أُوْلَئِكَ الَّذِينَ اشْتَرُوُاْ الضَّلاَلَةَ بِالْهُدَى فَمَا رَبِحَت تِّجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُواْ مُهْتَدِينَ﴾

(بقره ١٦) (همین کسانند که گمراهی را به [بهای] هدایت خریدند در نتیجه داد و ستدشان سود[ی به بار] نیاورد و هدایت یافته نبودند.)

آری هنگامی که روز تغابن رسید زیانی که در این تجارت دیده‌اند برایشان آشکار می‌شود و حسرت آن‌ها را فرا می‌گیرد.

اما آنان که سود برده‌اند کسانی هستند که فانی را به باقی فروخته‌اند و بی‌ارزش را به بهادار و کم را به فراوان فروخته‌اند. و گفته اند: مگر این دنیا از اول تا آخرش چه قدر می‌ارزد تا آخرت را به آن بفروشیم؟

خداوند سبحان می‌فرماید: **﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَن لَّمْ يَلْبَثُواْ إِلاَّ سَاعَةً مِّنَ النَّهَارِ**

يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ قَدْ خَسِرَ الَّـذِينَ كَـذَّبُواْ بِلِقَـاء اللهِ وَمَـا كَـانُواْ مُهْتَـدِينَ ﴾(یـونس ٤٥) (روزی که آنان را گرد می‌آورد گویی جز به اندازه ساعتی از روز درنگ نکرده‌انـد با هم اظهار آشنایی می‌کنند قطعاً کسانی کـه دیـدار خـدا را دروغ شـمردند زیـان کردند و [به حقیقت] راه نیافتند.)

﴿ يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا * فِيمَ أَنتَ مِن ذِكْرَاهَا * إِلَى رَبِّكَ مُنتَهَاهَا * إِنَّمَا أَنـتَ مُنـذِرُ مَـن يَخْشَاهَا * كَـأَنَّهُمْ يَـوْمَ يَرَوْنَهَـا لَمْ يَلْبَثُـوا إِلَّا عَـشِيَّةً أَوْ ضُـحَاهَا﴾ (نازعات٤٦-٤٢) (درباره رستاخیز از تو می‌پرسند کـه فـرا رسـیدنش چـه وقـت است (٤٢) تو را چه به گفتگو در آن (٤٣) علم آن با پروردگار تو است (٤٤) تـو فقط کسی را که از آن می‌ترسد هشدار می‌دهـی (٤٥) روزی کـه آن را مـی‌بیننـد گویی که آنان جز شبی یا روزی درنگ نکرده‌اند (٤٦))

﴿فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُوْلُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا تَـسْتَعْجِل لَّهُـمْ كَـأَنَّهُمْ يَـوْمَ يَـرَوْنَ مَـا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ بَلَاغٌ فَهَلْ يُهْلَكُ إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ (احقـاف ٣٥)**﴾** (پس همان گونه که پیامبران نستوه صبر کردند صبر کن و برای آنان شتابزدگی به خرج مده روزی که آن چه را وعده داده می‌شـوند بنگرنـد گـویی کـه آنـان جـز ساعتی از روز را [در دنیا] نمانده‌اند [این] ابلاغی است، پس آیا جز مردم نافرمـان هلاکت خواهند شد.)

﴿قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ عَـدَدَ سِنِينَ * قَـالُوا لَبِثْنَـا يَوْمًـا أَوْ بَعْـضَ يَـوْمٍ فَاسْـأَلِ الْعَادِّينَ * قَالَ إِن لَّبِثْـتُمْ إِلَّا قَلِـيلًا لَّـوْ أَنَّكُـمْ كُنـتُمْ تَعْلَمُـونَ)﴾ (مؤمنـون١١٤-١١٢) (می‌فرماید چه مدت به عدد سال‌ها در زمین ماندید (١١٢) مـی‌گوینـد: روزی یـا بخشی از روزی! از کسانی بپرس که قادر به شمارش هستند (١١٣) می‌فرماید جز اندکی ماندگار نبوده‌اید کاش شما می‌دانستید (١١٤))

﴿يَوْمَ يُنفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا * يَتَخَافَتُونَ بَيْنَهُمْ إِن لَّبِثْـتُمْ إِلَّا عَشْرًا * نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَقُولُونَ إِذْ يَقُولُ أَمْثَلُهُمْ طَرِيقَةً إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا يَوْمًـا ﴾ (طـه١٠٤-١٠٢) ([همان] روزی که در صور دمیده می‌شـود و در آن روز مجرمـان را کبـود چشم بر می‌انگیزیم (١٠٢) میان خود به طور پنهانی با یکدیگر می‌گویند شما [در

دنیا] جز ده [روز بیش] نمانده‌اید (۱۰۳) ما داناتریم به آن چه می‌گویند آنگاه که نیک آیین‌ترین آنان می‌گوید جز یک روز بیش نمانده‌اید (۱۰٤))

آری این مقدار واقعی دنیاست در قیامت، و هنگامی که از وجود دنیایی دیگر غیر از این دنیا، باخبر می‌شوند، دنیایی که دار بقاست، آنگاه زیان بزرگ خود را که فروختن دار بقا به دار فناست متوجه می‌شوند پس مانند زیرکان تجارت کنید و فریب تجارت نادانان را نخورید. و در روز تغابن مقدار تجارتشان آشکار می‌شود زیرا هر شخصی در این دنیا تاجر است، و هر کسی در حالی صبح می‌کند که فروشنده خود است. پس یا آن را آزاد می‌کند و یا هلاک و نابود می‌سازد.[1]

خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ﴾ (توبه ۱۱۱-۱۱۲) (در حقیقت‌خدا از مؤمنان جان و مالشان را به [بهای] این که بهشت برای آنان باشد، خریده است همان کسانی که در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند [این] به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن بر عهده اوست و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است پس به این معامله‌ای که با او کرده‌اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است (۱۱۱) [آن مؤمنان] همان توبه‌کنندگان پرستندگان سپاسگزاران روزه‌داران رکوع‌کنندگان سجده‌کنندگان وادارندگان به کارهای پسندیده بازدارنا گان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خدایند و مؤمنان را بشارت ده (۱۱۲))

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنجِيكُم مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ * تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ

---

۱. امام مسلم حدیثی را با این مضمون روایت کرده است. (مسلم ۲۲۳)

تَعْلَمُونَ*﴾ (صف ۱۱-۱۰) (ای کسانی که ایمان آورده‌اید آیا شما را بر تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می‌رهاند (۱۰) به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید این [گذشت و فداکاری] اگر بدانید برای شما بهتر است (۱۱))

منظور این است که گناه سهم و ارزش انسان در این تجارت بزرگ را از یاد شخص می‌برد و او را به زیان و نیستی می‌کشاند و همین عقوبت، شخص را کفایت می‌کند.

گناه نعمت‌ها را از میان می‌برد

از عقوبت‌های گناه این است که نعمت‌هایی که شخص دارای آن است و نعمت هایی که درحال به دست آوردن آن است را از بین می‌برد زیرا هیچ چیز مانند عبادت موجب حفظ نعمت نمی‌شود و هیچ چیز مانند عبادت موجب جلب نعمت نمی‌گردد . خداوند برای هر چیزی سبب و آفتی قرار داده است، سببی که آن را جلب کند و آفتی که آن را باطل گرداند، و عبادت را سبب جلب نعمت و گناه را آفت آن قرار داده است و هرگاه خداوند بخواهد نعمتی را برای بنده اش حفظ کند او را به رعایت عبادتش الهام می‌کند و هرگاه اراده از میان بردن نعمتی را داشته باشد او را رها می‌کند تا نافرمانی‌اش کند.

عجیب این است که انسان این حالت را با مشاهده خود و دیگران می‌بیند و اخبار کسانی که به سبب گناه نعمت از آن‌ها پس گرفته شده را شنیده است و گویی از این دسته استثنا شده است و این برای مردم است نه برای او. و چه نادانی از این بزرگ‌تر است؟ و چه ظلمی برخود از این بالاتر است؟ و همانا حکم از آن خداوند بلند مرتبه وبزرگ است.

گناه فرشتگان را از انسان دور می کند

٤٧: از عقوبت‌های گناه‌این است که دوست و نافع‌ترین مخلوق و دلسوزترین کسی را که سعادتش در گرو همراهی با اوست را از او دور می‌کند. که همان

فرشته‌ی همراه همیشگی او است. و با دور شدن فرشته، دشمنش و زیانبارترین شخص برایش که شیطان است به او نزدیک می‌شود. و وقتی بنده‌ای مرتکب گناهی می‌شود فرشته‌اش به اندازه‌ی آن گناه از او دور می‌شود و شیطان به همان اندازه به او نزدیک می‌شود.

بعضی از سلف گفته‌اند: شخص هنگامی که صبح کرد فرشته و شیطان به سویش می‌شتابند. پس اگر خدا را یاد کرد و تکبیر گفت و تهلیل نمود شیطان طرد می‌شود و فرشته به او نزدیک می‌شود و اگر با غیر آن شروع نمود فرشته او را ترک می‌کند و شیطان به او نزدیک می‌شود.

فرشته مدام به انسان نزدیک می‌شود تا حکمیت و غلبه و اطاعت از او باشد و در زندگی و هنگام مرگ و هنگام حیات شخص را به دوستی می‌گیرند. چنان که خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿**إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ**﴾ (فصلت ۳۱-۳۰) (در حقیقت کسانی که گفتند پروردگار ما خداست سپس ایستادگی کردند فرشتگان بر آنان فرود می‌آیند [و می‌گویند] هان بیم مدارید و غمگین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید (۳۰) در زندگی دنیا و در آخرت دوستانتان ماییم و هر چه دل‌هایتان بخواهد در [بهشت] برای شماست و هر چه خواستار باشید در آن جا خواهید داشت)

وقتی فرشته همدم او شد همانا ناصح‌ترین و نافع‌ترین و نیکوترین خلق همدمش شده و او را تثبیت و تعلیم می‌کند، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿**إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلآئِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَثَبِّتُواْ الَّذِينَ آمَنُواْ سَأُلْقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُواْ الرَّعْبَ فَاضْرِبُواْ فَوْقَ الأَعْنَاقِ وَاضْرِبُواْ مِنْهُمْ كُلَّ بَنَانٍ** (انفال ۱۲) ﴾ (هنگامی که پروردگارت به فرشتگان وحی می‌کرد که من با شما هستم پس کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت‌قدم بدارید به زودی در دل کافران وحشت خواهم افکند پس فراز گردنها را بزنید و همه سرانگشتانشان را قلم کنید (۱۲))

آن فرشته در هنگام مرگ به او می‌گوید: «نترس و اندوهگین مباش و به آن چه تو را شادمان خواهد کرد تو را مژده می‌دهم.» و او را بر قول ثابت، تثبیت می‌کنند که بزرگ‌ترین نیازش است چه در دنیا و چه در هنگام مرگ و چه هنگام سؤال در قبر.

پس هیچ کس از هم صحبتی آن فرشته برای او نافع‌تر نیست و او همراه و ولی‌اش است در بیداری و خواب، و در زندگی و هنگام مرگ و قبر، در وحشت مونس اوست، در خلوت هم صحبت‌اش است، با دشمنش خواهد جنگید و از او دفاع می‌کند و او را به خیر وعده می‌دهد و به تصدیق حق تشویق می‌کند.

اگر فرشته به شخص بسیار نزدیک گردد بر زبان او سخن می‌گوید و سخن بجا و استوار بر زبانش می‌راند و اگر از او دور شود، شیطان به او نزدیک می‌شود و بر زبانش سخن می‌گوید و سخن نابجا و فحشا بر زبانش می‌راند.

در حدیث است که: (**ان السکینه تنطق علی لسان عمر**)[1] (آرامش بر زبان عمر سخن می‌گوید.)

گاهی شخص سخنی را از مردی صالح شنیده و گفته: کسی این سخن را بر زبان تو جاری نساخت جز فرشته و گاهی شخصی سخن نادرستی شنیده و گفته: کسی جز شیطان این سخن را بر زبانت جاری نساخت.

پس ملائکه سخن حق را بر دل می‌افکند و بر زبان جاری می‌سازد و شیطان سخن باطل را به قلب می‌افکند و بر زبان جاری می‌کند.

فرشته همراه شخص وقتی به او توهین می‌شود از او دفاع می‌کند و هرگاه فرد بی خردی به او ناسزا بگوید جوابش را می‌دهد چنان که در حدیث آمده: (دو مرد نزد پیامبرﷺ دعوا کردند و یکی دیگری را فوش داد ولی او ساکت ماند. سپس سخنی گفت و جواب شخص دیگر را داد. پیامبرﷺ بلند شد. شخص گفت: ای رسول خداﷺ آیا به خاطر این که من جوابش را دادم بلند شدی؟ گفت: فرشته‌ای از تو دفاع می‌کرد وقتی جوابش را دادی شیطان آمد و من با

---

۱. امام احمد ۱۰۶/۱.

شیطان یک جا نمی‌نشینم.)[1]

هنگامی که شخصی برای برادر مسلمان خود پشت سر او دعا می‌کند فرشته‌ای برای دعایش آمین می‌گوید و می‌گوید: «برای تو نیز» و وقتی سوره فاتحه را تمام کرد ملائک بر دعایش آمین می‌گویند. و اگر بنده‌ی مومنی که موحد بوده و متابع سنت رسول خداست دچار گناه شود فرشتگان حامل عرش خداوند برایش استغفار می‌کنند. اگر با وضو بخوابد در لباس او فرشته‌ای است که هرگاه از خواب بیدار شود برایش استغفار می‌کند. فرشته‌ی انسان مؤمن از او دفاع می‌کند و او را تعلیم و تثبیت می‌کند پس شایسته نیست که انسان همسایه و همراه خود را اذیت کند زیرا فرشته همسایه و همراه آدمی‌است و اگر از لوازم ایمان این است که باید با همسایه آدمی نیکی کرد و مهمان را گرامی داشت، پس برخورد با بهترین مهمان و نیکوترین همسایه باید چگونه باشد؟

بعضی از صحابه می‌گفتند: همراه شما کسانی است که شما را ترک نمی‌کنند، از آنان شرم کنید و آنان را گرامی بدارید. و خداوند سبحان نیز به‌این معنی اشاره فرموده است:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لَحَافِظِينَ * كِرَامًا كَاتِبِينَ* يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾ (انفطار۱۲-۱۰)

(قطعاً بر شما نگهبانانی [گماشته شده‌اند(۱۰) [فرشتگان] بزرگواری که نویسندگان [اعمال شما] هستند(۱۱)آنچه را می‌کنید می‌دانند (۱۲)

یعنی از این نگهبانان گرامی‌حیا داشته باشید و خود را دور بدارید از این که چیزی از شما ببینند که دوست ندارید کسی که مثل خودتان است آن را ببیند. و ملائکه از همان چیزی بدشان می‌آید که انسان از آن بدش می‌آید. زیرا انسان از این که شخصی در محضرش گناه کند و ستم نماید اذیت می‌شود. پس چه رسد به گرامی‌ترین کاتبان که فرشتگان هستند؟

گناه سبب هلاکت در دنیا و آخرت است

از عقوبت‌های گناه این است که عوامل نابودی شخص در دنیا و آخرت را

---

۱. این حدیث صحیح است. (محقق)

فراهم می‌کند زیرا گناهان مانند بیماری‌هایی هستند که اگر جایگیر شوند کشنده خواهند بود و چنان که بدن جز با تغذیه‌ای که نیرویش را حفظ کند و جز با بیرون ریختن مواد فاسد و جز با غیرتی که از خوردن آن چه به ضررش است او را بازدارد، سالم نخواهد بود همان طور حیات قلب هم ممکن نیست مگر با تغذیه‌ی ایمان و عمل صالح برای حفظ قوت و بیرون ریختن مواد فاسد با توبه‌ای نصوح و همراه با غیرتی که موجب حفظ سلامتی و دوری از ضرر گردد. و تقوا اسمی است که برای این سه عمل به کار برده می‌شود و هر کدام از این اعمال ترک شود به همان اندازه تقوا از بین رفته است. و چنان که روشن شد گناه ضد این سه عمل است و موجب جلب مواد مضر می‌گردد و نیز موجب اسباب ضد غیرت و مانع بیرون ریختن مواد فاسد با توبه است. پس به بدن بیماری بنگر که چگونه مواد بیماری با آن ترکیب شده و او آن را بیرون نمی‌ریزد و غیرت نمی‌ورزد. پس چگونه سالم خواهد ماند؟ هر که نیروی پایبندی به امر خدا و کاربردن غیرت با دوری از گناه و بیرون ریختن مواد فاسد با توبه را به کار گیرد خیری را از دست نخواهد داد و همیشه پناهی برای دوری از شر خواهد یافت.

گناه سبب اجرای عقوبت‌های شرعی بر شخص می‌شود

پس اگر این عقوبت ها شما را از گناه کردن باز نمی‌دارد و آثار آن‌ها را در قلب احساس نمی‌کنی پس به عقوبت‌های شرعی که خدا و رسولش ﷺ بر جرائم قرار داده‌اند توجه کن. چنان چه به خاطر دزدیدن سه درهم دست قطع می‌شود و در مقابل راهزنی بر انسان‌های بی‌گناه و دزدیدن اموال و کشتن آنان، دست و پا قطع می‌شود. و در مقابل تهمت زنا زدن به زنی پاکدامن و به خاطر فرو بردن قطره‌ای شراب در گلو، شکافتن پوست با شلاق مقرر گشته و به خاطرهمبستری حرام (زنا)، کشتن با سنگ که وحشتناک‌ترین قتل است قرار داده شده و اگر شخص مجرد باشد به صد ضربه شلاق تخفیف داده شده است همراه با اخراج از دیار و کاشانه‌اش به دیار غربت به مدت یک سال. و جدا شدن سر از بدن برای کسی که با محارم زنا کند یا نمازی فرض را ترک گوید یا کلمه‌ای کفر به زبان

بیاورد. و به کشتن دو نفر که عمل لواط انجام دهند امر شده و نیز امر شده که کسی با حیوانی نزدیکی کند هم خود و هم حیوان با او کشته شوند. و به سوزاندن خانه‌های کسانی که به نماز جماعت نمی‌روند امر شده و عقوبت‌های دیگری که برای گناهان قرار داده شده است.

پس گناهانی که انسان از روی فطرت میلی به انجام آن‌ها ندارد فقط تحریم شده و با قرار دادن تعزیر بر آن‌ها اکتفا شده است و دیگر حدی شرعی برای آن قرار داده نشده است مانند خوردن سرگین وخون و خوردن مردار. و گناهی که انسان به انجام آن‌ها تمایل دارد به اندازه‌ی مفسده‌ای که ایجاد می‌کند و به اندازه‌ی کششی که انسان به سوی آن دارد برای آن عقوبت تعیین شده است. و چون تمایل به زنا از قوی‌ترین تمایلات است عقوبت آن از بزرگ‌ترین عقوبات و سخت‌ترین کشتن هاست و عقوبت ساده‌ی آن شلاق همراه با تبعید به دیار غربت به مدت یکسال است.

جریمه لواط دو حالت دارد که هر دو حالت قتل و کشتن است.

چون تمایل به دزدی قوی است و مفسده‌ی آن نیز قوی است قطع دست بر آن قرار داده شده است.

در این حکمت تأمل کن که چگونه عضوی که جنایت را انجام داده از بین می‌رود چنان که دست و پای راهزن که آلت جرم او هستند قطع می‌شود. اما شخصی که تهمت می‌زند زبانش قطع نمی‌شود زیرا قطع زبان او از میزان جرمش افزون‌تر است، لذا به رسانیدن درد به تمام بدنش با شلاق اکتفا شده است.

اگر گفته شود که آیا آلت شخص که با آن زنا کرده است قطع می‌شود؟ گفته می‌شود: خیر، به چند دلیل: یکی این که این مجازات از میزان گناه او بیشتر است و در آن قطع نسل وجود دارد و در ضمن احتمال کشتن او نیز می‌رود.

دوم این که عورت انسان عضوی مستور و پوشیده است و با قطع آن، هدف حد که عبرت جنایت‌کاران دیگر است برآورده نمی‌شود در حالی که در قطع دست این طور نیست.

سوم این که اگر دست شخصی قطع شود دست دیگری برای او باقی می‌ماند

اما عورت چنین نیست.

چهارم این که لذت زنا تمام بدن را فرا می‌گیرد پس بهتر است عقوبتی داشته باشد که تمام بدن را فرا گیرد.

عقوبت ها و جرائم مربوط به گناه با کامل ترین صورت و موافق‌ترین حالت با عقل و و نزدیک‌ترین حالت به مصلحت انتخاب شده است. در کل مقصود این است که برای گناهان عقوبت‌های شرعی یا قدری یا هر دو وجود دارد و ممکن است با توبه و عمل نیک محو شود.

آزار است نیز بر آن افزوده می‌شود. و از رسول خداﷺ روایت شده که فرمود: (**لا یدخل الجنة من لا یأمن جاره بوائقه**)[1] (کسی که همسایه‌اش از آزار و اذیت او در امان نباشد به بهشت وارد نمی‌گردد.)

هیچ اذیت و آزاری از زنا با زن همسایه بزرگ‌تر نیست. پس اگر همسایه، برادر یا یکی از نزدیکان شخص باشد چون قطع رحم را نیز در پی دارد باز هم بر میزان گناه و پلیدی آن افزوده می‌شود.

اگر همسایه شخص به خاطر انجام طاعت خدا از خانه بیرون رفته باشد مانند نماز و طلب علم و جهاد، باز هم به بزرگی گناه افزوده خواهد شد. چنان که کسی که با زن کسی که در راه خدا جهاد کرده زنا کند روز قیامت او را متوقف می‌کنند و می‌گویند هرچه از حسنات او می‌خواهی برای خود بردار. و پیامبرﷺ فرمود: چه فکر می‌کنید؟ یعنی آیا فکر می‌کنید چیزی از حسنات برای او باقی می‌گذارد در حالی که حق دارد همه‌ی آن را از او بگیرد؟ با توجه به شدت نیاز به یک حسنه در قیامت به گونه‌ای که پدر بر پسر و همسر بر همسر و دوست بر دوست حقی را که داشته باشد رها نمی‌کند؟ پس اگر زن از محارم باشد به خاطر قطع صله رحم به بزرگی گناه افزوده می‌شود و اگر زنا کار متأهل باشد باز هم گناه بزرگ‌تر می‌شود و اگر پیرمرد باشد گناه بزرگ‌تر است و او از جمله کسانی است که خداوند در روز قیامت با او صحبت نمی‌کند و پاکش نمی‌گرداند و عذابی دردناک را به او خواهد رساند.

اگر این گناه در ماهی حرام یا در شهری حرام یا در اوقاتی که نزد خداوند با ارزش هستند مانند وقت نماز و یا وقت اجابت دعا صورت گیرد بر بزرگی و پلیدی گناه افزوده می‌شود و بر همین منوال مفاسد گناهان را محاسبه کن و درجات آن را در میزان گناه و عقوبت آن بسنج.

دزدی سبب تباه شدن اموال می‌گردد

خداوند سبحان در مقابل تباه کردن اموال، عقوبت قطع دست را قرار داده زیرا

---

۱. مسلم ۴۶.

دوری گرفتن از دزد ممکن نیست، چون در پنهانی اموال را می‌دزدد و به دنبال روزنه هایی برای ورود خود است و از در وارد نمی‌شود. او چون مار می‌ماند زیرا معلوم نیست از کدام طرف بر تو وارد می‌گردد. گناه او به اندازه‌ای نیست که جزایش قتل باشد و آن قدر هم کم نیست که به شلاق اکتفا شود پس بهترین راه برای دفع مفسده‌ی وی از بین بردن عضوی است که با آن دست به جنایت زده است. شلاق را در برابر فاسد کردن عقل (به وسیله‌ی نوشیدن شراب) و خدشه زدن به آبرو به وسیله تهمت زنا به زن بی گناه قرار داده است.

عقوبت‌هایی که خداوند قرار داده شامل این سه نوع بود: (قتل، قطع، شلاق) چنان که کفارتی که برای گناهان قرار داده شده سه نوع است: آزاد کردن بنده که بزرگ‌ترین نوع است و اطعام و روزه.

پس خداوند نیز گناهان را نیز سه دسته قرارداده است:

اول: گناهانی که برای آن‌ها حد قرار داده شده است.

دوم: گناهانی که خداوند فقط برای آن‌ها کفارت در نظر گرفته است مانند جماع در روز ماه مبارک رمضان و یا در احرام و هم چنین ظهار و قتل غیر عمد و شکستن قسم و...

سوم: گناهانی که برای آن‌ها نه حد در نظر گرفته شده و نه کفاره. و این دسته خود دو حالت دارد.

اول: گناهانی که انسان به طور طبیعی از آن‌ها دوری می‌کند و میلی به انجام آن ندارد مانند خوردن نجاسات و کثافات و نوشیدن ادرار و خون.

دوم: گناهانی که جرم آن‌ها از میزانی کمتر است که برای آن‌ها حد قرار داده شود مانند نگاه به نا محرم یا بوسه یا لمس یا سخن گفتن و یا دزدیدن یک فلس و غیره.

کفارات برای سه نوع از گناهان قرار داده شده است

اول: آن چه در اصل مباح است ولی به خاطر شرایطی تحریم شده است مانند جماع در حالت احرام و روزه و امثال آن مانند حیض و نفاس. اما نزدیکی از

عقب در هیچ شرایطی مباح نیست و در هیچ شرایطی جایز نمی‌باشد و این که بعضی از علما گفته‌اند مانند جماع کردن در حالت حیض است اشتباه است و در هیچ حالتی مباح نیست و مانند لواط و نوشیدن شراب است.

دوم: آن چه که برای خدا نذر شده باشد یا در مورد آن قسم خورده شده باشد و یا به خاطر خدا حرام شده باشد و سپس بخواهد آن را حلال گرداند پس خداوند حلال گرداندن آن را بر شخص منوط به دادن کفاره نموده و آن را «تحلّه» نامیده است ولی کفاره هتک حرمت شکستن نذر و قسم را پاک نمی‌کند چنان که بعضی از فقها فکر می‌کنند. چون قسم بعضی مواقع واجب و بعضی مواقع مستحب و بعضی مواقع مباح است لکن کفاره عقدی را که بسته شده حلال می‌گرداند.

سوم: کفاره‌ای که خطای گذشته را جبران می‌کند. مانند کفاره قتل غیر عمد هر چند در این جا گناهی وجود ندارد. و مانند کفاره شکار کردن در حرم مکه، این‌ها کفاره‌های جبران کننده هستند اما نوع اول تنبیهی است و نوع دوم حلال کردن چیزی که به عقد منع شده بود.

حد و کفاره در یک گناه جمع نمی‌شوند بلکه اگر برای یک گناه حد تعیین شده باشد دیگر کفاره ندارد و اگر کفاره تعیین شده باشد حد وجود نخواهد داشت.

این که آیا تعزیر و کفاره برای گناهی که حد برایش تعین نشده با هم جمع می‌شوند؟ دو حالت دارد: یک حالت مانند جماع در احرام یا در حال روزه یا جماع با حائض، اگر ما کفاره را واجب کنیم گفته شده تعزیر نیز واجب است چون حرامی نیز صورت گرفته است و هم چنین گفته‌اند: تعزیر لازم نیست و کفاره کافی است زیرا گناه را جبران و محو می‌کند.

عقوبت‌های قدری: قلبی و بدنی

عقوبت های قدری دو نوع هستند: یک نوع بر قلب و نفس مؤثرند و نوعی دیگر بر بدن و مال.

آنچه بر قلب می‌رسد دو نوع است: یکی دردهایی که بر قلب نازل می‌شود.

دوم: قطع موادی که حیات و صلاح قلب در گرو آن است. و عقوبت قلب شدیدترین نوع آن است و آن قدر قوی و مشکل می‌گردد که بر بدن نیز سرایت می‌کند چنان که درد بدن نیز بر قلب سرایت می‌کند. و هر گاه جان (نفس) از بدن جدا شد حکم خدا به آن تعلق می‌گیرد و آن موقع مجازات قلب نمایان و علنی می‌شود و آن است که عذاب قبر نام گرفته و نسبت آن به عالم برزخ مانند نسبت عذاب جسمی به این دنیاست.

عقوبت‌های بدنی: دنیوی و اخروی

[چنانکه مشخص شد عقوبت‌ها دو نوع‌اند: قلبی و بدنی] عقوبت‌های بدنی خود دو نوع هستند: نوعی دنیوی و نوعی دیگر اخروی هستند.

شدت و دوام آن‌ها به میزان مفسده‌ای که بر آن مترتب می‌شود بستگی دارد، اگر مفسده‌ی آن زیاد باشد شدت عقوبت نیز زیاد است و اگر کم باشد آن هم کم است. در دنیا و آخرت جز گناه و عقوبت آن شری وجود ندارد و شر شامل این هر دو مورد است. واصل آن شر نفس و سیئات عمل است که این دو همان دو اصلی است که رسول خداﷺ در خطبه‌اش از آن‌ها به خدا پناه برده است: (**ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا**)[1] (از شر نفس خود به خدا پناه می‌بریم و هم چنین از سیئات و بدی های اعمال خود.) و سیئات عمل ناشی از شر نفس است و منشا تمام شرّها، شرّ نفس است و در معنای سیئات اعمال اختلاف وجود دارد که آیا منظور اعمال سوء است یا آثار سوء ناشی از اعمال.

و این قول ترجیح داده می‌شود که: در این جا منظور پناه بردن از تمام شرهاست و شر نفس خود شامل اعمال سوء است که اعمال سوء آثار سوء در پی دارد. و از دعاهایی که ملائکه در حق مؤمنین می‌گویند چنین است: ﴿**وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَن تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**﴾ (غافر۹) (آنان را از بدی‌ها نگاه دار و هر که را در آن روز از بدی‌ها حفظ کنی البته رحمتش

---

۱. احمد ۴۳۲/۱ و ابوداوود ۲۱۱۸.

کرده‌ای و این همان کامیابی بزرگ است.)

این درخواست دوری آنان از سیئات اعمالشان و آثار سوئی است که به شخص می‌رساند و هنگامی که خداوند شخص را از عمل سوء محفوظ داشت از جزای سوء نیز محفوظ داشته است.

گفته شده است که دور داشتن از سیئات به دو صورت است:

یک حالت دور داشتن شخص از انجام سیئات بدین صورت که آن عمل سوء را انجام نمی‌دهد.

حالت دوم: دور داشتن از عقوبت بر اثر گناه، بدین صورت که پس از انجام آن، شخص مورد مغفرت قرار گیرد و عقوبت نشود.

آیه بالا شامل هر دو حالت می‌شود و کلمه ظرف [یومئذ] جمله‌ی شرطی را مقید می‌کند نه جمله‌ی خبری را. منظور این است که عقوبت گناهان مختلف است بعضی عقوبت‌های شرعی است و برخی دیگر قدری. و عقوبت قدری یا قلبی است یا بدنی و یا هر دو. و بعضی عقوبت‌ها مخصوص بعد از مرگ و عالم برزخ است و برخی مخصوص روز برانگیخته شدن اجساد مردگان.

گناه خالی از عقوبت نیست اما به خاطر نادانی، ممکن است بنده عقوبت‌ها را احساس نکند مانند مست و خماری که درد را احساس نمی‌کند و هنگام بیداری و سلامت درد را حس می‌کند. و مترتب شدن عقوبت‌ها بر گناهان مانند مترتب شدن سوختگی بر آتش و شکسته شدن بر شکستن و غرق کردن بر آب است. بعضی وقت‌ها عقوبت با گناه همراه است و گاهی وقت‌ها ممکن است مانند تاخیر بیماری از علتش مدتی تاخیر داشته باشد. و اکثراً انسان‌ها در این هنگام دچار اشتباه شده و گناه می‌کنند و به دنبال آن اثری نمی‌بینند و نمی‌دانند اثر آن مانند اثر سم در بدن تدریجی است که اگر آن را از خود دفع کرد چه خوب و گرنه او را هلاک می‌کند و این برای گناهی است که اثر آن از بین نرود و وای به حال گناهانی که هر روز و هر لحظه به دنبال هم انجام می‌شوند!

عقوبت‌هایی که به دنبال گناهان می‌آیند

حال به بعضی از عقوبت‌هایی که خداوند سبحان بر گناهان قرار داده توجه کنید و آن را سبب دوری نفس از گناه و ترک آن قرار دهید:

۱ـ از عقوبت‌ها به موارد زیر می‌توان اشاره کرد: مهر نهادن بر قلب و گوش، قرار دادن پرده بر چشم، قفل زدن قلب و قرار دادن پرده‌هایی بر آن و مهر شدن آن، دگرگون شدن چشم و دل، فاصله بین انسان و قلبش، غافل شدن قلب از ذکر خدا، فراموش کردن خود، تنگ شدن سینه چنان که که شخص احساس می‌کند از آسمان بالا می‌رود، برگرداندن قلب از حق، افزوده شدن بیماری بر بیماری‌های آن، و زمین‌گیر شدن و وارونه شدن آن، به گونه‌ای که وارونه باقی بماند همچنان که (امام احمد) از حذیفه بن یمان روایت می‌کند که گفت: قلب‌ها چهار گونه‌اند یکی قلب پاک است که در آن چراغی فروزان روشن است و آن قلب مؤمن است و قلبی پوشیده، که قلب کافر است و قلبی وارونه که قلب منافق است و قلبی که دو تا نیرو او را به دو طرف می‌کشند، یکی نیروی ایمان و دیگری نیروی نفاق؛ و هر کدام از آن دو بر او چیره شد برای آن نیرو است.

۲ـ سست شدن در عبادت و بی توجه بودن به آن.

۳ـ کر شدن قلب به گونه‌ای که حق را نشنود، لال می‌شود و حق را به زبان نمی‌آورد، کور است و آن را نمی‌بیند. و رابطه‌ی قلب با حق مانند رابطه‌ی گوش کر با صدا، چشم کور با رنگ، و زبان لال و سخن است.

از این جا دانسته می‌شود که کوری و کری و لالی بالحقیقه بر قلب مستولی می‌گردند و بالعرض بر اعضاء. چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾(حج ٤٦) (در حقیقت چشمها کور نمی‌شوند بلکه دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌شود.)

و منظور انکار کوری حسی چشم نیست بلکه منظور این است که کوری کلی در حقیقت کوری قلب است و گناه، قلب را کر و کور و لال می‌کند.

٤ـ یکی دیگر فرو رفتن قلب است هم چنان که در جایی و زمینی فرو رفتن ایجاد می‌شود قلب نیز به پایین‌ترین نقطه فرو می‌رود و از هر پستی پست‌تر

می‌شود در حالی که صاحبش متوجه نیست. علامت فرورفتن این است که همیشه دنبال کارهای پست و بی ارزش و کثافت کاری است هم چنان که قلبی که خدا آن را به سوی خود بلند گردانیده همواره در اطراف عرش [و انجام کارهای نیک] گردش می‌کند.

۵ـ دوری از نیکی و خیر و اعمال و اقوال و اخلاق با ارزش. و بعضی از سلف گفته‌اند: قلب‌ها در جولان هستند پس بعضی از آن‌ها به دور عرش می‌چرخند و بعضی به دور پلیدی ها و فاضلاب.

٦ـ از جمله‌ی این عقوبت‌ها مسخ قلب است ، قلب مسخ می‌شود هم چنان که صورت مسخ می‌شود و به صورت قلب حیوانی در می‌آید که در اخلاق و اعمال شبیه آن شده است. پس بعضی از قلوب به شکل خوک در می‌آید و برخی به شکل سگ یا الاغ یا مار یا عقرب و یا غیره به دلیل شباهت صاحبشان به آنها.

خداوند اهل جهل را یک بار به الاغ تشبیه کرده و بار دیگر به سگ و چهار پایان. و این مشابهت باطنی تقویت می‌شود چنان که در صورت ظاهری انسان، به صورت خفیف آشکار می‌شود. و انسان‌های زیرک آن را می‌بینند و ادامه می‌یابد تا صورت را زشت می‌گرداند و به إذن خدا صورتش منقلب می‌شود و این همان مسخ تام و کلی است چنان که یهود و امثالشان چنین شدند و قومی از این امت نیز به صورت میمون و خوک مسخ می‌شوند.

سبحان الله! چه بسیار قلب‌هایی که وارونه هستند و صاحبش از آن بی خبر است و چه بسیار قلب‌هایی که مسخ شده‌اند و صاحبش درک نمی‌کند! و چه بسیار قلب‌هایی که فرو رفته‌اند و چه بسیار کسانی که به خاطر ستایش مردم بر آن‌ها در بلا هستند! یا به خاطر مستور ماندن گناهانشان توسط خداوند مغرور شده‌اند و یا با نعمت خدا در استدراج قرار گرفته‌اند و زمام برایشان رها شده تا هرچه می‌خواهند بکنند! و این‌ها همه عقوبت و اهانت است و انسان نادان آن را کرامت می‌پندارد!

۷ـ از عقوبت‌های گناه مکر خداوند با نیرنگ باز و حیله‌اش با حیله‌گر و مسخره کردنش به مسخره گر و منحرف ساختن قلب منحرف از حق است.

و هم چنین وارونه کردن قلب چنان که باطل را حق می‌پندارد و حق را باطل، معروف را منکر می‌پندارد و منکر را معروف. فساد کرده و گمان می‌برد اصلاح نموده است. در مقابل دین خدا می‌ایستد و گمان می‌برد به سوی آن دعوت می‌کند. گمراهی را به هدایت می‌خرد و فکر می‌کند هدایت شده است و دنبال هوی و هوس می‌رود و گمان می‌برد مطیع مولای خود است.

هم چنین در حجاب بودن قلب از خداوند در دنیا، و حجاب بزرگ‌تر در آخرت، چنان که خداوند سبحان فرموده است:

﴿ **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ * كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَّمَحْجُوبُونَ** ﴾ (مطففين ١٤و١٥)(نه چنین است بلکه آن چه مرتکب می‌شدند زنگار بر دل‌هایشان بسته است (١٤) زهی پندار که آنان در آن روز از پروردگارشان سخت محجوبند (١٥))

گناه بین آن‌ها و قلبشان و بین آن‌ها و بین خالق و پروردگارشان فاصله می‌اندازد.

همچنین زندگی تنگ و مشکل در دنیا و برزخ، نیز عذاب در آخرت ، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿ **وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى** ﴾ (طه١٢٤)(هر کس از یاد من دل بگرداند در حقیقت زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محشور می‌کنیم.)

زندگانی تنگ را عذاب قبر تفسیر کرده‌اند و شکی نیست که آن زندگانی تنگی است اما آیه عمومیت دارد و خداوند زندگانی تنگ را لازمه اعراض از یادش قرار داده است. و کسی که از یاد خدا رویگردان است به اندازه رویگردانیش در تنگی و سختی به سر می‌برد. و اگر هم در دنیا همه نعمت‌ها را در اختیار داشته باشد باز هم بر قلبش وحشت و ذلت و حسرت مستولی است و آن چه آن را از او پنهان داشته، مستی شهوت و عشق، و حب دنیا و ریاست است اگر چه به آن، مستی شراب را هم اضافه نکرده باشد زیرا که مستی این‌ها از مستی شراب هم بالاتر است زیرا به دنبال مستی شراب بیداری حاصل می‌شود و

اثر آن از بین می‌رود ولی از مستی هوی و هوس و دنیا، بیداری ممکن نیست. پس زندگانی تنگ لازمه رویگردانی از کتاب خدا در دنیا و برزخ و آخرت است.

لذا چشم روشن نمی‌شود و قلب آرام نمی‌گیرد و درون جز با یاد خداوند که حق است اطمینان پیدا نمی‌کند زیرا هرکه به خدا چشمش روشن گشت تمام چشم‌ها به دیدن او روشن می‌شود و هر که با یاد خدا چشمش روشن نگشت افسوس دنیا نفسش را پاره پاره می‌کند و خداوند زندگانی پاک را در دنیا برای کسی قرارداده است که به او ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد.

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ﴾ (نحل ۹۷)(هر کس از مرد یا زن، کار شایسته کند و مؤمن باشد قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای، حیات [حقیقی] بخشیم و مسلماً به آنان بهتر از آن چه انجام می‌دادند پاداش خواهیم داد.)

لذا خداوند برای اهل ایمان و عمل صالح، زندگی پاک در دنیا و نیکی در آخرت را تضمین نموده و بهترین زندگی را در هردو جهان نصیب آن‌ها کرده است. چنان که خداوند سبحان می‌فرماید: **﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ فِي هَـذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾** (نحل ۳۰) (برای کسانی که در این دنیا نیکی کردند [پاداش] نیکویی است و قطعا سرای آخرت بهتر است و چه نیکوست سرای پرهیزگاران.)

نیکو کاران متقی با نعمت در دنیا و آخرت، رستگار شده‌اند و بر حیاتی پاک در هر دو دنیا دست یافته‌اند. همانا پاکی درون و شادی قلب و لذت و شور و آرامش و انشراح و نور و فراخی و سالم بودن از شهوت‌های حرام، نعمت واقعی است که قابل مقایسه با نعمت‌های بدنی نیست.

بعضی که این لذت را درک کرده‌اند گفته‌اند: اگر پادشاهان و شاهزادگان از آن چه ما در آن به سر می‌بریم با خبر بودند برای کسب آن با شمشیر با ما نبرد می‌کردند.

دیگری می‌گوید: همانا لحظاتی بر قلبم می‌گذرد که می‌گویم: اگر اهل بهشت

در چنین لحظاتی باشند براستی که زندگی خوش و خرمی‌دارند.

دیگری می‌گوید: همانا در دنیا بهشتی وجود دارد که مانند بهشت آخرت است و هر که وارد آن گردد در بهشت آخرت نیز داخل می‌شود و هر که وارد این بهشت نشود وارد بهشت آخرت هم نمی‌شود.

رسول خداﷺ در این حدیث به این بهشت اشاره می‌کند که می‌فرماید: (**إذا مررتم برياض الجنة فارتعوا، قالوا وما رياض الجنة؟ قال حلق الذكر**)[1] (اگر از کنار باغ‌های بهشت عبور کردید از آن بهره بگیرید. گفتند باغهای بهشت کدام است؟ فرمود: حلقه‌های ذکر و یاد خدا.)

همچنین فرموده است: (**ما بين بيتي ومنبري روضة من رياض الجنة**)[2] (بین خانه و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است.)

گمان مبر این آیه که خداوند می‌فرماید: ﴿**إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ**﴾(قطعاً نیکان به بهشت اندرند (۱۳) و بی‌شک بدکاران در دوزخند (۱٤))

فقط مخصوص روز قیامت است بلکه این گروه در هر سه دوره[3] زندگی در نعمت‌اند و آن گروه در هر سه دوره زندگی در جهنم و عذاب.

کدام لذت و نعمت در دنیا گواراتر از نیکویی قلب و سلامت سینه و شناخت و معرفت خدای متعال و محبت و عمل به رضای اوست ؟

آیا حقیقتاً زندگی‌ای غیر از زندگی با قلبی سالم وجود دارد؟ حال آن که خداوند سبحان از خلیل خود به خاطر سالم بودن قلبش ستایش می‌کند و می‌فرماید: ﴿**وَإِنَّ مِن شِيعَتِهِ لَإِبْرَاهِيمَ * إِذْ جَاء رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ**﴾ صافات

(بی‌گمان ابراهیم از پیروان اوست (نوح است) (۸۳) آنگاه که با دلی پاک به [پیشگاه] پروردگارش آمد (۸٤))

همچنین به نقل از او می‌فرماید: ﴿**يَوْمَ لَا يَنفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللهَ**

---

۱. حسن لغیره.

۲. بخاری ۱۱۳۷ و مسلم ۱۳۹۰.

۳. منظور حیات دنیا و برزخ و آخرت است.

بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ﴾ شعرا (روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی‌دهد (۸۸) مگر کسی که دلی پاک به سوی خدا بیاورد (۸۹))

قلب سالم، قلبی است که از شرک و خیانت و کینه و حسد و کبر و حب دنیا و ریاست در امان باشد و از هر آفتی که او را از خداوند دور می‌کند سالم بماند و از هر شبهه‌ای در ایمان و هر شهوتی در امورش و از هر خواسته‌ای که با هدف اصلی اش در تضاد باشد سالم بماند. چنین قلب سالمی در بهشت دنیا و در بهشت برزخ و در بهشت آخرت ساکن می‌شود.

سلامت قلب کامل نمی‌شود مگر با سالم ماندن از پنج چیز: از شرکی که توحید را نقض کند و بدعتی که مخالف سنت باشد و شهوتی که نافرمانی کند و غفلتی که یاد خدا را فراموش سازد و هوی و هوسی که اخلاص را به باد دهد.

این پنج چیز پرده‌هایی هستند که انسان را از دیدن خدا محروم می‌کنند و هر کدام شامل انواع دیگری است که نمی‌توان همه‌ی آن‌ها را بر شمرد.

لذا بر شخص لازم است از خداوند بخواهد که او را به راه راست هدایت فرماید و انسان به هیچ چیز به اندازه‌ی این دعا محتاج نیست و هیچ چیز به اندازه‌ی آن برایش سودمند نیست.

پس جزئیات و مشخصات صراط مستقیم را گاهی شخص می‌داند و گاهی نمی‌داند. و بعضی مواقع آن چه را نمی‌داند از آن چه می‌داند بیشتر است. و آن چه را هم که می‌داند بعضی مواقع بر آن قادر است و بعضی مواقع بر آن قدرت ندارد. اما باید گفت اگر هم بر آن ناتوان باشد باز هم، آن راه راست است. و بر چیزهایی از آن، که قادر است بعضی از آن را می‌خواهد و بعضی دیگر را از روی سستی و تنبلی و یا وجود مانع و... نمی‌خواهد و آن چه را می‌خواهد بعضی را انجام می‌دهد و بعضی را انجام نمی‌دهد و آن چه را انجام می‌دهد بعضی را بر پایه اخلاص انجام می‌دهد و بعضی را نه. و آن چه را با اخلاص انجام داده، در بعضی از آن کاملا مطابق و پیرو شرع بوده و در بعضی چنین نبوده است. و آن چه را با پیروی و مطابقت شرع انجام داده بر بعضی از آن ثابت قدم می‌گردد و قلبش از بعضی دیگر منصرف می‌گردد.

این واقعیت جاری بر خلق است، بعضاً کم و بعضاً زیاد.

خداوند سبحان در قضا و قدر و در امر و نهیش بر صراط مستقیم است. هر که را بخواهد با فضل و رحمت خود به راه راست هدایت می‌کند و هرکه را بخواهد از راه راست منحرف می‌گرداند ـ با عدل و حکمت خویش - زیرا که صلاحیت هدایت را ندارد.

خداوند از روی امر و دستور خود صراط مستقیمی را قرار داده که بندگان را بر آن می‌خواند و هر که را بخواهد از سر فضل و رحمت بدان هدایت می‌کند. و هنگامی که قیامت فرا رسید صراط مستقیمی به سوی بهشت قرار می‌دهد که آن‌ها را به بهشت می‌رساند، و هر که را از راه مستقیم در دنیا باز داشته از آن باز می‌دارد و هر که را در دنیا بر راه مستقیم ثابت گردانده بر آن ثابت می‌دارد. و نور ایمان به خدا و رسول ﷺ و آن چه که فرستاده است را که در دنیا در قلب مؤمنان جای داشت را در آخرت آشکار نموده و از روبرو و از سمت راستشان در تاریکی محشر نمایان می‌کند. و نور منافقین را در سخت‌ترین مکانی که به آن محتاجند خاموش می‌گرداند چنان که دل‌هایشان را در دنیا از نور ایمان خاموش گردانده بود.

در دو طرف این راه قلاب‌هایی است که همان معصیت‌های شخص است و چنان که انسان را در دنیا از راه راست ربوده بود، او را هنگام عبور می‌رباید.

سرعت و توان عبور آن‌ها به سرعت و توان عبور شخص در دنیا مربوط است. و برای مؤمنان حوضی است که به اندازه‌ای که در دنیا از شرع خدا نوشیده‌اند، از آن می‌نوشند. و هر که از شرع خدا بهره‌ای نبرده، نوشیدن از آن بر او حرام می‌گردد.

پس چنان به آخرت بنگر که انگار آن را می‌بینی و در حکمت خداوند در هر دو سرا تامل کن، آنگاه با علم و یقین بدان که: دنیا مزرعه آخرت است، و نمونه‌ای و الگویی از آخرت است. و جایگاه مردم در آخرت از لحاظ سعادت و شقاوت بر حسب جایگاهشان در دنیا از لحاظ ایمان و عمل صالح و یا غیر آن است و توفیق با خداست.

همانا از بزرگ‌ترین عقوبت گناهان خارج شدن شخص از صراط مستقیم در دنیا و آخرت است.

تفاوت عقوبت‌های گناهان به خاطر تفاوت گناهان

چون گناهان درجات متفاوتی دارند عقوبت‌های آن‌ها در دنیا و آخرت بر حسب همان تفاوت گناهان، متفاوت است و به کمک خداوند توضیح مختصر و جامعی را ارائه می‌دهیم.

می‌گوییم که: اصل گناه دو نوع است:

۱ـ ترک چیزی که به آن امر شده است.

۲ـ انجام چیزی که از آن نهی شده است.

این همان دو اصل گناه است که خداوند والدین جن و انس را به آن آزمود و هردو گناه به اعتبار محل به دو قسمت تقسیم می‌شود: ۱ـ بر اعضای بدن ظاهر می‌شود. ۲ـ باطنی است و در قلب صورت می‌گیرد.

و به اعتبار مرتبط بودن دوگونه اند: حق الناس و حق الله.

هر چند هر حق الناسی حق الله نیز هست لکن چون با درخواست صاحب حق واجب می‌شود و با گذشت او، بخشیده می‌شود آن را حق الناس می‌گویند.

هرکدام از این گناهان به چهار قسمت تقسیم می‌شوند: ملکی، شیطانی، سَبُعی(درندگی)، بهیمی(حیوانی)، و از این چهار حالت خارج نیست.

گناهان ملکی: مانند ادعای نا حق عظمت و کبریایی و جبروت و تسلط و بلند مرتبگی و بنده کردن مردم و امثال آن.

شرک ورزیدن به خداوند در این دسته قرار می‌گیرد که خود شرک دو نوع است:

یکی شرک در اسماء و صفات و قرار دادن معبودهای دیگری همراه او.

دوم شرک در رفتار.

این دومی‌گاهی مستوجب داخل شدن در جهنم نمی‌شود ولی عملی را که در آن غیر خدا شریک گرفته شده را باطل می‌کند.

این قسم از بزرگ‌ترین نوع گناه است و سخن گفتن در مورد خلق و امر

خداوند بدون علم در این زمره قرار می‌گیرد و هرکه اهل چنین گناهانی باشد در ربوبیت و ملک خدا منازعه کرده و برای خداوند شریک قرار داده است؛ و این بزرگ‌ترین گناهان نزد خداست و هیچ عملی با آن سود نمی‌رساند.

گناهان شیطانی

گناهان شیطانی عبارتند از شیطان گونه شدن در حسد و سرکشی و خیانت و غل و نیرنگ و مکر و امر نمودن به معصیت خدا و نیکو جلوه دادن آن و نهی از اطاعت خداوند و زشت جلوه دادن آن و ایجاد بدعت در دین و دعوت به سوی آن. گمراهی و زیان و ضرر این نوع از گناه یک درجه پایین‌تر از گناه نوع اول است.

گناهان سَبُعی (درندگی)

گناهان سَبُعی عبارتند از: دشمنی و غصب کردن اموال دیگران و ریختن خون و زورگویی به ضعفا و ناتوانان و تمام چیزهایی که باعث اذیت انسان‌های دیگر می‌شود و هم چنین اقدام به ظلم و دشمنی.

گناهان بهیمی(حیوانی) عبارتند از: طمع ورزی و حرص بر ارضای شهوت شکم و زیرشکم، و از آن‌ها زنا و دزدی و خوردن مال یتیم و بخل و خسیسی و ترس و اندوه و غیره ایجاد می‌شود.

بیشتر گناهان مردم از این نوع حیوانی است چون از انجام گناهان درندگی و جاه طلبی ناتوانند و شخص از گناهان بهیمی‌شروع نموده و به سَبُعی و سپس شیطانی کشیده می‌شود و سپس در ربوبیت خداوند منازعه نموده و در وحدانیت او به ورطه شرک خواهد افتاد؛ و هر که در این مورد تامل کند برایش روشن می‌گردد که گناهان دروازه شرک و کفر هستند.

گناهان کبیره و صغیره

قرآن و سنت و اجماع صحابه و تابعین و امامان دین بر این دلالت دارند که گناهان بر صغیره و کبیره تقسیم می‌شوند:

﴿إِن تَجْتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرْ عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَنُدْخِلْكُم مُّدْخَلاً كَرِيمًا﴾ (نساء ۳۱)(اگر از گناهان بزرگی که از آن[ها] نهی شده‌اید دوری گزینید بدی‌های شما را از شما می زداییم و شما را در جایگاهی ارجمند درمی‌آوریم.)

﴿الَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ إِلَّا اللَّمَمَ إِنَّ رَبَّكَ وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ هُوَ أَعْلَمُ بِكُمْ إِذْ أَنشَأَكُم مِّنَ الْأَرْضِ وَإِذْ أَنتُمْ أَجِنَّةٌ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ فَلَا تُزَكُّوا أَنفُسَكُمْ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنِ اتَّقَى﴾ (نجم ۳۲) (همان کسانی که از گناهان بزرگ و بدکاری‌ها کناره‌گیری می‌کنند و اگر گناهی از آنان سر زند تنها صغیره است چرا که پروردگار تو دارای آمرزش گسترده و فراخ است . خداوند از همان زمان که شما را از زمین آفریده است، و از آن روز که شما به صورت جنین‌های ناچیزی در درون شکم‌های مادرانتان بوده‌اید ، از شما به خوبی آگاه بوده است و هست. پس از پاک بودن خود سخن مگوئید ، زیرا که او پرهیزگاران را (از همه) بهتر می‌شناسد)

در صحیح (مسلم) از رسول خداﷺ روایت شده است که فرمود: (**الصلوات الخمس والجمعة إلى الجمعة ورمضان إلي رمضان مكفرات لما بينهن إذا اجتنبت الكبائر**)[1] (نمازهای پنجگانه و هر جمعه تا جمعه‌ی بعد از آن و هر رمضان تا رمضان پس از آن، کفاره گناهان مابین خود می‌باشند به شرطی که از گناهان کبیره دوری شود.)

اعمالی که کفاره گناهان هستند سه درجه دارند:

درجه اولی: نمی‌تواند گناهان صغیره را پاک کند به خاطر ضعف عمل و ضعف اخلاص در آن. و مانند دوایی است که درد را شفا نمی‌دهد ولی می‌تواند از شدت و مقاومت درد کم کند.

دومی: گناهان صغیره را از بین می‌برند ولی نمی‌توانند کفاره گناهان کبیره شوند.

سومی: گناهان صغیره را محو کرده و بعضی از گناهان کبیره را نیز محو می‌کنند.

---

۱. مسلم ۲۳۳.

در صحیحین از ابوهریره روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود: (**الا أنبئكم بأكبر الكبائر قلنا بلى يا رسول الله فقال الإشراك بالله وعقوق الوالدين وشهادة الزور**)[1] (آیا شما را به اکبر کبائر (بزرگ‌ترین گناه کبیره) آگاه نکنم؟ گفتیم: بله ای رسول خدا. پس فرمود: شرک به خدا و بد رفتاری با والدین و شهادت ناحق.)

در صحیحین روایت شده است که رسول خداﷺ فرمود: (**اجتنبوا السبع الموبقات قيل وما هن يا رسول الله قال الإشراك بالله والسحر وقتل النفس التي حرم الله الا بالحق وأكل مال اليتيم وأكل الربا والتولى يوم الزحف وقذف المحصنات الغافلات المؤمنات**)[2] (از هفت هلاک کننده پرهیز کنید. گفته شد آن‌ها چیستند؟ فرمود: شرک بستن به خدا، سحر، کشتن نفسی که خدا حرام کرده است مگر از روی حق، خوردن مال یتیم، ربا، فرار در روز رویارویی با دشمن و تهمت زنا زدن به زنان مؤمن بی خبر پاک دامن.)

در صحیحین[3] آمده است که از رسول خداﷺ سوال شد کدام گناه نزد خدا بزرگ‌تر است؟ فرمود: این که غیر خدا را بخوانی در حالی که او تو را خلق کرده است. گفته شد و بعد از آن؟ فرمود: این که فرزند خود را بکشی از ترس این که همراه تو بخورد. گفته شد و بعد از آن؟ فرمود: با زن همسایه‌ی خود زنا کنی.

خداوند آیه ٦٨ سوره فرقان را در تصدیق فرموده وی نازل کرد.

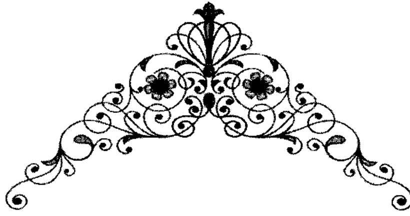
﴿**وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا**﴾ (و کسانی‌اند که با خدا معبودی دیگر نمی‌خوانند و کسی را که خدا [خونش را] حرام کرده است جز به حق نمی‌کشند و زنا نمی‌کنند و هر کس این‌ها را انجام دهد سزایش را دریافت خواهد کرد.)

---

۱. بخاری ۵۶۳۱ و مسلم ۸۷.

۲. بخاری ۶۴۶۵ و مسلم ۸۹.

۳. بخاری ۴۲۰۷ و مسلم ۸۶.



فصل هفتم: گناه شرک

خداوند مخلوقات را برای برقراری توحید آفریده است

جهت روشن شدن مسئله و رفع ابهام باید گفت که:

خداوند عز و جل پیامبران را فرستاده و کتاب‌ها را نازل کرده و آسمان و زمین را خلق نموده است تا شناخته شود و پرستش گردد و به یگانگی گرفته شود؛ فرمان‌برداری کامل فقط برای او و اطاعت کامل از آن او باشد و دعوت‌ها به سوی او صورت گیرد چنان که می‌فرماید: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ (ذاریات ٥٦) (جن و انس را نیافریدم جز برای آن که مرا بپرستند.)

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلاَّ بِالْحَقِّ وَإِنَّ السَّاعَةَ لآتِيَةٌ فَاصْفَحِ الصَّفْحَ الْجَمِيلَ ﴾(حجر ٨٥) (ما آسمان‌ها و زمین و آن چه را که میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم و یقیناً قیامت فرا خواهد رسید، پس از تقصیر دیگران به گونه پسندیده‌ای چشم پوشی کن.)

﴿اللهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْرُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا ﴾(طلاق ١٢) (خدا همان کسی است که هفت آسمان و همانند آن‌ها هفت زمین آفرید فرمان [خدا] در میان آن‌ها فرود می‌آید تا بدانید که خدا بر هر چیزی تواناست و به راستی دانش وی هر چیزی را در بر گرفته است.)

﴿جَعَلَ اللهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَامًا لِّلنَّاسِ وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ وَالْهَدْيَ وَالْقَلاَئِدَ ذَلِكَ لِتَعْلَمُواْ أَنَّ اللهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَأَنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (مائده

۹۷)(خداوند [زیارت] کعبه بیت الحرام را وسیله به پا داشتن [مصالح] مردم قرار داده و ماه حرام و قربانی‌های بی‌نشان و قربانی‌های نشاندار را [نیز به همین منظور مقرر فرموده است] این برای آن است تا بدانید که خدا آن چه را در آسمان‌ها و آن چه را در زمین است می‌داند و خداست که بر هر چیزی داناست.)

خداوند (در این آیات) خبر می‌دهد که مقصود از خلق و امر این است که به اسماء و صفاتش شناخته شود و به تنهایی و بدون شریک عبادت گردد و مردم عدالت را بر پا دارند.

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللهُ مَن يَنصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ﴾ (حدید ۲۵)(به راستی [ما] پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنان کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به اجرای عدالت برخیزند و آهن را که در آن برای مردم خطری سخت و سودهایی است پدید آوردیم تا خدا معلوم بدارد چه کسی در نهان، او و پیامبرانش را یاری می‌کند آری خدا نیرومند شکست‌ناپذیر است.)

خداوند رسولانش را فرستاده و کتاب‌ها را نازل فرموده تا مردم عدل را به پا دارند و بزرگ‌ترین عدالت، توحید است و توحید اساس و برپادارنده عدل و شرک بزرگ‌ترین ظلم است.

﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ (لقمان۱۳) ([یاد کن] هنگامی را که لقمان به پسر خویش در حالی که وی او را اندرز می‌داد گفت ای پسر کوچولویم به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است.)

پس شرک بزرگ‌ترین ظلم است و توحید عادلانه ترین عدل است.

از آنجا که شرک ذاتا با این مقصود منافات دارد لذا به صورت مطلق از بزرگ‌ترین گناهان کبیره (اکبر کبائر) شمرده می‌شود ، و خداوند بهشت را بر مشرکان حرام کرده و خون و مال اهل شرک برای اهل توحید مباح است و

می‌توانند آنان را به بندگی بگیرند چرا که بندگی خداوند را رها کرده‌اند.

خداوند هیچ عملی را از مشرک قبول نمی‌کند و شفاعتی را برایش نمی‌پذیرد زیرا مشرک نادان‌ترین نادانان نسبت به شناخت خداست. چرا که از میان مخلوقات برای خداوند شریک قائل شده و این نهایت نادانی و هم چنین نهایت ظلم است، هر چند مشرک به پروردگار ظلم نکرده بلکه به خویشتن ظلم نموده است.

قرار دادن واسطه و میانجی سبب غضب پروردگار می‌شود

این جا سوالی پیش می‌آید و آن این است که مشرک قصد تعظیم خداوند تبارک و تعالی را دارد و می‌پندارد که همانند پادشاهان خداوند نیز به سبب عظمتش، شایسته نیست که (مستقیما) از او درخواست شود مگر با واسطه و شفیع.

پس شخص مشرک قصد اهانت به پروردگار را ندارد و بلکه قصدش تعظیم او ست! و می‌گوید من این واسطه‌ها را عبادت می‌کنم تا آن‌ها مرا به خدا نزدیک کنند و مقصود اصلی خداست و این‌ها فقط وسیله و شفیع هستند.

پس چرا این عمل موجب غضب خدا و دخول ابدی در جهنم و سبب ریختن خون و مباح شدن اموالش می‌گردد؟ و به دنبال این سوال، سوال دیگری مطرح می شود و آن این است که آیا رواست خداوند برای تقرب جستن بندگانش به خود شفیعان و واسطه‌هایی بگمارد و سپس تحریم این عمل از شرع گرفته شده است؟ یا این که این عمل نزد فطرت و عقل نیز زشت بوده و همین مانع شده در شریعت نیز جایز نباشد؟ زیرا شرایع چیزی با خود دارد که با فطرت و عقل آدمی‌سازگار است. و (عقل و فطرت) آن را (یعنی شرک را) زشت‌ترین زشت‌ها می‌داند، و چه رازی است که در میان تمام گناهان، گناه شرک بخشوده نمی‌شود؟ چنان که خداوند می‌فرماید: **﴿إِنَّ اللهَ لاَ يَغْفِرُ أَن يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَن يَشَاء وَمَن يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدِ افْتَرَى إِثْمًا عَظِيمًا﴾** (نساء۴۸)(مسلماً خدا این را که به او شرک ورزیده شود نمی‌بخشاید و غیر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید و هر کس به خدا شرک ورزد به یقین گناهی بزرگ بافته است.)

پس در این سوال تامل کن و سراپا قلب و ذهنت را برای یافتن جواب جمع

کن. زیرا با پاسخ به این جواب فرق بین مشرک و موحد، خدا شناس و خدا نشناس و بهشتی و جهنمی مشخص می‌شود.

پس با استمداد از خداوند و درخواست کمک و پشتیبانی از او - زیرا هر که را خدا هدایت کند گمراهی ندارد و هر که را گمراه گرداند هدایتی برایش نیست و مانعی در برابر عطا کردنش و عطایی در برابر منعش وجود ندارد - می‌گوییم:

شرک دو نوع است:

- یک نوع عبارت است از شرک در ذات خدا و اسماء و صفات و افعال او.

- دوم شرک در عبادت و اعمال، هر چند شخص معتقد باشد خداوند هیچ شریکی ندارد نه در ذات و نه در صفات و نه در افعال او.

شرک اول خود دو نوع است:

یکی شرک تعطیل: و آن زشت‌ترین نوع شرک است مانند شرک فرعون که گفت: **﴿قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾** (شعراء۲۳) فرعون گفت و پروردگار جهانیان کیست؟

نیز خداوند از زبان فرعون نقل می‌کند که به وزیرش هامان گفت: **﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ * أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَٰهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ﴾** (غافر۳۷-۳٦) (فرعون گفت ای هامان برای من کاخی بلند بساز شاید من به آن راه‌ها برسم (۳٦) راه‌های [دستیابی به] آسمان‌ها تا از خدای موسی اطلاع حاصل کنم و من او را سخت دروغ‌پرداز می‌پندارم و آن چنان، برای فرعون زشتی کارش آراسته شد و از راه [راست] بازمانده شد و نیرنگ فرعون جز به تباهی نینجامید (۳۷))

البته شرک و تعطیل متلازم یکدیگرند و هر مشرکی معطل و هر معطلی مشرک است. اما همیشه شرک مستلزم اصل تعطیل نیست. بلکه گاهی اوقات مشرک به خداوند و صفاتش اقرار دارد ولی حق توحید را تعطیل می‌کند.

ریشه‌ی شرک و اساسی که شرک بر آن بنا می گردد، تعطیل است که سه حالت دارد:

۱ـ تعطیل(جدایی) مخلوق از خالقش.

۲ـ تعطیل خالق با تعطیل اسماء و صفات او.

۳ـ تعطیل عمل به آن چه از حقایق توحید بر بنده واجب کرده است.

شرک وحدت الوجود از نوع اول است که می‌گویند خالق و مخلوقی وجود ندارد بلکه خالق و مخلوق هردو یکی هستند و خالق منزه همان مخلوق است.

هم چنین شرک ملحدانی که به قدیمیت و ابدیت عالم معتقدند[1] و این که عالم هیچ وقت در عدم نبوده و همواره بوده و وجود داشته است. و حوادث تماما و بدون استثناء متعلق به سببی هستند که آن را ایجاد کرده است و آن را عقل و نفس می‌نامند.

شرک جهمیه[2] و قرمطی‌ها[3] نیز از این نوع (دوم) است که اسماء و صفات خدا را تعطیل می‌کنند و اسم و صفتی را برایش ثابت نکرده، بلکه (با تعطیل اسم و صفت در واقع) مخلوق را از او کامل‌تر می‌دانند چون کمال ذات هر چیز به کمال اسماء و صفات اوست.

شرک نصاری که خدا را خدای سوم می‌دانند.

نوع دوم: شرک کسانی است که با خداوند کسی را اله می‌گیرند و اسماء و صفات و ربوبیت خدا را نیز تعطیل نمی‌کنند مانند شرک مسیحیان که خدا را سومین سه خدا می‌دانند و عیسی علیه السلام و مادرش را خدای اول و دوم می‌پندارند و

---

۱. این جمله ردی است بر بعضی از گمراهان معاصر که شیخ ابن تیمیه و شاگردش ـ ابن قیم ـ را به اعتقاد به قدیمیت عالم متهم می‌کنند. (محقق)

۲. پیروان جهم بن صفوان که او از جبری‌هاست و معتقد به مختار بودن انسان نیست. بدعت او در ترمذ ظهور کرد و سالم بن احوذ مارنی در مرو او را کشت در آخرین عهد پادشاهان بنی امیه و در نفی صفات ازلی با معتزلی ها هم نظر است و از آنان هم فرا تر رفته است. (نگاه الملل و النحل) شهرستانی ج ۱۰۹/۱ و سنن ابو داوود احادیث شماره ۴۷۲۱ تا ۴۷۲۸ و ۴۷۳۲ تا ۴۷۳۳

۳. یک فرقه باطنی هستند که بزرگ آنان قرمط است که خوزستانی الاصل است و در سال ۲۹۳ توسط عامل رحبه بازداشت شد و مکتفی بالله عباسی او را کشت.

هم چنین شرک مجوسیان که حوادث خیر را از نور و حوادث شر را از تاریکی می‌دانند.

هم چنین قدری‌ها که معتقدند موجود زنده خود خالق افعال خود است و مشیت و اراده خدا در آن دخالت ندارد که در این زمینه به مجوسی ها شباهت دارند.[1]

نیز شرک شخصی که با ابراهیم‌علیه السلام مجادله نمود از این قبیل شرک است: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَآجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رِبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ قَالَ أَنَا أُحْيِي وَأُمِيتُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (بقره ۲۵۸)﴾(آیا از (حال) آن کس که چون خدا به او پادشاهی داده بود (و بدان می‌نازید، و) در باره پروردگار خود با ابراهیم محاجّه (می)کرد، خبر نیافتی؟ آنگاه که ابراهیم گفت: (پروردگار من همان کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند.) گفت: (من (هم) زنده می‌کنم و (هم) می‌میرانم.) ابراهیم گفت: (خدا (ی من) خورشید را از خاور برمی‌آورد، تو آن را از باختر برآور.) پس آن کس که کفر ورزیده بود مبهوت ماند. و خداوند قوم ستمکار را هدایت نمی‌کند.)

این شخص خود را شریک خداوند قرار داده است بدین معنا که او نیز می‌میراند و زنده می‌کند چنان که خداوند می‌میراند و زنده می‌کند. پس ابراهیم او را این گونه پاسخ داد: باید بتوانی خورشید را از مغرب بر خلاف جهتی که خدا آن را بیرون می‌آورد طلوع دهی. این استدلال انتقالی نیست بر خلاف آن چه بعضی از اهل جدل و مناظره می‌گویند بلکه الزام بر ورود دلیل است اگر خود را حق می‌پندارد.

نیز از این دسته است شرک کسانی که ستارگان را شریک خدا می‌دانند و آنانرا مدبر امور عالم می‌خوانند چنان که صابئی‌ها[2] چنین عقیده دارند.

همچنین شرک آفتاب پرستان و آتش پرستان.

---

۱. چنان که رسول خداصلی الله علیه وسلم می‌فرماید: (القدریه مجوس هذه الامه) " قدریه، مجوسی های این امت هستند. " نگا تخریج الطحاویه ۳۲۸و۳۲۹ شیخ آلبانی. (محقق)

۲ . آنان که از راه حق بیرون رفتند و راه انبیا را گم کردند و محور باورشان بر تعصب برای روحانی ها ست.

بعضی دیگر می‌پندارند که معبود پایینی آن‌ها را به معبود بالایی نزدیک می‌گرداند و (بدین منوال) بالایی به بالاتر از خود نزدیک می‌کند تا اینکه این خدایان او را به خداوند نزدیک گردانند و گاهی واسطه‌ها را بیشتر می‌کنند و گاه از آن می‌کاهند.!!

شرک در عبادت

اما شرک در عبادت، که از شرک قبلی آسانتر و خفیف تر است و از کسی روی می دهد که معتقد به **لا اله الاالله** است و می‌داند که کسی جز خدا ضرر رساننده و سود دهنده نیست و کسی جز او بخشنده و منع کننده نیست. اما در عمل و عبادت خداوند را به تنهایی مد نظر قرار نمی‌دهد و گاهی به خاطر نفس و گاهی به خاطر طلب دنیا و مقام و منزلت دنیایی و یا کسب جاه و منزلت بین مردم اعمالی را مرتکب می‌شود و در عمل، هم برای خدا و هم برای نفس خود نصیب قائل می‌شود و هم سهم شیطان را می‌دهد و هم سهم مردم را.

این حال و وضع اکثر مردم است و این شرکی است که پیامبرﷺ در مورد آن فرموده است[۱]: (**الشرك فی هذه الأمة أخفى من دبيب النمل قالوا وكيف ننجوا منه يا رسول الله قال اللهم إني أعوذ بك أن أشرك بك وأنا أعلم، وأستغفرك لما لا أعلم**) (شرک در این امت از حرکت مورچه، خفی تر است.گفتند: ای رسول خداﷺ چگونه نجات پیدا کنیم؟ فرمود: بگویید خدایا به تو پناه می‌برم از این که برایت شریک قائل شوم در حالی که میدانم و از تو آمرزش می‌طلبم در آن چه که نمی‌دانم.)

ریا کلا شرک است، چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿**قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا**﴾ (کهف ۱۱۰) (بگو من هم مثل شما بشری هستم و [لی] به من وحی

---

۱. ابن حبان در المجروحین ۱۳۰/۳ . و روایت امام احمد ۴۰۳/۴ و طبرانی در الاوسط ۴۹۴۰ شاهد این حدیث است.

می‌شود که خدای شما خدایی یگانه است پس هر کس به لقای پروردگار خود امید دارد باید به (عمل صالح یا) کار شایسته بپردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد.)

زیرا چنان که خداوند یکتاست و خدایی جز او نیست، همان طور هم باید عبادت فقط برای او باشد و همانطور که خداوند در الوهیت به یگانگی گرفته می‌شود باید به تنهایی هم عبادت شود.

مراد از عمل صالح عملی است که از ریا خالی بوده و مطابق سنت باشد.

از دعای عمر بن خطاب رضی الله عنه این بود که: خدایا عملم را برای خود ثابت گردان و آن را خالصانه برای خود قرار ده و چیزی از آن را به کسی وامگذار[1].

شرک در عبادت ثواب عمل را باطل می‌کند و اگر عمل واجب باشد عقوبت هم دارد و مانند کسی است که هیچ عملی انجام نداده و به خاطر ترک عمل عقوبت می‌شود. زیرا خداوند به عبادت خالصانه برای خود امر نموده چنان که می‌فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاء وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾ (بینه ۵)(به چیزی فرمان نشده بودند جز این که خدا را بپرستند و در حالی که خالصانه و بدون ریا او را فرمان‌برداری کنند و از باطل رویگردان باشند به سوی حق بگروند و نماز برپا دارند و زکات بدهند و دین [ثابت و] پایدار همان است.)

پس هرکه در عبادت مخلص نباشد آن چه را که بدان امر شده انجام نداده است و چیزی که آورده، آن چیزی نیست که به آوردنش امر شده است. پس عملش صحیح نیست و پذیرفته نمی‌شود و خداوند (در حدیث قدسی) می‌فرماید: (**أنا أغني الشركاء عن الشرك فمن عمل عملا أشرك معي فيه غيري فهو للذى أشرك به وأنا منه برئ**)[2] (من بی نیازترین شریک‌ها از شرک هستم و هرکه

۱. روایت از امام احمد در کتاب زهد ص ۱۱۸.
۲. مسلم ۲۹۸۵.

عملی انجام دهد و در آن دیگری را با من شریک گرداند، پس آن عمل از آن کسی است که با من شریک قرار داده شده است و من از آن عمل بیزارم.)

این نوع شرک به شرک اکبر و اصغر تقسیم می‌شود که شرک اکبر خود به بزرگ و بزرگ‌تر (کبیر و اکبر) تقسیم می‌شود و هیچ کدام قابل بخشش نیستند. و شریک قائل شدن برای خداوند در محبت و تعظیم از این دسته است به این صورت که مخلوقی را دوست بدارد همان طور که خدا را دوست می‌دارد و این همان شرکی است که خداوند سبحان در مورد آن می‌فرماید: ﴿**وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَشَدُّ حُبًّا للهِ وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ أَنَّ الْقُوَّةَ للهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ**﴾ (بقره ١٦٥) (برخی از مردم در برابر خدا همانندهایی [برای او] برمی‌گزینند و آن‌ها را چون دوستی خدا دوست می‌دارند ولی کسانی که ایمان آورده‌اند به خدا محبت بیشتری دارند کسانی که [با برگزیدن بت‌ها به خود] ستم نموده‌اند اگر می‌دانستند هنگامی که عذاب را مشاهده کنند تمام نیرو[ها] از آن خداست و خدا سخت شکنجه می‌کند.)

کسانی که دچار این نوع شرک شده‌اند به اله‌های خود می‌گویند (در حالی که همگی در جهنم جمع گشته‌اند): ﴿**تَاللهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ** (شعرا۹۸ـ۹۷)﴾ (سوگند به خدا که ما در گمراهی آشکاری بودیم (۹۷) آنگاه که شما را با پروردگار جهانیان برابر می‌کردیم (۹۸))

معلوم است که مشرکان اینان را در خلقت و رزق دادن و میراندن وزنده کردن و ملک و قدرت، شریک خداوند نکرده‌اند بلکه در حب و خضوع و تذلل آنان را برابر خدا قرار داده‌اند و این نهایت نادانی و ستم است.

چگونه می‌توان خاک را با پروردگار جهانیان برابر قرار داد؟ و چگونه می‌توان بنده را با مالک مساوی گرفت؟ و چگونه می‌توان فقیر و ضعیف و ناتوان و پوچ را با خدای غنی قادر مالک یکی گرفت ؟

چه ظلمی‌از این ظلم زشت‌تر است؟ و کدام داوری از این داوری ستمکارانه

تر است؟ که برای کسی همتا و برابر قرار دهی که در میان مخلوقات برایش همتا و برابری نیست! چنان که خداوند خود می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لله الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ ثُمَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ بِرَبِّهِم يَعْدِلُونَ﴾ (انعام ۱) (ستایش خدایی را که آسمان‌ها و زمین را آفرید و تاریکی‌ها و روشنایی را پدید آورد با این همه کسانی که کفر ورزیده‌اند [غیر او را] با پروردگار خود برابر می‌کنند.)

شرک در اقوال و افعال و اراده و نیت

نوع دیگری از شرک، شرک در افعال و اقوال و قصد و نیت است. شرک در افعال مانند سجده برای غیر خدا ، طواف بر غیر خانه خدا ، تراشیدن سر به نیت عبادت و خضوع برای غیر او ، بوسیدن قبر و دست کشیدن روی آن و سجده برای آن‌ها.

رسول خداﷺ کسانی را که قبر انبیا و صالحین را مسجد قرارداده‌اند و در آن برای خدا نماز می‌خوانند را لعنت نموده است چه رسد به کسانی که قبرها را بت نموده و آن را می‌پرستند ؟

در صحیحین آمده است که پیامبرﷺ فرمود: (**لعن الله اليهود والنصارى أتخذوا قبور أنبيائهم مساجد**)[1] (خداوند یهودیان و مسیحیان را نفرین کند که قبر پیامبرانشان را مسجد کردند.)

هم چنین در صحیح آمده است: (**أن من شرار الناس من تدركهم الساعة وهم أحياء والذين يتخذون القبور مساجد**)[2] (از بدترین مردمان کسانی هستند که هنگام فرا رسیدن قیامت زنده باشند و هم چنین آنان که قبرها را مسجد می‌کنند.)

در صحیح (مسلم) آمده است که پیامبرﷺ فرمود: (**إن من كان قبلكم كانوا**

۱. بخاری ۱۲۶۵ ومسلم ۵۲۹.
۲. امام احمد ۴۳۵/۱ و ابن حبان ۳۴۰.

يتخذون القبور مساجد ألا فلا تتخذوا القبور مساجد فأني أنهاكم عن ذلك)[۱] (همانا کسانی پیش از شما بودند که قبرها را مسجد می‌کردند، آگاه باشید که قبر را مسجد قرار ندهید و بدانید که من شما را از آن نهی می‌کنم.)

و فرموده است: (**اشتد غضب الله علي قوم اتخذوا قبور أنبيائهم مساجد**)[۲] (خداوند بر کسانی که قبر پیامبرانشان را مسجد قرار دادند به شدت غضب گرفته است.) باز رسول خداﷺ فرموده اند: (**إن من كان قبلكم إذا مات فيهم الرجل الصالح بنوا على قبره مسجدا وصوروا فيه تلك الصورة أولئك شرار الخلق عند الله يوم القيامة**)[۳] (کسانی پیش از شما بوده‌اند هنگامی که مردی صالح در میانشان فوت می‌کرد بر روی قبرش مسجد می‌ساختند و آن شکل‌ها را در آن می‌کشیدند، آنان بدترین خلق در روز قیامت نزد پروردگارند.)

این حال و روز کسی است که در مسجدی که بر قبری قرار دارد برای خدا سجده ببرد، وای به حال کسی که برای خود قبر سجده کند!!![۴]

پیامبرﷺ می‌فرمود: (**اللهم لا تجعل قبري وثنا يعبد**)[۵] (خدایا قبرم را بتی قرار نده که پرستیده شود.)

رسول خداﷺ به بزرگ‌ترین و بهترین روش‌ها از توحید دفاع می‌نمود و حتی از نماز سنت در هنگام طلوع خورشید و غروب آن، منع می‌فرمود تا مانع مشابهت با کسانی شود که در این دو وقت برای خورشید سجده می‌برند. و هم چنین از نماز سنت بعد از نماز عصر و صبح منع فرموده‌اند زیرا این دو وقت به دو وقتی که مشرکان برای خورشید سجده می‌برند متصل است.

و در مورد سجده برای غیر خدا فرموده که: (**لاينبغي لأحد أن يسجد لأحد**

---

۱. مسلم ۵۳۲.
۲. عبدالرزاق ۱۵۸۷ و ابن ابی شیبه ۳۴۵/۳.
۳. بخاری ۵۲۳/۱ و مسلم ۳۷۵/۱.
۴. چه بسیارند کسانی که در زمان ما مرتکب این شرک پلید می‌شوند و دیگران را نیز بدان می‌خوانند. از شرک و خرافات به خداوند پناه می‌بریم.
۵. بخاری ۱۲۶۵ ومسلم ۵۲۹.

إلاالله[1] (شایسته نیست هیچ کس برای کسی غیر از خدا سجده کند.)

کلمه «شایسته نیست» در کلام خدا و رسولش نشانه شدیدترین نهی‌هاست چنان که خداوند می‌فرماید: **﴿وَمَا يَنبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا﴾** (مریم۹۲)(برای [خدای] رحمان شایسته نیست که فرزندی برای خود اتخاذ کند.)

﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ﴾(یس۶۹) ([ما] به او شعر نیاموختیم و در خور وی نیست این [سخن] جز اندرز و قرآنی روشن نیست.)

﴿قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا أَن نَّتَّخِذَ مِن دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاء وَلَكِن مَّتَّعْتَهُمْ وَآبَاءهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا﴾ (فرقان۱۸)(می‌گویند پاکی و منزهی برای تو، ما را نسزد که جز تو دوستی برای خود بگیریم ولی تو آنان و پدرانشان را از نعمت برخوردار کردی تا [آنجا که] یاد [تو] را فراموش کردند و گروهی هلاک شدند.)

شرک در لفظ

شرک قائل شدن برای خداوند در لفظ نیز یکی دیگر از انواع شرک می‌باشد مانند قسم خوردن به غیر خداوند.

چنان که امام احمد و ابوداوود روایت می‌کنند که رسول خدا ﷺ فرمود: (**من حلف بغير الله فقد أشرك**)[2] (هر کسی به غیر خدا قسم بخورد بی‌گمان دچار شرک شده است.) و حاکم و ابن حبان نیز آن را صحیح دانسته‌اند.

از این نوع (شرک در لفظ) سخن کسانی است که به مخلوقی می‌گویند: آن چه خدا بخواهد و تو بخواهی (ما شاءالله و شئت). زیرا روایت شده که: (**أنه قال له رجل ما شاء الله وشئت قال أجعلتني لله ندا قل ما شاء الله وحده**)[3] (مردی به

---

۱. ترمذی ۱۱۵۹ و ابن حبان ۴۱۶۲.

۲. حاکم ۱۸/۱ و ۲۹۷/۴ و ابن حبان ۱۱۷۷.

۳. بخاری در ادب المفرد ۷۸۳.

رسول خدا ﷺ گفت: «هر آن چه خدا بخواهد و تو بخواهی» رسول خدا ﷺ فرمود: «آیا مرا شریک خداوند قرار می‌دهی؟ بگو: هر آن چه خداوند به تنهایی بخواهد.»)

این در حالی است که خداوند اراده و خواست را برای بشر نیز تایید کرده است. چنان که می‌فرماید: **لِمَن شَاءَ مِنكُمْ أَن يَسْتَقِيمَ** (تکویر۲۸)(برای هر یک از شما که خواهد به راه راست رود (۲۸))

اگر این سخن نزد رسول خدا ﷺ چنان ناپسند است که آن را در مرتبه شرک می‌داند پس سخن کسانی دیگر در نظر او چگونه است که می‌گویند: من بر خدا و تو توکل می‌کنم، خدا و تو برای من کفایت می‌کنید، من جز خدا و تو چیزی ندارم، این از طرف خدا و توست، این از برکت‌های خدا و توست، در آسمان خدا را دارم و در زمین تو را. و یا می‌گوید به خدا قسم و به زندگی فلان شخص. یا می‌گوید: نذر است برای خدا و فلان شخص. یا می‌گوید: من توبه‌کننده خداوند و فلان شخص هستم یا به خدا و فلان شخص امید دارم و امثال آن.[۱] !!

پس بیا و این الفاظ و سخنان را با سخن آن شخص که به پیامبر ﷺ گفت: هر آن چه خداوند بخواهد و تو بخواهی، مقایسه کن و ببین کدام یک بی ادبانه‌تر و توهین آمیزتر است؟ پس برایت روشن می‌شود گوینده سخنان دیگر بسیار شایسته‌تر است به جوابی که پیامبر ﷺ در پاسخ گوینده‌این سخن [شخص مذکور در حدیث] گفته است.

و اگر آن شخص رسول خدا ﷺ را با خداوند شریک گرفته، همانا دیگران کسانی را که در هیچ چیز با رسول خدا ﷺ برابری نمی‌کنند و بلکه ممکن است از دشمنان خداوند و رسولش نیز باشند با خداوند شریک گرفته‌اند.

پس همانا سجده و عبادت و توکل و انابت و رجوع و تقوا و خشیت و کفایت و توبه و نذر و قسم و تسبیح و تکبیر گفتن و تهلیل و حمدگویی و طلب

---

۱. متاسفانه بسیاری از مردم این جملات و تعارفات را در زندگی روزمره به کار می‌گیرند بدون آن که به معنای آن توجه نمایند، و این در حالی است که دانسته و ندانسته مرتکب شرک به خداوند بی شریک شده‌اند.

مغفرت و حتی تراشیدن سر از روی عبادت و نیز خضوع و طواف و دعا، همه و همه فقط شایسته خداست و حق اوست و برای غیر او جایز نیست چه آن غیر فرشته مقرب باشد و چه انبیاء و رسولان.

در مسند امام احمد آمده است که: (**أن رجلا أتى به إلى النبي قد أذنب ذنبا فلما وقف بين يديه قال اللهم إني أتوب إليك ولا أتوب إلى محمد فقال قد عرف الحق لأهله**)[1] (مردی نزد رسول خداﷺ آورده شد که گناهی مرتکب شده بود وقتی جلو رسول خداﷺ رسید گفت: خدایا من به سوی تو توبه می‌کنم و به سوی محمد توبه نمی‌کنم. رسول خداﷺ فرمود: حق را شناخت برای کسی که شایستگی اش را دارد.)

شرک در قصد و نیت

اما شرک در قصد و نیت مانند دریایی است که ساحل ندارد و بسیار کم‌اند کسانی که از آن نجات یابند، پس هرکه با عملش غیر خدا را اراده کند و یا نیتی غیر از تقرب به سوی او را داشته باشد و پاداشی را از غیر او بخواهد در نیت و قصدش شرک ورزیده است.

اخلاص یعنی این که شخص در اقوال و افعال و قصد و نیت، خود را برای خداوند خالص گرداند و این همان حنیفیت ملت ابراهیم‌ؑ است که خداوند همه بندگان را به آن امر می‌کند و غیر آن را از کسی نمی‌پذیرد و همان حقیقت اسلام است.

﴿وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴾

(آل‌عمران ۸۵) (هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیان‌کاران است.)

این همان ملت ابراهیم ؑ است که هر که از آن روی بگرداند از نادان‌ترین نادانان به شمار می‌رود.

---

۱. احمد ۴۳۵/۳.

حقیقت و ماهیت شرک

هنگامی که‌این مقدمه را دانستی راه برای جواب سؤال مذکور برایت باز می‌گردد. لذا از خداوند یکتا جواب درست و صحیح را در خواست می‌کنیم و می‌گوییم: حقیقت شرک عبارت است از تشبیه گرفتن برای خالق و تشبیه کردن مخلوق به او.

این معنای حقیقی تشبیه است نه ثابت دانستن صفت‌های کمال برای خداوند که خداوند سبحان خود را بدان وصف نموده و رسول خداﷺ نیز او را بدان وصف کرده است.

پس هر کس که قلبش واژگون گشته و چشمش نابیناست، واقعیت را بالعکس می‌بیند و توحید را تشبیه می‌داند و تشبیه را بزرگداشت خدا و اطاعت از او معرفی می‌کند.

پس مشرک کسی است که مخلوق را در خصوصیت‌های الهی به خالق تشبیه می‌کند و از خصوصیت‌های الهی مالکیت بر ضرر و نفع و هم چنین عطا کردن و گرفتن است و این باعث تعلق دعا و خوف و امید و توکل، به تنهایی برای خدا می‌گردد. و هر کس این‌ها را به مخلوقی متعلق بداند آن مخلوق را به خدا تشبیه کرده است. و کسی را که مالکیت ضرر و نفع و زندگی و مرگ و برانگیختن خود را ندارد ـ چه رسد به دیگران ـ به کسی تشبیه کرده است که همه امور در اختیار اوست و همه کارها به سوی او باز می‌گردد. و هرچه خواسته، شده است و هر چه نخواهد، نخواهد شد. کسی نمی‌تواند در برابر عطا کردنش مانع شود و عطا کننده‌ای در برابر منعش وجود ندارد. بلکه اگر در رحمت را به سوی بنده‌ای بگشاید کسی یارای بستن آن را ندارد و اگر ببندد کسی را یارای گشودن نیست. پس از زشت ترین تشبیه‌ها این نوع تشبیه است: یعنی تشبیه گرفتن ناتوان بی‌چیز به ذات توانای بی نیاز.

از خصوصیت‌های الهی کمال مطلق در همه جنبه‌هاست و این که او کسی است که در هیچ جنبه‌ای دارای نقص و عیب نمی‌باشد. و این سبب می‌شود که عبادت فقط مختص او باشد و تعظیم و بزرگداشت و خشیت و دعا و امید و

توبه و بازگشت و توکل و درخواست مدد و یاری و نهایت خضوع همراه نهایت حب، همه و همه لازم است که عقلاً و شرعاً و فطرتا فقط برای او انجام گیـرد. و عقل و شرع و فطرت آن را از غیر او منع می‌کند.

پس هرکه چیزی از آن را برای غیر خدا قرار داد همانا آن غیر را به خدا تشبیه کرده است. به کسی که شبیه و مانندی ندارد. و این زشت‌ترین و باطل‌ترین تشبیه است. و به خاطر شدت زشتی آن و شامل بودن ظلم فراوان خداوند خبر داده کـه کسی که دچار آن شود را نمی‌بخشد هر چند که رحمت را بر خود واجب نموده است.

از خصوصیت‌های الهی، عبودیتی است که بر دو پایه استوار اسـت کـه بـدون آن‌ها پایدار نمی‌ماند: نهایت حب او همراه با نهایت ذلت و خضوع در حضورش. ارزش و جایگاه مخلوقات به اندازه تفاوتشان در این زمینه متفاوت است.

هر کسی حب و ذلت و خضوع را برای غیر او قرار دهد آن کـس را در حـق خالص خدا به او تشبیه کرده است؛ و محال است شریعتی از شـرایع آن را تاییـد کند و زشتی و نادرستی آن در فطرت و عقل مستقر است. لکن شیاطین، فطرت و عقل بسیاری از مردم را تغییر داده و فاسد کرده‌اند.

از خصوصیت‌ها و حق‌های الهی، سجده است. و هرکه برای غیر خدا سـجده برد مخلوق را به او تشبیه کرده است و از آن است توکل، هرکه به غیر خدا توکل کند آن کس را به خدا تشبیه کرده است.

و از آن است توبه، هرکه برای غیر خدا توبه کند آن کـس را بـه خـدا تـشبیه کرده است؛ و از آن است قسم خوردن از روی تعظیم و بزرگداشت.

این از لحاظ تشبیه قراردادن، و اما از لحاظ تشبیه شدن به او:

هر کسی احساس بزرگی و عظمت کند و مردم را به مدح و تعظیم و خـضوع و امید و تعلق قلب به او از روی خوف و رجا و پناه و کمک، دعوت کـند خـود را به خدا تشبیه ساخته و در ربوبیت و الوهیت با خداوند سـبحان منازعـه کـرده است. و شایستگی آن را دارد که خداوند او را به سختی خوار کند.

در صحیح مسلم آمده اسـت کـه رسـول خـداﷺ در حـدیثی قدسـی فرمـود:

(العظمة ازاری و الکبریاء ردائی، فمن نازعنی واحدا منهما عذبته)[1] (عظمت و بزرگی ازار (لباس پایین تنه) من است و کبریاء و بزرگی ذاتی ردای (لباس بالا تنه) من است هرکس در این مورد با من نزاع کند او را شکنجه خواهم داد.)

اگر مصوران [نقاشان موجود زنده] از جمله کسانی هستند که در روز قیامت سخت ترین عذاب‌ها به آن‌ها می‌رسد به علت این که فقط در صفت صنع، خود را به خداوند تشبیه کرده‌اند پس حال کسانی که در خصوصیت‌های ربوبیت و الوهیت خود را به خداوند تشبیه می‌کنند چگونه خواهد بود؟

چنان که رسول خداﷺ می‌فرماید: **(أشد الناس عذابا یوم القیامة المصورون یقال لهم أحیوا ما خلقتم)**[2] (گرفتارترین مردم در عذاب روز قیامت صورتکشان هستند. و به آن‌ها گفته می‌شود آن چه را خلق کرده‌اید زنده کنید.)

هم چنین در صحیحین آمده است که رسول خداﷺ فرمود: **(قال الله عزوجل: ومن اظلم ممن ذهب یخلق خلقا کخلقی، فلیخلقوا ذرة، او لیخلقوا حبة، او لیخلقوا شعیرة)**[3] (خداوند عزوجل می‌فرماید: چه کسی ستمکارتر است از کسی که می‌آید مانند من می‌آفریند، پس (اگر می‌توانند) مورچه‌ای بیافرینند یا دانه‌ای بیافرینند یا دانه جوی بیافرینند.)

پس این حال کسانی است که خود را در صفتی به خداوند متشابه ساخته‌اند چه رسد به کسانی که در اسم‌های خاص ربوبیت و الوهیت خود را به خداوند متشابه سازند؟ و هم چنین کسانی که اسم‌هایی را بر می‌گزینند که فقط مخصوص خداوند است مانند: ملک الاملاک و یا حاکم الحکام و امثال آن.

در صحیحین روایت شده که رسول خداﷺ فرمود: **(أن أخنع الاسماء عند الله رجل یسمی بشاهان شاه « ملک الملوک » ولا ملک الا الله)**[4] (همانا از زشت‌ترین

---

۱. مسلم ۲۶۲۰.
۲. بخاری ۵۶۰۷ و مسلم ۲۱۰۸.
۳. بخاری ۷۱۲۰ و مسلم ۲۱۱۱.
۴. بخاری ۵۲۵۳ و مسلم ۲۱۴۳.

اسم‌ها نزد خداوند کسی است که خود را «شاهنشاه» یا پادشاه پادشاهان می‌خواند. در حالی که پادشاهی جز خداوند سبحان وجود ندارد.)

در لفظ دیگری آمده است که: (**أغيظ رجل على الله رجل يسمى بملك الاملاك**)[۱] (مبغوض‌ترین مرد نزد خداوند کسی است که خود را ملک‌الملوک یا شاهنشاه نامیده است.)

این خشم خداست برکسی که خود را در اسمی به خداوند شبیه ساخته که شایسته‌ی غیر خدا نیست زیرا او به تنهایی پادشاه پادشاهان است و او حاکم تمام حکام است و اوست که بر تمام حکام حکم می‌کند نه غیر او.

سوءظن داشتن به خداوند از بزرگ‌ترین گناهان محسوب می‌شود

در این جا به اصل مهمی‌اشاره می‌شود که حل مسئله را در پی دارد. و آن این است که بزرگ‌ترین گناه نزد خداوند، سوءظن به اوست. زیرا کسی که به خداوند سوءظن دارد اغلب خلاف کمال خداوند را گمان می‌برد. و چیزی را گمان می‌برد که نقض کننده‌ی اسماء و صفات پاک خداوند است. و به همین سبب خداوند کسانی را که به او سوء ظن دارند را به عواقبی وعده می‌دهد که به غیر آنان وعده داده نشده است.

چنان که می‌فرماید:﴿ **وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّانِّينَ بِاللهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ دَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ اللهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءتْ مَصِيرًا**﴾(فتح ٦)([تا] مردان و زنان نفاق پیشه و مردان و زنان مشرک را که به خدا گمان بد برده‌اند عذاب کند بد زمانه بر آنان باد و خدا بر ایشان خشم نموده و لعنتشان کرده و جهنم را برای آنان آماده گردانیده و [چه] بد سرانجامی است (٦))

خداوند در جواب کسی که یک صفت از صفات او را انکار نموده است می‌فرماید:﴿ **وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنتُم بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ**﴾

---

۱. مسلم ۲۱۴۳.

(فصلت ۲۳) (همین بود گمانتان که در باره پروردگارتان بردید شما را هلاک کرد و از زیانکاران شدید (۲۳))

همچنین از زبان خلیلش ابراهیم‌ؑ در سوره صافات می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَاذَا تَعْبُدُونَ * أَئِفْكًا آلِهَةً دُونَ اللهِ تُرِيدُونَ * فَمَا ظَنُّكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (صافات۸۷-۸۵) (چون به پدر[خوانده] و قوم خود گفت چه می‌پرستید (۸۵) آیا غیر از خدا به دروغ خدایانی [دیگر] می‌خواهید (۸٦) پس گمانتان به پروردگار جهانیان چیست (۸۷))

یعنی چه گمان می‌برید آنگاه که خداوند شما را مجازات کند در حالی که غیر او را عبادت کرده‌اید؟ و چه گمان می‌برید در حالی که غیر او را با او عبادت کرده‌اید ؟

کاش چیزی را گمان می‌کردید که شایسته او بود از جمله این که او بر همه چیز داناست و بر هر چیزی تواناست. و از غیر خود بی نیاز است و غیر او بدو نیازمندند، و او بر پادارنده‌ی عدالت میان مخلوقات است و او تنها مدبر مخلوقات است بدون نیاز به کسی که او را مشارکت کند. او جزئیات امور را می‌داند و چیزی از او مخفی نیست. و او هر چیزی را کافی و بس است. به کمک کننده و یاری گری نیاز ندارد و در ذات خود رحمان است و در رحمت خود به کسی که او را به عطوفت آورد، نیازی ندارد چنان که حال پادشاهان و رؤسا چنین است زیرا آنان به کسانی محتاجند که حال رعایا و مردم را به آنان بازگو کنند و کسانی که آنان را در رفع احتیاجات کمک کنند و کسانی که آن‌ها را با شفاعت به عطوفت وا دارند و لذا واسطه‌هایی را در اطراف دارند که نشانگر ضعف‌ها و ناتوانی‌ها و کاستی‌هایشان است.

اما خداوند قادر بر همه چیز وبی نیاز از هرکس و عالم بر تمام امور، و رحمان و رحیمی است که رحمتش همه چیزو همه کس را فرا گرفته است، واسطه قرار دادن میان این چنین پروردگاری و میان مخلوقاتش در ربوبیت و الوهیت و توحیدش توهین و نادانی، و سوءظن به او است و محال است که خود

چنین چیزی را برای بندگانش تشریع کند.

لذا روشن می‌شود که عابد کسی است که خداوند را بزرگ شمرده و او را یگانه اله بداند و در درگاهش خاضع وذلیل باشد. زیرا فقط خداوند است که مستحق نهایت تعظیم وجلال است، و این حق خالصانه برای اوست. و از بزرگ‌ترین ظلم‌ها این است که حقش را برای غیر او ادا کنی. و برای او شریک قائل شوی. مخصوصاً اگر کسی را با او شریک گردانی که آن کس خود بنده و تحت فرمان خدا قرار دارد. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿ضَرَبَ لَكُم مَّثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هَل لَّكُم مِّن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم مِّن شُرَكَاء فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاء تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ (روم۲۸)

([خداوند] برای شما از خودتان مثلی زده است آیا در آن چه به شما روزی داده‌ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن [مال با هم] مساوی باشید و همان طور که شما از یکدیگر بیم دارید از آن‌ها بیم داشته باشید این گونه آیات خود را برای مردمی که می‌اندیشند به تفصیل بیان می‌کنیم (۲۸))

یعنی اگر خود شما دوست ندارید که بنده‌هایتان را در رزق و اموال خود شریک کنید چگونه جایز می‌دانید که بندگان مرا در چیزی که که همان الوهیت است و فقط شایسته من است با من شریک گردانید در حالی که کسی دیگر شایستگی آن را ندارد و برای غیر من جایز نیست. پس هرکه چنین بپندارد آنچنان که شایسته است قدر مرا ندانسته و عظمت مرا نشناخته و مرا به یگانگی نگرفته است. چنان که خداوند می‌فرماید:﴿ يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِن دُونِ اللهِ لَن يَخْلُقُوا ذُبَابًا وَلَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَإِن يَسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَا يَسْتَنقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوبُ * مَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ إِنَّ اللهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ(حج۷٤_۷۳) ﴾(ای مردم مثلی زده شد پس بدان گوش فرا دهید کسانی را که جز خدا می‌خوانید هرگز [حتی] مگسی نمی‌آفرینند هر چند برای [آفریدن] آن اجتماع کنند و اگر آن مگس چیزی از آنان برباید نمی‌توانند آن را بازپس گیرند طالب و مطلوب هر دو ناتوانند (۷۳) قدر خدا را چنان که در خور اوست

نشناختند در حقیقت خداست که نیرومند شکست‌ناپذیر است (۷٤))

پس آن چنان که شایسته است قدر خداوند را ندانسته کسی که همراه با خداوند کسانی را شریک می‌گیرد که ضعیف‌ترین حشره را که مگس است نمی‌توانند خلق کنند و اگر مگسی چیزی را ازآنان برباید از گرفتن آن چیز از او ناتوانند. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا قَدَرُوا اللهَ حَقَّ قَدْرِهِ وَالْأَرْضُ جَمِيعًا قَبْضَتُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالسَّماوَاتُ مَطْوِيَّاتٌ بِيَمِينِهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ(زمر٦٧)﴾(و خدا را آنچنان که باید به بزرگی نشناخته‌اند و حال آن که روز قیامت زمین یکسره در قبضه [قدرت] اوست و آسمان‌ها به هم پیچیده به دست اوست او منزه است و برتر است از آن چه [با وی] شریک می‌گردانند(٦٧))

پس به راستی قدر خداوند توانای مقتدر را چنان که شایسته است ندانسته‌اند که موجودات ضعیف و ناتوان وعاجز را با او شریک گرفته‌اند. و هم چنین کسانی هم که می‌پندارند خداوند پیامبری را نفرستاده و کتابی نازل نفرموده، قدر خداوند را آن چنان که شایسته است نمی‌دانند. زیرا چیزی را به او نسبت می‌دهند که شایسته او نیست و او را نسبت به مخلوقات خود بی تفاوت می‌دانند و هدف از خلق این همه مخلوق را باطل و عبث می‌دانند.

هم چنین قدر خداوند را آن چنان که شایسته اوست ندانسته‌اند کسانی که حقایق اسماء و صفات او را نفی می‌کنند و سمع و بصر و اراده و اختیار و علو او بر مخلوقاتش و کلام و تکلم او با هرکه بخواهد را نفی می‌کنند و یا مشیت و اراده بندگان را تحت مشیت و اراده او نمی‌دانند. و خداوند از آن چه شبیهان به مجوس می‌گویند بالاتر و والاتر است.

هم چنین قدر خداوند را ندانسته‌اند کسانی که می‌گویند: خداوند انسان رابه خاطر چیزی عقوبت می‌دهد که انسان را به آن مجبور کرده است و قدرت و تاثیری برای انسان قرار نداده است.!! و همه کارها و افعال از خدا صادر می‌شود و بندگان را به سبب چیزی که به آن وادارشان کرده عقوبت می‌دهد. در حالی که

در عقل و فطرت مشخص است که اگرآقا و سروری بنده‌اش را به کـاری وا دارد و سپس به خاطر انجام آن کار او را سرزنش کند و عقوبت دهـد کـاری زشـت و ناپسند مرتکب شده است. پس چگونه عادل‌ترین عـادل‌هـا و احکـم‌الحـاکمین و ارحم‌الراحمین بنده اش را به خـاطر چیـزی کـه توانـایی و دخـالتی در انجـام آن نداشته، عقوبت می‌دهد آن هم تا ابد !؟

خداوند بسیار بالاتر و والاتر است از این پندار، و سخن اینـان از دیگـری نیـز شرورانه‌تر و ناپسندتر است و به راستی هـر دو دسـته، خداونـد را آن چنـان کـه شایسته است نشناخته‌اند.

هم چنین خدا را چنان که شایـسته اوسـت نمـی‌شناسـند کـسانی کـه او را از کثافات و پلیدی‌ها دور نمی‌دارند و او را در هر جایی قرار می‌دهنـد و بلکـه او را از عرشش که باید برآن استواء یابد مصون می‌دارند.

﴿مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُوْلَئِكَ هُوَ يَبُورُ﴾(فاطر۱۰)(هر کس سربلندی می‌خواهـد سـربلندی یکسره از آن خداسـت سخنان پاکیزه به سوی او بالا می‌رود و کار شایـسته بـه آن رفعـت مـی‌بخـشد و کسانی که با حیله و مکر کارهای بد می‌کننـد عـذابی سخت خواهنـد داشـت و نیرنگشان تباه می گردد (۱۰))

درحالی که فرشته‌ها و جبرئیل به سویش بالا می‌روند و از نزدش نـزول کـرده و پایین می‌آیند:**﴿ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾**(سجده۵)(کار [جهان] را از آسـمان بـه زمـین اداره مـی‌کنـد آن‌گاه [نتیجه و گزارش آن] در روزی که مقـدارش آن چنـان کـه شـما [آدمیـان] برمی‌شمارید هزار سال است به سوی او بالا می‌رود (۵))

سپس اورا از تخت پادشاهی‌اش دور می‌خواننـد و او را در مکـان‌هـایی قـرار می‌دهند که انسان وحتی حیوانات از قرارگرفتن در آن مکان‌ها دوری می‌کنند.

و خداوند را چنان که شایسته است نشناخته کـسی کـه بـرای او زن و فرزنـد

قرار می‌دهد یا می‌پندارد که در مخلوقاتش حلول کرده است؛ و قدر خدا را چنان که شایسته اوست نشناخته کسی که می‌گوید خداوند ممکن است اولیایش را که حتی کوچک‌ترین گناهی نکرده‌اند عذاب دهد و وارد جهنم گرداند و یا دشمنانش را که حتی به او ایمان نیاورده‌اند پاداش داده و وارد بهشت گرداند.

در حالی که خداوند در کتابش این امر را مردود دانسته و انکار فرموده است و آن را بدترین داوری‌ها در مورد خود معرفی کرده است. چنان که فرموده است: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ذَٰلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ * أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ(ص۲۸_۲۷)﴾(آسمان و زمین و آن چه را که میان این دو است به باطل نیافریدیم این گمان کسانی است که کافر شده [و حق‌پوشی کرده]اند پس وای از آتش بر کسانی که کافر شده‌اند (۲۷) یا [مگر] کسانی را که‌ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند چون مفسدان در زمین می‌گردانیم یا پرهیزگاران را چون پلیدکاران قرار می‌دهیم (۲۸))

نیز می‌فرماید: ﴿ أم حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَن نَّجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَّحْيَاهُم وَمَمَاتُهُمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ(جاثیه۲۱) وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ (جاثیه۲۲)(آیا کسانی که مرتکب کارهای بد شده‌اند پنداشته‌اند که آنان را مانند کسانی قرار می‌دهیم که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند [به طوری که] زندگی و مرگشان یکسان باشد چه بد داوری می‌کنند (۲۱) و خدا آسمان‌ها و زمین را به حق آفریده است، و تا هر کسی به [موجب] آن چه به دست آورده پاداش یابد و آنان مورد ستم قرار نخواهند گرفت (۲۲))

و می‌فرماید: ﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ * مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾ (قلم۳۶_۳۵) (پس آیا فرمانبرداران را چون بدکاران قرار خواهیم داد (۳۵) شما را چه شده؟ چگونه داوری می‌کنید؟ (۳۶))

هم چنین قدر خداوند را ندانسته آن که می‌پندارد خداوند مرده را زنده

نمی‌گرداند و کسانی که در قبرها هستند را زنده نمی‌گرداند و مردم را در روزی که نیکوکار را جزای نیک و گناهکار را جزای بد دهد جمع نمی‌کند تا حق ظالم را از مظلوم بگیرد و هم چنین قدر خداوند را چنان که شایسته اوست ندانسته‌اند کسانی که امرش را به جا نمی‌آورند و نهیش را مرتکب می‌شوند و حقش را ضایع می‌گردانند و یادش نمی‌کنند و قلبشان از یاد او غافل است. و طاعت مخلوق برایشان از طاعت خالق مهمتر است.

همین طور کسانی که نگریستن خداوند بر خودشان و اطلاع وی از احوالشان را کوچک می‌پندارند در حالی که در قبضه قدرت او قرار دارند و پیشانیشان در دست اوست و در عین حال، نگریستن مخلوق و اطلاع مخلوق از خود را بزرگ دانسته و از آن شرم و حیا می‌کنند و از مردم می‌ترسند و از خدا ترسی ندارند و با مردم با توانی بیشتر از توان خود برخورد می‌کنند و هنگام برخورد با خداوند کوتاهی و سستی می‌کنند و اگر کاری را برای مخلوقی انجام دهند با جدیت و تلاش به آن می‌پردازند و آن را بر مصالح خود ترجیح می‌دهند و وقتی حق خدا را ادا می‌کنند طوری ادا می‌کنند که اگر برای مخلوقی مانند خودش هم بود از او راضی نمی‌شد.

آیا قدر خداوند را چنان که شایسته اوست شناخته، کسی که بین او و دشمنش در حق‌هایی که فقط مختص خداست مشارکت قائل می‌شود همانند تعظیم و اطاعت و خضوع و بیم و امید ؟

و اگر نزدیک‌ترین مخلوق نزد خداوند هم به او شریک گرفته شود باز توهین به خدا و شرک محسوب می‌شود چه رسد به این که مبغوض‌ترین شخص و بزرگ‌ترین دشمنش، برایش شریک قرار داده شود.

به راستی کسی که غیر خدا را عبادت کند در واقع کسی جز شیطان را عبادت نکرده است چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿ **أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ** ﴾(یس ٦٠-٦١) (ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید زیرا وی دشمن

آشکار شماست (۶۰) و این که مرا بپرستید این است راه راست (۶۱))

هنگامی که مشرکین می‌پنداشتند که فرشتگان را عبادت می‌کنند، در واقع عبادتشان برای شیطان بود. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ (سبا ۴۰) قَالُوا سُبْحَانَكَ أَنتَ وَلِيُّنَا مِن دُونِهِم بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُم بِهِم مُّؤْمِنُونَ﴾(سبا ۴۱) ([یاد کن] روزی را که همه آنان را محشور می‌کند آنگاه به فرشتگان می‌فرماید آیا این‌ها بودند که شما را می‌پرستیدند (۴۰) می‌گویند منزهی تو، سرپرست ما تویی نه آن‌ها، بلکه جنیان را می‌پرستیدند بیشترشان به آن‌ها اعتقاد داشتند (۴۱))

پس شیطان مشرک را به عبادتش دعوت می‌کند و به او چنان می‌نمایاند که فرشته را عبادت می‌کند و هم چنین کسانی که خورشید و ماه و ستارگان را عبادت می‌کنند گمان می‌برند که روحانیت این ستارگان را عبادت می‌کنند و آن‌ها هستند که مشرکان را مخاطب قرار می‌دهند و نیازشان را برطرف می‌کنند. و به همین دلیل وقتی خورشید طلوع می‌کند شیطان جلو آن قرار می‌گیرد و کافران بر خورشید سجده می‌کنند و در واقع سجده‌شان برای شیطان صورت می‌گیرد و هم چنین در هنگام غروب و هم چنین کسانی که مسیح و مادرش را عبادت می‌کنند در واقع آن دو را عبادت نمی‌کنند و شیطان را عبادت می‌کنند و همه‌ی این‌ها تحت این آیه قرار می‌گیرد که: ﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَن لَّا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ * وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ﴾ (یس ۶۱-۶۰) (ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را میپرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست (۶۰) و این که مرا بپرستید این است راه راست (۶۱))

هیچ انسانی غیر خدا را عبادت نمی‌کند مگر این که عبادتش برای شیطان صورت می‌گیرد. خداوند می‌فرماید: ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ قَدِ اسْتَكْثَرْتُم مِّنَ الإِنسِ وَقَالَ أَوْلِيَآؤُهُم مِّنَ الإِنسِ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِيَ أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلاَّ مَا شَاء اللهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ(انعام۱۲۸)﴾ ([یاد کن] روزی را که همه آنان را گرد می‌آورد [و می‌فرماید]

ای گروه جنیان از آدمیان [یعنی در اغوا کردن و گمراه نمودنشان.] فراوان یافتید و هواخواهان آن‌ها از [نوع] انسان می‌گویند پروردگارا برخی از ما از برخی دیگر بهره برداری کرد و به پایانی که برای ما معین کردی رسیدیم [خدا] می‌فرماید جایگاه شما آتش است در آن ماندگار خواهید بود مگر آن چه را خدا بخواهد [که خود تخفیف دهد] آری پروردگار تو حکیم داناست (۱۲۸))

این اشاره‌ای ظریف بود به‌اینکه چرا شرک بزرگ‌ترین گناه کبیره است؟ و چرا خداوند بدون توجه آن را نمی‌بخشد و آن را موجب ورود ابدی در آتش قرار داده است؟ و محال است خداوند عبادت غیر خود را برای بندگانش تشریع کند.

شرک و کبر با عبادت خدوند منافات دارند

پس هنگامی که شرک بزرگ‌ترین گناهی است که با هدف آفرینش مخلوقات منافات دارد پس نزد خدا بزرگ‌ترین گناه کبیره است. و کبر و دنباله‌های آن نیز چنین هستند، همانا خداوند مخلوقات را خلق کرده است و کتاب‌ها را نازل فرموده که عبادت فقط برای او باشد و اطاعت از او صورت گیرد و شرک و کبر با این هدف در تضادند و به همین دلیل خداوند بهشت را بر اهل شرک و کبر حرام فرموده و کسی را که ذره‌ای کبر در قلبش داشته باشد وارد بهشت نمی‌کند.

سخن گفتن از جانب خدا بدون داشتن علم در مورد اسماء و صفات و افعال او

گفتن چیزی از جانب خدا بدون علم در اسماء و صفاتش و وصف کردن او بر خلاف آن چه خود را بدان وصف نموده و رسولشﷺ او را وصف کرده است مخالف حکمت خداوندی است که خلق و امر را در اختیار دارد و جسارت در ربوبیت و خصوصیات خداوند است و اگر آگاهانه و از روی علم از سوی کسی صورت گیرد عنادی است که از شرک بزرگ‌تر و بدتر است. زیرا مشرکی که به صفات خداوند اقرار می‌کند از کسی که راه تعطیل را در پیش گرفته و صفات کمال خداوند را انکار می‌کند بهتر است. زیرا کسی که به پادشاهی پادشاهی اقرار می‌کند ولی در بعضی امور کسی را با او شریک می‌گیرد از کسی

که صفت پادشاهی پادشاه را تماماً انکار می‌کند بهتر است.

در تعطیل کردن صفات، دردی است که درمانی برای آن وجود ندارد و لذا از امام و رهبر تعطیل گران که فرعون است نقل شده که به انکار این سخن موسی ﷺ برخاست که فرمود: پروردگار من بر آسمان‌ها قرار دارد. او گفت: ﴿وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَّعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ * أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعَ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا وَكَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءُ عَمَلِهِ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ (غافر۳۷ـ۳٦)﴾(فرعون گفت ای هامان برای من کوشکی بلند بساز شاید من به آن راه‌ها برسم (۳٦) راه‌های [دستیابی به] آسمان‌ها تا از خدای موسی اطلاع حاصل کنم و من او را سخت دروغ‌پرداز می‌پندارم و این گونه برای فرعون زشتی کارش آراسته شد و از راه [راست] بازماند و نیرنگ فرعون جز به تباهی نینجامید (۳۷))

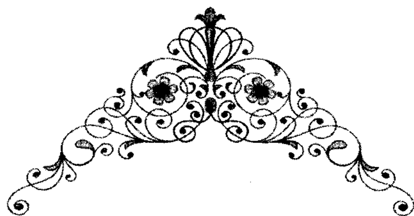
شیخ ابوالحسن اشعری در کتاب‌هایش در رد تعطیل کنندگان به این آیه اشاره می‌کند. پس سخن گفتن از جانب خداوند بدون علم با شرک همراه و متلازم است و چون بدعت، جهل به صفات خداوند و تکذیب چیزی است که خداوند خود از آن خبر داده است، لذا از بزرگ‌ترین گناهان شمرده می‌شود و نزد شیطان از گناهان کبیره نیز دوست داشتنی‌تر است چنان که بعضی از سلف گفته‌اند: «بدعت نزد شیطان از گناه دوست داشتنی تر است زیرا از گناه توبه صورت می‌گیرد ولی از بدعت توبه صورت نمی‌گیرد.»

ابلیس گفته است: (انسان‌ها را با گناه به هلاکت انداختم و آنان مرا با توبه و **لااله الاالله** به هلاکت انداختند، وقتی چنین دیدم هوی و هوس را میانشان گسترش دادم پس گناه می‌کردند و توبه نمی‌نمودند، چون گمان می‌کردند عمل نیکی انجام می‌دهند.)

معلوم است که گناهکار به خود ضرر می‌رساند و لی مبتدع به خود و دیگران و فتنه و بلای مبتدع متوجه اصل دین است ولی فتنه گناهکار متوجه شهوت و امیال اوست.

مبتدع بر صراط مستقیم نشسته و دیگران را از آن باز می‌دارد ولی گناهکار چنین نیست و مبتدع به صفات و کمال خداوند دست درازی می‌کند و گناهکار چنین نیست.

مبتدع در مقابل آن چه پیامبرﷺ آورده می‌ایستد و خلافش را می‌گوید در حالی که گناهکار چنین نیست و مبتدع راه آخرت را بر مردم می بندد ولی گناهکار به سبب گناه حرکتش [به سوی آخرت] کند است.



فصل هشتم: گناهان کبیره بعد از شرک

ظلم نزد خداوند از بزرگ‌ترین گناهان کبیره است.

هنگامی که ظلم و ستمگری با عدلی که آسمان‌ها و زمین بدان بر پا شده‌اند در تضاد است ـ در حالی که ـ خداوند پیامبرانش ـ درود و سلام خداوند بر آن‌ها باد ـ را فرستاده و کتاب‌هایش را نازل فرموده تا مردم عدالت را به پا دارند، پس ظلم از بزرگ‌ترین گناهان کبیره نزد خداوند به شمار می‌رود و درجه و اندازه‌اش در بزرگی به اندازه‌ی فسادش می‌باشد و این که انسان فرزندی را که طفلی کوچک و بی گناه است به قتل رساند در حالی که خداوند سبحان قلب‌ها را بر محبت و رحمت و عطوفت بر او خلق کرده است و بالاخص پدر و مادر را در این مورد برتری آشکار داده است، پس این که او را بکشد از ترس این که در طعام و نوشیدنی و مالش با او شریک شود از زشت‌ترین و سخت‌ترین ظلم‌هاست. و قتل والدینی که سبب وجود شخص شده‌اند و قتل خویشاوندانش نیز چنین است. و درجه‌های قتل بر حسب زشتی قتل و شایستگی کسی که او به قتل رسانده است در زنده نگه داشتن [مقتول، و نه کشتن او] تفاوت دارد و به همین دلیل معذب‌ترین مردم در روز قیامت کسی است که پیامبری را کشته و یا پیامبری او را کشته است و بعد از او کسی است که امام یا عالمی را که مردم را به عدالت امر می‌کند و به سوی خدا دعوت می‌نماید و در دینشان آن‌ها را نصیحت می‌کند، می‌کشد.

خداوند عقوبت کسی که عمداً انسان مومنی را می‌کشد آتش ابدی همراه با غضب خداوند جبار و لعنت او و آماده شدن عذابی بزرگ برایش قرار داده است.

و این باعث کشتن عمدی انسان مؤمن [به عنوان قصاص] می‌شود، اگر مانعی در برابرش ممانعت نکند.

خلافی در این نیست که اسلام آوردن از روی اختیار بعد از قتل، از تنفیذ و اجرای قتل مانع می‌شود. اما آیا توبه‌ی انسان مسلمان بعد از ارتکاب قتل از عقوبتش ممانعت می‌کند؟

از سلف و خلف دو قول در این مورد وارد است که هر دو قول از امام احمد روایت شده‌اند. کسانی که می‌گویند توبه از اجرای عقوبت مانع نمی‌شود، به نظر آن‌ها حقی برای شخص ـ مقتول ـ وجود دارد که در دنیا به او ادا نمی‌شود و او با مظلومیت و بی عدالتی از دنیا رفته است پس باید در آخرت حقش ادا بشود.

گفته‌اند: و آن چه که وارث دریافت می‌کند فقط به خاطر حقی است که خداوند او را در گرفتن یا گذشت از آن مخیّر نموده است، اما مقتول از آن چه وارثش دریافت می‌کند چه سودی می‌برد؟ و با دریافت وارثش کدام بی عدالتی و ستم که به او رسیده است برایش حاصل جبران می‌شود؟

این درست‌ترین دو قول در این مساله است: که حق مقتول با دریافت وارث ساقط نمی‌شود. و این دو قول از پیروان امام احمد و امام شافعی و غیر آن‌ها آمده است.

گروهی دیگر نظر دارند که با توبه و دریافت حق از جانب وارث عقوبت ساقط می‌شود زیرا توبه ما قبل خود را نابود می‌کند و گناهی که [اتل] مرتکب شده است، حدش بر او اقامه شده است. گفته‌اند: اگر توبه اثر کفر و سحر را نابود می‌کند در حالی که گناهشان از قتل بیشتر است، پس چگونه نمی‌تواند اثر قتل را نابود کند؟ در حالی که خداوند توبه‌ی کافرانی را که اولیای خدا را به قتل رسانده‌اند پذیرفته است و آن‌ها را از بهترین بندگانش قرار داده است و کسانی که اولیایش را به آتش کشیده‌اند و در دینشان دچار فتنه نموده‌اند به توبه فرا خوانده است چنان که فرموده است: **﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً﴾**(زمر ۵۳) (بگو: ای بندگانم! ای آنان که در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید

نگردید. قطعاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد.)

این در مورد کسی است که توبه کند در حالی که مرتکب کفر شده است پس حال کسی که گناه کم‌تری مرتکب شده است چگونه است؟

گفته اند: و چگونه بنده از گناهانش توبه می‌کند و بعد از توبه بر آن گناهان عقوبت می‌شود؟ پس ابطال این امر در شریعت خداوند واضح و آشکار است.

نیز گفته اند: که توبه‌ی این گناهکار بدین صورت است که خود را تسلیم نموده است و چون تسلیم شدنش برای مقتول ممکن نیست پس شارع ولی او را به جای او قرار می‌دهد و تسلیم شدن او برای وارث و برای مقتول را در تسلیم کردن و ادای مالی قرار داده است که باید به وارث پرداخت شود و این به معنای تسلیم شدن در مقابل موروث است.

اما تحقیق در این مسئله: در قتل سه حق وجود دارد: حقی برای خداوند و حقی برای مقتول و حقی برای ولی مقتول. اگرقاتل از روی اختیارخود را به ولی تسلیم کند درحالی که ازآنچه که انجام داده پشیمان است و ترس خدا را در دل دارد و توبه‌ی کامل نموده است، حق خداوند با توبه وحق ولی با پرداخت [دیه] یا توافق و یا گذشت ساقط می‌شود و حق مقتول باقی می‌ماند که خداوند آن حق را در روز قیامت ازطرف بنده توبه کار نیکوکار ادا می‌کند و میانشان صلح برقرار می‌نماید و نه حق [مقتول] را ضایع می‌کند ونه توبه [قاتل] را.

توبه کردن درمورد حق مالی

اما در مسأله مال اختلاف وارد است، عده‌ای گفته‌اند اگرحقی را که در مال بر او وارد است به وارث [صاحب حق] ادا کند در آخرت گناهی بر او نیست چنان که در دنیا از آن مبرا شده است.

عده‌ای گفته‌اند: [چنین نیست] بلکه حق کسی که به او ظلم شده است تا روز قیامت بردوش اوست و صاحب حق با دریافت حق توسط وارثانش، ستمی بر او وارد شده، جبران نشده است، زیرا شخص ظالم از سود بردن شخص مظلوم از آن مال در طول زندگیش مانع شده است و آن شخص مرده و نفعی از مال خود

نبرده است و این ظلمی‌است که [شخص مظلوم] در آن به حق خود نرسیده است و کسانی که از مال استفاده می‌کنند غیر از خود او هستند؛ و بنا را براین قرار داده‌اند که اگرمال از کسی به کسی دیگر انتقال داده شود و وارثان متعدد شدند حق شامل همگی است، چون این حقی است که بر او واجب است به تمام آن‌ها ادا کند در صورتی که وارث باشند و این قول جماعتی از پیروان مالک و احمد می‌باشد.

شیخ مارحمه الله بین این دودسته داوری نموده است و گفته است: اگر شخص موروث توانایی دریافت مالش راداشته باشد اما آن را دریافت نکند تا این که بمیرد آنگاه طلب حق در آخرت برای وارث می‌باشد چنان که در دنیا نیز چنین است. اما اگر موروث به دلیل ظلم وستم توانایی درخواست و طلب مالش را نداشته باشد پس طلب حق درآخرت برای اوست.

پس اگر موروث مالی را به ظلم از دست داده باشد و نتواند آن را پس بگیرد مانند این که کسی بنده او را کشته باشد یا خانه‌اش را آتش زده باشد و یا طعام و نوشیدنی‌اش را خورده باشد و ... پس امثال این‌ها از موروث تلف شده است نه از وارث. و حق مطالبه آن برای کسی است که از ملک او تلف شده است [یعنی موروث].

پس گفته می‌شود: اگر مال، زمین یا مسکنی باشد که بعد از مرگ باقی بماند پس ملک وارث است و واجب است شخص غصب کننده در هر زمان آن را به وارث بدهد و اگرعین مال را به او ندهد حق مطالبه آن را نزد خداوند خواهد داشت چنان که حق مطالبه آن را در دنیا دارد.

خلاصی از این سؤال ممکن نیست مگراینکه گفته شود که: هر دو [هم وارث و هم موروث] حق مطالبه را دارند چنان که اگر مال مشترکی متعلق به چند نفرغصب شود هرکدام از آن‌ها می‌تواند حق خود را مطالبه نماید.

مفسده قتل و گناه قاتل

هنگامی که قتل، چنین مفسده‌ای دارد خداوند در مورد آن می‌فرماید:﴿ مِنْ

أَجْلِ ذَلِكَ كَتَبْنَا عَلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنَّهُ مَن قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً ﴾(مائده۳۲) (به همین جهت بر بنی‌اسرائیل مقرّر داشتیم که (متجاوز کشته شود، چرا که) هرکس انسانی را بدون ارتکاب قتل، یا فساد در زمین بکشد، چنان است که گوئی همه انسان‌ها را کشته است، و هرکس انسانی را از مرگ رهائی بخشد، چنان است که گوئی همه مردم را زنده کرده است)

بسیاری ازمردم در فهم این آیه دچار مشکل شده‌اند و گفته‌اند: معلوم است که گناه کسی که صد نفر را کشته است از گناه کسی که یک نفر را کشته بیشتر است، و این بدین خاطر است که گمان می‌برند تشبیه در این آیه مربوط به مقدار گناه و عقوبت آن است، در حالی که لفظ آیه بر این دلالت ندارد و تشبیه کردن چیزی به چیزی دیگر [شباهت] در تمام خصوصیات و احکام آن را در برنمی‌گیرد.

همانا خداوند می‌فرماید: **﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا عَشِيَّةً أَوْ ضُحَاهَا﴾** (نازعات ٤٦)(روزی که آنان برپائی رستاخیز را می‌بینند (چنین احساس می‌کنند که در جهان) گوئی جز شامگاهی یا چاشتگاهی از آن درنگ نکرده‌اند و به سر نبرده‌اند.)

نیز می‌فرماید: **﴿كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ مَا يُوعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّن نَّهَارٍ﴾**(احقاف۳۵) (روزی که ایشان چیزی را مشاهده می‌کنند که بدیشان وعده داده می‌شد، انگار که آنان مدّتی از یک روز در دنیا مانده‌اند.)

این آیات نمی‌رساند که ماندن آن‌ها در دنیا فقط این مقداربوده است.

رسول خداﷺمی‌فرماید: (**من صلى العشاء فى جماعة فكأنما قام نصف الليل ومن صلى الفجر فى جماعة فكأنما قام الليل كله**)[1] (هرکس نماز عشا را با جماعت بخواند مانند این است که نصفی ازشب را به نماز ایستاده باشد و هر کس نماز صبح را به جماعت بخواند مانند این است که تمام شب را به نماز ایستاده باشد.) یعنی

---

۱. مسلم ۶۵۶.

اگر نماز صبح و عشا را با جماعت بخواند، چنان که با لفظ دیگری آمده است.

واضح‌تر از این نیز این قول رسول خداست ﷺ که می‌فرماید: (**من صام رمضان وأتبعه ستا من شوال فكأنما صام الدهر**)[۱] (هر کس رمضان را روزه بگیرد و شش روز از ماه شوال را نیز به دنبال آن روزه باشد مانند این است که تمام سال را روزه گرفته باشد.) و نیز این قول که می‌فرماید:(**من قرأ قل هو الله أحد فكأنما قرأ ثلث القرآن**)[۲] (هرکس سوره «**قل هوالله احد**» را بخواند مانند این است که یک سوم قرآن را خوانده باشد.)

معلوم است که ثواب کسی که این اعمال را انجام دهد با ثواب کسی که اعمالی که به آن‌ها شبیه شده را انجام می‌دهد برابری نمی کند و اگر میزان ثواب آن‌ها برابر بود برای کسی که نماز عشا و صبح را به جماعت بخواند در نماز شب غیر از خستگی نفعی نمی‌بود.

بعد از ایمان، به هیچ کس چیزی بافضیلت‌تر از فهم کلام خدا و رسولش ﷺ داده نشده است و این فضلی است که خداوند به هرکس که بخواهد عطا می‌کند.

اگر گفته شود وجه تشبیه قاتل یک نفر با قاتل تمام مردم [در آیه] در چیست؟

گفته می‌شود در چند چیز:

یکی این که هر دوی آن‌ها نافرمان خدا و رسولش ﷺ می‌باشند و با امر او مخالفت کرده‌اند و در معرض عقوبت او قرار دارند و خشم او را به همراه دارند و شایسته ماندگاری ابدی در جهنم هستند و عذاب دردناکی برایشان آماده گشته است. و اما تفاوت‌شان در درکات عذاب است و گناه کسی که پیامبر یا امام عادل یا عالمی را که مردم را به عدالت امرمی‌کند به قتل می‌رساند مانند گناه کسی نیست که کسی را به قتل می‌رساند که مردم او را نیک نمی‌دانند.

دوم این که هردو شایستگی دارند که خونشان ریخته شوند.

سوم این که هردو در جرأت به اقدام در ریختن خون حرام برابرند و کسی که

---

۱. مسلم ۲۰۴.

۲. ترمذی ۲۸۹۸.

یک نفررا به ناحق و برای فساد در زمین و گرفتن مالش بکشد، به کشتن هر تعداد که امکانش را داشته باشد نیز جرات خواهد داشت.

از این روست که او با کشتن یک نفر قاتل و فاسق و ظالم و عصیانگر نامیده می‌شود همان طور که با کشتن تمام مردم هم همان نامیده می‌شود. و از این روست خداوند چنین قرار داده است که: (مومنان در محبت و ترحم و رابطه‌شان با یکدیگر مانند یک جسم هستند که اگر عضوی از آن به درد آید بقیه‌ی اعضا نیز با تب و شب بیداری با او همدردی می‌کنند.)[1] و اگر قاتل عضوی از این جسم را از بین ببرد مانند این است که تمام جسم را از بین برده باشد و تمام اعضا به درد می‌آیند و هر که مؤمنی را اذیت کند مانند این است که تمام مومنان را اذیت کرده باشد و اذیت همه‌ی مومنین اذیت تمام مردم را به دنبال دارد زیرا خداوند به خاطر مؤمنانی که میان مردم هستند عذاب را از آن‌ها دفع می‌کند و اذیت پناه دهنده اذیت پناه شونده را به دنبال دارد.

رسول خداﷺ فرموده است که:(**لاتقتل النفس ظلما بغير حق الا كان على ابن آدم الأول كفل منها لأنه أول من سن القتل**)[2] (هیچ نفسی از روی ظلم کشته نمی‌شود مگر این که نصیبی از خون او بر گردن اولین فرزند آدم [قابیل] است؛ زیرا او اولین کسی است که راه و رسم کشتن را پدید آورده است.)

این وعید برای اولین شخص زناکار و دزد و شراب‌خور نیامده است، هر چند اولین مشرک از اولین قاتل به این وعید شایسته‌تر است زیرا اولین کسی است که رسم شرک را آورده است. و به همین دلیل رسول خداﷺ عمرو ابن لحی خزاعی را در حالی دید که با بزرگ‌ترین عذاب جهنم، شکنجه می‌شد زیرا اولین کسی بود که دین ابراهیم نبی را تغییر داد.[3]

خداوند می‌فرماید:﴿ **وَلَا تَكُونُوٓاْ أَوَّلَ كَافِرِۭ بِهِۦ** ﴾(بقره۴۱)(نخستین کافران به آن نباشید) یعنی تا کسانی که بعد از شما هستند به شما اقتدا نکنند و با این کار گناه

---

۱. چنان که در بخاری ۶۰۰۹ و مسلم ۲۵۸۶ روایت شده است.
۲. بخاری ۳۳۳۵ و مسلم ۱۶۷۷.
۳. بخاری ۴۶۲۳ و مسلم ۲۸۵۶.

کفر آنان نیز به شما برسد و حکم کسی که روشی ناپسند را به وجود آورد و متابعت شود هم چنین است.

در جامع ترمذی از ابن عباس روایت شده است که رسول خداﷺ فرمود:(**يجيء المقتول بالقاتل يوم القيامة ناصيته ورأسه بيده واوداجه تشخب دما يقول يا رب سل هذا فيم قتلني**)[1] (در روز قیامت مقتول همراه قاتل می‌آید در حالی که پیشانی و سر او را به دست دارد و از رگ‌هایش خون می‌ریزد. می‌گوید: خدایا از این بپرس چرا مرا کشت؟ و توبه را برای ابن عباس یادآوری کردند. و این آیه را تلاوت کرد: ﴿**وَمَن يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُّتَعَمِّداً فَجَزَآؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِداً فِيهَا**﴾(نساء۹۳) (و کسی که مؤمنی را از روی عمد بکشد کیفر او دوزخ است و جاودانه در آن‌جا می‌ماند)

سپس گفت: این آیه نسخ و تبدیل نشده است، پس چگونه توبه برای او باقی می‌ماند؟ ترمذی این حدیث را حسن دانسته است.

نیز در این زمینه از نافع روایت شده است که گفت: روزی عبدالله بن عمر به کعبه نگاه کرد و گفت: چقدر بزرگی و چه قدر حرمت تو بزرگ است! و همانا حرمت مؤمن نزد خدا از حرمت تو هم بزرگ‌تر است.

در صحیح بخاری از ابن عمر روایت شده است که گفت رسول خداﷺ فرمود:(**لا يزال المؤمن فی فسحة من دينه ما لم يصب دما حراما**)[2] (مؤمن مدام در گشایش در دینش است مادامیکه خونی را به حرام نریزد.)

هم چنین بخاری از ابن عمر روایت می‌کند که گفت: (از گرفتاری‌هایی که خارج شدن از آن برای کسی که خود را در آن بیندازد ممکن نیست ریختن خون حرام است.)

در صحیحین از ابوهریره به صورت مرفوع چنین روایت شده است: (**سباب المؤمن فسوق وقتاله كفر**)[3](فوش دادن به مسلمان فسق است و کشتنش کفر است)

---

۱. ترمذی ۳۰۲۹.

۲. بخاری ۶۴۶۹.

۳. بخاری ۵۶۹۷ و مسلم ۶۴.

و نیز در آن دو از ابوهریره آمده است که رسول خداﷺ فرمود: (**لاترجعوا بعدي كفارا يضرب بعضكم رقاب بعض**)[1] (بعد از من کافر نشوید بدین گونه که بعضی از شما گردن بعضی دیگر را بزنند.)

در صحیح بخاری آمده است که رسول خداﷺ فرمود:(**من قتل معاهدا لم يرح رائحة الجنة وإن ريحها يوجد مسيرة أربعين عاما**)[2] (هر کس کافری را که با او پیمان بسته شده است بکشد بوی بهشت به مشامش نمی‌رسد و همانا بوی بهشت از فاصله‌ای به اندازه‌ی چهل سال احساس می‌شود.)

این عقوبت کسی است که دشمن خدا را که در عهد و امان خداست بکشد پس عقوبت کسی را که بنده‌ی مومنش را بکشد چگونه است؟

پس اگر زنی به خاطر این که گربه‌ای را آن قدر حبس کرده بود تا از گرسنگی و تشنگی مرده بود وارد آتش شد و رسول خداﷺ او را در آتش دید در حالی که آن گربه صورت و سینه‌اش را می‌خراشید، پس عقوبت کسی که بدون گناه مومنی را حبس می‌کند تا بمیرد چگونه است؟

در بعضی از سنن آمده است که رسول خداﷺ فرمود:(**لزوال الدنيا أهون علي الله من قتل مؤمن بغير حق**)[3] (از بین رفتن دنیا نزد خداوند از کشته شدن مؤمنی به ناحق، سبک‌تر و کم‌تر است.)

مفسده‌ی زنا از بزرگ‌ترین مفاسد است

هنگامی که مفسده‌ی زنا از بزرگ‌ترین مفاسد است ـ که مخالف مصلحت عالم در حفظ نسل است و با حفظ آبرو و محرمات و دوری از چیزهایی که بزرگ‌ترین دشمنی را بین مردم به وجود می‌آورد مخالف است ـ لذا بعد از مفسده‌ی قتل از جمله‌ی کبائر قرار می‌گیرد و خداوند در کتابش و رسول خداﷺ در سنتش آن‌ها را همراه یکدیگر آورده‌اند.

---

۱. بخاری ۶۶۶۶ و مسلم ۶۵.
۲. بخاری ۶۵۱۶.
۳. ترمذی ۱۳۴۵ .

امام احمد می‌گوید: بعد از قتل نفس گناهی را بزرگ‌تر از زنا نمی‌دانم.

خداوند تحریم آن را تاکید نموده و فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللهِ إِلَٰهاً آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَاماً * يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً * إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلاً صَالِحاً فَأُوْلَئِكَ يُبَدِّلُ اللهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللهُ غَفُوراً رَّحِيماً (فرقان ۷۰ـ۶۸)﴾ (و کسانیند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند، و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند. چرا که هر کس (یکی از) این (کارهای ناشایست شرک و قتل و زنا) را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند (۶۸) عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد، و خوار و ذلیل، جاودانه در عذاب می‌ماند. (۶۹) مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که خداوند (گناهان چنین کسانی را می‌بخشد و) بدی‌ها و گناهان (گذشته) ایشان را به خوبی‌ها و نیکی‌ها تبدیل می‌کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است (۷۰)

پس زنا را با شرک و قتل نفس همراه نموده است و جزای آن را تا ابد ماندن در عذاب مضاعف قرار داده است، مگر این که شخص با توبه و ایمان و عمل صالح خود را از آن برهاند و خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلاً﴾ (اسرا ۳۲) (و به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است.)

پس خداوند از فحشای زنا در ذات آن خبر داده است که زشتی آن به آخر رسیده است به گونه‌ای که زشتی آن در عقل‌ها جای گرفته و حتی نزد بسیاری از حیوانات نیز زشت و قبیح است چنان که بخاری در صحیحش[1] از ابن عمربن میمون الاودی روایت می‌کند که گفت: در زمان جاهلیت میمون نری را دیدم که با میمونی ماده زنا کرد. پس میمون‌ها بر آن دو اجتماع نموده و هر دو را رجم

---

۱. بخاری ۳۸۴۹.

کردند تا این که مردند.[۱]

پس خداوند خبر داده که زنا راه و رسمی زشت است زیرا راه هلاکت و نابودی و بی چیزی در دنیاست و راه عذاب و خواری در آخرت است.

چون به نکاح در آوردن همسران پدران از زشت‌ترین صورت‌های آن است باسرزنش بیشتری به طورخاص ذکر شده است لذا خداوند می‌فرماید: ﴿ **وَلاَ تَنكِحُواْ مَا نَكَحَ آبَاؤُكُم مِّنَ النِّسَاء إِلاَّ مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَمَقْتاً وَسَاء سَبِيلاً** ﴾ (نساء ۲۲) (و با زنانی ازدواج نکنید که پدران شما با آنان ازدواج کرده‌اند. چرا که این کار، عمل بسیار زشتی است و مبغوض بوده و روش بسیار نادرستی است، مگر آن چه گذشته است.)

خداوند رستگاری انسان را در حفظ عورت از زنا قرار داده است که بدون آن رستگاری ممکن نیست چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿ **قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ * وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ * إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ * (فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاء ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ** ﴾ (مومنون ۷-۱) (مسلّماً مؤمنان پیروز و رستگارند. (۱) کسانیند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند. (۲) و کسانیند که از (کردار) بیهوده و (گفتار) یاوه رویگردانند. (۳) و کسانیند که زکات مال به در می‌کنند. (٤) و عورت خود را حفظ می‌کنند. (٥) مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان نیست. (٦) اشخاصی که غیر از این (دو راه زناشوئی) را دنبال کنند، متجاوز بشمار می‌آیند. (۷))

این آیات شامل سه چیزاست: هرکس که عورتش را از حرام حفظ نکند از

---

۱. لازم به تذکر است که اولا این روایت هر چند در صحیح بخاری هم روایت شده باشد لکن حدیث محسوب نمی‌شود زیرا فرموده رسول خداﷺ نیست و ثانیا حافظ ابن حجر رحمه الله در کتاب فتح الباری شرحی طولانی بر این حدیث نوشته است و از اختلاف علما در قبول و رد این روایت و نیز اختلاف در فهم آن خبر داده است.چنانکه عده‌ای این روایت را مربوط به میمونهایی می‌دانند که قبلا انسانهایی بوده اند که مسخ شده اند و این گونه احکام در بین آن‌ها باقی مانده است و عده‌ای دیگر می‌گویند ممکن است که‌این اتفاق توسط جنیان صورت گرفته باشد که در شکل میمون ظاهر شده باشند و ابن عبدالبر می‌گوید: در این حدیث نسبت زنا به غیر مکلفین و نیز اقامه حد بر حیوانات وجود دارد که‌این نزد علما منکر است.برای اطلاع بیشتر به شرح آن در فتح الباری رجوع نمایید.

رستگاران نیست و از سرزنش شدگان و متعدیان است. پس رستگاری را از دست داده و شایسته بدخواهی، دشمنی و مستحق سرزنش است، لذا نبرد با بیماری شهوت از بسیاری از این‌ها آسان‌تراست. و نظیر آن مانند این که خداوند انسان را سرزنش می‌نماید که نا آرام خلق شده است و برخوشی و ناخوشی، صبر ندارد بلکه اگرخیری به او برسد منع می‌کند و بخل می‌ورزد و اگر شری به او برسد بی‌تابی می‌کند. مگر کسی که خداوند او را در جمله نجات یافتگان مستثنی کرده باشد. چنان که می‌فرماید:﴿ **وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ (۲۹) إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (۳۰)فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاء ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ(۳۱)** ﴾ (معارج ۳۱ -۲۹)(آن کسانی که عورت خود را محافظت می‌دارند.(۲۹) مگر از زنان و کنیزان خود، که در این صورت لومه و سرزنشی بر ایشان نیست. (۳۰) آنان که فراتر از این را بطلبند، متعدّی و متجاوز بشمارند(۳۱))

خداوند پیامبرش ﷺ را امر می‌کند که مؤمنان را به پوشاندن چشمشان و حفظ عورتشان از گناه فرمان دهد و به آنان تعلیم دهد که خداوند اعمال آن‌ها را می‌بیند و بر آن‌ها اطلاع دارد:﴿ **يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ** ﴾ (غافر۱۹) (خداوند از دزدانه نگاه کردن چشم ها و از رازی که سینه‌ها در خود پنهان می‌دارند، آگاه است) و چون ابتدای زنا از ناحیه چشم است امر به چشم پوشی، قبل از امر به حفظ عورت آمده است و مبدأ این گناه نگاه است چنان که آتش‌های بزرگ از شراره‌های آتشین کوچک پدید می‌آیند، پس ابتدا نظری کوچک است، سپس فکر کردن در آن و سپس اقدام به آن و بعد خطا و گناه.

به همین دلیل گفته شده است هرکس این چهار چیز را محافظت کند دین خود را حفظ کرده است: نگریستن، به خاطر آوردن و فکرکردن، سخن گفتن، اقدام کردن. لذا شایسته است که شخص دربان نفس خود باشد و بر این چهار روزنه مراقبت کند که از آنها دشمن بر او وارد می‌شود و خانه‌اش را جستجو می‌کند و به هر چه برسد نابودش می‌کند.

چگونه گناه بر شخص راه می یابد؟

گناه بیشتراز چهار در برانسان وارد می‌شود که هر کدام از این درها را در فصلی ذکر خواهیم کرد.

همانا نگریستن، که پیشوا و فرستاده شهوت است و حفظ آن اساس حفظ عورت است و هرکه چشمش را رها کند خود را در هلاکت افکنده است چنان که رسول خداﷺ می‌فرماید: (**لاتتبع النظرة النظرة فإنما لك الأولى وليست لك الاخرى**)[1] (به دنبال یک نگاه، نگاهی دیگر نینداز زیرا نگاه اول (که بدون قصد است) از آن توست و نگاه دیگر (که از سر اختیار است) از آن تونیست (و به زیانت خواهد بود).)

و می‌فرماید: (**غضوا أبصاركم واحفظوا فروجكم**)[2] (چشمان خود را از گناه بپوشانید و عورتتان را از گناه حفظ کنید.)

هم چنین می‌فرماید: (**إياكم والجلوس على الطرقات قالوا يا رسول الله مجالسنا مالنا بد منها قال فإن كنتم لا بد فاعلين فأعطوا الطريق حقه قالوا وما حقه قال غض البصر وكف الأذى ورد السلام**)[3] (از نشستن بر سر راه‌ها دوری کنید. گفتند: ای رسول خداﷺ! آن‌جا جای نشستن ماست و چاره‌ای جز این نداریم. فرمود: اگر به انجام آن ناچارید پس حق راه را ادا کنید. گفتند: حقش چیست؟ فرمود: پوشاندن چشم از گناه و دست برداشتن از اذیت و جواب دادن سلام.)

ریشه بسیاری از گناهانی که به انسان می‌رسد نگاه است. زیرا نگاه خاطره به دنبال دارد و آن هم فکر به دنبال دارد و فکر شهوت به دنبال دارد و شهوت اراده به دنبال دارد سپس به عزمی محکم تبدیل می‌شود و گناه صورت می‌گیرد، اگر مانعی از آن ممانعت نکند و به همین دلیل گفته شده است: صبر بر پوشاندن چشم از صبر کردن بر درد بعد از آن آسان‌تر است.

---

۱. ابوداوود ۲۱۴۹ و ترمذی ۲۷۷۷.

۲. احمد ۳۲۳/۵ و حاکم ۳۵۸/۴.

۳. بخاری ۶۲۲۹ و مسلم ۲۱۲۱.

همچنین از آفت‌های نگریستن این است که حسرت و آه به دنبال دارد که شخص بر آن قدرت و صبر ندارد و این از بزرگ‌ترین دردهاست که: چیزی را ببینی که بر دوری آن صبر نداری و در به دست آوردنش هم قدرتی نداری.

از ورودی‌های گناه به خاطر آوردن وفکر کردن است

اما خطورات که امر آن دشوارتر است و مبدا خیر و شر است و اراده و عزم از آن حاصل می‌شود و هرکس بر خطورات خویش نظارت داشته باشد مالک زمام نفس خود خواهد بود و هر که خطوراتش براو غلبه نماید نفسش بر او غلبه یافته است.

خطورات به صورت مداوم برقلب وارد می‌شود تا این که به آرزویی باطل تبدیل می‌شود: ﴿**كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاء حَتَّى إِذَا جَاءهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً وَوَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ**﴾(نور ۳۹) (به سرابی می‌ماند که در بیابان بی‌آب و علفی شخص تشنه‌ای آن را آب پندارد: امّا هنگامی که به سراغ آن رود، اصلاً چیزی نیابد، مگر خدا را که به حساب او برسد و سزای (عمل) وی را به تمام و کمال بدهد. و خداوند در حسابرسی سریع است)

بی اراده‌ترین انسان‌ها کسی است که به جای امور حقیقی به آرزوهای دروغین راضی شده و آن را برای خود انتخاب کرده و زینت خویش گردانده است و قسم به خدا که این با ارزش‌ترین کالای تهیدستان و مضرترین چیز برای انسان است و ناتوانی و تنبلی و کوتاهی و پشیمانی از آن به وجود می‌آید. و شخص خیال‌پرداز به محض این که حقیقتی حسی را از دست بدهد صورتی از آن را در قلبش مجسم نموده و به رسیدن به آن در وهم و خیالی که در فکر خود تصور نموده قناعت می‌ورزد.

این به درد او نمی‌خورد و مانند گرسنه و تشنه‌ای است که در خیال خود غذا و آبی را تصور کند در حالی که نمی‌خورد و نمی‌نوشد. و ماندن در این حالت نشانه پستی و فرومایگی نفس است و بزرگی نفس و رشد و پاکی آن در این است که هر خیالی را که حقیقت ندارد از خود دور کند و اجازه ندهد به ذهنش خطور کند.

خطورات اقسامی‌دارد که درچهار اصل محدود می‌شوند:

خطوراتی که به وسیله آن منافع دنیوی به دست می‌آید.

خطوراتی که به وسیله آن ضررهای دنیوی دفع می‌شود.

خطوراتی که به وسیله آن منافع و مصالح اخروی کسب می‌شود.

خطوراتی که به وسیله آن ضررهای اخروی دفع می‌شود.

پس باید شخص خطورات و افکار خودرا در این چهار قسم منحصر کند و اگر جمع شدن چند مورد از آن‌ها برایش ممکن بود آن‌ها را رها نکند و اگر ممکن نبود مهمترین را که ترس از دست دادنش را دارد گرفته، و دیگری را که از اهمیت کمتری برخوردار است به تاخیر اندازد.

دو قسم دیگرباقی می‌ماند:

یکی: مهم است ولی ازبین نمی‌رود. دوم: مهم نیست اما از دست می‌رود.

در هرکدام دلیلی برای جلو انداختن موجود است و این باعث حیرت و تردید می‌شود اگر مهم به جلو افتد ترس از دست دادن غیر مهم می‌رود و اگر غیر مهم به جلو افتد ترس آن می‌رود که مشغول شدن به غیر مهم انسان را از مهم باز دارد و این به دلیل آن است که دو چیز که امکان جمع شدنشان وجود ندارد و هیچ کدام جز با از دست دادن دیگری ممکن نمی‌شود در مقابل هم قرار گرفته‌اند. و در واقع این جا مکان به کارگیری عقل و فهم و شناخت است و از این جا بلند می‌شود هر کس که بلند شد و پیروز می‌شود آن که پیروز شد و نابود می‌شود هر آن که نابود گشت. و بیشتر کسانی که عقل و معرفت بر آن‌ها دشوار است را خواهی دید که غیر مهمی را که ازدست نمی‌رود به مهمی‌که ازدست رفتنی است ترجیح می‌دهند و کسی را نمی‌بینی که از این امر سالم باشد، ولی کم و زیاد دارد.

حکم در این باب براساس قاعده بزرگی است که مدار شرع و قدر بر آن استوار است و خلق و امر به آن برمی‌گردد و آن ترجیح مصلحت بزرگ‌تر است هر چند که مصلحت کوچک‌تر از دست رود و افتادن در مفسده کوچک‌تر است برای این که مفسده بزرگ‌تر دفع شود.

خطورات و افکار انسان عاقل از این تجاوز نمی‌کند و شرایع براساس آن آمده

و مصالح دنیا و آخرت جز بر پایه آن استوار نمی‌ماند و بزرگ‌ترین و سودمندترین فکر آن است که برای خدا و روز آخرت باشد. پس آن چه که برای خداست عبارت است از:

یکی: تفکر در آیاتی که خداوند نازل فرموده و فهم منظورآن، و همانا خداوند آن آیات را برای تفکر نازل فرموده است نه فقط برای تلاوت کردن وبلکه تلاوت وسیله‌ای برای تفکر است.

بعضی از سلف گفته‌اند: خداوند قرآن را نازل فرموده تا به آن عمل شود و تلاوت قرآن را هم عمل محسوب نموده‌اند.

دوم: تفکر در آیات مشهود [در اطراف و آفاق و انفس] و عبرت گرفتن از آن‌ها و استدلال بدان‌ها براسماء و صفات و حکمت و احسان و نیکوکاری و وجود خداوند. همانا خداوند بندگانش را برتفکر در آیات و تدبر در آن‌ها تشویق نموده و غافلان را سرزنش نموده است.

سوم: تفکر در نعمت ها و احسان خداوند و انواع نعمت‌هایی که بر مخلوقات ارزانی داشته است و نیز در وسعت رحمت و مغفرت و بردباری خداوند.

و این سه مورد، معرفت و محبت و بیم وامید به خداوند در قلب را به دنبال دارند و مداومت بر تفکر در آن‌ها همراه ذکر، قلب را با شناخت و محبت کاملا رنگ می‌کند.

چهارم: تفکر در عیب نفس و نقص عمل، و این تفکر بسیار سودمندتر است و در شکستن نفس اماره موثر است و اگر نفس اماره شکسته شود نفس مطمئنه زندگی می‌یابد و حکم درون از آن او خواهد بود و قلب زنده شده و نفس مطمئنه امیران و سربازانش را در مصلحت خود پخش خواهد نمود.

پنجم: تفکر در وقت و اهتمام به آن. زیرا انسان عارف بر وقتش ملازمت دارد و اگر آن را ضایع کند مصالح خود را ضایع نموده است و همه‌ی مصلحت‌ها از وقت سرچشمه می‌گیرد و اگر آن را ضایع گرداند به مصلحت دست نمی‌یابد.

امام شافعی می‌گوید: با صوفیان همنشین شدم و جز دو سخن از آنان بهره‌ای

نبردم: یکی این قول بود که زمان چون شمشیر است اگر قطعش نکنی تو را قطع خواهد کرد. و دیگری اگر نفس خود را به حق مشغول نکنی تو را به باطل مشغول خواهد کرد.

وقت انسان در حقیقت عمر اوست و ماده‌ی زندگی ابدی در نعمت ماندگار و یا زندگی تنگ در عذاب دردناک است. وقت از حرکت ابرها سریعتر می‌گذرد. پس آن چه از وقت که برای خدا و با خدا باشد همانا زندگی و عمر انسان است و غیرآن زندگی محسوب نمی‌شود و مانند زندگی حیوانات است و اگر انسان وقت خود را با غفلت و شهوت و آرزوهای باطل از بین ببرد و بهترین زمانی را که صرف کرده، صرف خواب و بطالت کرده باشد پس مرگ چنین شخصی از زندگی او بهتر است. و اگر نصیبی از نماز شخص جز آنکه در آن تعقل نموده برایش نیست، پس ازعمر هم غیر از آن چه که با خدا و برای خدا بوده، نصیبی ندارد.

غیراز این اقسام بقیه خطورات و افکار یا از جمله وسوسه‌های شیطانی است و یا آرزوهای باطل و نیرنگ‌های دروغین.

بدان که گذر خطورات بر ذهن ضرری نمی‌رساند و آن چه ضرر می‌رساند طلب آن و گفتگو با آن است. پس فکر مانند عابری است در راهی، که اگر او را ترک کنی می‌گذرد و از تو منصرف می‌شود و اگر اورا طلب کنی با سخن تو را سحر نموده و فریب می‌دهد.

خداوند دو نفس را در انسان قرار داده است: یکی نفس اماره و دیگری نفس مطمئنه. که‌این دو با هم در تضادند و هر چه بر یکی از این دو سبک بیاید بر دیگری سنگین است و هر کدام از چیزی لذت ببرد دیگری از آن درد می‌کشد و هیچ چیزبر نفس اماره دردناک‌تر از عمل برای خدا و ترجیح رضای او بر هوی و هوس نیست و هیچ چیز بر نفس مطمئنه از عمل برای خدا و اجابت هوی و هوس سخت‌تر نیست.

فرشته همراه نفس مطمئنه، در سمت راست قلب است و شیطان با نفس اماره در طرف چپ، و جنگ ادامه دارد تا اجل شخص فرارسد. و همانا باطل مشخص و همراه شیطان ونفس اماره است و حق نیز مشخص و همراه نفس مطمئنه است

و پیروزی با کسی است که صبرکند و هر کدام که صبر کند و مصابره نماید و نگهبانی دهد و تقوای خدا را رعایت کند عاقبت دنیا و آخرت از آن اوست.

همانا خداوند حکمی نموده است که تا ابد قابل تغییر نیست: که عاقبت از آن تقوا و متقین است. و قلب صفحه بی‌نقشی است، و خطورات نقش‌هایی‌اند که برآن زده می‌شود و کدام عاقل دوست دارد که نقش صفحه قلبش دروغ و غرور و نیرنگ و آرزوی باطل و سراب واهی باشد؟ و چه حکمت و علم و هدایتی با این نقوش همراه است ؟

بسیاری از صاحبان سلوک، سلوک خویش را بر دوری از خطورات و افکار بنا نهاده اند وسعی کرده اند که اجازه ندهند چیزی به قلبشان خطور کند تا قلب راحت بوده وقابلیت کشف حقایق را داشته باشد.

اینان چیزی را حفظ نموده‌اند وچیز دیگری را نادیده گرفته‌اند. آنان قلب را از خطورات خالی نگه داشته اند و چون شیطان آن را خالی یافته است بذر بطالت را در قالب‌هایی کاشته است و بر آن‌ها توهم نموده که این بزرگ‌ترین و بالاترین چیز است و آن را با فکری که اساس علم و هدایت است تعویض نموده است. و اگر قلب از این خطورات [علم و هدایت] خالی باشد شیطان محل را خالی می‌یابد و آن را متناسب با حال صاحبش مشغول می‌نماید و اگر نتواند او را به افکار پست مشغول نماید او را به تجرد و فراغت و دوری از اراده‌ای که به صلاح شخص است مشغول می‌کند و اراده‌ای که به صلاح شخص است اراده کردن دین خداوند در آن چه دوست دارد و بدان رضایت دارد، و اشتغال به شناخت آن به تفصیل و برپاداشتن و اجرای آن در مخلوقات است.

پس شیطان آن‌ها را گمراه نموده بدین صورت که آن‌ها را به ترک این امور و تعطیل آن به بهانه زهد در تفکر در دنیا و اسباب آن دعوت نموده است. و به آن‌ها تلقین نموده که کمالشان در آن است ولکن هیهات که چنین باشد. بلکه کمال در پر نمودن قلب از خطورات و افکار به دست آوردن رضایت خدای متعال از شخص و مردم است. پس کامل‌ترین مردم کسی است که بیشتر در فکر جلب رضایت خداوند باشد چنان که ناقص‌ترین آنان کسی است که در فکر

هوی و هوس خود باشد.

عمربن خطاب رضی الله عنه را در حالی می‌بینیم که فکر کسب رضایت خداوند چنان به او فشار آورده که آن را در نماز نیز به کار می‌برد و سپاهش را در نماز تجهیز و آماده می‌کند و جهاد و نماز را با هم جمع می‌کند.[۱] و این بابی است در وارد نمودن چند عبادت در یک عبادت؛ که بابی بزرگ است و جز قلبی زیرک و توانا در علم و با اراده‌ای بلند، کسی وارد آن نمی‌شود به گونه‌ای که با یک عبادت به عبادت‌های مختلفی نائل می‌شود و این فضل خداوند است که به هرکه بخواهد عطا می‌نماید.

از ورودی‌های گناه سخن گفتن و به زبان آوردن است

اما سخن گفتن، پس حفظ آن بدین صورت است که لفظی بیهوده از دهان خارج نشود بدین صورت که سخنی نگوید مگر این که سود و فایده‌ای در دینش داشته باشد واگر خواست سخن بگوید بنگرد که آیا سود و فایده‌ای دارد یا نه؟ اگر سودی در آن نیست از گفتن آن خودداری کند و اگر در گفتن آن سود بود بنگرد آیا سخن دیگری هست که از این سخن سودمندتر باشد؟ که آن را به وسیله‌این سخن ضایع نکند.

اگرخواستی از درون قلب کسی آگاه شوی از حرکت زبانش راهنمایی بگیر که تورا بر قلبش آگاه می‌کند چه صاحبش بخواهد چه نخواهد.

یحیی‌بن معاذ می‌گوید: دل‌ها مانند دیگ‌هایی هستند که با آن چه در آن است می‌جوشند و زبان‌ها مانند ملاقه‌های آن هستند، پس به شخص نگاه کن آنگاه که سخن می‌گوید زیرا زبانش از آن چه که در قلب دارد ملاقه‌ای برایت برمی‌دارد شیرین یا ترش، و گوارا یا شور و غیره، و طعم قلبش را برایت روشن می‌کند.

---

۱. این سخن به ماجرایی اشاره دارد بدین شرح که هنگامی که عده‌ای از مسلمانان در زمان عمربن خطاب در حال جهاد بودند و امام عمر در مدینه خطبه جمعه‌ایراد می‌نمود ناگهان در میان خطبه گفت: یا ساریه، الجبل،الجبل! حاضران در نماز از شنیدن این کلمه تعجب نمودند اما مدتی بعد قاصدی از طرف مجاهدان به مدینه آمدو گفت که در همان روز و همان ساعت در حالی که مسلمانان ممکن بود از ناحیه کوهی مورد هجوم دشمن قرار گیرند صدایی مانند صدای امام عمر را شنیده اند که آن‌ها را از قصد دشمن آگاه کرده است و با عکس العمل مناسب بر دشمن پیروز شدند.

یعنی همان‌گونه که با زبان، طعم غذایی را که در یک دیگ است مزه می‌کنی همان طور از زبانش آن چه راکه در قلب دارد مزه می‌نمایی.

از رسول خداﷺ از چیزی که بیشترین مردم را در آتش انداخته است سوال شد؟ فرمود: (دهان و عورت)[1]

معاذ از رسول خداﷺ در مورد عملی که او را وارد بهشت کند و از جهنم دور گرداند سوال نمود، پس رسول خداﷺاو را به راس و ستون بلندای کوهان [رکن اساسی] آن خبرداد و سپس فرمود:(**الا أخبرکم بملاك ذلك كله قال بلى يا رسول الله فأخذ بلسان نفسه ثم قال كف عليك هذا فقال وإنا لمواخذون بما نتكلم به؟ فقال ثكلتك أمك يا معاذ وهل يكب الناس فى النار على وجوهم أو على مناخرهم الا حصائد ألسنتهم؟**)[2] (آیا توrا به ملاک همه این‌ها خبر ندهم؟ گفت: بله‌ای رسول خداﷺ . پس رسول خداﷺ زبان خودش را گرفت و سپس فرمود: این را حفظ کن. [معاذ] گفت: آیا به آن چه می‌گوییم مواخذه می‌شویم؟ پس فرمود: مادرت به عزایت بنشیند ای معاذ، مگر چیزی جز محصول زبان، مردم را به رو یا به پشت به جهنم انداخته است.)

عجیب این است که برای انسان دوری از خوردن حرام وظلم و زنا و دزدی و شراب‌خوری و نگاه به نامحرم راحت است اما حفظ زبانش برایش مشکل است به طوری که کسی را می‌بینی که به دین و زهد و عبادت مشهور است ولی کلماتی را به زبان می‌آورد که موجب غضب پروردگار است و اهمیتی نمی‌دهد درحالی که با گفتن یک کلمه به اندازه فاصله بین مغرب و مشرق نزد خداوند تنزل می‌یابد.

چه بسیار کسانی را می‌بینی که از فواحش و ظلم دوری می‌کنند اما زبانشان بر آبروی زنده و مرده دروغ می‌بندد و توجه نمی‌کنند که چه می‌گویند!

مسلم در صحیحش حدیثی را از جندب بن عبدالله روایت می‌کند که گفت

---

۱. ترمذی ۲۰۰۴.

۲. ترمذی ۲۶۱۶.

رسول خداﷺ فرمود:(**قال رجل والله لا يغفر الله لفلان فقال الله عزوجل من ذا الذي يتالى على إني لا أغفر لفلان قد غفرت له وأحبطت عملك**)[1] (مردی گفت: قسم به خدا که خداوند فلان شخص را نمی‌بخشد. پس خدای عزوجل فرمود: چه کسی بر من سبقت گرفته که من فلان شخص را نمی‌بخشم؟ من او را بخشیدم و تمام عمل تو را باطل کردم.)

پس این حال عبدی است که خدا را بسیار عبادت کرده است و این یک کلمه تمام عملش را باطل نموده است. و در صحیحین در حدیثی از ابوهریره آمده است که گفت رسول خداﷺ فرمود:(**أن العبد ليتكلم بالكلمة من رضوان الله لا يلقى لها بالا يرفعه الله بها درجات وأن العبد ليتكلم بالكلمة من سخط الله لا يلقى لها بالا يهوي بها فى نار جهنم**) (همانا بنده کلمه‌ای می‌گوید از کلماتی که رضایت خدا در آن است و خود به آن اهمیت نمی‌دهد اما خداوند با آن کلمه او را درجات زیادی ترفیع می‌دهد و همانا بنده کلمه‌ای می‌گوید از کلماتی که خشم خدا را در بر دارد و به آن اهمیت نمی‌دهد اما او را درآتش جهنم می‌اندازد.)

ترمذی حدیثی را از بلال ابن حارث مزنی روایت می‌کند که رسول خداﷺ فرمود: (**ان احدكم ليتكلم بالكلمة من رضوان الله مايظن أن تبلغ ما بلغت فيكتب الله له بها رضوانه إلى يوم يلقاه وإن أحدكم ليتكلم بالكلمة من سخط الله مايظن أن تبلغ مابلغت فيكتب الله له بها سخطه إلى يوم يلقاه**)[2] (همانا یکی از شما کلمه‌ای می‌گوید از کلماتی که رضایت خدا در آن است و گمان نمی‌کند او را به آن مقام برساند [که با گفتن آن سخن به آن مقام می‌رسد] پس خداوند به خاطر آن تا روز قیامت رضایتش را شامل او می‌کند. و همانا یکی از شما کلمه‌ای می‌گوید از کلماتی که خشم خدا را در بردارد و گمان نمی‌برد که او را به آن مقام [پست] برساند پس خداوند به خاطرآن خشم خود را تا روز قیامت شامل او می‌کند.)

---

۱. مسلم ۲۶۲۱.

۲. ترمذی ۲۳۱۹.

علقمه[1] می‌گوید: چه بسیار سخنانی که حدیث بلال بن حارث مرا از گفتن آن منع نمود.

درجامع ترمذی در حدیثی از انس آمده است که گفت: مردی از اصحاب وفات یافت و مردی گفت: تو را مژده باد به بهشت، پس رسول خداﷺ فرمود:(**و ما یدریک؟ فلعله تکلم فیما لایعنیه أو بخل بمالا ینقصه**)[2] (تو چه می‌دانی؟ شاید چیزی گفته باشد که به او ربطی نداشته باشد و یا در چیزی بخل ورزیده باشد که چیزی از او نمی‌کاهد.)

در لفظی دیگر آمده است: (روز احد پسری شهید شد که سنگی روی شکمش یافت شد که از گرسنگی بر آن بسته بود، مادرش خاک را از صورتش مالید و گفت: پسرکم بهشت گوارای تو باد. رسول خداﷺ فرمود: (**وما یدریك؟ لعله كان یتكلم فیما لایعنیه ویمنع مالا یضروه**) (تو چه می‌دانی؟ شاید سخنی گفته باشد در چیزی که به اوربط ندارد و یا از چیزی که به او ضرر نمی‌رساند مانع شده باشد.)

در صحیحین از ابوهریره به صورت مرفوع روایت شده است که: (**من كان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیرا أو لیصمت**)[3] (هرکس به خدا و روز آخرت ایمان دارد، یا سخن خیر بگوید و یا ساکت باشد.)

ترمذی با سند صحیح از رسول خداﷺ روایت می‌کند که فرمود: (**من حسن إسلام المرأ تركه ما لا یعنیه**)[4] (از نیکویی اسلام شخص آن است که چیزی را که به او ربط ندارد رها کند.) و از سفیان بن عبدالله ثقفی روایت شده است که گفت: (**قلت یا رسول الله قل لی فی الإسلام قولا لا أسأل عنه أحدا بعدك قال قل آمنت بالله ثم استقم قال قلت یا رسول اللهﷺ ما أخوف ما تخاف علي فأخذ بلسان نفسه ثم قال**

---

۱. علقمه ابن وقاص که راوی حدیث قبل از بلال ابن حارث مزنی می‌باشد.(محقق)

۲. ترمذی ۲۳۱۶.

۳. بخاری ۵۶۷۳ و مسلم ۴۸.

۴. ترمذی ۲۳۱۷.

هذا)[1] (گفتم: ای رسول خداﷺ از اسلام سخنی برایم بگو که بعد از تو از کسی دیگر نپرسم. فرمود: بگوبه خدا ایمان آوردم و سپس بر آن پایدار باش. گفتم: ای رسول خداﷺ از چه چیز بیشتر بر من می‌ترسی؟ ایشان زبان خود را گرفت و فرمود: این.)

بزرگی از اهل علم درخواب دیده شد؛ از حال و وضع او پرسیده شد گفت: من به خاطرکلمه‌ای که گفته بودم متوقف شده‌ام. گفته بودم: مردم چه بسیار محتاج بارانند. به من گفته شد: تو چه می‌دانی؟من به مصلحت بندگانم آگاهترم.

ساده‌ترین و راحت‌ترین حرکات اعضا، حرکت زبان است و همانا از همه بیشتر به ضرر شخص است.

سلف و خلف در این که آیا تمام آن چه شخص می‌گوید ثبت می‌شود یا فقط آن چه از خیر و شر می‌گوید، اختلاف دارند و بر دو قول هستند که اولی روشن‌تر است. بعضی از سلف می‌گویند: تمام سخنان بنی آدم به ضرر اوست مگر آن چه که شامل ذکر خدا و آن چه خدا دوست دارد، باشد. ابوبکرصدیق زبانش را می‌گرفت و می‌گفت: این مرا به ورودی هلاکت وارد نمود.

همانا سخن اسیر توست اما هنگامی که از دهانت خارج شد تو اسیر او خواهی شد. و خداوند نزد زبان هرگوینده است: **﴿مَا يَلْفِظُ مِن قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾** (ق ۱۸) (انسان هیچ سخنی را بر زبان نمی‌راند مگر این که فرشته‌ای، مراقب و آماده (برای ثبت) آن سخن است.)

در زبان دو آفت بزرگ وجود دارد که اگر از یکی از آن دو رهایی یابی از دیگری رها نمی‌شوی، آفت سخن گفتن و آفت سکوت کردن. و هر کدام زمانی از دیگری گناهش بزرگ‌تر است. کسی از گفتن حق سکوت کند شیطانی لال و عصیانگر فرمان خداست و کسی که باطل به زبان می‌آورد شیطانی ناطق و عصیانگر امر خداست. و بیشتر مخلوقات درکلام و سکوت منحرف بوده و بین این دو سرگردانند.

---

۱. مسلم ۳۸.

اهل میانه که اهل صراط مستقیم هستند زبانشان را از باطل باز می‌دارند و آن را در چیزی باز می‌گذارند که نفع آخرت را برایشان به همراه آورد و کسی از آنان را نمی‌بینی که سخنی بیهوده بگوید چه رسد به این که در آخرت ضرری به او برساند. و همانا بنده در روز قیامت با نیکی‌هایی به اندازه کوه‌ها می‌آید اما زبانش تمام آن را ویران می‌کند و یا با گناهانی به اندازه کوه‌ها می‌آید که زبانش با فراوانی ذکر خدا آن‌ها را نابود می‌کند.

از ورودی‌های گناه اقدام کردن و قدم نهادن در راه گناه است.

حفظ اقدام کردن ها به این صورت است که قدمی برندارد مگر در آن چه امید ثوابش را دارد و اگر در قدم نهادن در آن ثوابی وجود ندارد همانا نشستن بهتر است و هر مباحی که به آن اقدام می‌کند امکان دارد که او را به خدا نزدیکتر گرداند.

چون لغزش دو گونه است: لغزش پا و لغزش زبان. در این فرموده‌ی خداوند، هر کدام از این دو قرین دیگری آمده اند: ﴿وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً﴾(فرقان۶۳) (و بندگان رحمان کسانیند که آرام (و بدون غرور و تکبّر) روی زمین راه می‌روند، و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب (دشنام‌ها و بد و بیراه‌های خود) قرار می‌دهند، از آنان روی می‌گردانند و ترک ایشان می‌گویند.)

پس خداوند آن‌ها را به استقامت در سخن و قدم نهادن وصف نموده است چنان که بین نگریستن و فکر نمودن جمع نموده است آنجا که می‌فرماید: ﴿يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ﴾(غافر۱۹) (خداوند از دزدانه نگاه کردن چشم‌ها و از رازی که سینه‌ها در خود پنهان می‌دارند، آگاه است.)

تحریم زنا و واجب بودن حفظ عورت

تمام آن چه گفتیم مقدمه‌ای بود بر تحریم فواحش و واجب بودن حفظ

عورت، رسول خداﷺ فرموده است: (**أكثر ما يدخل الناس النار الفم والفرج**)[۱] (بیشترین چیزی که مردم را در آتش انداخته است دهان و عورت است.)

در صحیحین آمده است که رسول خداﷺ فرمود: (**لا يحل دم امرء مسلم إلا بإحدى ثلاث: الثيب الزاني والنفس بالنفس والتارك لدينه المفارق للجماعة**)[۲] (ریختن خون هیچ مسلمانی جایز نیست مگر با یکی از این سه دلیل: زناکاری که ازدواج کرده باشد و کشتن کسی در مقابل کشتن شخصی دیگر و آن که دینش را ترک نموده و جماعت مسلمین را رها کرده باشد.)

این حدیث در همراه نمودن زنا با کفرو قتل مانند آیه‌ای است در سوره‌ی فرقان[۳] و مانند حدیث ابن مسعود است. و رسول خداﷺ حدیث را با گناهی که بیشتر واقع می‌شود شروع نموده است پس زنا از قتل بیشتر صورت می‌گیرد و قتل از رده بیشتر، و نیز گناهان را به ترتیب بزرگی گناه در کبیره بودن ذکر نموده است. و مفسده‌ی زنا با مصالح عالم در تضاد است زیرا اگر زنی زنا کند ننگ بر خانواده و همسر و نزدیکانش وارد می‌شود و اگر حامله شود سر آن‌ها را پایین نگه می‌دارد. اگر فرزندش را بکشد زنا و قتل را هم‌زمان جمع نموده است و اگر آن را به شوهرش نسبت دهد غریبه‌ای را به خود و شوهرش نسبت داده است که از آن‌ها ارث می‌برد ولی از آنان نیست و به آن‌ها نسبت داده می‌شود، ولی از آنان نیست. و اما زنای مرد که آن هم باعث قاطی شدن نسل است و سبب فاسد شدن زن پاک دامن می‌شود و او را در معرض هلاکت و فساد قرار می‌دهد و خرابی دین و دنیا در این مفسده است.

از خصوصیت‌های زنا این است که موجب فقر و کوتاهی عمر می‌شود و صاحبش را روسیاه می‌گرداند و خشم مردم ۱ به دنبال دارد.

---

۱. ترمذی ۲۰۰۴.

۲. بخاری ۶۴۸۴ و مسلم ۱۶۷۶.

۳. ﴿وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً﴾ (کسانیند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند، و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند. چرا که هر کس (یکی از) این (کارهای ناشایست شرک و قتل و زنا) را انجام دهد، کیفر آن را می‌بینند).

هم چنین باعث می‌شود که قلب پریشان گردد و آن را اگر نکشد مریض می‌کند و اندوه و ناراحتی و ترس می‌آورد و فرشته را از گناهکار دور می‌کند و شیطان را به او نزدیک می‌گرداند و بعد از گناه قتل، گناهی از آن بزرگ‌تر نیست و به همین دلیل برای حد آن، کشتن به بدترین صورت قرار داده شده است. و اگر به کسی بگویند زن یا ناموسش کشته شده است برایش راحت‌تر است تا بگویند زنا کرده است.

سعدبن عباده گفت اگر مردی را همراه زنم ببینم با ضربه‌ی شمشیر او را می‌کشم. رسول خدا ﷺ با خبر شد و فرمود: (**اتعجبون من غيرة سعد والله لأنا أغير منه والله أغير مني ومن أجل غيرة الله حرم الفواحش ما ظهر منها وما بطن**)[1] (آیا از غیرت سعد تعجب می‌کنید؟ قسم به خدا من از او با غیرت‌ترم و خداوند از من با غیرت‌تر است و به همین دلیل فواحش آشکار و پنهان را حرام نموده است.)متفق علیه

نیز در صحیحین آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: (**إن الله يغار وإن المؤمن يغار وغيرة الله أن يأتي العبد ما حرم عليه**)[2] (خداوند غیرتی می‌شود و انسان مؤمن غیرتی می‌شود، و غیرت خدا زمانی است که بنده عملی انجام دهد که بر او حرام است.)

دوباره در صحیحین آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود: (**لا أحد أغير من الله من أجل ذلك حرم الفواحش ما ظهر منها وما بطن ولا أحد أحب إليه العذر من الله من أجل ذلك أرسل الرسل مبشرين ومنذرين ولا أحد أحب إليه المدح من الله من أجل ذلك أثني على نفسه**)[3] (کسی از خداوند غیورتر نیست به همین دلیل فاحشه‌های آشکار و پنهان را حرام نموده است و کسی بیشتر از خداوند عذر را دوست ندارد به همین دلیل پیامبران را مژده دهنده و بیم دهنده فرستاده است و

---

۱. بخاری ۶۴۵۴ و مسلم ۲۷۶۰.
۲. بخاری ۴۹۲۵ و مسلم ۲۷۶۱.
۳. بخاری ۴۳۵۸ ومسلم ۲۷۶۰.

کسی مانند خداوند مدح را دوست ندارد به همین دلیل خود را ستایش نموده است.)

هم چنین در صحیحین آمده است که رسول خداﷺ در خطبه‌ی نماز کسوف فرمود: (**یا أمة محمد والله إنه لا أحد أغیر من الله أن یزنی عبده أو تزني أمته یا أمة محمد والله لو تعلمون ما أعلم لضحکتم قلیلا ولبکیتم کثیرا ثم رفع یدیه فقال اللهم هل بلغت**)[۱] (ای امت محمد! قسم به خدا کسی از خداوند غیرتی‌تر نمی‌شود هنگامی که بنده یا کنیزش زنا می‌کند. ای امت محمد قسم به خدا اگر آن چه را من می‌دانم، می‌دانستید کم می‌خندیدید و بسیار گریه می‌کردید سپس دو دستش را بالا برد و فرمود: (خدایا آیا ابلاغ نمودم؟)

در ذکر این گناه کبیره مخصوصاً بعد از نماز کسوف، رازی وجود دارد برای کسی که تامل کند. ظاهر شدن زنا از نشانه‌های نابودی جهان است و زنا از نشانه‌های قیامت است چنان که در صحیحین از انس بن مالک روایت شده است که گفت: حدیثی را برایتان نقل می‌کنم که بعد از من کسی آن را برایتان نقل نمی‌کند که آن را از رسول خداﷺ شنیدم. شنیدم که رسول خداﷺ می‌گوید: (**من أشراط الساعة أن یرفع العلم ویظهر الجهل وشرب الخمر ویظهر الزنا ویقل الرجال وتکثر النساء حتی یکون لخمسین إمرأة القیم الواحد**)[۲] (از نشانه‌های قیامت آن است که علم برداشته می‌شود و نادانی و شراب‌خواری ظهور می‌کند و زنا ظهور می‌کند و فراوان می‌شود و مردان کم و زنان زیاد می‌شوند به طوری که پنجاه زن یک قیم دارند.)

پس سنت خداوند چنین است که اگر زنا ظهور یابد خداوند خشم می‌گیرد و ناچار خشمش در زمین عقوبتی را به دنبال خواهد داشت. عبدالله بن مسعود می‌گوید: هیچ گاه ربا و زنا در جایی ظهور نیافته مگر این که خداوند اجازه‌ی هلاکت آن‌ها را داده است. و خداوند حد زن را با سه خصوصیت از سایر حدها

---

۱. بخاری ۹۹۷ و مسلم ۹۰۱.

۲. بخاری ۸۱ و مسلم ۲۶۷۱.

جدا نموده است:

یکی این که قتل در آن به بدترین صورت است و حالت خفیف آن عبارت است از جمع بین عقوبت شلاق بر بدن و دیگر تبعید از وطن که عقوبتی است بر قلب.

دوم این که خداوند بندگانش را نهی فرموده که در برخورد با زناکار در دین نرمش نشان دهند طوری که مانع اقامه‌ی حد شود و همانا خداوند با رحمت خود این عقوبت را برای آن‌ها تشریح نموده است و او از شما به آن‌ها مهربان تر است و رحمتش از امر کردن به‌این عقوبت مانع نشده است، پس ترحمی که در دلتان است مانع اقامه‌ی فرمان خداوند نشود.

این توصیه ـ اگر چه برای اجرای سایر حدود هم عمومیت دارد ـ اما درباره‌ی حدّ زنا به دلیل نیاز بیشتر به صورت خاص بیان شده است زیرا مردم سختی و شدتی را که در دل نسبت به دزد و تهمت زننده و شراب‌خوار دارند نسبت به زناکار ندارند و دل‌هایشان نسبت به زناکار نسبت به گناهکاران دیگر بیشتر به رحم می‌آید و واقعیت هم شاهد همین است لذا نهی شده‌اند که ترحم، آن‌ها را بگیرد و آن‌ها را به تعطیل کردن حد خداوند وادار کند.

دلیل این ترحم این است که‌این گناه از انسان‌های شرافتمند و متوسط و پست نیز سر می‌زند و نفس بزرگ‌ترین تمایل را به سوی آن دارد و بسیاری در آن شریکند و بیشترین سبب آن عشق است و دلها بر ترحم بر عاشق خلق شده‌اند.

نیز این گناهی است که غالبا با رضایت دو طرف انجام می‌شود و در آن دشمنی و ظلم که نفس از آن بیزار است وجود ندارد و در آن شهوتی غالب وجود دارد که تصور می‌رود باعث ترحمی‌شود که از اقامه‌ی حد مانع می‌شود. و این‌ها همه از ضعف ایمان است و کمال ایمان در این است که نیرویی بر پا کند که فرمان خدا را با آن اقامه کند و رحمتی داشته باشد که به حد شونده ترحم نماید که در فرمان و رحمت خداوند با پروردگارش موافقت داشته باشد.

سوم این که اجرای حد آنان در حضور جمعی از اهل ایمان صورت گیرد و در خلوت نباشد که کسی آنان را نبیند.

حد زناکاری که ازدواج نموده برگرفته از عقوبتی است که خداوند برای قوم

لوط قرار داد که رجم با سنگ است و این به دلیل مشترک بودن زناکار و اهل لواط در فحشا بودن عملشان است و در هر دو عمل، فسادی وجود دارد که با حکمت خداوند در خلق و امرش در تضاد است، و کسی که با او لواط شده اگر کشته شود بهتر است زیرا فسادی را باعث شده است که اصلاح ندارد و خیر او تماماً از بین رفته است و زمین آب حیا را از صورتش مکیده است و بعد از این از خدا و مخلوقاتش شرمی ندارد.

مردم در این که آیا کسی که با او لواط صورت گرفته وارد بهشت می‌شود؟ اختلاف دارند و بردو قول‌اند، که شنیدم شیخ الاسلام آن دو را حکایت می‌کند.

کسانی که می‌گویند وارد بهشت نمی‌شوند به دلایل زیر احتجاج می‌کنند:

رسول خداﷺ فرمود: (**لا یدخل الجنة ولد زنا**)[1] (فرزندی که به سبب زنا متولد شده است وارد بهشت نمی‌شود.) واگر این وضع ولدالزنا باشد در حالی که در آن گناهی نداشته است بلکه فقط مظنه شر و ناپاکی است و شایسته است که از او خیری صورت نگیرد زیرا از نطفه‌ای خبیث خلق شده است و اگر بدنی که بر حرام پرورش یافته شایسته آتش است، بدنی که از نطفه حرام به وجود آمده وضعش چگونه است؟

گفته‌اند آن که با او لواط صورت گرفته است از ولدالزنا بدتر و خبیث‌تر و پست‌تر است و شایسته‌تراست که برخیر توفیق نیابد و اکثر کسانی که در کودکی به این عمل دست زده اند دربزرگی بدتر بوده اند وبه علم سودمند وعمل صالح وتوبه توفیق نیافته‌اند.

تحقیق در این مسئله این است که گفته شود: اگر مرتکب این عمل زشت بازگردد و توبه نصوح نماید و عمل صالح انجام دهد و از گذشته خود بهتر گردد و بدی‌ها را به نیکی تبدیل کند و با عبادت ننگ را بشوید و چشم را از گناه پوشیده و عورت را از گناه حفظ کند و در ارتباط با خداوند صادق باشد، پس بخشیده می‌شود و از اهل بهشت خواهد بود و خداوند همه گناهان را می‌آمرزد

---

۱. دارمی ۱۱۲/۲ و احمد ۲۰۳/۲.

زیرا توبه همه گناهان را نابود می‌کند حتی شرک به خدا و کشتن پیامبرانش و سحر و کفر را. پس از نابودی این گناه نیز ناتوان نیست.

حکمت خداوند از روی عدل و فضل براین است که کسی که از گناهان توبه کند مانند کسی است که گناهی نداشته باشد و خداوند تضمین نموده که کسی که از شرک و قتل و زنا توبه نماید بدی‌هایش را به نیکی تبدیل کند و این حکم عامی‌است برای هر توبه‌کننده‌ای و از هر گناهی.

همانا خداوند فرموده است: ﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللهِ إِنَّ اللهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾ (زمر ۵۳) (بگو: ای بندگانم! ای آنان که در معاصی زیاده‌روی هم کرده‌اید! از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید. قطعاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد. چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است)

هیچ گناهی از این خارج نیست و این حق مخصوص توبه‌کنندگان است. اما آنکه با او لواط می‌شود اگر در بزرگی نیز بدتر شود به توبه نصوح و عمل صالح توفیق نمی‌یابد و آن چه از دست داده را باز نمی‌یابد و بدی‌هایش به نیکی مبدل نمی‌شود و بعید است که چنین شخصی حسن خاتمه داشته و وارد بهشت شود و این عقوبت عملش است و خداوند هر گناهی را با گناه دیگر عقوبت می‌دهد چنان که نیکی را با نیکی اجر می‌دهد.

اگر به حال بسیاری از کسانی که در حال مرگ هستند بنگری می‌بینی که عقوبت بر اعمال سوءشان، از حسن خاتمه مانع شده است.

حافظ ابومحمد عبدالحق ابن عبدالرحمن اشبیلی ـ خدایش رحمت کند ـ می‌گوید: و بدان برای سوءخاتمه ـ خداوند ما را از آن پناه دهد ـ دلایلی است و راه‌هایی دارد که از بزرگ‌ترین آن‌ها افتادن در دنیا و دوری از آخرت و نیز اقدام به نافرمانی خداوند است. و چه بسا نوعی از گناه و لغزش و سرپیچی بر انسان چیره شود و قلب از نوعی جرات در اقدام به گناه بهره‌مند و عقلش زایل شود و نورش خاموش گردد و حجاب بر آن پوشانیده شده و پند به او سودی نرساند و

چه بسا مرگ بر او وارد شود و اگرچه ندایی را از دور بشنود اما مفهوم آن را درنیابد و نداند چه می‌گوید هر چند ندا دهنده سخنش را نیز تکرار کند.

عبدالحق می‌گوید: به کسی که او را می‌شناسم [هنگامی که درحال مرگ بود] گفته شد بگو: **لااله الا الله** پس می‌گفت: در خانه فلانی فلان چیز را بسازید و در باغ فلانی فلان کار را انجام دهید.

او می‌گوید: از آن چه ابوطاهرسلفی اجازه داد که از او نقل کنم این است که مرگ بر شخصی وارد شد به او گفته شد: بگو **لااله الا الله**. پس به فارسی می‌گفت: ده یازده. به دیگری گفته شد که بگو **لااله الا الله** پس می‌گفت: راه حمام منجاب از کدام طرف است ؟

عبدالحق می‌گوید: و این سخن داستانی دارد و داستان این است که مردی دم در خانه خود نشسته بود و در خانه او به در حمام شبیه بود. پس دختری زیبا از آن‌جا گذشت و گفت راه حمام منجاب از کدام طرف است؟ گفت: این حمام منجاب است. پس دختر وارد خانه شد و او نیز به دنبال او وراد شد و وقتی دختر، خود را در خانه او دید و دانست که او را فریب داده است در ظاهر از بودن با او خوشحالی و سرور نشان داد و به او گفت: لازم است که چیزی داشته باشیم که با آن خوش باشیم و چشممان روشن گردد. مرد گفت: همین الان هر چه بخواهی و اشتها کنی برایت می‌آورم و بیرون رفت و او را در خانه رها کرد و در را قفل ننمود. پس آن چه خواست آورد و برگشت، درحالی که او رفته بود و چیزی را هم از خانه نبرده بود. پس مرد عاشق او شد و بسیار از او می‌گفت و در کوچه راه می‌رفت و می‌گفت:

یـارب قائلـة یومـا وقـد تعبـت   کیف الطریـق إلي حمـام منجـاب

ای کاش گوینده‌ای روزی می‌گفت در حالی که خسته شده بود، که راه حمام منجاب از کدام طرف است ؟

همین طور که روزی این را می‌گفت دختری از پنجره‌ای جوابش داد که: ای دیوث!

هل لاجعلت سریعا إذظفرت بها حرزا علی الدار أو قفلا علی الباب

چرا وقتی به اودست یافتی فوراً نگهبانی برخانه نگذاشتی یا قفلی بر در قرار ندادی ؟

پس سرگشتگی و هیجان او افزوده‌تر شد و مدام برآن حال بود تا این که این بیت آخرین سخنی شد که هنگام رفتن از دنیا گفت!!

سفیان ثوری شبی تا صبح گریه می‌نمود، هنگامی که صبح شد به او گفته شد: آیا همه‌ی این‌ها از ترس گناه بود؟ پس کاهی را از زمین برداشت و گفت گناه از این سبک‌تر است و من از سوء خاتمه می‌ترسم.

این فهم بزرگی است که شخص از این که گناهانش او را هنگام مرگ خوار کند و میان او و حسن خاتمه فاصله بیندازد در خوف باشد. و امام احمد ذکر می‌کند که هنگامی که ابودرداء در حال احتضاربود بیهوش شد و سپس به هوش آمد و این آیه را خواند: ﴿ **وَنُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَأَبْصَارَهُمْ كَمَا لَمْ يُؤْمِنُواْ بِهِ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَنَذَرُهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ**﴾(انعام ۱۱۰) (ما دلها و چشم‌های آنان را واژگونه و حیران می‌گردانیم (و بعد از نزول معجزات) همان‌گونه خواهند بود که در آغاز بودند، و ایشان را به خود وا می‌گذاریم تا در طغیان و سرکشی خود سرگردان و ویلان شوند.)

سلف این چنین می‌ترسیدند که گناهان بین آنان و حسن خاتمه فاصله بیندازد.

عبدالحق می‌گوید: و بدان که سوءخاتمه ـ خداوند ما را از آن پناه دهد ـ شامل کسی نمی‌شود که در ظاهر استقامت ورزد و باطنش صالح باشد و کسی آن را نشنیده است و سپاس برای خداوند، بلکه سوءخاتمه شامل کسی است که عقیده‌اش فاسد باشد یا برکبایر اصرار ورزد و چه بسا قبل از توبه مرگ، براو وارد شود و قبل از اصلاح درون او را بگیرد و قبل از توبه جانش گرفته شود و شیطان بر او پیروز شود و در آن هنگام ترس و سختی او را برباید.

عبدالحق می‌گوید: حکایت می‌کنند که در مصر مردی بود که هنگام اذان و اقامه و نماز ملازم مسجد بود و نور عبادت و طاعت بر وی آشکار بود، روزی از

روی عادت به بالای مناره مسجد رفت تا اذان بگوید و در پایین مناره خانه مردی مسیحی قرار داشت پس به خانه نگاه کرد و مجذوب دختر صاحب خانه شد، سپس اذان را رها کرد و به سوی او پایین آمد و وارد خانه شد. دختر گفت: کیستی و چه می‌خواهی؟ گفت تو را می‌خواهم. گفت چرا؟ مرد گفت: مرا شیفته خود کرده‌ای و تمام قلبم را گرفته‌ای. دختر گفت: بدون شک تو را پاسخ نمی‌گویم. گفت: مگر ازدواج کرده‌ای؟ دختر گفت: تو مسلمان هستی و من مسیحی هستم و پدرم مرا به ازدواج تو در نمی‌آورد. گفت: آیا مسیحی شوم؟ دختر گفت: اگر این کار را بکنی با تو ازدواج می‌کنم. پس مرد مسیحی شد تا با او ازدواج کند و در همان خانه ماند. در همان روز در حالی که از جایی بلند در آن خانه بالا می‌رفت سقوط کرد و مرد. و به دختر دست نیافت و دینش را هم از دست داد.

او می‌گوید: مردی عاشق کسی شد و عشقش شدت یافت و محبت او در قلبش جای گرفت به حدی که مریض شد و به سبب آن بستری گشت و آن شخص خود را از او منع می‌نمود. مدام واسطه‌ها میان آن دو رفت و آمد می‌کردند تا این که وعده داد او را عیادت کند. آن بیچاره خبردار شد و خوشحال گشت و منتظر وعده‌ای بود که میانشان گذاشته شده بود. که واسطه میان آنان آمد و گفت که آن شخص تا میانه راه آمد و برگشت و من با او صحبت کردم. گفت: که او مرا یاد کرده و از آمدنم خوشحال است و من خودم را در معرض تهمت قرار نمی‌دهم. پس از او خواستم برگردد اما منصرف شد و امتناع کرد. پس آن بیچاره خود را از دست داد و از گذشته هم بدتر شد و نشانه‌های مرگ بر او آشکار گشت و در آن حال می‌گفت:

یا سلم یاراحة العلیل — و یا شفاء المدنف النحیل
رضاك أشهی إلي فؤادي — من رحمة الخالق الجلیل

ای سلم [نام درختی که نماد بلندی و زیبایی است] ای باعث آرامش مریض و ای شفای بیماری که از بیماری لاغر و ضعیف گشته است.

همانا قلبم به رضایت تو بیشتر از رحمت خالق بزرگ تمایل دارد.

به او گفتم ای فلانی! از خدا بترس. گفت: همین است. از پیش او برخاستم و هنوز از در خانه بیرون نرفته بودم که شیون مرگش را شنیدم.

پناه بر خدا از سوء خاتمه و بدی عاقبت.

لواط از بزرگ‌ترین مفسده‌هاست

چون مفسده لواط از بزرگ‌ترین مفسده‌هاست عقوبتش نیز در دنیا و آخرت از بزرگ‌ترین عقوبت‌هاست و مردم در این اختلاف دارند که آیا عقوبت آن از زنا شدیدتر است یا عقوبت زنا شدیدتر است و یا عقوبت هر دو برابراست ؟

پس برسه قول هستند: ابوبکرصدیق و علی‌بن ابوطالب وخالدبن ولید و عبدالله‌بن زبیر و عبدالله‌بن عباس و جابربن زید و عبدالله‌بن معمر و زهری و ربیعه‌بن ابوعبدالرحمن و مالک و اسحاق‌بن راهویه و امام احمد ـ در صحیح‌ترین روایت از او ـ و شافعی در یکی از دو قولش بر این هستند که عقوبتش از عقوبت زنا شدیدتر است و در هر حال عقوبتش قتل است چه ازدواج کرده باشد چه خیر.

عطا ابن ابورباح وحسن بصری و سعیدبن مصیب و ابراهیم نخعی و قتاده و اوزاعی و شافعی در ظاهر مذهبش و امام احمد ـ در روایت دوم از او ـ ابویوسف و محمد بر آن هستند که عقوبتش با عقوبت زنا برابر است.

و حکم و ابوحنیفه برآنند که عقوبتش از زنا کمتر است و تعزیر دارد. و گفته‌اند لواط گناهی است که خدا و رسولش برای آن حدی قرار نداده‌اند پس در آن تعزیر است مانند خوردن گوشت مردار و خون و گوشت خوک.

گفته‌اند زیرا این جماعی است در جایی که طبیعت سلیم به آن میلی ندارد بلکه خداوند حتی حیوانات را بر تنفر از آن خلق نموده است. پس حدی در آن نیست و مانند جماع با الاغ و غیره است.

گفته‌اند در لغت و شرع و عرف شخص زناکار نامیده نمی‌شود پس نصوص مربوط به شخص زناکار شامل او نمی‌شود.

گفته‌اند و ما در قواعد شرعی می‌بینیم که اگر بازدارنده‌ای در طبیعت آدمی از

گناه موجود باشد دیگر حد لازم نیست و اگر طبیعت انسان به آن گناه میل کند، برحسب میل آن به گناه حد قرار داده شده است و به همین دلیل در زنا و سرقت و شراب‌خواری حد قرار داده شده است و برای خوردن گوشت مردار و خون و گوشت خوک حد تعیین نشده است.

گفته‌اند چون حدی برای جماع با حیوانات و مرده قرار داده نشده است و خداوند نفرت را در طبیعت آدمی‌نسبت به این عمل قرار داده است همانا نفرت از جماع مرد با مرد از این هم بیشتر است و طبیعت هر دو طرف در لواط، بر نفرت از این عمل خلق شده است، برخلاف زنا که طبیعت هر دو طرف به سوی آن تمایل دارد.

گفته‌اند که براین دو، حد واجب نشده است چنان که اگر دو زن با هم عشق بازی کنند حدی برآنان تعیین نشده است.

صاحبان قول اول ـ که جمهور امت هستند ـ و نیز کسانی بیشتر از یک نفر، این قول را اجماع اصحاب دانسته‌اند و گفته‌اند که: در بین گناهان گناهی از این بزرگ‌تر وجود ندارد و این گناه از لحاظ بزرگی بعد از کفر قرار می‌گیرد و چه بسا از قتل بزرگ‌تر است چنان که آن را روشن خواهیم ساخت.

گفته‌اند خداوند قبل از قوم لوط کسی را به این گناه کبیره مبتلا نکرد و آنان را عقوبتی نمود که امت‌های دیگر را چنان عقوبتی نداد و انواع عقوبت‌ها را بر آن‌ها جمع نمود و سرزمینشان را دگرگون کرد و آنان را در زمین فرو برد و از آسمان بر آن‌ها سنگ باراند، پس آنان را عذابی داد که غیر آنان را چنان عذاب نداده بود و این به علت بزرگی این گناه بود که نزدیک بود زمین به سبب آن از اطراف مایل گردد و فرشتگان از اطراف آسمان‌ها و زمین فرار نمودند که مبادا این عذاب شامل آنان گردد.

کشتن کسی که با او لواط شده برایش بهتر است تا این که زنده بماند و این عمل با او صورت گیرد زیرا این عمل مانند کشتنی است که امید حیات ندارد اما در صورت کشته شدن او مظلومی شهید است و چه بسا در آخرت به او نفع برساند.

گفته‌اند دلیل این است که خداوند حد قاتل را در اختیار ولی قرار داده است

اگر بخواهد می‌کشد و اگر بخواهد گذشت می‌کند. اما کشتن اهل لواط حتمی است چنان که اجماع اصحاب و سنت رسول خداﷺ بر آن است و مخالفی ندارد و بلکه عمل اصحاب و خلفای راشدین برآن بوده است.

ثابت است که خالدبن ولید در بعضی نواحی عرب مردی را یافت که مانند زن نکاح می‌شد، پس به ابوبکرصدیق نامه نوشت و ابوبکر هم با اصحاب مشورت نمود و علی‌بن ابوطالب که نظر شدیدتری داشت گفت: جز یک امت از بین امت‌ها، امت دیگری این عمل را انجام نداده است و شما می‌دانید که خداوند با آن‌ها چه کرده است، نظر من این است که با آتش سوزانده شود. پس ابوبکر به خالد نامه نوشت و او را سوزاند.

عبدالله‌بن عباس می‌گوید: لواط‌کننده باید به بلندترین مکان هر شهر برده شود و از آنجا به پایین انداخته شود و سپس با سنگ رجم شود.

ابن عباس این حد را از عقوبتی گرفته است که خداوند به قوم لوط رساند و ابن عباس همان است که از رسول خداﷺ روایت می‌کند که فرمود: (**من وجدتموه یعمل عمل قوم لوط فاقتلوا الفاعل والمفعول به**)[1] (هرکس را یافتید که عمل قوم لوط را انجام می‌دهد [هر دو را] بکشید هم فاعل و هم مفعول را.)

گفته‌اند: ثابت شده است که رسول خداﷺ فرموده است: (**لعن الله من عمل عمل قوم لوط لعن الله من عمل عمل قوم لوط لعن الله من عمل عمل قوم لوط**)[2] (خداوند لعنت کند کسی را که عمل قوم لوط را انجام می‌دهد، خداوند لعنت کند کسی را که عمل قوم لوط را انجام می‌دهد، خداوند لعنت کند کسی را که عمل قوم لوط را انجام می‌دهد.)

لعنت کردن بر زناکار سه بار در یک حدیث نیامده است و همانا بعضی از اهل گناهان کبیره لعنت شده‌اند اما لعنت هیچ کدام از یک بار تجاوز نکرده است اما لعنت در مورد اهل لواط تکرار و سه بار تاکید شده است.

---

۱. ابوداوود ۴۴۶۲ و ترمذی ۱۴۵۶.

۲. احمد ۳۰۹/۱ و ابن حبان ۴۴۱۷.

اصحاب رسول خداﷺ به کشتنش اتفاق نموده‌اند و هیچ دو نفری در این اختلاف ندارند بلکه اختلاف در نحوه‌ی کشتن است، و بعضی تصور کرده‌اند که در کشتن اختلاف بوده است و آن را دلیل نزاع اصحاب دانسته‌اند در حالی که بر کشتن اجماع وجود دارد.

و گفته‌اند هر کسی در این قول خداوند تامل کند که: ﴿ **وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاء سَبِيلاً** ﴾ (اسراء۳۲) (و به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است.) و نیز این قول در مورد لواط:﴿ **أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّن الْعَالَمِينَ**﴾(اعراف۸۰) (آیا کار بسیار زشت و پلشتی را انجام می‌دهید که کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده است؟) فرق این دو برایش روشن می‌شود زیرا خداوند فاحشه‌ی زنا را به صورت نکره آورده است یعنی فاحشه‌ای از بین فواحش دیگر، در حالی که در مورد لواط آن را معرفه آورده است و آن را اسمی‌جامع برای فاحشه قرار داده است. یعنی آیا فاحشه‌ای را مرتکب می‌شوید که زشتی آن بر همه کس آشکار است و این قول مانند سخن فرعون به موسی است: ﴿**وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ**﴾ (شعرا ۱۹) (و آن کاری را کرده‌ای که کرده‌ای) یعنی همان کار زشتی که زشتی آن بر همه کس آشکار و معلوم است.

سپس خداوند فاحشه بودن آن را تاکید می‌کند به این که کسی قبل از قوم لوط آن را مرتکب نشده است پس می‌فرماید: ﴿**مَا سَبَقَكُم بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِّن الْعَالَمِينَ**﴾(اعراف۸۰) (کسی از جهانیان پیش از شما مرتکب آن نشده است؟) و سپس تاکید را بیشتر می‌نماید به این صورت که تصریح می‌کند دل‌ها از این عمل نفرت دارد و طبیعت بشر از آن متنفر است که مردی چنان که زنی را نکاح می‌کند مرد دیگری را نکاح کند سپس می‌فرماید:﴿ **إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ**﴾ (اعراف۸۱) (شما به جای زنان به مردان دل می‌بازید) سپس بی نیاز بودن آن‌ها از این عمل را اعلام نموده و آن چه را سبب میل به این گناه است شهوت می‌داند نه نیازی که به دلیل آن جنس نر و ماده به هم میل دارند از قبیل لذت جماع و

برقراری مودت و رحمت که سبب می‌شود زن، پدر و مادرش را فراموش کند و به یاد همسرش باشد، و برقراری نسل که سبب حفظ این نوع از مخلوقات، که اشرف مخلوقات است می‌شود و نیز برقراری پیوند خویشاوندی و نیز بوجود آمدن محبوب‌ترین خلق خدا از جماع زن و مرد که انبیاء و اولیا و ایمان‌داران هستند و نیز مسائل دیگری که مفسده‌ی لواط در مقابل همه‌ی این‌ها مانع است.

سپس تاکید می‌کند که لواط‌کننده سرشتی را که خداوند بر آن مردان را سرشته است عکس نموده ـ که میل به زنان است نه به مردان ـ پس کار را دگرگون نموده و فطرت و سرشت را معکوس می‌کند و به جای زنان به مردان میل می‌کند به همین سبب خداوند سرزمینشان را واژگون می‌کند و آن را زیر و رو می‌کند و نیز دل‌هایشان را واژگون می‌کند سپس خداوند باز هم به زشتی کارشان تاکید می‌کند به این که آنان اهل اسرافند یعنی از حد تجاوز نموده‌اند سپس می‌فرماید: **﴿بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ ﴾**(اعراف ۸۱) (اصلاً شما مردمان تجاوز پیشه‌اید) سپس تامل کن که آیا مانند این‌ها برای زنا وارد شده است ؟

خداوند با این فرموده به آنان تاکید می‌کند که:**﴿نَجَّيْنَاهُ مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَت تَّعْمَلُ الْخَبَائِثَ﴾**(انبیا۷٤) (و او[لوط] را از شهر و دیاری که (مردمان آن) کارهای زشت و پلید انجام می‌دادند رهائی بخشیدیم.)

سپس با سرزنش به دو صفت بی نهایت زشت آنان اشاره می‌نماید و می‌فرماید:**﴿ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ﴾**(انبیا۷٤) (آنان مردمان بدی بودند وسرکشی می‌کردند.)

و آن‌ها را از زبان پیامبرشان، مفسد می‌نامد: **﴿ قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ﴾**(عنکبوت۳۰) (گفت: پروردگارا! مرا بر قوم تباه پیشه پیروز گردان) و از زبان فرشتگانش که با ابراهیم صحبت می‌کردند آن‌ها را ظالم می‌نامد:**﴿ إِنَّا مُهْلِكُو أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ﴾**(عنکبوت۳۱) (که ما اهل این شهر را هلاک خواهیم کرد، چرا که اهل آن ستمگرند.) سپس بنگر که چه کسی با این عقوبت ها عقوبت شده و چنین سرزنش شده است و هنگامی که ابراهیم با

فرشتگان مجادله می‌نمود در حالی که از عذاب آن‌ها با خبر شده بود به اوگفته شد: ﴿ يَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَذَا إِنَّهُ قَدْ جَاء أَمْرُ رَبِّكَ وَإِنَّهُمْ آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ﴾ (هود۷٦) (ای ابراهیم از این (جدال) دست بکش. فرمان پروردگارت (درباره هلاک ایشان) شرف صدور یافته است و به طور قطع عذاب بدیشان می‌رسد و برگشت ندارد.)

و در خباثت لواط‌کننده و نافرمانی او از خداوند، تامل کن آنگاه که قوم لوط نزد لوط رفتند هنگامی که شنیدند مهمان دارد و مهمانانش زیباترین صورت‌های بشری را دارا هستند پس شتابان به سوی او آمدند هنگامی که لوط آن‌ها را دید به آنان گفت:﴿ يَا قَوْمِ هَؤُلاء بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ﴾(هود۷۸)(گفت: ای قوم من! این‌ها دختران منند و برای شما (از آمیزش با ذکور) پاکیزه‌ترند (من حاضرم آنان را به عقد شما درآورم))

پس خواست با به ازدواج در آوردن دخترانش با آنها، آنان را از مهمانانش منصرف کند به خاطر ترسی که از ننگ شدیدی که مقابل او و مهمانانش بود. پس گفت:﴿ قَالَ يَا قَوْمِ هَؤُلاء بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُواْ اللهَ وَلاَ تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي أَلَيْسَ مِنكُمْ رَجُلٌ رَّشِيدٌ(هود۷۸)﴾ (گفت: ای قوم من! (شرمتان باد! بر مهمانان من ببخشائید و) این‌ها دختران منند و برای شما (از آمیزش با ذکور) پاکیزه‌ترند (من حاضرم آنان را به عقد شما درآورم) پس از خدا بترسید و در مورد مهمانانم مرا خوار و رسوا مکنید آیا در میان شما مرد راهیاب و راهنمائی، یافته نمی‌شود؟) پس با سرکشی و ستمگری سخنش را رد کردند: ﴿ قَالُواْ لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ ﴾(هود۷۹) (گفتند: تو که می‌دانی ما را به دختران تو نیازی نیست، و می‌دانی که چه چیز می‌خواهیم.)

پس پیامبر خدا با سینه‌ی دردمند نفسی کشید که از قلبی اندوهگین بر می‌آمد و گفت: ﴿قَالَ لَوْ أَنَّ لِي بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ﴾ (هود۸۰) (لوط گفت: کاش! بر شما توانائی می‌داشتم (تا با قدرت و قوّت هر چه بیشتر با شما می‌جنگیدم و از مهمانان خود دفاع می‌نمودم) یا این که تکیه‌گاه محکمی (چون

قوم و عشیره و پیروان فراوان و هم‌پیمانان نیرومند) می‌داشتم و بدان (از دست شما) پناه می‌بردم (و به دفع اذیّت و آزارتان از مهمانانم می‌پرداختم و شما افراد خیره‌سر و بی‌شرم را سرکوب می‌کردم)).

سپس فرستادگان خداوند حقیقت ماجرا را برایش بازگو کردند و به او خبر دادند که دستشان به ما نمی‌رسد، پس ازآنان مترس و بر خودت سخت مگیر، پس گفتند: ﴿قَالُواْ يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ لَن يَصِلُواْ إِلَيْكَ﴾(هود ۸۱) (گفتند: ای لوط! ما فرستادگان پروردگارت هستیم، (این زشت‌کاران) دستشان به تو نمی‌رسد.) و او را به وعده نجات برای خودش و وعید عذاب برای قومش مژده دادند و گفتند: ﴿فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِّنَ اللَّيْلِ وَلاَ يَلْتَفِتْ مِنكُمْ أَحَدٌ إِلاَّ امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾(هود ۸۱) (اهل و عیال خود را در پاسی از شب بکوچان، و کسی از شما پشت سر خود را ننگرد مگر همسر تو که او می‌ماند و به همان بلائی که آنان بدان گرفتار می‌گردند گرفتار می‌شود. موعد (هلاک) ایشان صبح است. آیا صبح نزدیک نیست ؟)

پس رسول خدا وعده هلاکشان را با تاخیر می‌دانست و گفت: می‌خواهم زودتر باشد پس فرشتگان گفتند: ﴿أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ﴾(هود ۸۱) (آیا صبح نزدیک نیست ؟)

و قسم به خدا بین هلاکت دشمنان خدا و نجات پیامبر و اولیایش فاصله‌ای بیشتر از فاصله سحر تا طلوع خورشید نبود، که ناگهان سرزمینشان از ریشه برکنده شده و چنان به آسمان بلند شده بود که فرشتگان آسمان صدای سگ و الاغ‌هایشان را می‌شنیدند. پس فرمان بی چون و چرای پروردگار بر فرستاده‌اش جبرئیل نازل شد که آن را بر سرشان دگرگون سازد چنان که در قرآن می‌فرماید: ﴿فَلَمَّا جَاء أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهَا حِجَارَةً مِّن سِجِّيلٍ مَّنضُودٍ﴾ (هود ۸۲) (هنگامی که فرمان ما (مبنی بر هلاک قوم لوط) فرا رسید، آن (شهر و دیار) را زیر و رو نمودیم و آن‌جا را با گل‌های متحجّر و پیاپی سنگ‌باران کردیم.) و آنان را نشانه و پندی برای جهانیان قرار داد و عبرتی برای کسانی که

از اعمالشان پیروی می‌کنند و سرزمینشان را در سر راه مسافران قرار داد: ﴿إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ * وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُّقِيمٍ * إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴾ (حجر۷۷-۷۵) (بی‌گمان در این (بلائی که بر سر قوم لوط آمد) نشانه‌هائی برای افراد هوشمند موجود است(۷۵) این آثار بر سر راه (کاروانیان و مسافران است و خرابه‌های آن) برجا است(۷٦) بی‌گمان در این (بقایای مانده بر راستای راه) نشانه d بزرگی برای مؤمنان است(۷۷))

عذاب آنان را در غفلت فرا گرفت در حالی که خواب بودند ، و آن‌ها را فرا گرفت در حالی که از سستی بی‌خود شده بودند و آن چه اندوخته بودند به دادشان نرسید و همه لذت‌هایشان به درد تبدیل شد و بدان عذاب داده شدند.

خوشی‌ها همه رفتند و حسرت بر جای ماند و شهوت‌ها گذشت و بدبختی جایگزین آن شد، اندکی بهره بردند و بسیار شکنجه شدند و عذاب دردناکی به دنبالشان آمد، شراب آن شهوت، آنان را مست نمود و به هوش نیامدند مگر در سرزمین شکنجه شوندگان. آن غفلت آنان را به خواب برد و بیدار نشدند مگر در سرزمین نابود شوندگان. و قسم به خدا بی‌نهایت پشیمان شدند آنگاه که پشیمانی سودی نمی‌رساند و بر گذشته‌ی خویش به جای اشک، خون گریستند؛ کاش بالا و پایین این گروه را می‌دیدی که آتش از روزنه‌های صورت‌ها و جسمشان فرو می‌رود و بر سفره جهنم قرار دارند و به جای نوشیدنی آب داغ می‌نوشند و آنگاه که به روی، در آتش انداخته می‌شوند به آنان گفته می‌شود از آن چه اندوخته‌اید بخورید: ﴿اصْلَوْهَا فَاصْبِرُوا أَوْ لَا تَصْبِرُوا سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾ (طور۱٦) (به آتش وارد شوید و بدان بسوزید، چه شکیبائی کنید و چه بیتابی، به حال شما تفاوتی نمی‌کند. چرا که تنها برابر کارهائی که خودتان کرده‌اید کیفر داده می‌شوید.) و خداوند فاصله عذاب بین این امت و آنان را که از ایشان پیروی می‌کنند نزدیک ساخته و با ترساندن از واقع شدن عذاب به آن‌ها می‌فرماید: ﴿وَمَا هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ (هود ۸۳)﴾ (این چنین سنگ‌هائی از ستمکاران (دیگر هم) به دور نیست.)

ردی بر کسانی که عقوبت لواط را کمتر از عقوبت زنا می‌دانند

در جواب کسانی که دلیل می‌آورند که عقوبت لواط کمتر از زناست می‌گوییم:

اما این گفته‌ی آن‌ها که: لواط گناهی است که خداوند حد معینی برای آن قرار نداده است. جواب آن چند حالت دارد:

یکی این که فرستاده خدای برای صاحب این گناه قتل حتمی قرار داده است و آنچه رسول خداﷺ تشریع می‌کند خداوند آن را تشریع کرده است. که اگر منظورتان این است که حد آن را شرع مشخص ننموده که باطل است و اگر منظورتان این است که با نص قرآن مشخص نشده است که آن لازم نیست چون با سنت مشخص شده است.

دوم این که در این رابطه با رجم، ناقض سخن شماست زیرا رجم با سنت ثابت است [نه با کتاب].

اگر بگویید بلکه در قرآن بوده است و لفظش نسخ شده و حکمش باقی مانده است. می‌گوییم: پس حد شراب‌خوار ناقض سخن شماست.

سوم این که نفی یک دلیل معین مستلزم نفی تمام دلیل یا مدلول نیست، حال آن که چنان که گذشت دلیلی را که شما نفی کرده‌اید نیز نفی نشده است.

اما این که می‌گویید: این عمل جماع با محلی است که طبیعت به آن میلی ندارد و خداوند طبیعت آدمی را بر تنفر از آن خلق نموده است مانند جماع با مرده یا حیوان. جوابش چند وجه دارد:

یکی این که این قیاس باطلی است و با سنت رسول خداﷺ و اجماع صحابه چنان که گذشت مخالف است.

دوم این که قیاس جماع با جوان بی‌موی زیبا که فتنه‌گر است با جماع با قاطر یا زن مرده، از باطل‌ترین قیاس‌هاست و آیا تا به حال کسی عاشق قاطر یا گاو مرده‌ای شده است که عشق، هوش از سرش برده باشد و قلبش را اسیر کرده باشد ؟

سوم این که این سخن با حکم جماع با مادر و دختر و خواهر متناقض است زیرا در این حالت‌ها نفرت طبیعی نیز وجود دارد در حالی که حد آن از شدیدترین حدهاست ـ در یکی از دو قول ـ و کشتن در همه‌ی حالت‌هاست چه

ازدواج کرده باشد و چه ازدواج نکرده باشد و این یکی از روایت های امام احمد است و نیز سخن اسحاق بن راهویه و جماعتی از اهل حدیث است.

ابوداوود و ترمذی در حدیثی از براء بن عازب روایت می‌کنند که گفت: عمویم را دیدم که پرچم جنگ به دست داشت. گفتم به کجا می‌روی؟ گفت: رسول خداﷺ مرا فرستاده به سوی مردی که همسر پدرش را بعد از او به نکاح خود در آورده است تا گردنش را بزنم و اموالش را بگیرم.[۱]

مسلمانان متفق هستند بر این که هر که با محارم زنا کند حد بر او واجب است اما در نحوه‌ی حد اختلاف دارند که آیا در هر حال حد آن قتل است یا حد آن مانند حد زناست؟

و بر دو قول هستند:

امامان مالک، شافعی و احمد ـ در یکی از دو قولش ـ حد آن را حد زنا می‌دانند.

و امام احمد و اسحاق و جماعتی از اهل حدیث در هر حال حد آن را قتل می‌دانند و همه اتفاق دارند که اگر شخصی این عمل را به اسم نکاح انجام دهد و به حرام بودنش عالم باشد حد بر او واجب است مگر امام ابوحنیفه که در آن شبهه می‌بیند و حد را ساقط می‌داند.

مخالفینش می‌گویند: اگر به اسم نکاح این عمل را انجام دهد همانا گناهش شدیدتر است زیرا دو گناه بزرگ را مرتکب شده است: یکی گناه عقد و دیگری گناه جماع. پس چگونه عقوبتش با افزودن گناه عقد بر زنا تخفیف پیدا می‌کند ؟

اما جماع با مرده دو قول دارد: یکی این که حد بر او واجب است و این قول اوزاعی است زیرا این گناه عمل بزرگ‌تر است زیرا علاوه بر فاحشه مرتکب بی حرمتی به مرده نیز شده است [و قول دوم عدم واجب بودن حد است]

---

۱. ابوداوود ۴۲۹۱ و ترمذی ۱۳۷۳.

حکم شرعی کسی که با حیوانات جماع کند

فقها برای کسی که با حیوانات جماع کند سه قول دارند:

۱ـ او تادیب می‌شود و حد ندارد و این قول امامان مالک، ابوحنیفه و شافعی در یکی از دو قولش و نیز قول اسحاق است.

۲ـ حکم آن حکم زناست اگر ازدواج نکرده باشد شلاق زده می‌شود و اگر ازدواج کرده باشد رجم می‌شود و این قول حسن است.

۳ـ حکم آن حکم لواط‌کننده است و امام احمد بر این قول است. اما در یکی از دو روایت از این خارج میشود که آیا حکم آن قتل حتمی است یا مانند زناست؟

کسانی که می‌گویند حد آن قتل است به آن چه ابو داوود از ابن عباس روایت می‌کند استدلال می‌کنند که رسول خداﷺ فرمود: (**من أتی بهیمة فاقتلوه واقتلوها معه**)[1] (هر کسی با حیوانی آمیزش نمود او را بکشید و حیوان را هم همراه او بکشید.)

گفته‌اند: و این جماعی است که در هر حال مباح نیست و حد آن قتل است مانند حد لواط‌کننده.

کسانی که حد را در آن نمی‌بینند می‌گویند: حدیث صحیحی در این مورد وجود ندارد و اگر بود ما هم قبول می‌کردیم و مخالفت نمی‌نمودیم.

اسماعیل بن سعید شالنجی می‌گوید: از احمد در مورد کسی که با حیوانات آمیزش کند پرسیدم: پس بر آن توقف نمود و حدیث عمر ابن ابی عمر را در این مورد حجت ندانست.

طحاوی می‌گوید: حدیث ضعیف است و نیز راوی آن ابن عباس است که خود فتوا داده که حد ندارد و ابو داوود می‌گوید این نکته حدیث را ضعیف می‌کند. شکی نیست که تنفر طبیعت آدمی از جماع با حیوان از تنفر از لواط قوی‌تر است و قیاس کردن این دو با هم از باطل ترین قیاس‌هاست چنان که گذشت.

---

۱. ابوداوود ۴۴۶۴.

درمان لواط

اگر گفته شود که با وجود همه‌ی این‌ها آیا برای این درد علاج‌ناپذیر درمانی وجود دارد؟ و رقیه‌ای برای این سحر کشنده موجود است؟ چاره‌ی این درد نابودگر چیست؟ و راه موفقیت بر آن کدام است؟ و آیا کسی که از هوای نفس مست است بر این مستی چیره خواهد شد؟ و آیا این عاشق، مالک قلبش خواهد شد در حالی که عشق او را به مالیخولیا کشانده است؟

درمان آن از دو طریق ممکن است

گفته می‌شود: بله، راهش توجه به این اصل است که: (خداوند هیچ دردی را قرار نداده است مگر این که درمان آن را نیز قرار داده است پس هر کس آن را شناخت آن را شناخته است و هر کس آن را ندانست آن را ندانسته است.)

بحث در درمان این درد از دو جهت است:

یکی: بریدن اصل آن قبل از ایجاد درد.

دوم: از میان بردن آن بعد از واقع شدن درد.

هر دو راه آسان است برای کسی که خداوند برایش آسان گرداند و مشکل است برای کسی که خداوند کمکش نکند، چرا که زمام امور در دست اوست.

اما راه مانع شدن از ایجاد این درد دو گونه است:

ـ یکی پوشاندن چشم از محرمات، چنان که گذشت زیرا نگاه، یک تیر سمّی از تیرهای شیطان است و هر کس چشمش را رها کند حسرت خواهد کشید. و همانا در پوشاندن چشم از محرمات نفع‌های زیادی وجود دارد که بعضی از آن‌ها عبارتند از:

۱ـ پایبندی به امرخداوند که نهایت سعادت شخص در زندگی و آخرتش در آن است و برای شخص چیزی در دنیا و آخرت سودمندتر از پایبندی به اوامر خداوند و اجرای آن وجود ندارد و هیچ کس در دنیا و آخرت سعادتمند نشده است مگر با اجرای اوامر خداوند و هیچ کس در دنیا و آخرت بدبخت نگردیده است مگر با ضایع نمودن اوامر او.

۲ـ این عمل از رسیدن تیرمسموم به قلبش ـ که چه بساباعث هلاکتش شود ـ مانع می‌شود.

۳ـ این عمل سبب انس قلب به خدا وآرامش آن خواهد شد چنان که رها کردن چشم سبب پریشانی قلب می‌گردد و قلب را از خداوند دور می‌سازد و هیچ چیز مانند رها کردن چشم به قلب ضرر نمی‌رساند زیرا باعث ایجاد وحشت بین شخص و خداوند می‌گردد.

٤ـ این عمل سبب قوی شدن قلب و شادمانی آن می‌گردد چنان که رها کردن چشم سبب تضعیف قلب و اندوه آن می‌شود.

۵ـ این عمل باعث ایجاد نور درقلب است چنان که رهاکردن چشم ظلمت و تاریکی قلب را به دنبال دارد و به همین دلیل خداوند آیه نور را بعد از آیه امر به پوشاندن چشم آورده است و فرموده است:﴿ **قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ**﴾(نور۳۰) (به مردان مؤمن بگو: (آنان موظّفند که از نگاه به عورت و محلّ زینت نامحرمان) چشمان خود را فرو گیرند، و عورت‌های خویشتن را (با پوشاندن و دوری از پیوند نامشروع) مصون دارند.)

بعد از آن فرموده است:﴿ **اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ** ﴾(نور۳۵) (خدا روشنگر آسمان‌ها و زمین است، نور خدا، به چلچراغی می‌ماند که در آن چراغی باشد) یعنی مثال نورش در قلب مومنی که به اوامر خداوند پایبند است و از نهی او دوری می‌کند چنین است.

اگر قلب روشن گردد نماینده‌های خیر از هر سو برآن وارد می‌شوند چنان که اگر تاریک شود ابرهای بلا از هرسو برآن وارد می‌شوند. پس هر چه بدعت و گمراهی و تبعیت از هوی و هوس و دوری از هدایت و سرپیچی از اسباب سعادت و مشغول شدن به اسباب شقاوت وجود دارد نوری که درقلب است آن‌ها را آشکار می‌کند و اگر این نور از دست برود صاحبش مانند کوری است که در تاریکی شب جستجو می‌کند.

٦ـ این عمل، زیرکی وهوشیاری صادقانه‌ای را سبب می‌شود که با آن می‌توان

حق و باطل، راستگو و دروغگو را از هم تشخیص داد.

ابن شجاع کرمانی می‌گوید: هرکس ظاهر خود را با تبعیت از سنت و باطنش را با دوام مراقبت و مواظبت برآن آباد کند و چشمش را از محرمات بپوشاند و خود را از شبهات دور بدارد و از حلال تغذیه کند هوشیاریش خطا نمی‌کند.

خداوند جزای عمل بنده‌اش را از نوع عملش می‌دهد و هرکه چیزی را به خاطر خداوند ترک گوید خداوند در عوض چیزی بهتر از آن را به او می‌دهد. پس اگر شخص چشمش را از محرمات بپوشاند خداوند در عوض نور بصیرتش را باز می‌کند زیرا چشمش را به خاطر خدا بسته بود و در علم و ایمان و معرفت و هوشیاری صادقانه را که از بصیرت قلب نصیبش می‌شود را برایش باز می‌کند. و ضد این، همان سرگشتگی است که ضد بصیرت است و خداوند اهل لواط را بدان وصف نموده است و فرموده است که: ﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (حجر۷۲) (به جان تو سوگند! آنان در مستی خود سرگردان بودند.)

پس آنان را به مستی که فساد عقل و سرگشتگی که فساد بصیرت است وصف نموده است. پس عشق به عکس‌ها وشمایل موجب فساد عقل و سرگشتگی بصیرت و مستی قلب است.

۷ـ این عمل موجب ثبات وشجاعت ونیروی قلب است چنان که دراثر آمده است که: (کسی که با هوی و هوس خود مخالفت کند شیطان از سایه‌اش هم به وحشت می‌افتد.)

و ضد این را در کسی می‌بینی که تابع هوی و هوس است ـ از قبیل ذلیل بودن نفس و پستی و حقارت آن ـ که خداوند برای عاصیان فرمانش قرار داده است، چنان که حسن می‌گوید: آنان اگرچه صدای سم قاطرانشان بلند می‌شود و با اسبان تاتاری یورتمه می‌روند اما ذلت گناه برگردنشان است و خداوند کراهت دارد مگر این که هرکه را که عصیانش کند خوار کند.

همانا خداوند عزت را همراه طاعتش و ذلت را همراه نافرمانی‌اش قرار داده است و فرموده است: ﴿وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ﴾(منافقون۸) (عزّت از آن

خدا و فرستاده او و مؤمنان است)

و همچنین فرموده است که: ﴿وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ﴾ (آل عمران۱۳۹) (و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید، و شما برتر هستید (و پیروزی و بهروزی از آن شما است) اگر که به راستی مؤمن باشید.)

ایمان قول وعمل است درظاهرو باطن. خداوند می‌فرماید:﴿ مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ﴾ (فاطر ۱۰) (هر کس عزّت و قدرت می‌خواهد، (آن را از خدا بخواهد چرا که) هر چه عزّت و قدرت است در دست خدا است گفتار پاکیزه به سوی خدا اوج می‌گیرد، و خدا کردار پسندیده را بالا می‌برد)

یعنی هرکس طالب عزت است آن را با طاعت خدا و ذکر و یاد او و عمل صالح طلب کند. و در دعای قنوت آمده است که: (**انه لا یذل من والیت ولا یعز من عادیت**)[۱] (همانا کسی را که تو دوست بداری خوار نخواهد شد و کسی را که دشمن بداری عزت نخواهد یافت.) و هر کس خدا را اطاعت کند خداوند او را در آن چه اطاعت کرده است دوست می‌دارد و برحسب طاعتش به او عزت می‌بخشد و هر که خدا را نافرمانی کند خداوند در آن چه او را نافرمانی کرده او را به دشمن می‌گیرد و برحسب معصیتش به او خواری می‌رساند.

۸ـ این عمل راه ورود به قلب را برشیطان می‌بندد زیرا شیطان با نظر به قلب وارد می‌شود و صورت آن چه را که نگاه شده در نظرش می‌آراید و آن را چون بتی قرار می‌دهد که قلب را با آن سرگرم می‌کند و او را وعده می‌دهد و در آرزو می‌افکند و آتش شهوت را در قلب می‌افروزد و هیزم گناه را در آن می‌اندازد و قلب در آتش زبانه کش فرو می‌رود که دستیابی‌اش به این کار بدون آن نگاه ممکن نبود. به همین دلیل این شعله ورشدن‌ها و سوختن‌ها، آتش قلب را از همه سو فرا گرفته و قلب در وسط آن مانند بره‌ای در تنور می‌سوزد و عقوبت شهوت‌گرانی

۱. ابوداوود ۱۴۲۵.

که به دنبال تصاویر حرام هستند چنین است که در برزخ در تنوری از آتش قرار می‌گیرند و ارواحشان تا روز محشر در آن باقی می‌ماند چنان که خداوند آن را به پیامبرش در خواب نشان داد که در حدیثی متفق علیه آمده است.

۹ـ این عمل باعث می‌شودکه قلب برای تفکر در مصالح خود فراغت یابد در حالی که رهاکردن چشم مصالحش را از یادش می‌برد و او را با پیروی از هوی و هوس و غفلت، از یاد خدا می‌اندازد. چنان که خداوند می‌فرماید:﴿ وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً﴾(کهف ۲۸) (و از کسی فرمان مبر که (به خاطر دنیا دوستی و آرزو پرستی) دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم، و او به دنبال آرزوی خود روان گشته است و کار و بارش افراط و تفریط بوده است.)

۱۰ـ بین چشم و قلب روزنه و راهی وجود دارد که موجب ارتباط آن دو شده است و هر کدام با اصلاح دیگری اصلاح، و با فاسد شدن دیگری فاسد می‌شوند، پس اگر قلب فاسد شود نگاه فاسد می‌شود و اگر نگاه فاسد شود قلب فاسد می‌گردد و اصلاح هر کدام هم چنین است.

این اشاره‌ای بود به بعضی از فواید پوشاندن چشم از محرمات که تو را از غیر آن‌ها نیز آگاه می‌سازد.

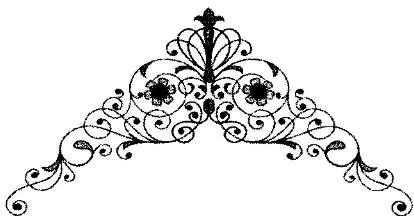
ـ راه دوم ممانعت از تعلق قلب است: و این با مشغول نمودن قلب به چیزهایی که قلب را از آن دور می‌کند و بین قلب و واقع شدن در آن مانع می‌شود و این با ترسی پریشان کننده یا محبتی ناآرام کننده ممکن است. و هرگاه قلب با از دست دادن چیزی که ضررش از دست‌یابی به این محبوب برایش بیشتر است، ترسی نداشته باشد و یا ترس از دست دادن محبت کسی را که نفعش از محبت این محبوب برایش بیشتر است را نداشته باشد ناچار به عشق به خوب‌رویان روی می‌آورد.

شرح آن به این صورت است که انسان محبوبی را رها نمی‌کند مگر به خاطر محبوبی بالاتر از او، و یا به خاطر ترس از مصیبتی که واقع شدنش از این که

محبوبش را از دست بدهد برایش ضررآفرین‌تر است. به همین دلیل صاحبش به دو چیز نیاز دارد که اگرآن دو و یا یکی ازآن دو را نداشته باشد نفعی نخواهد برد، یکم: بصیرتی صحیح است که فرق بین درجات محبوب و مکروهش را درک کند و محبوب بالاتر را بر پایینی ترجیح دهد و با مکروه سبکتر از مکروه بالاتر نجات یابد و این کار عقل است و هر کس غیر این کار را انجام دهد عاقل شمرده نمی‌شود.

دوم: نیروی اراده و صبر است تا بر این کار تمکین یابد و بسیارند کسانی که تفاوت‌ها را درک می‌کنند اما ضعف نفس و اراده‌شان از برگزیدن سودمندترین‌ها مانع می‌شود.

امثال این به خود نفعی نمی‌رسانند و دیگران نیز نمی‌توانند به آن‌ها سودی برسانند و همانا خداوند امامت در دین را جز برای کسانی که اهل صبر و یقین باشند از دیگران منع نموده است چنان که می‌فرماید: ﴿**وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ**﴾(سجده۲۴) (و از میان بنی‌اسرائیل پیشوایانی را پدیدار کردیم که به فرمان ما راهنمائی می‌نمودند، بدان گاه که بنی‌اسرائیل شکیبائی ورزیدند و به آیات ما یقین پیدا کردند.) وچنین کسی است که از علمش سود می‌برد و به مردم سود می‌رساند. و گروهی از مردم خود از علم خود سود می‌برند و به غیرخود سودی نمی‌رسانند و اینان با نور خود راه می‌روند، و گروهی هم از علم خود سود می‌برند و هم به غیرخود سود می‌رسانند پس در نور خود راه می‌روند و مردم نیز با نور آنان راه می‌روند، و گروهی نه از علم خود سود می‌برند و نه به غیر خود سود می‌رسانند پس در تاریکی راه می‌روند و هر که از آنان تبعیت کند هم در تاریکی آنان است.



فصل نهم: محبت

محبت صادقانه به یگانگی گرفتن محبوب اعلا را اقتضا می‌کند

حال که این مقدمه را دانستی بدان ممکن نیست که محبت محبوب والا و عشق به خوبرویان دریک قلب جمع شود بلکه این دو ضد یکدیگرند و با هم جمع نمی‌شوند و باید یکی از آن‌ها دیگری را از قلب خارج کند. پس هر کدام تمام محبتش برای محبوب اعلایش باشد که محبت غیر او باطل است و بلکه برای صاحبش عذاب محسوب می‌شود، چنین محبتی او را از محبت غیر او بازمی‌دارد و اگر هم کسی را دوست بدارد آن را جز به خاطر محبوبش یا به خاطر رسیدن به او دوست ندارد. و محبت صادقانه یگانه گرفتن محبوب را اقتضا می‌کند و نباید بین او و غیر او در محبت شریک قائل شود و این عمل او را دور نموده و در ادعایش دروغگو می‌شمارد و اگر محبوبی از بین مخلوقات قبول نخواهد کرد و غیرت می‌ورزد از این که غیر او را در محبت با او شریک کنند ـ با وجود این که شایستگی این را ندارد که تمام محبت را صرف اوکنی - پس حبیب والامقام چگونه خواهد بودکه محبت جز او را شایسته نیست و هر محبتی برای غیر او عذابی است برای صاحبش.

به همین دلیل خداوند شرک در این محبت را نمی‌بخشد و غیر آن را برای هرکه بخواهد خواهد بخشید. لذا محبت تصاویر، محبت کسی را که برای او سودمندتر است از او می‌گیرد و بلکه محبت کسی را می‌گیرد که هیچ مصلحت و نعمتی و هیچ زندگی سودمندی جز با محبت او وجود ندارد. لذا باید شخص یکی از این دو محبت را برگزیند زیرا این دو با هم در یک قلب جمع نمی‌شوند

بلکه هرکس از محبت خدا و یاد او و شوق لقای او اعراض نماید به محبت غیر او دچار می‌شود و در دنیا و برزخ و آخرت با آن عذاب می‌بیند.

هر کس مالک و مولای واقعیش، اله او نشود، هوا و هوسش اله او خواهند شد چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿ أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللهُ عَلَى عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَن يَهْدِيهِ مِن بَعْدِ اللهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (جاثیه ۲۳) (هیچ دیده‌ای کسی را که هوا و هوس خود را به خدائی خود گرفته است، و با وجود آگاهی، خدا او را گمراه ساخته است، و بر گوش و دل او مهر گذاشته است و بر چشمش پرده‌ای انداخته است؟! پس چه کسی جز خدا می‌تواند او را راهنمائی کند؟ آیا پند نمی‌گیرید و بیدار نمی‌شوید؟)

عبادت عبارت است از محبتی همراه خضوع وذلت در مقابل محبوب

عبادت، محبت همراه خضوع و ذلت، در مقابل محبوب است، هر کس چیزی را دوست بدارد و در مقابلش خضوع داشته باشد قلبش او را عبادت می‌کند و بلکه عبادت آخرین مراتب محبت است و به آن تتیم یا محبت تا حد پرستش هم می‌گویند. اولین مراتب محبت **علاقه** است و به این دلیل به‌این نام خوانده می‌شود چون قلب به محبوب تعلق می‌گیرد مرتبه بعد **صبابه** یا محبت بچگانه است و به این دلیل به این نام خوانده می‌شود چون قلب سرگرم محبوب است.

مرتبه سوم **غرام** یا محبت ماندگار است که عبارت است از همراهی و مداومت قلب بر محبت به طوری که از آن جدا نشود و وام نیز در [عربی] غریم خوانده می‌شود چون همراه صاحبش است چنان که خداوند می‌فرماید:﴿ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَاماً﴾(فرقان۶۵) (چرا که عذاب آن (گریبانگیر هر کس که شد از او) جدا نمی‌گردد (و تا ابد ملازم وی می‌شود))

مرتبه بعد **عشق** است که عبارت است از زیاده روی در محبت و به همین

دلیل خداوند سبحان با آن توصیف نمی‌شود و در حق او به کار نمی‌رود.[۱]

مرتبه بعد **شوق** است که عبارت است از سفر قلب به سوی محبوب، که این کلمه نسبت به خداوند نیز به کارمی‌رود چنان که در مسند امام احمد در حدیثی از عمار ابن یاسر آمده است که او نمازی خواند و آن را کوتاه ادا کرد، در مورد آن از او سوال شد گفت: من درآن دعاهایی نمودم که رسول خداﷺ با آن‌ها دعا می‌نمود: (**اللهم إني أسئلك بعلمك الغيب وقدرتك على الخلق أحيني اذا كانت الحياة خيرا لى وتوفنى إذا كانت الوفاة خيرا لى اللهم إني أسئلك خشيتك في الغيب والشهادة وأسئلك كلمة الحق في الرضاء والغضب وأسئلك القصد في الفقر والغنى وأسئلك نعيما لا ينفد وأسئلك قرة عين لا تنقطع وأسئلك برد العيش بعد الموت وأسئل لذة النظر الى وجهك الكريم وأسئلك الشوق الى لقائك في غير ضراء مضرة ولا فتنة مضلة اللهم زينا بزينة الايمان واجعلنا هداة مهتدين**)[۲] (خدایا من به علم تو برغیب و به قدرتت برمخلوقات از تو می‌خواهم که مرا زنده نگه داری اگر زنده ماندن برایم نیک است و مرا بمیرانی اگر مردن برایم نیک است. خدایا من ترس را در پنهان و آشکار، از تو مسئلت دارم و سخن حق را در حال عصبانیت و رضایت از تو طلب می‌کنم و میانه روی در فقر و بی نیازی را از تو خواستارم و از تو نعمتی می‌خواهم که نابود نشود و چشم روشنی را که قطع نگردد. و از تو آسایش زندگی بعد ازمرگ را می‌خواهم و از تو لذت نگاه کردن به صورتت را طلب می‌کنم و شوق دیدار تو را مسئلت می‌نمایم بدون ضرری که به من ضرر برساند و یافتنه‌ای که گمراهم گرداند. پروردگارا ما را به زینت ایمان مزین فرما وما را هدایت دهندگانی هدایت یافته قرارده.)

برخی از اهل بصیرت در مورد این فرموده خداوند گفته‌اند: ﴿**مَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء الله فَإِنَّ أَجَلَ الله لَآتٍ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ**﴾(عنکبوت ۵) (کسی که ملاقات خدا

---

۱. این تذکر به جایی است به برخی از ادیبان و اهل تصوف که‌این کلمه را بسیار در حق خداوند به کار می‌برند. [محقق]

۲. امام احمد ۱۸۳۵۱ و نسائی ۵۴/۳.

را چشم می‌دارد زمانی را که خدا تعیین کرده است (دیر یا زود) فرا می‌رسد، و او شنوا و آگاه است.) چون خداوند شدت شوق اولیایش را به دیدار خود می‌داند، و نیز می‌داند که دل‌هایشان جز با دیدار او آرام نمی‌گیرد برای آن‌ها زمان و موعدی برای دیدارش قرار داده است تا دلهایشان را با آن آرام کند.

پاک‌ترین و لذیذترین زندگی، زندگی دوستداران مشتاق آرامش یافته است که به راستی زندگی آنان زندگی پاک حقیقی است و حیاتی برای قلب پاک‌تر و آرامش یافته‌تر از آن وجود ندارد و این همان حیات پاکی است که خداوند در مورد آن می‌فرماید: ﴿ **مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً** ﴾ (نحل۹۷) (هرکس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم)

منظور از این زندگی، حیات مشترکی نیست که در آن مؤمن و کافر و نیکوکار و بدکار از لحاظ خوردن و پوشیدن و نوشیدن و نکاح با هم برابرند و چه بسا دشمنان خدا از اولیایش چندین برابر بیشتر بهره برده‌اند.

همانا خداوند برای هر کس که عمل صالح انجام دهد زندگی پاکی را تضمین نموده است و خداوند در وعده خود صادق است و خلاف وعده نمی‌کند و کدام زندگی زیباتر است از زندگی کسی که تمام توانش را در کسب رضایت خداوند صرف می‌کند و قلبش را تقسیم ننموده و تماماً رو به خدا کرده است و فکر و اراده‌اش را بر او جمع نموده است و یاد محبوب والایش وحب و شوق دیدار او و آرامش نزد او، بر وجودش مستولی شده است و تمام همت و اراده و نیت و افکارش گرد او می‌گردد و اگرساکت شود به یاد او ساکت شده است و اگر سخن بگوید به یاد او می‌گوید اگر بشنود از او می‌شنود و اگر ببیند از او می‌بیند دستش به او حرکت می‌کند و با او راه می‌رود و به یاد او حرکت می‌کند و می‌ایستد و زندگی می‌کند و می‌میرد و زنده می‌شود، چنان که در صحیح بخاری آمده است در آن چه که رسول خداﷺ از خداوند روایت می‌کند که خداوند فرمود: (**ما تقرب الی عبدی بمثل أداء ما افترضت علیه ولا یزال عبدي یتقرب الي**

بالنوافل حتي أحبه فاذا أحببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي يمشی بها (فبی يسمع وبي يبصرو بي يبطش وبي يمشي)[1] ولئن سئلني لاعطينه ولئن استعاذ بي لاعيذنه وما ترددت فی شيء أنا فاعله ترددي عن قبضی روح عبدي المؤمن يكره الموت وأكره مساءته ولا بد له منه)[2] (هیچ بنده‌ای به وسیله چیزی به من نزدیک نشده است به آن اندازه که با ادای فرایض به من نزدیک می‌شود و مدام بنده‌ام با سنت‌ها به من نزدیک می‌شود تا این که او را دوست بدارم پس اگر او را دوست بدارم گوش او می‌شوم که به آن می‌شنود و چشمش می‌شوم که به آن می‌بیند و دستش می‌شوم که آن را به حرکت در می‌آورد و پایش می‌شوم که با آن راه می‌رود (پس با من می‌شنود و با من می‌بیند و دستش را با من تکان می‌دهد و با من راه می‌رود) و اگر از من بخواهد به او عطا می‌کنم و اگر به من پناه ببرد پناهش می‌دهم و در هیچ کاری که انجام دهم تردیدی ننموده‌ام مانند تردیدم در گرفتن جان بنده مومنم که از مردن کراهت دارد و ناراحتی‌اش را دوست ندارم اما از مرگ چاره‌ای برایش نیست.)

پس این حدیث شریف الهی اسباب محبت خداوند را در دو چیز حصر نموده است: ۱ـ انجام فرایض ۲ـ نزدیکی به خدا با انجام سنت‌ها.

پس خداوند خبر داده است که فرایض محبوب‌ترین چیزی است که کسانی که می‌خواهند به خدا نزدیک شوند را به او نزدیک می‌کند و بعد از آن سنت‌ها هستند و شخص مدام سنت‌ها را انجام می‌دهد تا محبوب خدا می‌شود و اگر محبوب خداوند شد محبت دیگری بالاتر از محبت اولی از جانب خدا بر او واجب می‌شود و این محبت او را از اشتغال و فکر به غیرخدا باز می‌دارد و تمام روحش را در بر می‌گیرد. و شکی نیست که این شخص اگر بشنود از محبوبش می‌شنود و اگر ببیند از او می‌بیند و اگر دستی حرکت دهد از اوحرکت می‌دهد و اگر راه رود به سوی او می‌رود و او در قلبش است و همراه او و انیس و دوست اوست.

---

۱. این قسمت که داخل پرانتز قرار گرفته در صحیح بخاری وجود ندارد.
۲. بخاری ۶۵۰۲.

در حدیث گوش و چشم و دست و پا ذکر شده است چرا که این اعضا، اعضای درک و فعل انسان هستند. همانا گوش و چشم میل و نفرت را برقلب وارد می‌کند و حب و بغض را کسب می‌نمایند و دست و پا را به عمل وامی‌دارند. پس اگر گوش و چشم شخص به سوی خدا باشد، اعضای ادراکی‌اش در امان است و در حب و بغض محفوظ است پس در حرکت و راه رفتن هم محفوظ می‌ماند.

بنگر که چگونه به ذکر گوش و چشم و دست و پا اکتفا شده و زبان ذکر نشده است زیرا گوش گاهی به اختیار انسان می‌شنود و گاهی بدون اختیار او و هم چنین چشم گاهی به غیر اختیار انسان می‌بیند و چنین است حرکت دست وپای شخص. پس چگونه زبان ذکرشود در حالی که جز با قصد و اختیار انسان به حرکت در نمی‌آید و هر چه انسان امر کند آن را انجام می‌دهد. و نیز واکنش زبان با قلب از سایر اعضا کامل‌تراست و در واقع زبان ترجمه و نماینده قلب است و بنگرکه چگونه خداوند بودن بنده‌اش با خود را با گوش و چشم و دست و پا در حدیث، با بودن خود با او محقق ساخته است.

بنگر که چگونه در تمام قسمت های حدیث فرموده است «با من» و نفرموده «برای من».

در تمام حدیث از لفظ«با» استفاده شده است و این نه فقط برای استعانت است چرا که همانا تمام حرکات نیکوکار و بدکار با کمک خدا انجام می‌شود، بلکه «با» در این جا برای همراهی است یعنی شخص می‌شنود و می‌بیند و دست حرکت می‌دهد و راه می‌رود و من همراه او و با او هستم. چنان که در حدیث دیگری می‌گوید: (من همراه بنده‌ام هستم هر گاه که یادم کند و لب‌هایش را به یادم تکان دهد.) و این همراهی همان است که در فرموده‌ی خداوند آمده است که: ﴿**لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا**﴾(توبه ۴۰) (غم مخور که خدا با ما است) و همان است که رسول خداﷺ می‌فرماید: (**ما ظنك باثنين الله ثالثهما**)[۱] «گمانت چیست در مورد

---

۱. بخاری ۳۴۵۳ و مسلم ۲۳۸۱.

دو نفری که سومینشان خداوند است.» و نیز این فرموده خداوند که: ﴿إِنَّ اللهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ﴾(عنکبوت۶۹) (قطعاً خدا با نیکوکاران است) ونیز: ﴿إِنَّ اللهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَواْ وَّالَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ﴾(نحل۱۲۸) (بی‌گمان خدا همراه کسانی است که تقوا پیشه کنند و با کسانی است که نیکوکار باشند.) و:﴿ وَاصْبِرُواْ إِنَّ اللهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾(انفال۴۶) (شکیبائی کنید که خدا با شکیبایان است) و: ﴿قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ﴾ (شعراء۶۲) ((موسی) گفت: چنین نیست. پروردگار من با من است رهنمودم خواهد کرد.) ونیز فرموده‌ی خداوند به موسی و هارون:﴿ إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَى﴾(طه۴۶) (من با شما هستم و می‌شنوم و می‌بینم)

پس «با»ی به کار برده شده این معیت را می‌رساند که اگر «لام» به کار برده می‌شد این معنی را نداشت و اخلاص و صبر و توکل در رسیدن به منازل عبودیت برای شخص ممکن نمی‌شود و مگر با این همراهی و معیت.

هرگاه بنده با خدا باشد سختی‌ها بر او سبک می‌شود و ترس‌ها بر او امنیت می‌گردد. با خداست که تمام سختی‌ها سبک شده و مشکلات آسان می‌گردد و دورها نزدیک می‌شود و با خدا ناراحتی و اندوه و غم‌ها از میان می‌رود و قلب شخص مانند ماهی می‌شود که اگر آب را ترک کند بالا و پایین می‌پرد تا به درون آن برگردد.

اگر این موافقت شخص با خداوند در آن چه خدا دوست دارد فراهم شود موافقت خداوند در خواسته‌ها و نیازهای شخص با او فراهم می‌گردد چنان که می‌فرماید: (اگر از من بخواهد عطا می‌کنم و اگر به من پناه ببرد پناهش می‌دهم.) یعنی چنان که با انجام اوامر من و نزدیکی به من، با من موافقت نموده، من نیز در میل و بی میلی‌اش با او موافقت می‌کنم در آن چه که از من می‌خواهد که انجام دهم یا به من پناه می‌برد.

این موافقت و همراهی آن چنان از دو طرف قوی می‌شود که خداوند در میراندن بنده‌ای که مرگ را دوست نمی‌دارد به تردید می‌افتد و همانا خداوند دوست نمی‌دارد آن چه را که بنده‌اش آن را دوست ندارد و از این لحاظ اقتضا

می‌کند که او را نمیراند اما مصلحتش در مردنش است زیرا او را نمی‌میراند مگر برای این که زنده‌اش گرداند و مریضش نمی‌کند مگر برای این که سالمش گرداند و فقیرش نمی‌کند مگر برای این که ثروتمندش کند و از او نمی‌گیرد مگر به خاطر این که به او ببخشد و او را در پشت پدرش از بهشت خارج نکرده بود مگر به خاطر این که او را به آن جا برگرداند و این دوست دار واقعی است نه غیر او.

آخرین مرتبه‌ی محبت، تتیم یا محبت تا حد پرستش

اما **تتیم** آخرین مرتبه‌ی محبت است و عبارت است از بندگی شخص برای محبوبش. و حقیقت بندگی عبارت است از ذلت و خضوع در مقابل محبوب.

لذا بالاترین مقام شخص مقام بندگی است و هیچ منزلتی برایش از آن بالاتر وجود ندارد

همانا خداوند شریف‌ترین مخلوقاتش و محبوب‌ترین آن‌ها را که رسول خداﷺ است در بالاترین مقام که مقام دعوت به سوی خدا و تحدی در نبوت و مقام اسرا است با بندگی وصف می‌کند. پس می‌فرماید: ﴿ **وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللهِ يَدْعُوهُ كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَداً** ﴾ (جن۱۹) (چون بنده خدا (محمّد) بر پای ایستاد (و شروع به نماز و خواندن قرآن در آن کرد) و به پرستش خداوند پرداخت، کافران پیرامون او تنگ یکدیگر ازدحام کردند.) و می‌فرماید: ﴿**وَإِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَةٍ مِّن مِّثْلِهِ**﴾(بقره۲۳) (اگر درباره آن چه بر بنده خود نازل کرده‌ایم، دچار شکّ و دو دلی هستید، سوره‌ای همانند آن را بسازید.) و می‌فرماید: ﴿ **سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ**﴾(اسرا۱) (تسبیح و تقدیس خدائی را سزا است که بنده خود (محمّد) را در شبی از مسجدالحرام (مکّه) به مسجدالاقصی (بیت‌المقدّس) برد، آن جا که دَور و بر آن را پر برکت ساخته‌ایم).

در حدیث شفاعت آمده است: (به سوی محمد بروید او بنده‌ای است که

خداوند گناه قدیم و جدیدش را بخشیده است)[1] پس رسول خداﷺ با کامل نمودن بندگی‌اش به مقام شفاعت و مغفرت خداوند دست یافته است.

همانا خداوند مخلوقات را برای عبادت نمودنش به تنهایی و بدون شریک، خلق نموده است و این بندگی همان کامل نمودن انواع محبت، همراه کامل نمودن خضوع و ذلت در برابر اوست و این حقیقت اسلام است و حقیقت دین ابراهیم است که هر که از آن روی بگرداند خود را به دیوانگی زده است و خداوند می‌فرماید: ﴿ **وَمَن يَرْغَبُ عَن مِّلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلاَّ مَن سَفِهَ نَفْسَهُ وَلَقَدِ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ * إِذْ قَالَ لَهُ رَبُّهُ أَسْلِمْ قَالَ أَسْلَمْتُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ * وَوَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إَلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ * أَمْ كُنتُمْ شُهَدَاء إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتُ إِذْ قَالَ لِبَنِيهِ مَا تَعْبُدُونَ مِن بَعْدِي قَالُواْ نَعْبُدُ إِلَهَكَ وَإِلَهَ آبَائِكَ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ إِلَهاً وَاحِداً وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ**﴾ (بقره۱۳۳-۱۳۰) (چه کسی از آئین ابراهیم رویگردان خواهد شد مگر آن (نادانی) که خود را خوار و کوچک بدارد و ما او را در این جهان برگزیدیم (و رهبر دیگران کردیم) و او در جهان دیگر، از زمره شایستگان است.(۱۳۰) آن گاه که پروردگارش بدو گفت: (به یگانگی خدا اقرار کن و) اخلاص داشته باش. گفت: خالصانه تسلیم پروردگار جهانیان گشتم. (۱۳۱) و ابراهیم فرزندان خود را به این آئین سفارش کرد، و یعقوب (نوه او نیز چنین کرد. هر کدام به فرزندان خویش گفتند:) ای فرزندان من! خداوند، آئین (توحیدی اسلام) را برای شما برگزیده است. و نمیرید جز این که مسلمان باشید. (۱۳۲) آیا (شما یهودیان و مسیحیان که محمّد را تکذیب می‌نمائید و ادّعا دارید که بر آئین یعقوب هستید) هنگامی که مرگ یعقوب فرا رسید، شما حاضر بودید (تا آئینی را بشناسید که بر آن مرد ؟) آن هنگامی که به فرزندان خود گفت: پس از من چه چیز را می‌پرستید؟ گفتند: خدای تو، خدای پدرانت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را که خداوند یگانه است و ما تسلیم او هستیم.(۱۳۳))

---

۱. بخاری ۴۲۰۶ و مسلم ۱۹۳.

به همین دلیل بزرگ‌ترین گناه نزد خدا شرک است و خداوند شرک را نمی‌بخشد.

اصل شرک به خدا، شرک در محبت است چنان که می‌فرماید: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَشَدُّ حُبّاً لله﴾(بقره۱۶۵) (برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه‌هائی برمی‌گزینند و آنان را هم چون خدا دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را سخت دوست می‌دارند.)

پس خداوند خبر داده است که عده‌ای از مردم به او این گونه شرک می‌ورزند که شریکی غیر از او دوست می‌دارند، آن چنان که او را دوست می‌دارند، و خبر داده است که دوستی مومنان نسبت به خدا بسیار بیشتر از دوستی مشرکان نسبت به شریکانی است که به خدا گرفته اند.

هم چنین گفته شده است که معنی آیه این است که مومنان از مشرکان بیشتر خدا را دوست دارند زیرا مشرکان اگر چه خدا را نیز دوست دارند اما چون همراه خدا شریکانی را نیز دوست دارند محبتشان نسبت به خدا ضعیف است اما موحدین چون محبتشان خالصانه برای خداست لذا محبتشان از مشرکان بیشتراست. پس همانا شرک به خدا و برابر گرفتن با خدا، در برابر گرفتن محبت دیگران با محبت اوست.

هنگامی که هدف خداوند از خلق مخلوقات خالص گرداندن محبت برای اوست پس کسانی که غیر او را ولی و شفیع می‌گیرند سخت نهی نموده است و گاهی از هر دو [ولی گرفتن وشفیع گرفتن] نهی نموده و گاهی از یکی به تنهایی نهی نموده است. پس فرموده است:﴿ إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُدَبِّرُ الأَمْرَ مَا مِن شَفِيعٍ إِلاَّ مِن بَعْدِ إِذْنِهِ ذَلِكُمُ اللهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلاَ تَذَكَّرُونَ ﴾(یونس۳) (پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به اداره جهان هستی پرداخت. زمام اداره جهان هستی به دست او است. کسی میانجی نمی‌تواند بشود مگر پس از اجازه

او. این خدا است که صاحب و پروردگار شما است، پس او را پرستش کنید آیا گوشزد نمی‌شوید (و پند و عبرت نمی‌گیرید)؟) و نیز می‌فرماید: ﴿اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ مَا لَكُم مِّن دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ﴾(سجده٤) (خدا کسی است که آسمان‌ها و زمین و آن چه را که در میان آن دو است در شش دوره بیافرید و سپس بر تخت فرماندهی جهان قرار گرفت. بجز خدا برای شما هیچ یاوری و هیچ شفیعی (که در پیش خدا ـ جز با اجازه خدا ـ برایتان شفاعت کند) وجود ندارد. آیا یادآور می‌شوید؟) و می‌فرماید: ﴿وَأَنذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَن يُحْشَرُواْ إِلَى رَبِّهِمْ لَيْسَ لَهُم مِّن دُونِهِ وَلِيٌّ وَلاَ شَفِيعٌ لَّعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ﴾ (انعام٥١) (با آن (چیزهائی که در قرآن آمده است) کسانی را بترسان که می‌ترسند از این که در پیشگاه پروردگارشان گردآورده می‌شوند (آن جائی که در آن) برای آنان جز خدا یاور و میانجیگری وجود ندارد. شاید پرهیزگاری پیشه کنند.) و مثال برای تنها آوردن یکی از آن‌ها این است که می‌فرماید: ﴿ أَمِ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللهِ شُفَعَاء قُلْ أَوَلَوْ كَانُوا لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَلَا يَعْقِلُونَ * قُل لِله الشَّفَاعَةُ جَمِيعاً﴾ (زمر٤٤-٤٣) (بلکه آنان بدون رضایت و اجازه خداوند میانجیهائی را برگزیده‌اند بگو: آیا (چنین چیزهائی را میانجی و متصرّف در امور می‌دانید) هر چند که اصلاً کاری از دست ایشان ساخته نبوده و فهم و شعوری نداشته باشند؟(٤٣) بگو: هر گونه میانجیگری از آن خدا است(٤٤)). و می‌فرماید: ﴿مِن وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُم مَّا كَسَبُوا شَيْئاً وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللهِ أَوْلِيَاء وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (جاثیه١٠)﴾ (رویاروی آنان دوزخ است، و آن چه به دست آورده‌اند، و کسانی که سوای خدا به عنوان اولیاء برگزیده‌اند، اصلاً به حالشان سودی نمی‌رساند (و از دوزخ نمی‌رهانند) و عذاب بس بزرگی دارند.)

زمانی که خداوند بنده‌ای را به دوستی بگیرد شفیعانی را برایش قرار می‌دهد و بین او سایر بندگان مومنش دوستی قرار می‌دهد، مومنان نیز به خاطر خدا ولی و دوست او خواهند شد [و این دوستی] برخلاف کسی است که مخلوقی غیر از

خدا را به دوستی می‌گیرد. و این رنگی دارد و آن یکی رنگی دیگر.

چنان که شفاعت شرک‌آمیز باطل هم رنگی دارد و شفاعت حقیقی نیز که با توحید به دست می‌آید رنگی دیگر دارد و این جایگاه فرق میان اهل توحید و اهل شرک است و همانا خداوند هر که را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

منظور این است که حقیقت عبادت با شریک گرفتن با خدا در محبت حاصل نمی‌شود برخلاف محبت [کسی] برای خدا و در راه او که از لوازم عبادت است زیرا ایمان جز با محبت رسول خداﷺ ـ و بلکه تقدیم حب او بر حب جان خود و حب پدر و مادر ـ کامل نمی‌شود زیرا محبت رسول خداﷺ برگرفته از محبت خداست و هر محبت دیگری که برای خدا و در راه او باشد نیز چنین است چنان که در صحیحین آمده است که رسول خداﷺ فرموده است: (**ثلاث من كن فيه وجد بهن حلاوة الايمان**)[1] (سه چیز در هر کس باشد شیرینی ایمان را با آن‌ها خواهد یافت)

در لفظی دیگر در صحیحین آمده است: (**لا يجد عبد طعم الايمان الا من كان في قلبه ثلاث خصال، أن يكون الله ورسوله أحب اليه مما سواهما وان يحب المرأ لا يحبه الا الله وان يكره أن يرجع الى الكفر بعد اذ أنقذه الله منه كما يكره أن يقذف في النار**)[2] (کسی شیرینی ایمان را درک نمی‌کند مگر این که سه خصلت در او موجود باشد: این که خدا و رسولش نزد او از غیر آن‌ها محبوب‌تر باشد و این که اگر کسی را دوست بدارد جز به خاطر خدا او را دوست نداشته باشد و بعد از آن که خداوند او را از کفر نجات داده است متنفر باشد که به کفر برگردد آن چنان که متنفر است وارد آتش شود.)

در حدیثی در سنن آمده است که: (**من أحب لله وأبغض لله وأعطى لله ومنع لله فقد استكمل الايمان**)[3] (هر کس به خاطر خدا دوست بدارد و به خاطر خدا دشمن بدارد و به خاطر او ببخشد و به خاطر او منع کند همانا ایمان را کامل نموده

---

۱. بخاری ۱۶ و مسلم ۴۳.
۲. بخاری ۶۰۴۱ و مسلم ۴۳.
۳. ابوداوود ۴۶۸۱.

بدارد و به خاطر او ببخشد و به خاطر او منع کند همانا ایمان را کامل نموده است)

در حدیث دیگری آمده است: (**ما تحاب رجلان في الله الا كان أفضلهما أشدهما حبا لصاحبه**)[۱] (هیچ دو نفری به خاطر خداوند یکدیگر را دوست نمی‌دارند مگر این که برترین و بهترین آن دو (کسی است که) دیگری را بیشتر دوست دارد.)

این نوع محبت از لازمه‌های محبت به خداست و هر چه‌این محبت قوی‌تر باشد ریشه‌ی آن نیز قوی خواهد بود.

انواع چهار گانه‌ی محبت

چهار نوع محبت وجود دارد که لازم است بین آن‌ها فرق گذاشته شود:

یکی: محبت خداست که به تنهایی موجب نجات از عذاب نمی‌شود زیرا مشرکان و صلیب پرستان و یهودیان و غیر آن‌ها نیز خدا را دوست می‌دارند.

دوم: محبت آن چه که خدا آن را دوست دارد و این همان محبتی است که شخص را وارد اسلام می‌کند و از کفر خارج می‌سازد. و دوست‌دارترین خدا بین مردم کسی است که به این محبت بیشتر پای بند بوده و در آن کوشاتر باشد.

سوم: محبت برای خدا و در راه خدا که از لازمه‌های محبت کسی است که دوست داشته می‌شود زیرا محبت کسی که دوست داشته می‌شود کامل نمی‌شود مگر با دوست داشتن دیگران در راه او و به خاطر او.

چهارم: محبت [کسی] با خدا، که محبتی شرک آمیز است و هر که چیزی را با خدا و نه به خاطر او و در راه او، دوست بدارد آن را شریک خدا قرار داده است و این محبت مشرکین است.

نوع پنجمی نیز باقی می‌ماند که از بحث ما خارج است و آن محبت طبیعی است که عبارت است از مایل بودن انسان به چیزهایی که سرشتش را آرام می‌کند مانند محبت تشنه به آب و گرسنه به غذا و محبت خواب و همسر و فرزند.

این محبت ها سرزنش نمی‌شود مگر هنگامی که شخص را از یاد خدا غافل

---

۱. بخاری در ادب المفرد ۵۴۴.

گردانند و از محبت او باز دارند. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ اللهِ﴾ (منافقون۹) (ای مؤمنان! اموالتان و اولادتان شما را از یاد خدا غافل نکند) و می‌فرماید: ﴿رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللهِ﴾(نور۳۷) (مردانی که بازرگانی و معامله‌ای، آنان را از یاد خدا غافل نمی‌سازد.)

خلیل شدن، که عبارت است از کمال محبت

اما خله یا دوستی صمیمی و خصوصی که عبارت است از کمال و نهایت محبت، طوری که در قلب دوست دارنده مشغولیتی برای غیر محبوبش باقی نمی‌ماند و این مقامی است که مخصوص دو خلیل است: ابراهیم و محمد (درود و سلام خداوند بر هر دوی آنان باد) چنان که رسول خداﷺ می‌فرماید: (**إن الله إتخذني خليلا كما اتخذ ابراهيم خليلا**)[1] (همانا خداوند، چنان که ابراهیم را خلیل خود گرفت مرا نیز خلیل خود گرفته است) و در حدیث صحیح دیگری می فرماید: (**لو كنت متخذا من أهل الارض خليلا لاتخذت أبا بكر خليلا ولكن صاحبكم خليل الله**)[2] (اگر از اهل زمین کسی را خلیل می‌گرفتم همانا ابوبکر را خلیل می‌گرفتم اما دوست شما خلیل خداست.)

هنگامی که ابراهیم‌علیه السلام از خداوند فرزند خواست و به او عطا شد و محبت قلبش به او تعلق گرفت و بخشی از قلبش را فراگرفت خداوند از این که قلب خلیلش جای کسی دیگر باشد به غیرت آمد و امر کرد که او را ذبح کند و این امر در خواب صورت گرفت تا بلا و امتحانی بزرگ‌تر باشد، و همانا منظور ذبح فرزند نبود بلکه هدف، ذبح او در قلب ابراهیم بود تا قلب برای خدا خالص گردد و هنگامی که خلیل خدا به تنفیذ امر خدا اقدام نمود و محبت خدا را بر محبت فرزند جلو انداخت و هدف حاصل شد، فرمان ذبح برداشته شد و ذبحی

۱. مسلم ۵۳۲.
۲. بخاری ۳۴۵۶ و مسلم ۲۳۸۳.

بزرگ فدیه‌ی فرزند گشت و همانا خداوند به چیزی امر نمی‌کند و سپس آن را از ریشه باطل گرداند بلکه باید قسمتی از آن یا عوضی از آن باقی بماند چنان که فدیه را در شریعت نیز باقی گذاشته است و چنان که صدقه را قبل از مناجات مستحب قرار داده است و چنان که پنج نماز را بعد از برداشتن پنجاه نماز باقی گذاشت و ثواب پنجاه نماز را همراه آن باقی گذاشت و فرمود: (**لا يبدل القول لدى، خمس في الفعل وخمسون في الاجر**)[1] (نزد من امر و فرمان تغییر نمی‌کند و همانا [نماز] در عمل پنج است و در پاداش پنجاه می‌باشد.)

محبت عام است و خلیل بودن خاص است

اما آن چه که بعضی اشتباه کنندگان می‌پندارند که محبت از خلیل بودن کامل‌تر است و همانا ابراهیم خلیل خدا و محمد حبیب خداست، از نادانی آنان سرچشمه می‌گیرد زیرا محبت عام است و خلیل بودن خاص است و چون خلیل بودن عبارت است از نهایت محبت، و رسول خداﷺ خبر داده است که خداوند او را خلیل خود گرفته است چنان که ابراهیم را خلیل گرفته است و هر خلیل دیگری را غیر از خدا برای خود رد نموده است با وجود این که از محبت خود برای عائشه و پدرش و عمر بن خطاب رضی الله عنه و غیر آنان نیز خبر داده است و نیز خداوند فرموده است: ﴿ **إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ** ﴾(بقره۲۲۲) (بی‌گمان خداوند توبه‌کاران و پاکان را دوست می‌دارد.) و فرموده است: ﴿ **وَاللهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ** ﴾(آل عمران۱٤٦) (خداوند شکیبایان را دوست می‌دارد) و فرموده است: ﴿ **وَاللهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ** ﴾(آل عمران۱٤۸) (و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.) و فرموده است: ﴿ **إِنَّ اللهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ** ﴾(مائده٤۲) (بیگمان خداوند دادگران را دوست می‌دارد.) و همانا جوان توبه‌گر حبیب خداست اما خله‌ی خدا مخصوص دو خلیل اوست و این اشتباه از کم علمی و کم درکی صاحب آن نسبت به خدا و رسول اوست.

---

۱. بخاری ۷۵۱۷ و مسلم ۱٦۲.

انسان آن چه را دوست دارد ترک می‌کند به خاطر کسی که او را دوست دارد

چنان که گذشت انسان چیزی را که دوست دارد ترک نمی‌کند مگر به خاطر چیز دیگری که دوست دارد لکن ضعیف‌تر آن دو را به خاطر بزرگ‌ترش ترک می‌گوید، چنان که چیزی راکه دوست نمی‌دارد انجام می‌دهد به خاطر محبت چیزی که نزد او از ناراحتی حاصل شده برایش نیز، بالاتر است و یا به خاطر این که از چیزی که دوست نمی‌دارد و ناراحتی‌اش از آن بیشتر است خلاص شود. و چنان که گذشت خاصیت عقل این است که محبوب بالاتر را بر پایینی برمی‌گزیند و ناراحتی کمتر را بر بزرگ‌تر انتخاب می‌کند و این از کمال محبت و بغض است.

این کار برایش امکان پذیر نیست مگر با دو چیز: نیروی ادراک و شجاعت قلب.

زیرا سرپیچی از این عمل یا به خاطر ضعف ادراک است طوری که مراتب محبوب و مکروه را آن گونه که هست درک نمی‌کند و یا به خاطر ضعف نفس و ناتوانی قلب است، به طوری که در انتخاب و گزینش اصلح، نفسش از او اطاعت نمی‌کند و اگر ادراکش سالم باشد و نفسش قوی و قلبش برگزینش محبوب بالاتر بر مکروه پست شجاع باشد به اسباب سعادت موفق می‌شود.

در برخی از مردم قدرت شهوت، از قدرت ایمان وعقل قوی‌تر است و به همین دلیل قوی بر ضعیف تسلط می‌یابد، و در برخی دیگر قدرت ایمان و عقل از قدرت شهوت قوی‌تر است.حال آن که بسیاری از بیمارانی که پزشک آن‌ها را از چیزهایی که برایشان ضرر دارد منع می‌کند اما نفس و شهوتشان از آن‌ها سرپیچی می‌کند و آن را میل می‌کنند و شهوت بر عقل پیشی می‌گیرد. و بیشتر آنان که قلبشان مریض است آن چه را که مرضشان را زیاد می‌کند انتخاب می‌کنند، زیرا شهوتشان بیشتر به آن میل می‌کند. و ریشه شر در ضعف ادراک و ضعف نفس و پستی آن است و ریشه خیر در کمال ادراک و قدرت نفس و بزرگی و شجاعت آن است. پس حب و اراده اصل هر چیز و مبدا آن هستند و نفرت و کراهت باعث اصلی ترک هر چیز و مبدا آن هستند و این دو نیرو در قلب سبب اصلی سعادت و شقاوت انسان هستند. وجود یک عمل اختیاری

ممکن نیست مگر با وجود سبب آن که محبت و اراده است. اما عدم وجود آن ممکن است به علت عدم وجود سبب آن و یا به علت وجود مانعی که باعث کراهت از آن می‌گردد باشد.

بدین‌گونه اشتباه در فهم مساله ترک نیز از بین می‌رود که آیا ترک چیزی وجودی است یا عدمی؟

حقیقت این است که ترک دو گونه است: ترک به خاطر عدم وجود سبب اقتضا کننده، که ترک عدمی‌است و ترک به خاطر وجود مانع در برابر انجام فعل، که ترک وجودی است.

انتخاب سودمندتر

هر کدام از انتخاب یاترک اختیاری چیزی که توسط موجود زنده صورت می‌گیرد به دلیل دستیابی به نفعی است که با دستیابی به آن لذت می‌برد و یا کنار زدن دردی است که با از میان رفتنش شفا برایش حاصل می‌شود وبه همین دلیل گفته می‌شود سینه اش شفا یافت یا قلبش شفایافت.

این هدفی است که هرعاقلی وحتی حیوانات چهار پا نیز آن را برمی‌گزینند اما بسیاری از مردم در آن به غلط زشتی می‌افتند و لذتی را دنبال می‌کنند که درد بزرگی را به دنبال دارد و قلب را با چیزی درمان می‌کنند که مرض بزرگ‌تری به دنبال می‌آورد. و این حال کسانی است که چشم به عاجل دنیا دوخته و آجل آخرت را نمی‌نگرند اما خصوصیت عقل نگریستن به عواقب کاراست و عاقل‌ترین مردم کسی است که لذت وآسایش آجل و دائمی‌را بر لذت پایان پذیر عاجل ترجیح دهد و نادان‌ترین مردم کسی است که نعمت ابدی و زندگی پاک دائمی و لذت بزرگی را که نقص ندارد به لذتی پایان‌پذیر و قاطی شده با انواع درد و ترس معامله کند.

یکی از دانشمندان گفته‌اند که: در این فکر نمودم که عاقلان در چه راهی تلاش می‌کنند و به این نتیجه رسیدم که سعی همه آن‌ها در دست‌یابی به یک هدف است اگر چه راه های به دست آوردنشان فرق نمی‌کند، دیدم که همه آن‌ها

برای دفع اندوه و غم از درونشان تلاش می‌کنند یکی با خوردن و نوشیدن، دیگری با تجارت و کسب و کار و دیگری با ازدواج، آن دیگری با شنیدن موسیقی و نواهای شادی بخش و دیگری با لهو لعب.

گفتم این هدف عاقلان است اما تمام راه‌ها نمی‌تواند انسان را به آن برساند و بلکه بسیاری از این راه‌ها انسان را به ضد آن می‌رساند و در بین این راه‌ها راهی را برای دست‌یابی به آن هدف ندیدم مگر با روی آوری به خدا و معامله با او و به تنهایی برگزیدن رضایت او بر همه چیز.

همانا راهرو این راه اگر بهره‌ای از دنیا را نیز از دست بدهد به نصیبی از آخرت دست می‌یابد که ازدست رفتنی نیست و اگر آن برای آدمی دست دهد همه چیز برایش حاصل شده است و اگر آن را از دست دهد همه چیز را از دست داده است و اگرهم به نصیبی از دنیا دست یابد به گواراترین صورت به آن دست می‌یابد و هیچ راهی از این راه برای انسان سودمندتر نیست و نمی‌تواند بهتر از این او را به لذت و سعادت و سروری برساند.

محبوب دو گونه است، محبوب به خاطر خودش و محبوب به خاطر غیر خودش

محبوب دوگونه است: محبوب به خاطرخودش و محبوب به خاطر غیر خودش. و هرکسی که به خاطر غیرخودش دوست داشته می‌شود به ناچار محبتش به خاطر کسی است که آن کس به خاطر خودش دوست داشته می‌شود زیرا در این حالت تسلسل محال است و هر کسی غیر از محبوب حقیقی به خاطر غیر خودش محبوب است و دوست داشته می‌شود. و کسی به خاطر خودش دوست داشته نمی‌شود مگر خداوند و هر آن چه غیر از خدا که دوست داشته می‌شود محبتش دنباله محبت خداوند است مانند محبت فرشتگان و پیامبران و اولیا، زیرا محبت همه‌ی اینان دنباله‌ی محبت خدا و از لوازم محبت اوست و همانا دوستی محبوب، دوستی آن چه که او دوست دارد را لازم می‌گرداند و این چیزی است که باید به آن توجه شود و تفاوت میان محبت غیر اوکه سودمند است با محبتی که سود نمی‌رساند و بلکه ضرر هم می‌رساند در

همین است.

بدان که کسی به خاطر خودش دوست داشته نمی‌شود مگر کسی که کمالش از لوازم وجودش است و الوهیت و ربوبیتش لازمه‌ی ذات اوست و غیر او به خاطر منافات با حب او به دشمنی گرفته می‌شود و دشمنی‌اش به اندازه‌ی منافاتش با حب اوست و هر چیز که بیشترین منافات را با حب او دارد بیشترین تنفر را در عین و وصف و فعل و قصد خواهد داشت و این میزانی متعادل است که با آن موافقت و مخالفت و دشمنی با خدا را می‌توان اندازه‌گیری کرد. پس اگر کسی را دیدیم که آن چه را خدا دوست ندارد دوست می‌دارد و هر آن چه را خدا دوست می‌دارد دوست نمی‌دارد به همان اندازه از دشمنی او با خدا با خبر می‌شویم و اگر کسی را دیدیم که آن چه را خدا دوست دارد دوست می‌دارد و آن چه را خدا دوست ندارد دوست نمی‌دارد به همان اندازه از دوستی و موالات او با خداوند مطلع می‌شویم.

پس در خود و دیگران بر این اصل متمسک شو که دوستی و ولایت عبارت است از موافقت و همراهی با خداوند در آن چه او دوست دارد و در آن چه دوست نمی‌دارد، و به فراوانی روزه و نماز و ریاضت کشیدن بستگی ندارد.

آنچه به خاطر غیر خودش دوست داشته می‌شود دو گونه است:

یکی از آن دو، چیزهایی است که با دست یابی به آن لذت حاصل می‌شود.

دوم: آن چه که با دست یابی به آن درد حاصل می‌شود، اما برای رسیدن به محبوب تحمل می‌شود مانند: نوشیدن دوای بد مزه. خداوند می‌فرماید: ﴿ **كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّواْ شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ** ﴾ (بقره۲۱٦) (جنگ بر شما واجب گشته است، و حال آن که (بنا به سرشت انسانی) از آن بیزارید، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید و آن چیز برای شما نیک باشد، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.) پس خداوند می‌فرماید که جنگ نفرت‌انگیز است اما با وجود این

برای رسیدن به بزرگ‌ترین و سودمندترین محبوب نیکوست، و همانا نفس انسان راحتی و رفاه را دوست دارد اما این برای او بد است زیرا سبب می‌شود محبوبش را از دست بدهد. و انسان عاقل لذت بودن با محبوبی عاجل را برنمی‌گزینند و درد مکروهی عاجل سبب نمی‌شود از آن دوری کند زیرا در بعضی موارد این برای او شر محسوب می‌شود و بزرگ‌ترین لذت‌ها را از او می‌گیرد بلکه عاقلان سختی رنج‌ها را به خاطر دستیابی به لذت‌های بعد از آن تحمل می‌کنند.

پس در کل، امور چهار حالت دارند:

مکروهی که باعث رسیدن به مکروهی دیگر می‌شود.

مکروهی که باعث رسیدن به محبوب می‌شود.

محبوبی که باعث رسیدن به محبوب می‌شود.

محبوبی که باعث رسیدن به مکروه می‌شود.

پس محبوبی که باعث رسیدن به محبوب می‌شود به دو صورت به انجام عمل دعوت می‌کند و مکروهی که سبب رسیدن مکروهی دیگر می‌شود به دو صورت به ترک آن عمل دعوت می‌کند. پس دو قسم دیگر باقی می‌ماند که از دو طرف از آن دعوت می‌شود ـ و محل آزمایش و امتحان است ـ پس نفس نزدیک‌ترین آن‌ها به خود را برمی‌گزینند و آن عاجل آن دوتاست وعقل و ایمان و سودمندترین و ماندگارترین را برمی‌گزینند، و قلب بین این دو دعوت کننده سرگردان است و گاه به این میل می‌کند و گاه به آن.

محبت ریشه تمام اعمال حق و باطل است

پس زمانی که محبت ریشه تمام اعمال حق و باطل است پس ریشه اعمال دینی محبت خدا و رسول اوست چنان که اصل اقوال دینی تصدیق خدا و رسول اوست و هر نیتی که ازکامل نمودن محبت برای خدا و رسولش ﷺ ممانعت کند و با آن مخالفت نماید با ریشه ایمان در تضاد بوده و ضعیف کننده آن است، و اگر آن چنان قوی شود که با ریشه محبت و تصدیق مخالفت نماید به کفر و شرک اکبر منجر می‌شود و اگر هم به آن درجه نرسد در آن ضعف ایجاد نموده و

در اراده و خواست انسان سستی ایجاد می‌کند. و همانا موالات صحیح نیست مگرهمراه معادات، چنان که خداوند از قول امام موحدین می‌فرماید: ﴿قَالَ أَفَرَأَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ * أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ * فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ﴾ (شعراء۷۷-۷۵) (آیا می‌بینید که چه چیز را می‌پرستید؟(۷۵) هم شما و هم پدران پیشین شما(۷٦) همه آن‌ها دشمن من هستند به جز پروردگار جهانیان.(۷۷))

این موالات برای خلیل خدا به انجام نمی‌رسد مگر همراه این نوع معادات، زیرا هیچ دوستی وجود ندارد مگر برای خدا، و دوستی برای خدا نیست مگر با دشمنی با هر معبودی غیراز او. چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرَاء مِنكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاء أَبَداً حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللهِ وَحْدَهُ﴾(ممتحنه٤) (ابراهیم و کسانی که بدو گرویده بودند، الگوی خوبی برای شما است، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از چیزهائی که بغیر از خدا می‌پرستید، بیزار و گریزانیم، و شما را قبول نداریم و در حق شما بی‌اعتنائیم، و دشمنانگی و کینه‌توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است، تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می‌آورید و او را به یگانگی می‌پرستید.) و می‌فرماید: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاء مِّمَّا تَعْبُدُونَ * إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ * وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾ (زخرف۲۸-۲٦) (برای تکذیب‌کنندگان معاصر بیان کن گوشه‌ای از داستان ابراهیم را. وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهائی که می‌پرستید بیزارم(۲٦) به جز آن معبودی که مرا آفریده است. چرا که او مرا رهنمود خواهد کرد(۲۷) ابراهیم توحید را به عنوان شعار یکتاپرستی در میان قوم خود باقی گذاشت، تا این که ایشان برگردند.(۲۸)) یعنی خداوند این موالات الهی و دشمنی و بیزاری از هر معبودی غیر او را کلمه‌ای جاودانه برای پیروان او قرار داده است که پیامبران دیگر و پیروان آنها، آن را از یکدیگر به ارث می‌برند و آن کلمه **لااله الا الله**

است و این همان چیزی است که امام موحدین تا روز قیامت برای پیروانش به ارث گذاشته است.

لااله الا الله، کلمه‌ای است که آسمان‌ها و زمین برآن برپا شده و همه مخلوقات بر آن خلقت یافته و دین بر آن تاسیس شده و قبله بر آن نصب گشته و شمشیرهای جهاد برایش کشیده شده است و حق محض خدا بر تمام بندگان است؛ کلمه‌ای است که خون و مال و فرزند را در این دنیا معصوم می‌دارد و سبب نجات از عذاب قبر و عذاب جهنم در آخرت است و جز به آن کسی به بهشت داخل نمی‌شود و طنابی است که جز با دستاویزی بر آن کسی به خدا نمی‌رسد. **لااله الا الله** کلمه اسلام و کلید بهشت است و مردم برآن به دو گروه اهل سعادت و اهل شقاوت تقسیم می‌شوند و به وسیله آن سرزمین کفر و ایمان از هم جدا می‌شوند و سرای نعمت و نقمت از هم تمیز داده می‌شوند و ستون حمل کننده فرض وسنت هاست و (هرکس آخرین کلامش **لااله الا الله** باشد وارد بهشت می‌شود.)[1]

روح و سرّ این کلمه عبارت است از به یگانگی گرفتن خداوند در محبت و بزرگی و تعظیم و بیم و امید و توابع آن‌ها نظیر توکل و انابت و رغبت و رهبت. و هر چه غیر خدا که دوست داشته می‌شود به تبعیت از محبت او دوست داشته می‌شود و بودن آن چیز فقط وسیله‌ای برای ازدیاد محبت اوست و از غیر او ترس صورت نمی‌گیرد و به غیر او امید داشته نمی‌شود و بر غیر او توکل نمی‌شود و به غیر او میل و رغبتی و از غیر او ترسی صورت نمی‌گیرد و جز به اسم او قسم خورده نمی‌شود و نذری جز برای او تقدیم نمی‌شود و توبه جز نزد او صورت نمی‌گیرد و جز از فرمان او اطاعت نمی‌شود و جز او کفایت نمی‌کند و در سختی‌ها از غیر او کمک گرفته نمی‌شود و به غیر او پناه برده نمی‌شود وجز برای اوسجده برده نمی‌شود و جز برای او و جز با نام او ذبح نمی‌شود و همه‌ی این‌ها در یک کلمه جمع شده است و آن جمله این است که کسی غیر از او ــ در

---

۱. احمد ۲۳۳/۵.

تمام وجوه عبادت ـ نباید عبادت شود و این محقق شدن **لااله الا الله** است و به همین دلیل بر هر کسی که حقیقتا به **لااله الا الله** شهادت دهد آتش را حرام نموده است و محال است کسی که این شهادت را به تحقیق رساند و آن را به پا دارد وارد آتش کند چنان که می‌فرماید: ﴿**وَالَّذِينَ هُم بِشَهَادَاتِهِمْ قَائِمُونَ**﴾(معارج۳۳) (و کسانی که گواهی‌هائی را که باید بدهند، چنان که باید اداء می‌کنند) پس این شخص در ظاهر و باطن و قلب و بدن بر شهادتش استوار و بیدار است و همانا عده‌ای از مردم، شهادتشان مرده است و شهادت عده‌ای در خواب است و عده‌ای لمیده و عده‌ای به ایستادن نزدیک است و همانا شهادت در قلب مانند روح در بدن است و همانا روحی مرده است و روحی مریض و روحی در حال مرگ است و روحی به حیات نزدیک است و روحی سالم و پابرجا در صلاح بدن کار می‌کند.

در حدیث صحیح آمده است رسول خداﷺ فرمود: (**إني لأعلم كلمة لا يقولها عبد عند الموت الا وجدت روحه لها روحا**)[1] (همانا من کلمه‌ای می‌دانم که هیچ بنده‌ای در هنگام مرگ آن را نمی‌گوید مگر این که روحش به آن روح [و جان] خواهد یافت.)

پس حیات روح به حیات این کلمه بستگی دارد چنان که حیات بدن، بوجود روح در آن بستگی دارد و چنان که هر که بر این کلمه بمیرد در بهشت خواهد بود و هر که برای محقق ساختن آن زندگی کند و آن را به پا دارد روحش در بهشت برین سیر می‌کند و زندگی‌اش پاک‌ترین زندگی‌ها خواهد بود و خداوند می‌فرماید: ﴿**وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى**﴾ (نازعات۴۱-۴۰) (و امّا آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد، و نفس را از هوا و هوس بازداشته باشد.(۴۰) قطعاً بهشت جایگاه (او) است.(۴۱) پس در روز قیامت بهشت جایگاه او خواهد بود.

همانا جایگاه روح او در این دنیا بهشت معرفت و محبت و انس او با خدا و

---

۱. احمد ۶۳/۱ و حاکم ۷۲/۱.

شوق لقاء او و سرور و رضایت به خدا و رضایت از اوست. و هر که چنین بهشتی جایگاهش باشد بهشت برین نیز در قیامت مأوایش خواهد بود و هر که از این بهشت محروم گردد از آن بهشت شدیدتر محروم می‌شود و همانا نیکوکاران در نعمت خواهند بود اگر چه زندگی دنیا بر آنان سخت بگذرد و گناهکاران در آتش خواهند بود اگر چه دنیا بر آنان گشایش داده شده باشد. خداوند می‌فرماید: **﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً﴾**(نحل۹۷) (هرکس چه زن و چه مرد کار شایسته انجام دهد و مؤمن باشد، بدو (در این دنیا) زندگی پاکیزه و خوشایندی می‌بخشیم) و پاکی زندگی، بهشت دنیاست و خداوند می‌فرماید: **﴿فَمَن يُرِدِ اللهُ أَن يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلإِسْلاَمِ وَمَن يُرِدْ أَن يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقاً حَرَجاً﴾**(انعام۱۲۵) (آن کس را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را گشاده برای (پذیرش) اسلام می‌سازد، و آن کس را که خدا بخواهد گمراه و سرگشته کند، سینه‌اش را تنگ می‌سازد)

پس کدام نعمت از گشایش سینه خوش تر وگواراتر است؟ کدام عذاب از تنگی سینه تلخ‌تر است ؟

خداوند می‌فرماید: **﴿ أَلا إِنَّ أَوْلِيَاء اللهِ لاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُواْ وَكَانُواْ يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَياةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ لاَ تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾** (یونس٦٤-٦٢) (هان! بیگمان دوستان خداوند ترسی بر آنان نیست و غمگین نمی‌گردند(٦٢) کسانیند که ایمان آورده‌اند و تقوا پیشه کرده‌اند.(٦٣) برای آنان در دنیا و در آخرت بشارت است. سخنان خدا، تخلّف‌ناپذیر است، این رسیدن به آرزو و رستگاری بزرگی است. (٦٤))

لذا مؤمن مخلص گواراترین زندگی را در بین مردم داراست و فکرش پر نعمت و سینه‌اش گشایش یافته‌ترین و قلبش مسرورترین است و این همان بهشت عاجلی است که قبل از بهشت آجل نصیب انسان می‌شود.

رسول خداﷺ می‌فرماید: (**إذا مررتم بریاض الجنة فارتعوا قالوا: وما ریاض الجنة؟ قال: حلق الذکر**) (هنگامی که از کنار باغ‌های بهشت گذشتید از آن بهره

بگیرید گفتند: باغ‌های بهشت کدام است؟ فرمود: حلقه های یاد خدا.)

و این فرموده رسول خداﷺ نیز از همین نوع است که می‌فرماید: (**ما بين بيتي ومنبري روضة من رياض الجنة**) (بین خانه و منبر من باغی است از باغ‌های بهشت.)

از این نوع است این فرموده‌ی او ـ هنگامی که در مورد وصال روزه از او سؤال کردند ـ که فرمود:(**اني لست كهيئتكم انی أظل عند ربي يطعمني ويسقيني**)[1] (من مانند شما نیستم من از جانب خدا غذا و آب داده می‌شوم.) پس رسول خداﷺ خبر داده است که تغذیه‌ای از جانب خدا برایش حاصل می‌شود که جای طعام و شراب حسی را می‌گیرد و این امری است که مخصوص اوست و کسی دیگر در آن شریک نیست.

هر اندازه وجود چیزی برای شخص سودمند باشد و شخص بدان نیازمند باشد به همان اندازه در فراق آن دردش بیشتر است و هر اندازه نبود چیزی برای انسان سودمند باشد به همان اندازه بودنش برای او دردناک است، و به طور کلی هیچ چیزی به اندازه‌ی روی آوردن به خدا و مشغول شدن به یاد و محبت او و ترجیح رضایت او برای شخص سودمند نیست. و بلکه زندگی و نعمت و شادی و سروری، جز به وسیله‌ی آن وجود ندارد. نبودن این‌ها دردناک‌ترین عذاب برای شخص است و مشغول شدن روح به غیر این‌ها و غرق شدن در غیر آن، روح را از دیدن این عذاب‌ها کور می‌کند مانند مستی که خانه و اموال و خانواده و اولادش سوخته و از بین رفته است اما چنان در مستی خود غرق است که درد و حسرتی در از دست دادن آن‌ها حس نمی‌کند تا زمانی که سلامت یابد و پرده‌ی مستی کنار رود و آن زمان بهتر حال خود را در می‌یابد.

این حالت با حالت کسی که پرده از چشمش برداشته شود و بر آخرت مطلع شود و از دنیا کنده شده و به سوی خدا انتقال یابد برابر است و بلکه درد و عذاب و حسرت آن بیشتر است زیرا کسی که در دنیا دچار مصیبت شود به دنبال

---

۱. بخاری ۱۸۶۳ و مسلم ۱۱۰۵.

جبران آن می‌گردد و می‌داند که به چیزی گرفتار شده که دوام ندارد و به پایان می‌رسد اما وضع کسی که به مصیبتی گرفتار آید که جبران ناپذیر و پایان‌ناپذیر باشد و اصلاً با دنیا قابل مقایسه نباشد چگونه است؟

حال بزرگ‌ترین محبوب خود در دنیا را که زندگی بدون او برایت گوارا نباشد در نظر بگیر، اما ناگهان خود را ببینی که او از تو گرفته شده است در حالی که بیش از همیشه به او نیاز داری پس حال تو چگونه خواهد بود؟ و این در حالی است که آن چه که از دست داده‌ای [هرچیزی هم باشد] برایش عوض و جایگزین موجود است، اما اگر کسی را از دست بدهی که جانشینی برایش نمی‌یابی حالت چگونه خواهد بود ؟

چنانکه گفته شده است:

من كل شيء اذا ضيعته عوض   و ما من الله أن ضيعته عوض

هر چیزی را تباه و ضایع کنی برایش جانشینی خواهی داشت اما اگر خدا را از دست دادی جانشینی و بدلی برایش نخواهی یافت.

محبت انواع مختلفی دارد

محبت در اندازه و وصف، انواع گوناگونی دارد که اقسامی از آن، که لایق خداوند باشد در حق او به کار می‌رود و برخی از انواع آن جز برای خداوند صحیح نیست برای کسان دیگر به کار رود مانند عبادت و انابت و امثال آنها.

گاهی محبت به صورت مطلق ذکر شده است مانند این فرموده‌ی خداوند: **﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ﴾**(مائده٥٤) (خداوند جمعیّتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند.) و نیز این فرموده: **﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَشَدُّ حُبّاً لله﴾** (بقره١٦٥) (برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه‌هائی برمی‌گزینند و آنان را هم چون خدا دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را سخت دوست می‌دارند.)

اما بزرگ‌ترین محبتی که مذموم است، محبت همراه محبت خداست که در آن شخص بین محبت خدا و محبت شریکی که با او گرفته است برابری قرار می‌دهد.

بزرگترین محبتی که درست و قابل ستایش است محبت خدا و محبت چیزهایی است که او دوست دارد و این محبت ریشه‌ی سعادت و اساس آن است که کسی بدون آن از عذاب نجات نمی‌یابد.

چنین محبت شراکتی، ریشه و اساس شقاوت و بدبختی است که به جز اهل این محبت کسی در عذاب باقی نمی‌ماند زیرا اهل محبتی که خدا را دوست دارند و عبادت می‌کنند وارد جهنم نمی‌شوند و اگر هم به سبب گناهانشان وارد جهنم شوند کسی از آنان تا ابد در آن باقی نمی‌ماند.

همانا مدار قرآن بر امر به محبت نوع اول و لازمه‌های آن و نهی از محبت نوع دوم و لوازم آن است ، و نیز بر مثال آوردن برای هر دو و قصه‌ها و تفاصیل اعمال و اولیا و معبودان هر دو و بحث در حال این دو در هر سه دوره‌ی زندگی: (دنیا و برزخ و آخرت) است. و اساس دعوت پیامبران از اولینشان تا آخرینشان عبارت بوده است از عبادت خدا به تنهایی و بدون شریک، که شامل کمال محبت و خضوع برای او و بزرگداشت و تعظیم اوست و نیز شامل لوازم آن، که طاعت و تقواست.

در حدیث انس در صحیحین آمده است که رسول خداﷺ فرمود: (**والذي نفسي بيده لا يؤمن أحدكم حتى أكون أحب اليه من ولده ووالده والناس أجمعين**)[۱] (قسم به کسی که جانم در دست اوست کسی از شما ایمان ندارد تا این که من نزد او، از فرزند و پدر و مادرش و تمام مردم محبوب تر باشم.)

در صحیح بخاری آمده‌ایت که عمر بن خطاب رضی الله عنه گفت: (**يا رسول الله ﷺ والله لانت أحب الي من كل شيء إلا من نفسي فقال لا يا عمر حتى أكون أحب اليك من نفسك فقال والذي بعثك بالحق لانت أحب الي من نفسي فقال الآن يا عمر**)[۲] (ای

۱. بخاری ۱۴و۱۵ و مسلم ۴۴.
۲. بخاری ۶۲۵۷.

رسول خدا، قسم به خدا که تو نزد من از همه چیز غیر از خـودم محبـوب تـری. پس فرمود: نه‌ای عمر، [ایمان نداری] تا این که من نزدت از خودت هم محبـوب تر باشم. عمر گفت: قسم به کسی که تو را بر حق برانگیخت تو نزد من از خودم هم محبوب تری. فرمود: الان ای عمر] ایمانت کامل شد.])

اگر این جایگاه محبت بنده و فرستاده‌ی اوست و واجب اسـت محبـت او بـر خود انسان و فرزندان و پـدر و مـادرش و تمـام مـردم تـرجیح داده شـود، پـس گمانت در مورد محبت فرستنده‌ی او که خـدای سـبحان اسـت و واجـب بـودن تقدیم محبت او بر دیگران چگونه است؟

همانا محبت خداوند در اندازه و وصـف و به یگانگی گرفتن، با محبت غیـر او فرق دارد و واجب است او نـزد شـخص از فرزنـد و پـدر و مـادرش و بلکـه از گوش و چشم و جانی که بین دو پهلوی او قرار دارد محبوب تر باشـد تـا الـه و معبود حقیقی‌اش نزد او از تمام آن‌هـا محبـوب‌تـر باشـد و غیـر او در بعـضی از جنبه‌ها دوست داشته می‌شوند و در جنبه های دیگر خیر.

اما کسی جز خداوند از همه لحاظ دوست داشته نمی‌شود و الوهیت جز برای او نیست:﴿ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا ﴾(انبیاء۲۲) (اگر در آسـمان‌هـا و زمـین، غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می‌بودند قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید.)

اساس تمام حرکات زمینی و آسمانی محبت است

هر نوع حرکتی در آسمان و زمین، ریشه و علت فاعلی‌اش محبت است.

حرکات سه نوع دارند: حرکت ارادی و اختیاری، حرکـت طبیعـی، و حرکـت اجباری.

اساس حرکت طبیعی سکون است و اگر جـسم از مکـان و مرکـز طبیعـی‌اش خارج شـود بـه سـوی بازگـشت بـه آن حرکـت مـی‌کنـد و خـروج او از مکـان طبیعی‌اش به دلیل محرکی اجباری است، لذا جسم حرکتـی اجبـاری دارد کـه بـه تحریک محرکش حرکت می‌کند و حرکتی طبیعی دارد که سعی در بازگـشت بـه مکان اولیه دارد، که هر دو حرکت تابع حرکت اجباری هستند و حرکت اجبـاری

اساس دو حرکت طبیعی و اختیاری است.

اما حرکت ارادی و اختیاری اساس هر سه حرکت بوده و تابع اراده و محبت است لذا هر سه حرکت تابع اراده و محبت هستند و دلیل منحصر نمودن حرکات در این سه دسته این است که اگر متحرک حرکت را احساس کند پس ارادی است و اگر آن را حس نکند [دو حالت دارد] یا بر وفق طبیعت اوست و یا خیر، که اولی حرکت طبیعی است و دومی اجباری.

حال که این معلوم گشت در آسمان ها و زمین و بین آن دو، هر حرکتی اعم از حرکت افلاک و خورشید و ماه و ستارگان و باد و ابر و باران و نباتات و حرکات جنین در شکم مادرانشان همه به وسیله‌ی فرشتگان تدبیرگر و تقسیم‌گر صورت می‌گیرد چنان که نصوص قرآن و سنت بر آن دلالت دارند و ایمان به آن از کمال ایمان به فرشتگان است همانا خداوند فرشته‌ای را موکل رحم قرار داده است و فرشته‌ای را بر قطرات باران موکل قرار داده و فرشته‌ای را بر نباتات و فرشته‌ای را بر باد، و نیز بر افلاک و خورشید و ماه و ستارگان فرشته گماشته شده است و بر هر شخص چهار فرشته گماشته شده است دو کاتب در چپ و راست او و دو محافظ در جلو و پشت او. و نیز فرشته‌ای به قبض روحش گماشته شده است و فرشته‌هایی بر سوال و جواب قبر و عذاب و نعمت در آن‌جا، و فرشتگانی که هنگام برخاستن از قبر او را به سمت محشر می‌برند و فرشتگانی که او را در آتش عذاب می‌دهند و یا در بهشت نعمت می‌دهند و بر کوه‌ها فرشتگانی گماشته شده است و بر ابرها نیز فرشتگانی که آن‌ها را به هر کجا که امر شود سوق می‌دهند و بر قطرات باران فرشتگانی که آن‌ها را به امر خدا به اندازه‌ی مشخصی که خدا بخواهد فرو می‌فرستند و فرشتگانی که بر کاشتن بهشت و فرش کردن و برپا کردن آن گماشته شده‌اند و همین طور بر آتش نیز فرشتگانی قرار دارند.

بزرگترین سربازان خدا فرشتگان او هستند و چنان که از لفظ ملک حس می‌شود که منظور فرستادگانی هستند که امر غیر خود را اجرا می‌کنند و خود امری نمی‌کنند بلکه امر همه از جانب خداست و آن‌ها امور را تدبیر می‌کنند و به

امر و اذن خدا تقسیم و توزیع می‌کنند چنان که خداوند از قول آنان می‌فرماید: **﴿وَمَا نَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَلِكَ وَمَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيّاً﴾** (مریم٦٤) (ما (فرشتگان) جز به فرمان پروردگارت فرود نمی‌آئیم. از آن او است آن چه پیش روی ما و آن چه پشت سرِ ما و آن چه میان این دو است و پروردگارت فراموشکار نبوده (و نیست).) و نیز می‌فرماید: **﴿وَكَم مِّن مَّلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِن بَعْدِ أَن يَأْذَنَ اللهُ لِمَن يَشَاءُ وَيَرْضَى﴾** (نجم٢٦) (چه بسیار فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند و شفاعت ایشان سودی نمی‌بخشد و کاری نمی‌سازد، مگر بعد از آن که خدا بخواهد به کسی اجازه دهد، و راضی و خوشنود گردد.) و خداوند به گروهی از فرشتگان که فرمانش را در بین خلایق اجرا می‌کنند قسم می‌خورد چنان که می‌فرماید: **﴿وَالصَّافَّاتِ صَفّاً * فَالزَّاجِرَاتِ زَجْراً * فَالتَّالِيَاتِ ذِكْراً﴾**(صافات٣-١) (قسم به آنان که محکم صف کشیده‌اند(١) و قسم به آنان که سخت باز می‌دارند! (٢) و قسم به آنان که پیاپی (آیات خدا را) تلاوت می‌کنند! (٣)) و می‌فرماید: **﴿وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفاً * فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفاً * وَالنَّاشِرَاتِ نَشْراً * فَالْفَارِقَاتِ فَرْقاً * فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْراً * عُذْراً أَوْ نُذْراً﴾** (مرسلات٦-١) (سوگند به فرستادگان پی‌درپی (١) که سخت توفنده‌اند (٢) و سوگند به افشانندگان افشانگر (٣) که [میان حق و باطل] جداگرند (٤) و القاکننده وحی‌اند (٥) خواه عذری باشد یا هشداری (٦)) و می‌فرماید: **﴿وَالنَّازِعَاتِ غَرْقاً * وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطاً * وَالسَّابِحَاتِ سَبْحاً * فَالسَّابِقَاتِ سَبْقاً (٤) فَالْمُدَبِّرَاتِ أَمْراً﴾** (نازعات٥-١) (سوگند به همه چیزهائی که کاملاً برمی‌کَنند و بیرون می‌کشند! (١) و سوگند به همه چیزهائی که چابکانه و استادانه بیرون می‌کشند! (٢) و سوگند به همه چیزهائی که به گونه ساده و آسان انجام می‌دهند!(٣) و سوگند به همه چیزهائی که کاملاً سبقت می‌گیرند! (٤) و سوگند به همه چیزهائی که به اداره امور می‌پردازند! (٥))

در کتاب «اقسام القرآن» معنا و سرّ قسم خوردن به آن‌ها را بیان کرده‌ایم.

حال که‌این موضوع را دانستی پس تمام این محبت‌ها و حرکات و ارادات و افعال همه عبادت آن‌ها برای پروردگار زمین و آسمان‌هاست و تمام حرکات طبیعی و اجباری تابع آن‌هاست و اگر محبت نبود گردون نمی‌چرخید و ستارگان روشن به حرکت نمی‌افتادند و بادهای مسخر نمی‌وزیدند و ابرهای حامل باران به راه نمی‌افتادند و جنین‌ها در شکم مادرانشان حرکت نمی‌کردند و انواع نباتات از دانه شکافته نمی‌شدند و امواج دریاها به حرکت نمی‌افتاد و فرشتگان تدبیرگر و توزیع‌گر حرکت نمی‌نمودند و زمین ها و آسمان‌ها و هر آن چه در آن‌هاست در حمد خدا به تسبیح نمی‌افتادند پس پاک و منزه است کسی که: ﴿ تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ وَلَكِن لاَّ تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيماً غَفُوراً ﴾(اسرا٤٤) (آسمان‌های هفتگانه و زمین و کسانی که در آن‌ها هستند همگی، تسبیح خدا می‌گویند و بلکه هیچ موجودی نیست مگر این که حمد و ثنای وی می‌گویند، ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید بی‌گمان یزدان بس شکیبا و بخشنده است.)

هر موجود زنده‌ای دارای اراده و محبت است

حال که این موضوع دانسته شد پس تمام موجودات زنده دارای اراده و محبت و عمل بر حسب وضع خود هستند و هر متحرکی، اساس حرکتش محبت و اراده است و صلاح موجودات در این است که تمام حرکات و محبتشان برای خالقشان باشد چنان که اگر او آنان را خلق نمی‌کرد وجود نداشتند.

به همین دلیل خداوند می‌فرماید: ﴿لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا﴾ (انبیاء۲۲) (اگر در آسمانها و زمین، غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می‌بودند قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید.) و خداوند نفرموده است که به وجود نمی‌آمدند و نفرموده است که از بین می‌رفتند، زیرا خداوند قادر است آن را با فساد نیز باقی بگذارد اما ممکن نیست که درست و پا برجا باشند مگر این که خداوند به تنهایی معبود آن‌ها و آن چه در آن‌هاست باشد و اگر در جهان دو خدا موجود بود

نظامش کاملا فاسد می‌شد زیرا هر خدایی در جستجوی غلبه بر خدای دیگری بود تا خود را به تنهایی خدا کند زیرا شریک داشتن با کمال الوهیت در تناقض است و خدا راضی نمی‌شود که خدایی ناقص باشد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند او به تنهایی خدا خواهد بود و دیگری خدا نیست و اگر هیچ کدام بر دیگری غلبه نکنند ناتوانی و نقص در هر دو خواهد بود پس باید بالاتر از آن‌ها خدایی باشد که بر هر دوی آن‌ها حاکم باشد؛ و گر نه هر کس به مخلوقات خود می‌پردازد و هر کس در جستجوی برتری بر دیگری است و این کار تباهی و فساد آسمان‌ها و زمین و آن چه در آنهاست را به دنبال دارد چنان که سرزمینی که دو پادشاه داشته باشد تباه می‌شود و نیز زنی که دو شوهر داشته باشد همین گونه است.

ریشه‌ی فساد جهان از اختلافات پادشاهان و خلفاست و به همین دلیل دشمنان اسلام در هیچ زمانی به سرزمین اسلام طمع نکرده‌اند مگر در زمانی که پادشاه مسلمان متعدد بوده و اختلاف داشته باشند و هر کدام در سرزمین خود تنها بوده و در جستجوی برتری بر یکدیگر باشند.

پس درستی و پا برجایی آسمان‌ها و زمین و نظم کار مخلوقات که بر کامل ترین نظم قرار دارد از آشکارترین دلیل‌هاست بر این که هیچ خدایی جز الله وجود ندارد و شریکی برای او نیست و مالکیت و ستایش از آن اوست، زنده می‌کند و می‌میراند و او بر هر کاری تواناست. و از عرشش تا زمینش هر معبودی غیر او باطل است. و خداوند می‌فرماید: ﴿ **مَا اتَّخَذَ اللهُ مِن وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَـهٍ إِذاً لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ سُبْحَانَ اللهِ عَمَّا يَصِفُونَ * عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ** ﴾(مومنون۹۲-۹۱) (خداوند نه فرزندی برای خود برگرفته است و نه خدائی با او (شریک) بوده است، چرا که اگر خدائی با او می‌بود، هر خدائی به آفریدگان خود می‌پرداخت و هر یک از خدایان بر دیگری برتری و چیرگی می‌جست (و نظام عالم از هم گسیخته می‌شد و جهان هستی به تباهی می‌کشید) خدا والاتر و بالاتر از آن چیزها است که ایشان می گویند.(۹۱)

خدا از پنهان و آشکار آگاه است لذا او پاک و دور از آن چیزهائی است که ایشان شریک (خداوند جهان) می‌گردانند. (۹۲))

و می‌فرماید: ﴿ أَمِ اتَّخَذُوا آلِهَةً مِّنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنشِرُونَ * لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ * لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ ﴾ (انبیا۲۳-۲۱) (آیا خدایانی از (سنگ و چوب و فلز و دیگر اشیاء) زمین را به خدائی گرفته‌اند که زندگی دوباره بخشند؟ (۲۱) اگر در آسمان‌ها و زمین، غیر از یزدان، معبودها و خدایانی می‌بودند قطعاً آسمان‌ها و زمین تباه می‌گردید. لذا یزدان صاحب سلطنت جهان، بسی برتر از آن چیزهائی است که ایشان بر زبان می‌رانند. (۲۲) خداوند در برابر کارهائی که می‌کنند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند. (۲۳)) و می‌فرماید: ﴿ قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذاً لاَّبْتَغَوْاْ إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلاً (اسرا۴۲)﴾ (بگو: اگر با خداوند (جهان) آن چنان که می‌پندارید، خدایانی بودند، در این صورت قطعاً درصدد برمی‌آمدند که بر (یزدان سبحان) صاحب تخت (جهان) چیره شوند.)

گفته شده است معنی آن این است که راهی را برای غلبه و قدرت بر او جستجو می‌کردند چنان که پادشاهان بر یکدیگر چنان می‌کنند و بر این دلیلی در آیه‌ای دیگر وجود دارد:﴿ لَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾ (مومنون۹۱) (هر یک از خدایان بر دیگری برتری و چیرگی می‌جست.)

اما شیخ ما می‌گوید: معنای صحیح این است که راهی را برای نزدیکی و طاعت او جستجو می‌کردند: پس چگونه شما آن‌ها را عبادت میکنید؟ در حالی که اگر آن‌ها چنان که می‌گویند اله باشند، خود بنده‌ی خدا هستند.

می‌گوید: دلایلی چند برای آن وجود دارد: یکی از آن‌ها این فرموده‌ی خداوند است که:﴿ أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ﴾ (اسرا۵۷) (آن کسانی را که به فریاد می‌خوانند، آنان که از همه مقرّبترند برای تقرّب به پروردگارشان وسیله می‌جویند و به رحمت خدا امیدوار

و از عذاب او هراس‌ناکند.)

یعنی کسانی را که شما عبادت می‌کنید بنده‌ی من هستند چنان که شما بنده‌ی من هستید و به رحمتم امید دارید و از عذابم می‌ترسید، پس چرا آنان را می‌پرستید؟

دوم این که خداوند نفرموده است: (لَأَبْتَغَوْاْ علي) یعنی در جستجوی راهی برای غلبه بر او هستند بلکه فرموده است: ﴿لَّابْتَغَوْاْ إِلَى ذِي الْعَرْشِ سَبِيلاً﴾ (اسرا۴۲) این لفظ برای نزدیکی اعمال می‌شود مانند این فرموده‌ی خداوند: ﴿اتَّقُواْ اللّهَ وَابْتَغُواْ إِلَيهِ الْوَسِيلَةَ ﴾(مائده۳۵) (از خدا بترسید و برای تقرّب به خدا وسیله بجوئید.(که عبارت از طاعت و عبادت و اعمال شایسته و بایسته است))اما اگر برای غلبه بود «علی» به کار می‌رفت مانند این آیه که خداوند می‌فرماید:﴿ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاَ تَبْغُواْ عَلَيْهِنَّ سَبِيلاً﴾ (نساء۳۴) (اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آن‌ها هیچ راهی [برای سرزنش] مجویید)

سوم این که آنان نگفته‌اند: که اله‌های آنان بر خدا غلبه می‌کنند و برتری می‌یابند و خداوند فرموده است: ﴿قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُ آلِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ ﴾(اسرا۴۲) (بگو: اگر با خداوند آن چنان که می‌پندارید، خدایانی بودند) و بلکه آنان گفته‌اند که اله های آنان در جستجوی نزدیکی و تقرب خدا هستند. پس خداوند فرموده است که: اگر چنین است که می‌گویید پس آن معبودان شما بنده‌ی خدا هستند پس چرا به جای او بندگانش را می‌پرستید؟!

آثار، توابع، ضروریات و احکام محبت

محبت دارای آثار، توابع، ضروریات و احکامی است، چه خوب و چه بد، چه سودمند و چه مضر، از قبیل: شور و شیرینی و شوق و انس و رسیدن به محبوب و نزدیکی به او و بریدن و دوری از او و رویگردانی و هجران و شادی و سرور و گریه و اندوه و غیره از دیگر احکام و ضروریات آن.

محبت ستایش شده و خوب، محبتی سودمند است که نفع دنیا و آخرت را

برای صاحبش کسب می‌کند؛ که عبارت است از سعادت، و ضد آن یعنی شقاوت که ضرر دنیا و آخرت را برای صاحبش در پی دارد، کسب می‌کند.

معلوم است که موجود زنده غاقل، چیزی را که ضرر و بدبختی‌اش در آن است انتخاب نمی‌کند و انتخاب چنین چیزی از روی جهل و ظلم است زیرا نفس گاهی چیزی را که برایش ضرر دارد و سودی ندارد آرزو می‌کند و این ظلم انسان به خودش است حال یا به این دلیل که از وضع محبوب بی‌خبر است و چیزی را دوست می‌دارد که از ضرری که محبت آن چیز برایش به دنبال دارد نا آگاه است و این حال کسانی است که بدون علم از هوا و هوس پیروی می‌کنند و یا به‌این دلیل است که از ضرر آن با خبر است اما هوی و هوسش آن را بر علمش ترجیح می‌دهد و گاهی هم محبتش از دو چیز ترکیب شده است: اعتقادی فاسد و هوا و هوسی ناپسند.

این حال کسانی است که از گمان و آرزوی نفس پیروی می‌کنند و محبت فاسد به وجود نمی‌آید مگر از روی نادانی و اعتقادی فاسد یا هوی و هوسی غلبه گر یا ترکیبی از آن‌ها. پس شبهه و شهوت را رواج می‌دهد، شبهه‌ای که با آن حق بر باطل مشتبه و محبوب در نظرش مزین می‌شود و شهوتی که او را به دستیابی به آن دعوت می‌کند، پس سپاه شبهه وشهوت بر سپاه عقل و ایمان تقویت می‌شود وغلبه و پیروزی از آن قوی‌ترین است.

اگر این دانسته شد همانا توابع هر نوع محبتی حکم متبوع خود را دارد پس محبت پسندیده که سعادت شخص را به دنبال دارد توابعش نیز سودمند است و حکم متبوعش را دارد، اگر گریه کند به او نفع می‌رساند، اگر اندوهگین شود به او نفع می‌رساند و اگر خوش‌حال شود به او نفع می‌رساند و در هر حال او در جایگاه‌های محبت جا به جا می‌شود و در ازدیاد و سود و نزدیکی است.

محبت ناپسند، توابع و آثارش هم ناپسند و ضرر آفرین است و از خداوند دور می‌گرداند و هر چه در آثار و جایگاه‌های آن، بالا و پایین کند در نابودی و دوری خواهد بود.

این حال هر عملی است که از طاعت و معصیت به وجود می‌آید پس هر چه

از طاعت به وجود می‌آید موجب ازدیاد و نزدیکی صاحبش است و هر چه از معصیت بوجود می‌آید سبب نابودی و دوری صاحبش خواهد بود. خداوند می‌فرماید: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لاَ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلاَ نَصَبٌ وَلاَ مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلاَ يَطَؤُونَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلاَ يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلاً إِلاَّ كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * وَلاَ يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلاَ كَبِيرَةً وَلاَ يَقْطَعُونَ وَادِياً إِلاَّ كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللهُ أَحْسَنَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ ﴾(توبه ۱۲۱-۱۲۰) (چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد، و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند مگر این که به واسطه آن، کار نیکوئی برای آنان نوشته می‌شود. بیگمان خداوند پاداش نیکوکاران را هدر نمی‌دهد.(۱۲۰) و هیچ خرجی خواه کم، خواه زیاد نمی‌کنند، و هیچ سرزمینی را (در رفت و برگشت از جهاد) نمی‌سپرند، مگر این که (پاداش آن) برایشان نوشته می‌شود، تا خداوند پاداشی نیکوتر از کاری که می‌کنند بدیشان دهد. (۱۲۱))

پس خداوند در آیه‌ی اول خبر داده است که آن چه از طاعت و اعمال آن‌ها به وجود می‌آید عمل صالح محسوب می‌شود و در آیه‌ی دوم خبر داده است خود اعمال صالحی نیز که انجام می‌دهند برای آنان ثبت می‌گردد.

فرق این دو آن است که اولی، خود عمل آنان نیست بلکه از آن به وجود آمده است و عمل صالح محسوب می‌شود ولی دومی‌خود اعمال صالح است که برای آن‌ها نوشته می‌شود. پس هر قربانی محبت در این فصل تامل کند تا بداند که چه چیز به سود اوست و چه چیز به ضرر او.

اصل تمام دین‌ها محبت و اراده است

چنان که محبت و اراده اصل هر کاری است همان طور اصل تمام دین‌های حق و باطل است و دین عبارت است از اعمال ظاهری و باطنی، و محبت و اراده اساس همه‌ی این‌هاست و دین طاعت و عبادت و اخلاق است. دین طاعتی

مداوم است که به اخلاق و عادت تبدیل می‌شود و به همین دلیل اخلاق به دین تفسیر شده است در این آیه که خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم٤) (تو دارای اخلاقی سترگ هستی.)

امام احمد از ابن عینیه نقل می‌کند که ابن عباس [در تفسیر آن] گفت: بر دین بزرگی هستی.

از عایشه در مورد اخلاق رسول خداﷺ سوال شد، گفت: اخلاق او قرآن بود[1]. در دین معنای به ذلت گرفتن و غلبه کردن و نیز معنای ذلت و خضوع و طاعت وجود دارد.

دین باطنی دارای محبت و خضوع است و با عبادت یکی است بر خلاف دین ظاهری که مستلزم محبت نیست هر چند در ظاهر انقیاد و ذلت در آن مشهود باشد و خداوند روز قیامت را یوم الدین نامیده است زیرا در آن روز مردم طبق اعمالشان جزا داده می‌شوند اگر عمل نیک انجام داده باشند جزای نیک دارند و اگر عمل ناپسند انجام داده باشند جزای آن را خواهند دید و این در بر گیرنده‌ی جزا و حساب است و به همین دلیل به روز جزا و حساب تعبیر شده است.

خداوند می‌فرماید: ﴿ فَلَوْلَا إِن كُنتُمْ غَيْرَ مَدِينِينَ * تَرْجِعُونَهَا إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ﴾ (واقعه۸۷-۸٦) (اگر شما مطیع فرمان (یزدان) نمی‌باشید. (۸٦) اگر راست می‌گوئید روح را بازگردانید. (۸۷)) یعنی چرا روح را به مکانش[که جسم شخص مرده است] بر نمی‌گردانید اگر خدایی ندارید و مغلوب نیستید و جزا داده نمی‌شوید.

این آیه به تفسیر نیاز دارد زیرا این آیه در رد انکار زنده شدن و محاسبه در قیامت آمده است و باید به عنوان دلیلی بر مدلول خود باشد. و علت استدلال این است که آنان هنگامی که برانگیخته شدن و جزا داده شدن در قیامت را انکار کردند به پروردگارشان کافر شدند و قدرت و ربوبیت و حکمتش را انکار کردند، پس یا اقرار می‌کنند که پروردگاری قاهر دارند که هرگونه بخواهد در امور

---

۱. مسلم ۷۴۶.

تصرف می‌کند، اگر بخواهد آن‌ها را می‌میراند، اگر بخواهد زنده‌شان می‌کند و آن‌ها را امر و نهی می‌کند، نیکوکارشان را ثواب می‌دهد و بدکارشان را عقاب می‌دهد، و یا این که به چنین پروردگاری اقرار نمی‌کنند، اگر به او ایمان آوردند که به برانگیختن و زنده نمودن نیز ایمان آورده‌اند و اگر انکار کردند و به او کافر شدند و گمان بردند که خدایی ندارند و حکمی بر آنان چیره نیست و پروردگاری چنان که بخواهد در امورشان تصرف نمی‌کند، پس چرا هنگامی که مرگ بر آنان وارد می‌شود نمی‌توانند آن را از خود دفع کنند و هنگامی که روح به گلویشان رسیده نمی‌توانند آن را به بدن باز گردانند؟

این خطاب متوجه تمام حاضرینی است که اطراف شخص در حال مرگ قرار دارند و مرگش را می‌نگرند، یعنی: چرا روحش را به جسمش باز نمی‌گردانید اگر قدرت و تصرفی دارید و خدا و قاهر و قادری ندارید که حکمش بر شما جاری باشد و امرش در شما تنفیذ شود و این نهایت ناتوان کردن آنان است. هنگامی که ناتوانی آنان برایشان روشن می‌شود که نمی‌توانند جان یک نفر را از جایی به جای دیگر بر گردانند هر چند که جن و انس بر آن جمع گردند.

دین دو گونه است دینی شریعتی و آمرانه و دینی حسابی و جزایی، و هر دو برای خداست و محبت، اصل این هر دو دین است پس هر چه را خداوند تشریع نموده است و بدان امر کرده است آن را دوست دارد و بدان رضایت دارد و از هر چه نهی نموده است آن را ناپسند می‌دارد زیرا با حب و رضایتش منافات دارد، پس دین شریعتی او کاملا به محبت و رضایتش بر می‌گردد.

زمانی دین بنده از جانب خدا مقبول می‌شود که با محبت و رضایت همراه باشد چنان که رسول خداﷺ می‌فرماید: (**ذاق طعم الایمان من رضي بالله ربا وبالاسلام دینا وبمحمد رسولا**)[1] (طعم ایمان را چشیده است کسی که به خدا به عنوان پروردگار و به اسلام به عنوان دین وبه محمد به عنوان رسول خداﷺ راضی شده است.)

---

۱. مسلم ۳۴.

پس این دینی است بر اساس محبت، و اصلا به سبب آن تشریع شده و بر آن ایجاد شده است و نیز چنین است دین جزایی که تضمین‌گر مجازات نیکوکار به نیکی و مجازات گناهکار به عذاب است و تمام این دو امر نزد خدا محبوب است زیرا این عدل و فضل خداست که هر دو از صفات کمال خداوند است و خداوند اسماء و صفاتش را دوست دارد و نیز کسی را که اسماء و صفاتش رادوست دارد دوست می‌دارد.

هر دوی این دین‌ها صراط مستقیم خداست و همانا خدا در امر و نهی و ثواب و عقاب بر راه راست قرار دارد چنان که از قول هود نقل می‌کند که به قومش گفت: ﴿إِنِّي أُشْهِدُ اللهَ وَاشْهَدُواْ أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * مِن دُونِهِ فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لاَ تُنظِرُونِ * إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبِّي وَرَبِّكُم مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلاَّ هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ (هود ٥٦ – ٥٤) (من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید که من از چیزهائی که (به جز خدا) می‌پرستید بیزار و برکنارم.(٥٤) به جز خدا همگی به نیرنگ و چاره جوئیم بپردازید و مهلتم مدهید. (٥٥) من بر خدا تکیه کرده‌ام که پروردگار من و پروردگار شما است. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که خدا بر او تسلّط دارد، بیگمان خدای من بر صراط مستقیم قرار دارد(٥٦))

هنگامی که پیامبر خدا، هود عليه السلام دانست که پروردگارش در خلق و امر و نهی و ثواب و عقاب و قضا و قدر و منع و عطا و سلامت نمودن و بلا نازل کردن و موفق کردن و سرافکنده کردن، بر راه راست قرار دارد و در آن چه اسماء و صفاتش اقتضا می‌کند از آن خارج نمی‌شود از قبیل عدل و حکمت و احسان و فضل و قرار دادن ثواب و عقاب در جایگاه لایقشان و قرار دادن موفقیت و شکست و عطا و منع و هدایت و گمراهی در محل متناسب خودشان، به گونه‌ای که بر همه‌ی این‌ها مستحق حمد و ستایش کامل است، آنگاه‌این علم و ایمان بر او ایجاب کرد، آن هنگام که بر سر قوم خود با قلبی ثابت و بدون ترس و خالص برای خدا ندا زد که: ﴿إِنِّي أُشْهِدُ اللهِ وَاشْهَدُواْ أَنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ * مِن دُونِهِ

فَكِيدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لاَ تُنظِرُونِ * إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللهِ رَبِّي وَرَبِّكُم مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلاَّ هُوَ آخِذُ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ﴾ (هود ٥٦ ـ ٥٤) (من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواهی دهید که من از چیزهائی که (به جز خدا) می‌پرستید بیزار و برکنارم. (٥٤) به جز خدا همگی به نیرنگ و چاره جوئیم بپردازید و مهلتم مدهید. (٥٥) من بر خدا تکیه کرده‌ام که پروردگار من و پروردگار شما است. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که خدا بر او تسلّط دارد، بیگمان خدای من بر صراط مستقیم قرار دارد(٥٦))

سپس از فراگیری قدرت و غلبه‌ی خدا بر همه چیز و خواری همه چیز در مقابل بزرگیش خبر داد وگفت: **﴿مَّا مِن دَآبَّةٍ إِلاَّ هُوَ آخِذُ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ(هود٥٦)﴾** (هیچ جنبنده‌ای نیست مگر این که خدا بر او تسلّط دارد، بیگمان خدای من بر صراط مستقیم قرار دارد.)

چگونه از کسی می‌ترسم که پیشانی‌اش در دست غیر خودش است و در قبضه‌ی قدرت او و تحت غلبه و سلطان غیر خود است.

سپس خبر داده است که خداوند در آن چه تقدیر کند بر راه راست قرار دارد و بنده از ظلم و ستم او ترسی ندارد و من از غیر او نمی‌ترسم زیرا پیشانی همه در دست اوست و من از ظلم و ستم او ترسی ندارم که او بر راه راست است و حکمش بر بندگانش جاری است وقضاوتش در حق اوعدل است، مالکیت وستایش شایسته اوست و تمام تصرفاتش در بندگانش از عدل و فضل خارج نمی‌شود که اگرببخشد و اکرام کند و هدایت و توفیق دهد از فضل و رحمت اوست و اگرمنع کند و توهین نماید و گمراه و سرافکنده و بدبخت سازد از سر عدل و حکمتش است و او در هر دوی این‌ها بر راه راست است.

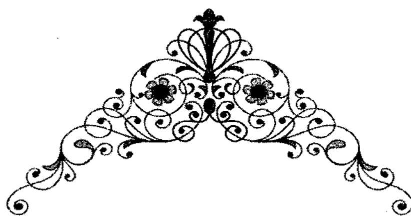
در حدیث صحیح آمده است: (**ما أصاب عبد قط هم ولا حزن فقال اللهم إني عبدك ابن عبدك ابن أمتك ناصيتي بيدك ماض في حكمك عدل في قضاؤك أسئلك اللهم بكل اسم هو لك سميت به نفسك أو أنزلته في كتابك أو علمته أحدا من خلقك أو استأثرت به في علم الغيب عندك أن تجعل القرآن العظيم ربيع قلبي ونور صدري**

وجلاء حزني وذهاب همي وغمي إلا أذهب الله همه وغمه وأبدله مكانه فرجا قالوا يا رسول اللهﷺ الا نتعلمهن؟ قال بلى، ينبغى لمن سمعهن ان يتعلمهن)[1] (بر هيچ بنده‌ای غم واندوه نرسیده است و او بگوید: خدایا من بنده تو و فرزند بنده وکنیز تو هستم پیشانی من دردست توست، فرمان تودرحق من نافذ است، قضاوت تو در حق من عین عدالت است، خدایا من به وسیله هر اسمی‌که خود را با آن نام نهاده‌ای یا در کتابت نازل کرده‌ای و یا به یکی از مخلوقاتت تعلیم داده‌ای و یا ترجیح داده‌ای که نزد تو در علم غیب باقی بماند، از تو می‌خواهم که قرآن را بهار دل و نور سینه و برطرف کننده غم و اندوه من قرار دهی. مگر این که خداوند غم و اندوهش را برمی‌دارد و به جای آن گشایش قرار می‌دهد گفتند: ای رسول خداﷺ آیا آن را به [دیگران] تعلیم ندهیم؟ فرمود: بله شایسته است که هرکه آن را شنید به دیگران تعلیم دهد.)

این شامل حکم کونی و شریعتی پروردگارمی‌گردد و نیز شامل قضاوت پروردگار در آنچه که شخص در آن مختار و یا مجبور است و هر دو حکم بر شخص روان است و هر دو قضاوت در حق او عدل است و این حدیث در شرح این آیه می‌باشد و بین آن‌ها رابطه نزدیکی موجود است.

---

۱. احمد ۳۹۱/۱ و ۴۵۲ و ابن حبان ۹۷۲ و حاکم ۵۰۹/۱.



فصل دهم: عشق

مفسده‌های عشق در دنیا و آخرت

جواب را با فصلی در مورد عشق[1] ومفاسد دنیا و آخرت آن خاتمه می‌دهیم اگر چه سخن برای بیان بسیار بیشتر است وهمانا عشق قلب را فاسد می‌کند و اگر قلب فاسدگردد اراده وقول وعمل فاسد می‌شود و چنان که گذشت توحید نیز فاسد می‌گردد. و همانا خداوند این بیماری را از دو گروه مردم حکایت کرده است که عبارتند از اهل لواط و زنان. پس از عشق زن عزیز مصر به یوسف و از فریب و حیله‌هایش به او خبرداده است و از حالی که بر یوسف با صبر و پاکدامنی و تقوا وارد شد خبر داد، با وجود آنکه آن چه یوسف بدان مبتلی گشته است کسی بر آن صبر ندارد، مگر کسی که خداوند به او صبوری دهد و همانا ارتکاب عمل به نیروی جذب کننده و نبودن مانع بستگی دارد و نیروی جذب کننده در این ماجرا در نهایت قدرت است و این به خاطر وجوه متعددی است:

یکی: آن چیزی است که خداونددر طبیعت مرد قرارداده است که عبارت است از میل به سوی زن، چنان که تشنه به آب مایل است و گرسنه به غذا، به گونه‌ای که بسیاری از مردم برغذا و آب صبر و تحمل دارند اما بر زن صبر ندارند و این اگر به حلالی باشد ناپسند نیست و بلکه پسندیده است چنان که امام احمد در حدیثی از یوسف ابن عطیه صفار و او از ثابت بنانی و او نیز از

---

۱. چنان که در ادامه نیز مشخص می‌شود منظور از عشق در این مبحث، عشق‌های حرام و روابط نامشروع است و گرنه عشق، ذاتا مذموم نیست و همان طور که مولف در فصل‌های بعدی به آن اشاره خواهد کرد عشق انسان به همسر خود نه تنها ناپسند نیست بلکه لازمه‌ی ادامه زندگی و به وجود آورنده مودّت و رحمت میان آنان است.

انس روایت می‌کند که رسول خداﷺ فرمود: (**حبب الي من دنياكم الطيب والنساء أصبر عن الطعام والشراب ولا أصبر عنهن**)[1] (از دنیای شما نزد من زنان و بوی خوش خوشایند و محبوب هستند، و برغذا و نوشیدنی صبوری می‌کنم و بر زنان صبوری نمی‌کنم).[2]

دوم: یوسف جوان بود و شهوت جوان نیرومند است.

سوم: یوسف مجرد بود و همسر و کنیزی نداشت تا شورش شهوت را بشکند.

چهارم: او درسرزمین غربت بود و برآورده شدن نیاز برای شخص غریب از کسی که در وطن خود و همراه خانواده و آشنایان خود است راحت تر حاصل می‌شود.

پنجم: زن دارای مقام ومنصب و زیبایی است که هرکدام از این‌ها به رویارویی با او تشویق می‌کند.

ششم: زن بی میل و امتناع‌گر نیست زیرا امتناع و سرپیچی زن رغبت بسیاری از مردم را از میان می‌برد زیرا در این درخواست احساس ذلت و خضوع می‌کنند، و در بسیاری نیز امتناع اراده و محبت را افزایش می‌دهد و طبیعت آدمیان مختلف است بعضی از آن‌ها هنگام میل زن محبتشان افزوده می‌شود و هنگام امتناع از بین می‌رود. و بعضی از برآورندگان میل جنسی به من می‌گفتندکه بعضی از آن‌ها هنگام امتناع زن یا کنیز شهوتشان فرو می‌نشیند و بعضی نیز حب و میلشان با ممانعت زن افزوده می‌شود و هر چه بیشتر منع شوند شوقشان افزون می‌گردد.

هفتم: [در این ماجرا] این زن بوده است که درخواست نموده و اقدام کرده و فریب کاری و تلاش کرده است و اوست که درخواست و ذلت میل به سوی یوسف را کارگزاری می‌کند و او مایل ذلیل است و یوسف سرافرازی که به او

---

۱. احمد ۱۲۸/۳و۱۹۹ و ۲۸۵ و نسائی ۳۹۳۹ و حاکم ۱۶۰/۲ و ابو یعلی ۳۴۸۲ و ۳۵۳۰ و بیهقی ۷۸/۷.

۲. این حدیث بدون زیاده‌ی (و برغذا و نوشیدنی صبوری می‌کنم و بر زنان صبوری نمی‌کنم.) صحیح است و آن را امام احمد و نسائی و حاکم و ابو یعلی و بیهقی در طرق دیگری از انس روایت کرده‌اند اما این زیاده را فقط امام احمد از یوسف ابن عطیه صفار روایت کرده است که او نیز متروک است.

رغبت شده است.

هشتم: یوسف در خانه آن زن و تحت سلطه وخشم اوست به گونه‌ای که اگر از او اطاعت نکند از اذیت او بیم دارد لذا میل و ترس او را به گناه دعوت می‌کنند.

نهم: یوسف از این که زن یا کسی از جانب او ماجرا را فاش سازد ترسی نداشت زیرا زن خود طالب و مایل بود و درها را بسته بود.

دهم: یوسف در ظاهر در آن خانه تحت مالکیت زن بود به گونه‌ای که با او وارد می‌شد و با اوخارج می‌شد و با او حضور می‌یافت و کسی منعش نمی‌نمود و قبل از درخواست او انس و همراهی میان آنان موجود بود که خود از بزرگ‌ترین محرک‌ها به سوی گناه است چنان که به زن بزرگی از اشراف عرب گفته شد چه چیز تو را به زنا واداشت؟ گفت: نزدیک بودن بالش و طولانی بودن تاریکی. منظورش این بود که بالش مرد به بالشم نزدیک بود و تاریکی بین ما طولانی بود.

یازدهم: زن از امامان نیرنگ و حیله بر اوکمک گرفت و او را به زنان دیگر نشان داد و از احوال خود نزد آن‌ها گله کرد تا از آنان نیز علیه او کمک بگیرد، پس یوسف از خدا کمک خواست و گفت: ﴿**وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ**﴾(یوسف۳۳) (و اگر نیرنگ ایشان را از من باز نداری، بدانان می‌گرایم و از زمره نادان می‌گردم.)

دوازدهم: زن او را به زندان وخواری وعده داد و این نوعی اکراه است زیرا تهدیدی است که گمان می‌رود انجام شود پس میل به شهوت و میل به سلامتی از زندان و خواری آن، با هم به گناه دعوت می‌کنند.

سیزدهم: همسر زن غیرتی از خود نشان نمی‌دهد که آن‌ها را از هم جدا نگاه دارد و از هم دور کند بلکه نهایت عکس‌العملی که انجام می‌دهد این است که به یوسف می‌گوید: ﴿**يُوسُفُ أَعْرِضْ عَنْ هَـذَا**﴾ (یوسف۲۹) (ای یوسف! از این (موضوع) چشم‌پوشی کن) و به زن می‌گوید: ﴿**اسْتَغْفِرِي لِذَنبِكِ إِنَّكِ كُنتِ مِنَ الْخَاطِئِينَ**﴾(یوسف۲۹) (از گناهت استغفار کن، بی‌گمان تو از بزهکاران بوده‌ای.)

و شدت غیرت مرد ازبزرگترین موانع زناست واو از خود غیرتی نشان نمی‌دهد.

با وجود همه‌ی این موارد که به گناه دعوت می‌کند یوسف رضایت و ترس از خدا را انتخاب می‌کند و محبت خدا، او را بر انتخاب زندان بر زنا وامی‌دارد: ﴿قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ﴾ (یوسف۳۳) (گفت: پروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان فرا می‌خوانند.) و می‌داند که خود نمی‌تواند این بلا را از خود دفع کند و اگر پروردگارش او را معصوم ندارد و مکر آنان را از او بازنگرداند از روی طبع به آنان مایل می‌شود و از نادانان خواهد شد و این از کمال معرفت یوسف به پروردگارش و علم به نفس خودش است. در این داستان بیش از هزار پند و فایده و حکمت است، امید است خداوند ما را توفیق دهد که در کتابی جدا آن را بیان کنیم.

کسانی که خداوند عشق را از آنان نقل نموده است

طایفه‌ی دومی‌که خداوند عشق را از آنان حکایت می‌کند طایفه‌ی لواط هستند چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَجَاء أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَسْتَبْشِرُونَ * قَالَ إِنَّ هَؤُلاء ضَيْفِي فَلاَ تَفْضَحُونِ * وَاتَّقُوا اللهَ وَلاَ تُخْزُونِ * قَالُوا أَوَلَمْ نَنْهَكَ عَنِ الْعَالَمِينَ * قَالَ هَؤُلاء بَنَاتِي إِن كُنتُمْ فَاعِلِينَ * لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ (حجر۷۲-۶۷) (اهل شهر (فرشتگان را به صورت مردان بسیار زیبائی دیدند و بدیشان چشم طمع دوختند و) شادی‌ها کردند. (۶۷) (لوط) گفت: اینان مهمانان من هستند، مرا رسوا مسازید. (۶۸) و از خدا بترسید و مرا خوار مکنید. (۶۹) گفتند: مگر ما تو را از مردمان نهی نکردیم (۷۰) گفت: این‌ها (دختران شهر، همه آماده ازدواج با مردانند و به منزله) دختران من هستند، اگر می‌خواهید کاری کنید. (۷۱) (ای پیغمبرا) به جان تو سوگند! آنان در مستی خود سرگردان بودند. (۷۲)) پس این طایفه عشق ورزیدند و خداوند عشق را از دو طایفه نقل کرده است که همه به چیزهایی عشق ورزیدند که بر آنان حرام شده بود و به ضرری که عشقشان به دنبال داشت اهمیت نمی‌دادند.

این بیماریی است که دوایش پزشکان را متحیر کرده است و شفایش بر آنان گران آمده است و قسم به خدا که دردی سخت و سمی‌کشنده است و بر هیچ قلبی آویزان نگشته مگر این که نجات دادنش از اسارت مشکل بوده و آتشش بر جان کسی شعله ور نشده مگر این که نجات دادن از آن بر مخلوقات دشوار می‌آید.

عشق انواعی دارد

گاهی کفر است مانند کسی که معشوق خود را شریک خدا می‌گیرد و او را چون خدا دوست می‌دارد. و چگونه خواهد بود اگر حب او از حب خدا در قلبش بزرگ‌تر باشد؟ و این عشقی است که صاحبش بخشیده نمی‌شود و از بزرگ‌ترین انواع شرک است و خداوند شرک را نمی‌بخشد اما غیر آن را با توبه می‌بخشد.

علامت عشق شرک آلود این است که عاشق رضایت محبوبش را به رضایت خدا مقدم دارد و اگر حق خداوند و حق معشوقش در تعارض قرار گیرند حق معشوقش را مقدم می‌دارد و رضایت او را بر رضایت خداوند انتخاب می‌کند و نفیس‌ترین‌ها را در حق معشوقش بخشش می‌کند و کم ارزش‌ترین ها را در حق خدا ـ تازه اگر هم ببخشد ـ می‌بخشد و توانش را در رضایت و اطاعت و نزدیکی به محبوبش صرف می‌کند و باقی مانده‌ی زمانی را که از معشوقش باقی بماند ـ تازه اگر خدا را اطاعت کند ـ صرف خدا می‌کند.

پس در حال بسیاری از عاشقان تامل کن همانا آنان را مطابق این خواهی یافت و سپس این وضع آنان را در کفه‌ی ترازو و ایمانشان را در کفه‌ی دیگر بگذار و با میزانی که خدا و رسولش ﷺ به آن رضایت دارند و با عدالت مطابق است آن‌ها را وزن کن.

چه بسا شخص عاشق به صراحت بگوید که رسیدن به معشوقش از توحید خدا نزد او محبوب‌تر است چنان که عاشق خبیثی گفته است:

يترشفن من فمي رشفات — هن أحلى فيه من التوحيد

از دهانم، آب دهانی می‌چکد که نزد من از توحید شیرین‌تر است.

چنان که خبیث دیگری می‌گوید که به وصل معشوقش بیش از رحمت خدا مایل است ـ ازاین پستی به خدا پناه می‌بریم ـ و گفته است:

وصلك أشهى إلى فؤادي   من رحمة الخالق الجليل

وصل تو نزد دلم از رحمت خالق بزرگ هم خوش‌تر و محبوب‌تر است.

شکی نیست که‌این عشق از بزرگترین شرک‌هاست و البته بسیاری از عاشقان تصریح می‌کنند که درقلبشان جایی برای غیر معشوق باقی نمانده است و معشوق مالک قلبش شده است و او در هر جنبه‌ای بنده‌ی محض معشوقش است، پس این شخص به عبادت برای معشوقش به جای عبادت برای خدا رضایت داده است؛ زیرا عبادت نهایت محبت و خضوع است و این شخص تمام توان و محبت و خضوعش را برای معشوقش قرار داده است.

مفسده این گناه با مفسده زنا قابل مقایسه نیست زیرا زنا گناهی کبیره است و گناه‌این نوع عشق، گناه شرک است.

بعضی از عارفین گفته‌اند که: اگر به زنا دچار شوم برایم بهتر است از این که به عشقی گرفتار شوم که قلبم را به عبادت خود مختص سازد و آن را از مشغول شدن به خدا باز دارد.

درمان درد کشنده عشق

درمان این دردکشنده که با توحید ناسازگاراست این است که کسی که به آن مبتلا شده است بداند که ابتلایش به دلیل غفلت قلبش از خداست. پس لازم است توحید و سنن و آیات خداوند را بشناسد و به عبادات ظاهری و باطنی روی آورد تا قلبش بر آن‌ها مداومت کند و به خداوند پناه و تضرع برد تا این درد را از او بازگرداند و به راستی دوایی سودمندتر از اخلاص برای او وجود ندارد و این همان دوایی است که خداوند درکتابش آن را ذکر می‌کند و می‌فرماید: ﴿**كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ**﴾(یوسف۲٤) (ما این چنین کردیم تا بلا و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و مخلص ما بود.)

پس خداوند خبر می‌دهد که یوسف را به خاطر اخلاصش از عشق و فحشا نجات داد زیرا اگر قلب خالص شود و عملش را برای خدا خالص گرداند عشق برآن تمکین نمی‌یابد زیرا عشق بر قلب آسوده و بی خیال مسلط می‌شود.

انسان عاقل باید بداند که عقل وشرع مستلزم کسب مصلحت و کامل نمودن آن و از میان بردن مفاسد و کاهش آن هستند پس اگر کاری به انسان روی آورد که در آن مصلحت و مفسده‌ای بود دو چیز بر او واجب است:

کاری علمی وکاری عملی. کارعلمی آن است که برترین مصلحت یا مفسده را بشناسد و اگر برترین را شناخت انتخاب اصلح آن دو بر او واجب است.

معلوم است که در عشق مصلحتی دینی یا دنیایی وجود ندارد و بلکه مفسده آن بسیار بیشتر از مصلحت موجود در آن است و این به چند دلیل است:

یکی: مشغول شدن به محبت مخلوق و یاد او به جای محبت و یاد خداوند، و در هیچ قلبی این دو جمع نمی‌شوند مگر این که یکی بر دیگری غلبه می‌کند و سلطه و غلبه از آن اوخواهد بود.

دوم: قلبش با یاد معشوق عذاب و رنج می‌بینند زیرا هر کس غیرخدا را محبوب بگیرد ناچار به آن عذاب داده می‌شود. و از بزرگ‌ترین عذاب‌های قلب عشق است.

سوم: قلب عاشق در تسلط معشوقش است و به او سبکی و پستی می‌رساند اما به دلیل مستی عشق از آنچه به آن گرفتار شده بی خبر است و زندگی عاشق زندگی اسیری در بند است.

چهارم: عشق او را از اشتغال به مصالح دین و دنیا باز می‌دارد و هیچ چیز مصلحت دین و دنیا را مانند عشق تباه نمی‌سازد. و مصلحت دین منوط است به اصلاح پریشانی قلب و روی آوردن به خدا، و عشق بزرگ‌ترین پریشان کننده و متفرق کننده قلب است. و مصالح دنیا نیز تابع مصلحت دین هستند و هر که در مصالح دینی کوتاهی کرد و مصالح دینی براو تباه گشت پس مصالح دنیوی‌اش تباه‌تر و ضایع‌تر است.

پنجم: آفت‌های دنیا وآخرت سریع‌تر از وارد شدن آتش بر هیزم خشک بر عاشق وارد می‌شوند، و سببش آن است که هر چه قلب به عشق نزدیک‌تر شود بیشتر از خداوند دور می‌شود و دورترین قلب‌ها از خدا قلب عاشقان است و اگر قلبی از خدا دور شود آفات به او روی می‌آورد و شیطان از هر سو او را به دوستی می‌گیرد و هر که دشمنش او را به دوستی بگیرد و بر او مستولی شود هر آسیبی را به او می‌زند و هیچ اذیتی نیست که بتواند آن را به شخص برساند مگر این که او را با آن اذیت می‌نماید. پس چه گمان می‌رود در مورد قلبی که دشمن بر او تسلط یافته و حریص‌ترین کس بر نابودی‌اش، بر او چیره شده است و ولی‌اش، که سعادت و رستگاری و شادمانی جز با نزدیکی او ممکن نیست از او دور شده است.

ششم: اگر عشق بر قلب تسلط یابد و مستحکم شود ذهن را تباه می‌کند و وسواس ایجاد می‌کند و چه بسا صاحبش را به زمره دیوانگانی که عقلشان تباه شده است بکشاند. و اخبار عاشقان در این مورد موجود است و بلکه بعضی از آن هم قابل مشاهده است و شریف‌ترین چیز در انسان عقلش است و با آن از سایر حیوانات جدا می‌شود و اگر عقلش زایل شود، به سایر حیوانات ملحق خواهد شد و بلکه وضع حیوان از او بهترخواهد بود و آیا چیزی جز عشق عقل مجنون و امثال او را از میان برده است؟

هفتم: چه بسا عشق به فاسد کردن حواسش منجر شود، چه فساد معنوی و چه ظاهری. و اما فساد معنوی تابع فساد قلب است، پس اگر قلب فاسد شد چشم و گوش و زبان فاسد می‌گردد و زشت را زیبا می‌بیند. و چشم را از دیدن بدی‌های محبوب کور می‌کند و گوش را از تمایل به شنیدن و سرزنش و انتقاد از او کر می‌کند و همانا علایق، عیب‌ها را می‌پوشاند و شخص علاقه‌مند به چیزی، عیب‌های آن را نمی‌بیند تا زمانی که میلش پایان می‌یابد و عیوبش را می‌بیند. پس شدت علاقه مانند پرده‌ای بر چشم است که از دیدن هر چیزی آن طور که هست ممانعت می‌کند.

کسی که داخل چیزی است عیب‌هایش را نمی‌بیند و نیز کسی که خارج

چیزی است عیب‌هایش را نمی‌بیند، و کسی عیب چیزی را نمی‌بیند مگر این که داخل آن شده و سپس از آن خارج شود و به همین دلیل اصحابی که بعد از کفر، اسلام آوردند از کسانی که در اسلام متولد شدند بهتر هستند.

عمربن خطاب رضی الله عنه می‌گوید: همانا گره‌های اسلام یکی یکی باز می‌شوند و آن هنگامی است که کسانی در اسلام متولد می‌شوند که جاهلیت را نمی‌شناسند.

اما فاسد شدن حواس ظاهری که بدن را مریض می‌کند، چه بسا او را تلف کند. چنان که اخبار کسانی که عشق آنان را کشته است مشهور است. جوانی را پیش ابن عباس آوردند درحالی که او در عرفه بود و آن جوان آن قدر از مریضی لاغر شده بود که مانند پوستی بر استخوان بود گفت: این را چه شده است؟ گفتند: عاشق است. ابن عباس تمام آن روز، از عشق به خدا پناه می‌برد.

هشتم: عشق چنان که گذشت زیاده روی در محبت است به گونه‌ای که معشوق بر قلب عاشق مستولی می‌شود و در فکر و خیال و یادش او را رها نمی‌کند به گونه‌ای که از فکر و ذهنش غایب نمی‌شود و انسان از مشغول شدن به نیروهای حیوانی و نفسی خود بازمی‌ماند و همه این نیروهایش تعطیل می‌شود و با تعطیل شدن آن‌ها انواع بلاها بر بدن و روحش وارد می‌شود که درمان آن مشکل و غیرممکن است و کارها و صفات و اهدافش تغییر می‌کند و همه مختل می‌شود و انسان از اصلاحش ناتوان می‌گردد. و اوایل عشق آسان و شیرین است و اواسطش غم و درد و اشتغال قلب است و اواخر آن هلاکت و قتل است اگر خداوند به او یاری نرساند.

مراتب عشق سه تاست

برای عاشق سه مرتبه وجود دارد: مرحله ابتدا، مرحله متوسط ومرحله انتهاء.

درمرحله ابتدا آن چه براو واجب است این است که اگر از رسیدن به معشوق تقدیرا یا شرعاً ناتوان است عشق را ازخود دفع می‌کند و اگر نتوانست و قلبش جز به سفر به سوی محبوبش رضایت نداد ـ که این مرحله متوسط و انتهاست ـ سپس لازم است که آن را کتمان کند و آن را نزد مردم بیان نکند و برای محبوبش

آتش نیفروزد و او را بین مردم لکه‌دار نکند تا با این کار شرک و ظلم را با هم جمع کند و همانا ظلم در این زمینه از بزرگ‌ترین انواع ظلم است و از ظلم مالی ضرر بیشتری به معشوق و خانواده او می‌زند زیرا معشوق را - با لکه دارنمودن با عشق - در معرض حرف وحدیث دیگران قرار می‌دهد و عده‌ای تصدیق می‌کنند و عده‌ای تکذیب، و بیشترمردم چیزی را با کوچک‌ترین شبهه‌ای در این زمینه بشنوند باور و تصدیق می‌کنند و اگرگفته شود فلانی با فلان مرد یا فلان زن فلان کار را کرد تا یک نفر آن را رد کند نهصد و نود و نه نفر آن را باور می‌کنند.

سخن عاشقی که قصد لکه‌دار کردن معشوق را دارد در این زمینه نزد مردم حکم خبری قطعی و درست را دارد و آن را باور می‌کنند. و حتی اگر کسی که با او لواط شده به دروغ و تهمت خود را به کسی نسبت دهد مردم با یقین سخنش را می‌پذیرند و اگر به صورت اتفاقی با یکدیگر در جایی جمع شوند مردم می‌گویند که قطعا از روی قرار ملاقات با هم جمع شده‌اند و یقینشان در این زمینه برخیال و گمان و شبهه و وهم و اخبار و دروغ مانند یقینشان بر حس مشاهده [قطعی] است. و اهل افک به وسیله آن به عایشه پاک، محبوب رسول خداﷺ تهمت زدند، او که از بالای هفت آسمان تبرئه شد. و تهمت با شبهه‌ی تنها آمدن «صفوان‌بن معطل» بعد از لشکر صورت گرفت، تا هلاک گشت هر آن که در آن هلاک گشت و به راستی اگر ولایت پروردگار و تبرئه کردن و دفاع از جانب او و تکذیب تهمت‌گر توسط او نبود جریان طوری دیگر پایان می‌یافت.

منظور این است که در ابراز عشق به کسی که عشق او برایش حلال نیست و ستم و اذیت و دشمنی به او و خانواده او را سبب می‌شود و باعث می‌شود که در معرض آن قرار گیرد که مردم گمان‌هایشان را در مورد او باور و تصدیق کنند و اگر از کسی کمک بگیرد تا معشوق را به او مایل سازد چه با تشویق یا با ترس و بیم، همانا ظلم را بیشتر نموده است و آن واسطه نیز دیوث ستمگری است و اگر رسول خداﷺ و اسطه بین رشوه‌گیر و رشوه دهنده را لعنت[1] نموده است پس

۱. حدیث لعن واسطه بین رشوه دهنده و رشوه گیرنده ضعیف است، گرچه چنین شخصی گناهکار و عصیانگر است. [محقق]

درمورد دیوثی که واسطه بین عاشق و معشوق در وصلتی حرام است گمانت چگونه است؟ پس عاشق و شخص واسطه در ظلم به معشوق و ظلم به غیر او از قبیل کسانی که رسیدن به هدفشان با ظلم به جان و مال و ناموس آن‌ها ممکن است با یکدیگر همکاری می‌کنند و چه بسیار هدف‌هایی که رسیدن به آن‌ها منوط به قتل کسی است که وجودش از رسیدن به هدف مانع می‌شود و چه بسیار مقتولانی از قبیل همسر و نزدیکان، که خونشان به‌این دلیل ریخته شده و بدون قصاص هدر رفته است و چه بسیار زنانی که نسبت به شوهران و کنیزانی که نسبت به سرورانشان با خدعه و نیرنگ فاسد و تباه شده‌اند. و همانا رسول خداﷺ کسی را که این عمل را انجام دهد لعنت نموده و از او اعلام بیزاری کرده است[1] و این از بزرگ‌ترین گناهان است. و اگر رسول خداﷺ از خواستگاری مردی بر خواستگاری برادرش نهی فرموده است[2] و از معامله بر معامله برادرش نهی نموده است[3] پس حال کسی که بین مرد و زنش[4] یا کنیزش مفارقه می‌اندازد تا خود با آنان وصلت کند چگونه خواهد بود؟

اما فرد عاشق و شخص واسطه دیوث او چنین چیزی را گناه نمی‌دانند اما به راستی دراین درخواست عاشق برای رسیدن به معشوقش و مشارکت همسر او، ظلمی است که گناه آن اگر از گناه زنا بیشتر نباشد کمتر نیست.

حق دیگران با توبه کردن از زنا ساقط نمی‌شود زیرا اگر چه توبه حق خداوند را ساقط می‌کند اما حق بندگان در قیامت قابل مطالبه خواهد بود زیرا ظلم است به پدر و مادر با تباه کردن فرزند و پاره جگرشان، که او را از خود بیشتر دوست می‌دارند، و ظلم به همسر با تباه کردن محبوبش و خیانت به بستر وی، که از این که تمام مالش را از او بگیری ظلم بزرگ‌تری است و به همین دلیل این کار از

---

۱. چنان که امام احمد ۳۹۷/۲ و ابوداوود ۵۱۷۰ و ابن حبان ۵۶۸ روایت کرده‌اند.
۲. چنان که مسلم ۱۴۰۸ و ۳۸ روایت کرده است.
۳. چنان که مسلم ۱۵۱۵ روایت کرده است.
۴. براستی این از موضوعاتی است که خصوصا در این برهه از زمان با توجه به استفاده از وسایل ارتباطی و ایجاد روابط نامشروع به بحث و آسیب شناسی اجتماعی و تبیین دینی فراوانی نیاز دارد و جا دارد بدان بیشتر توجه شود.

گرفتن تمام دارئیش هم بیشتر او را اذیت می‌کند و ظلمی‌جز ریختن خونش با آن برابری نمی‌کند. وچه بسیار ظلم های دیگری در آن موجود است که گناهشان از خود گناه زنا بزرگ‌تر است، و اگر مجاهدی که در راه خدا جهاد نموده حق دارد کسی که در غیاب او به همسرش خیانت نموده، در روز قیامت برایش متوقف شود و به او گفته می‌شود: (هر آن چه از نیکی‌هایش می‌خواهی بردار.) چنان که رسول خداﷺ از آن خبر داده است و سپس فرموده است: (چه گمان می‌برید؟) یعنی آیا گمان می‌برید که برای او نیکی و حسنه‌ای باقی می‌ماند؟ و اگر علاوه بر این‌ها مظلوم همسایه او باشد و یا یکی از فامیلان و نزدیکان او باشد ظلم بیشتر و بزرگ‌تر شده است زیرا قطع رحم و اذیت همسایه را نیز باخود داشته است و (کسی که قطع رابطه خویشاوندی کند وارد بهشت نمی‌شود)[1] و هم چنین (کسی که همسایه‌اش از آزار او درامان نباشد.)[2]

اگر فرد عاشق برای رسیدن به معشوقش از شیاطین جن کمک بگیرد ـ با سحر یا به کارگیری اجنه وامثال این‌ها ـ علاوه برظلم و شرک، عمل کفر سحر نیز به آن افزوده می‌شود و اگر هم آن را انجام ندهد اما به آن راضی باشد همانا به کفر رضایت داده است و این خود از کفر دور نیست.

منظور این است که همکاری در این زمینه در واقع همکاری در گناه و تجاوز است و آن چه از ظلم‌های فراگیر برای حاصل شدن هدف عاشق صورت می‌گیرد امری آشکار است، همانا او اگر به معشوق دسترسی پیدا کند، برای معشوقش نیز اهدافی وجود داردکه از عاشق می‌خواهد او را در آن کمک کند و او نیز چاره‌ای جز همکاری با معشوق ندارد پس هر دو به یکدیگر در ظلم و تجاوز یاری می‌رسانند زیرا معشوق به عاشق در ظلم به خانواده و نزدیکان و همسرش کمک می‌کند و عاشق نیز به معشوق در ظلم به کسی که رسیدن به هدف معشوق مشروط به ظلم به اوست کمک می‌کند پس هر کدام در چیزی که در آن ظلم به مردم وجود دارد به یکدیگر کمک می‌کنند. چنان که این از

۱. بخاری ۵۶۸۴ و مسلم ۲۵۵۶.
۲. بخاری ۵۶۷۰ و مسلم ۴۶.

عادت‌های بین عاشق و معشوق است از قبیل کمک عاشق به معشوقش در چیزهایی که در آن ظلم و تجاوز و سرکشی وجود دارد حتی چه بسا او را در مقامی قرار دهد که شایسته او نیست و در به دست آوردن مالی به اوکمک کند که حلالش نیست و اگر معشوقش با دیگران خصومتی داشته باشد یا از یکدیگر شکایت کنند فقط جانب معشوقش را می‌گیرد چه ظالم باشد چه مظلوم. وظلم‌های دیگری که عاشق با حیله ، برای گرفتن اموال مردم و رسیدن به معشوقش از طریق دزدی و غصب و خیانت و قسم دروغ و راهزنی و امثال آن‌ها مرتکب می‌شود و چه بسا این به قتل نفسی منجر شود که خداوند کشتنش را حرام نموده است تا باگرفتن مال او به معشوقش برسد.

همه‌این آفت‌ها و بلاها و چند برابر این‌ها از عشق نشات می‌گیرد و حتی به کفر منجرمی‌شود وحتی عده‌ای که دراسلام تربیت شده‌اند به سبب آن مسیحی شده‌اند چنان که یکی از موذنان وقتی از روی بام زنی زیبا را می‌بیند عاشق او شده و پایین می‌آید و از او خواستگاری می‌کند و او می‌گوید که مسیحی هستم واگر وارد دینم شوی به ازدواج تو درمی‌آیم پس او مسیحی می‌شود و همان روز از بلندی در آن خانه سقوط کرده و می‌میرد. عبدالحق این قضیه را در کتاب العاقبه بیان می‌کند.

مسیحیان وقتی قصد دارند اسیری را مسیحی کنند زنی زیبا را به او نشان می‌دهند و به زن می‌گویند که او را به طمع بیندازد. تا جایی که حبش در قلب او جا بگیرد و او خود را در اختیارش می‌گذارد اگر مسیحی شود پس این‌جاست که: ﴿ **يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُواْ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَيُضِلُّ اللهُ الظَّالِمِينَ وَيَفْعَلُ اللهُ مَا يَشَاءُ** ﴾(ابراهیم۲۷) (خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند در زندگی دنیا و در آخرت با سخن استوار ثابت می‌گرداند و ستمگران را بی‌راه می‌گذارد و خدا هر چه بخواهد انجام می‌دهد.)

بلکه عاشق و معشوق به سبب عشق، به یکدیگر هم ستم می‌کنند؛ زیرا یکدیگر را در گناه و ظلم به خود یاری می‌دهند و هر کدام به خود ظلم می‌کنند

و هم به دیگری و نیز چنان که گذشت به غیر خود نیز ظلم می‌کنند و از این بزرگتر، ظلم شرک است و همانا عشق انواع ظلم را با خود دارد.

معشوق نیز اگر از خدا نترسد عاشق را در معرض هلاکت قرار می‌دهد و این ظلمی‌از جانب اوست به این گونه که او را به خود در طمع می‌اندازد و خود را برایش تزیین می‌کند و از هر راهی میل او را بخود جذب می‌کند تا مالش را از او بگیرد و خود را در اختیار او نمی‌گذارد تا با دست‌یابی او، اهدافش را از دست ندهد و این کار به او سخت‌ترین دردها را می‌رساند و چه بسا عاشق، معشوقش را به قتل برساند تا خود را از دست او نجات دهد مخصوصاً اگر معشوق سعی کند که به وصال غیر او درآید.

عشق چه بسیار از هر دو طرف کشته داده است، و چه بسیار نعمت را از بین برده و بی نیاز را نیازمند کرده و از درجه‌ها کم نموده و جمع‌ها را پراکنده نموده است، و چه بسیار همسر را نزد مرد و فرزند تباه ساخته است. و اگر زن ببیند که شوهرش عاشق غیر اوست او نیز معشوقی برای خود می‌گیرد و مرد نیز بین خراب کردن منزل با طلاق زن و بین دیوثی، متردد می‌ماند وعده‌ای این یکی را بر می‌گزینند و عده‌ای آن یکی را.

انسان عاقل کسی است که اجازه ندهد عشق او را به این تباهی یا بعضی از آن‌ها بکشاند و هر که چنین کند در حق خود کوتاهی نموده است و به خود مغرور شده است و اگر هلاک شود، خودش خود را هلاک کرده است و اگر تکرار کردن نگاه به معشوق و امید به وصالش را نداشت عشق او در قلبش جای نمی‌گرفت و اولین سبب عشق نیک جلوه دادن آن است چه از روی نگاه باشد چه از روی شنیدن، و اگر طمع و امیدی همراه آن نباشد و با ناامیدی با آن روبرو شود عشق برایش پیش نمی‌آید و اگر هم فکرش را از آن برگرداند و قلبش را به آن مشغول نکند عشق برایش پیش نمی‌آید، و اگر به فکر در نیکی‌های معشوق ادامه دهد و بسیار به او فکر کند اما همراه آن ترسی باشد که از لذت وصال بزرگ‌تر باشد ـ یا ترسی دینی مانند وارد شدن درآتش وخشم خداوند وجمع شدن گناهان ـ و این ترس برامید و فکرش غلبه کند، باز عشق برایش پیش

نمی‌آید. و اگر این نوع ترس را نداشت اما همراه آن ترسی دنیوی بود مانند ترس از دست دادن جان یا مال و مقامش یا از دست دادن منزلتش نزد مردم و افتادن از چشم عزیزان، و این ترس بر آن چه او را به عشق می‌خواند غلبه نماید پس عشق برایش پیش نمی‌آید و آن هنگامی است که از دست دادن محبوبی که بیشتر او را دوست می‌دارد و از معشوق برایش سودمندتراست بترسد و محبتش از محبت معشوق اولی‌تر است نیز عشق را پس می‌راند. و اگر هیچ کدام از این‌ها نبود و محبت معشوق براینها غلبه کرد پس قلب کاملا جذب می‌شود و درون تماما به آن میل خواهدکرد.

اگر گفته شود که[1]: شما آفت های عشق وضرر و مفاسد آن را بیان کردید پس چرا منافع و فواید آن را ذکر نمی‌کنید از جمله: نرمی سرشت و راحتی درون و سبکی آن و تربیت نفس و تشویق بر مکارم اخلاق از قبیل شجاعت و کرامت و جوانمردی و نرمی و نیکی با همراهان و اطرافیان.

به یحیی ابن معاذ رازی گفته شد که پسرت عاشق فلان زن شده است. گفت: سپاس خدایی که او را بر سرشت آدمیان قرار داده است.

بعضی گفته‌اند که: عشق درد دل‌های بزرگوار است.

گفته‌اند عشق برازنده نیست مگر بر کسی که دارای جوان‌مردی آشکار و اخلاقی پاک باشد یا کسی که زبانی بخشنده و احسانی کامل داشته باشد و یا کسی که دارای ادبی نیکو و احساسی خالص باشد.

دیگری می‌گوید: عشق درون‌های ترسو را شجاع می‌کند و ذهن کم فهم را صفا و روشنی می‌دهد و دست بخیل را سخاوتمند می‌کند و عزت پادشاهان را می‌شکند و اخلاق گریزان را آرام می‌کند و انیس و همراه کسی است که انیس و همراهی ندارد.

دیگری می‌گوید: عشق سنگینی دل را از میان می‌برد و روح را لطافت می‌دهد و سیاهی قلب را صفا و روشنی می‌بخشد و موجب خوشنودی و شادمانی از

۱. از این جا به بعد جمله معترضه‌ای است که سوالی را مطرح می‌کند و مولف رحمه الله در صفحات بعد جواب آن را بیان می‌دارد.

رفتار نیک می‌شود.

بعضی از اهل حکمت گفته‌اند که: عشق نفس را تربیت می‌کند و اخلاق را تهذیب می‌نماید، آشکار نمودنش طبیعی است و مخفی کردن آن مشکل است.

دیگری گفته است که: هرکه نفس خود را با صدایی نگران و مشتاق و صورتی تابان شادمان نکند طبیعتش فاسد است و به درمان نیاز دارد و درباره آن سروده است:

إذا أنت لم تعشق ولم تدر ما الهوی فما لك في طيب الحياة نصيب

اگرعشق نمی‌ورزی و نمی‌دانی که میل وآرزو چیست پس از پاکی و خوشی زندگی بهره‌ای نبرده‌ای.

دیگری گفته است:

إذا أنت لم تعشق ولم تدر ما الهوی فقم واعتلف تبنا فأنت حمار

اگر عشق نمی‌ورزی و نمی‌دانی که میل آرزو چیست پس بلند شو و کاه بخور که تو الاغ هستی. و بعضی از عاشقان که اهل عفت و پرهیز بوده‌اند گفته‌اند که: عفت داشته باشید بزرگوار می‌شوید و عشق بورزید لطیف و خوش ذوق می‌شوید.

به بعضی از عاشقان گفته شده که اگر به کسی که آرزویش را داری برسی چه می‌کنی؟ گفت: چشمانم را از دیدن صورتش بهره‌مند می‌کنم و قلبم را با یادش شاد می‌کنم و آنچه را دوست ندارد آشکار شود از او پنهان می‌کنم و مرتکب عمل زشتی نمی‌شوم که پیمان با او را معیوب کند.

دیگری می‌گوید: عشق برای روح مانند غذا برای بدن است اگر آن را ترک بگویی به تو ضرر می‌رساند و اگر در آن زیاده‌روی کنی تو را به هلاکت می‌رساند. ما منکر فساد عشقی که منجر به زنا با معشوق شود نیستیم اما سخن ما در مورد عشق همراه عفت است از شخصی لطیف که دین و عفت و جوانمردی‌اش از این که رابطه اش با خدا و معشوقش را به حرام بکشاند روی

گردان است مانند عشق سلف بزرگوار و امامان بزرگ[1].

اگر چه در مورد رخصت در عشق و عدم سخت‌گیری در آن به جز حدیثی وارد نیست و آن حدیث سویدبن سعید است که ازعلی ابن مسهر و او از ابی یحیی قتات و او نیز از مجاهد و او نیز از ابن عباس به صورت مرفوع روایت می‌کند که: (**من عشق وعف وكتم فمات فهو شهيد**)[2] (هرکس عاشق شود و عفت پیشه کند و آن را پنهان کند تا بمیرد پس او شهید است.) و نیز سوید از ابن مسهر و او از هشام‌بن عروه و او از پدرش و او از عایشه به صورت مرفوع این حدیث را روایت کرده است. و نیز خطیب از زهری از معافی ابن ذکریا از قطبه از ابن فضل از احمد ابن مسروق از ابن عباس آن را روایت کرده است. و هم چنین زبیر ابن بکار از عبدالعزیز ماجشون از عبدالعزیز ابن ابوحازم از ابن ابو نجیح از مجاهد از ابن عباس آن را روایت کرده است.

همانا رسول خداﷺ که سرور گذشتگان و آیندگان است به زینب بنت جحش نگاه کرد و فرمود: (پاک ومنزه است کسی که دل‌ها رادگرگون می‌کند.)[3] در حالی که زینب زن زیدبن حارثه مولای رسول خداﷺ بود، اما هنگامی که زید قصد طلاق او را داشت به او فرمود: (از خدابترس و همسرت را نگه دار.) هنگامی که زید او را طلاق داد خداوند از بالای هفت آسمان او را به ازدواج رسول خداﷺ در آورد و خداوند ولی زینب و ولی ازدواج او با رسول خداﷺ شد و عقد او بر عرش بسته شد و خداوند آیه‌ای بر رسول خداﷺ نازل فرمود که:﴿ **وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ وَاتَّقِ اللهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللهُ أَحَقُّ أَن تَخْشَاهُ** ﴾ (احزاب۳۷) (زمانی

---

۱. مولف رحمه الله در قالب این سوال و در ادامه آن اخبار و داستان‌هایی را از گذشتگان و سلف بزرگوار نقل نموده است که درستی و نادرستی آن نامشخص بوده و بسیاری از آن‌ها هم شایسته‌این بزرگان نمی‌باشد لذا از آوردن آن‌ها خودداری شده است.

۲. در ادامه در مورد این حدیث بحث می شود.

۳. ابن سعد در الطبقات ۱۰۱/۸ و۱۰۲ و حاکم ۲۳/۴ ، هر دو این روایت را از طریق واقدی نقل کرده اند که وی متروک و حتی نزد بعضی تکذیب شده است (محقق). این روایت با وجود این که ضعیف است اما با توجه به این که در فصول آخر به آن اشاره شده آورده شده است.

را که به کسی (زیدبن‌حارثه) که خداوند (با هدایت دادن وی به اسلام) بدو نعمت داده بود، و تو نیز (با تربیت کردن و آزاد نمودن وی) بدو لطف کرده بودی، می‌گفتی: همسرت را نگاهدار و از خدا بترس. (ای پیغمبر!) تو چیزی را در دل پنهان می‌داشتی که خداوند آن را آشکار می‌سازد، و از مردم می‌ترسیدی، در حالی که خداوند سزاوارتر است که از او بترسی.)

جواب این است که:

بحث در این زمینه به قایل شدن فرق بین جایز و حرام و مفید و مضر نیاز دارد و بر ذم وانکار یا مدح و قبول از روی عبارت حکم نمی‌شود بلکه با ذکر متعلقات آن حکمش روشن می‌گردد وگر نه عشق از لحاظ عشق بودن نه ستایش می‌شود و نه سرزنش می‌گردد، و ما مفید و مضر و جایز و حرام محبت رابیان می‌کنیم.

بدان که به طورکلی سودمندترین محبت و بزرگترین آن محبت کسی است که دل‌ها بر محبت او خلق شده است و مخلوقات بربندگی او آفریده شده‌اند و آسمان‌ها و زمین بر او استوارند و این محبت سر **لااله الا الله** است و اله همان کسی است که دل‌ها با محبت و تعظیم و خضوع او را بندگی می‌کنند و عبادت جز برای او جایز نیست و عبادت عبارت است از نهایت محبت و کمال خضوع، و همانا شرک در این عبودت از بزرگ‌ترین ظلم‌هایی است که خداوند آن را نمی‌بخشد و همانا خداوند به خاطر خودش از همه لحاظ دوست داشته می‌شود و محبوب است و دیگران به خاطر او دوست داشته می‌شوند.

تمام کتاب‌هایی که نازل فرموده و نیز دعوت تمام پیامبرانش و هم چنین فطرتی که انسان رابر آن خلق کرده است و عقلی که برایشان قرار داده است و هر چه از نعمت‌ها که برسرشان ریخته است بر واجب بودن محبتش دلالت دارد. زیرا دل‌ها بر فطرتی خلق شده‌اند که محبت کسی را در دل دارند که به آنان نعمت بخشیده و به آن‌ها نیکی کرده است و مخصوصاً کسی که همه نیکی‌ها از اوست و هر نعمتی بر مخلوقات بخشیده شده است همه از اوست و بزرگی همه

از اوست چنان که خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ اللهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ﴾ (نحل۵۳) (آن چه از نعمت‌ها دارید همه از سوی خدا است و گذشته از آن، هنگامی که زیانی به شما رسید او را با ناله و زاری به فریاد می‌خوانید)

محبت دو سبب دارد یکی زیبایی و جمال و دیگری بزرگی و جلال، و خداوند کمال مطلق هر دو را دارد زیرا او زیباست و زیبایی را دوست دارد و بلکه همه زیبایی‌ها از اوست و بزرگی همه از اوست و کسی جز او شایستگی دوست داشتن به خاطر خودش را ندارد. خداوند می‌فرماید: ﴿ قُلْ إِن كُنتُمْ تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللهُ﴾(آل عمران۳۱) (بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد.)

همچنین می‌فرماید: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ مَن يَرْتَدَّ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلاَ يَخَافُونَ لَوْمَةَ لآئِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ يُؤْتِيهِ مَن يَشَاءُ وَاللهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ * إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ * وَمَن يَتَوَلَّ اللهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ فَإِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ﴾ (مائده۵٦-٥٤) (ای مؤمنان! هرکس از شما از آئین خود بازگردد خداوند جمعیّتی را (به جای ایشان بر روی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است؛ خداوند آن را به هرکس که بخواهد عطا می‌کند. و خداوند دارای فضل فراوان و آگاه است.(٥٤) تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند. (٥٥) و هرکس که خدا و پیغمبر او و مؤمنان را به دوستی و یاری بپذیرد (از زمره حزب‌الله است و) بی‌تردید حزب‌الله پیروز است. (٥٦))

اصل ولایت، محبت است و هیچ ولایتی بدون محبت وجود ندارد، چنان که اصل عداوت، خشم و نفرت است و خداوند ولی ایمانداران است و ایمان‌داران اولیای او هستند و آن‌ها او را با محبت به دوستی می‌گیرند و او آن‌ها را با محبت کردن به دوستی می‌گیرد و همانا خداوند برحسب محبتش بندگانش را دوست می‌دارد.

به همین سبب خداوند عمل کسانی که غیر او را به دوستی می‌گیرند رد کرده است، بر خلاف کسانی که اولیایش را به دوستی می‌گیرند. زیرا آنان غیر او را به دوستی نگرفته‌اند بلکه دوستی اولیای خدا کامل کننده‌ی دوستی خداست. و عمل کسی را که بین خدا و غیر خدا محبتی یکسان قائل است رد می‌کند، و خبر داده است که هر کس این عمل را انجام دهد غیر خدا را شریک گرفته است و آن‌ها را دوست دارد آن چنان که خدا را دوست دارد. و فرموده است: ﴿ **وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللهِ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَشَدُّ حُبّاً لله** (بقره ١٦٥)﴾ (برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه‌هائی برمی‌گزینند و آنان را هم چون خدا دوست می‌دارند، و کسانی که ایمان آورده‌اند خدا را سخت دوست می‌دارند)

از کسانی خبر داده است که خدا و شریکانی که با خدا گرفته‌اند را، در محبت یکسان می‌گیرند و در جهنم به معبودان خود می‌گویند: ﴿**تَاللهِ إِن كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ * إِذْ نُسَوِّيكُم بِرَبِّ الْعَالَمِينَ**﴾ (شعراء ۹۸-۹۷) (به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بوده‌ایم. (۹۷) آن زمان که ما شما (معبودان دروغین) را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر می‌دانستیم. (۹۸))

و بر اساس این نوع توحید در محبت خداوند تمام پیامبرانش را فرستاده است و همه‌ی کتاب‌هایش را نازل کرده است و دعوت تمام پیامبران از اول تا آخر بر آن مطابق است و به خاطر آن آسمان‌ها و زمین و بهشت و جهنم خلق شده است و بهشت برای اهل بهشت و جهنم برای مشرکین قرار داده شده است.

رسول خداﷺ قسم خورده است که هیچ بنده‌ای ایمان ندارد تا این که رسول خداﷺ نزد او از فرزند و پدر و مادرش محبوب‌تر باشد. حال محبت پروردگار

چگونه خواهد بود؟

به عمربن خطاب رضی الله عنه فرمود: (نه‌ای عمر [ایمان نداری] تا این که من نزد تو از خودت هم محبوب تر باشم.) یعنی ایمان نداری تا زمانیکه محبتت به این اندازه برسد.

اگر رسول خدا صلی الله علیه و سلم از ما به خودمان در حب و دوستی اولی‌تر است آیا پروردگاری که خدایی جز او نیست از بندگانش بر خودشان در حب و دوستی اولویت ندارد؟

هر آن چه از خدا به بندگانش می‌رسد انسان را به محبت و دوستی او دعوت می‌کند چه آن چیزی که انسان دوست دارد و چه آن‌هایی که دوست ندارد اعم از بخشش و منع او و سلامتی و گرفتار کردن و تنگ کردن و گشایش دادن و عدل و فضل او و میراندن و زنده کردن و لطف و نیکی و رحمت و احسان او و پوشاندن گناه و عفو او و بردباری و صبر او و اجابت نمودن دعا و برداشتن مصیبت و گشایش در مصیبت و همه‌ی این‌ها انسان را به بندگی و محبت او دعوت می‌کند. و بلکه به بنده امکان گناه می‌دهد و او را به انجام آن کمک می‌کند و بعد از انجام آن گناهش را می‌پوشد و با نعمت دادن او را کمک و یاری می‌دهد با وجود این که گناه کرده است. و همانا خیر خداوند بر انسان فرود می‌آید و شر انسان به سوی خدا بالا می‌رود او با دادن نعمت به انسان محبت می‌کند در حالی که از انسان بی‌نیاز است و بنده با گناه او را به خشم می‌آورد در حالی که به او نیازمند است، نه نیکی و احسان و نعمت خداوند از این مانع می‌شود که انسان گناه نکند و نه گناه و معصیت بنده سبب می‌شود خداوند احسانش را از او قطع کند.

پس سرپیچی قلب از محبت کسی که شان او چنین است نهایت پستی است. هم چنین تمام کسانی از مخلوقات که تو را دوست دارند تو را به خاطر خودشان می‌خواهند و به خاطر هدفی که از تو دارند، اما خداوند تو را برای خودت می‌خواهد.

نیز هر مخلوقی که با تو معامله می‌کند اگر به او سودی نرسانی با تو معامله نمی‌کند اما خداوند با تو معامله می‌کند تا تو بزرگ‌ترین سود را ببری و درهمی

را با ده درهم تا هفتصد برابر و حتی بیشتر جزا می‌دهد و یک گناه را با یکی عقوبت می‌دهد.

هم چنین خداوند تو را برای خودش خلق کرده است و آن چه را در دنیا و آخرت است برای تو خلق نموده است پس چه کسی اولی‌تر است که محبت او را داشته باشد و برای به دست آوردن رضایتش تلاش کند؟

نیز تمام خواسته‌های تو ـ و بلکه تمام خواسته های همه‌ی مخلوقات ـ نزد اوست و سخاوتمندترین و بزرگوارترین است. به بنده‌اش می‌بخشد قبل از آن که درخواست کند و بیشتر از آن چه آرزو کند، اعمال کم را پاداش می‌دهد و رشد می‌دهد و گناه بزرگ را می‌بخشد و از بین می‌برد، هر آن چه در آسمان‌ها و زمین است از او نیازشان را درخواست می‌کنند و او هر روز مشغول تدبیر امور است و شنیدن کسی او را از شنیدن دیگری باز نمی‌دارد و فراوانی درخواست او را به اشتباه نمی‌اندازد و از اصرار اصرارکنندگان به ستوه نمی‌آید و بلکه کسانی را که در دعا اصرار می‌کنند بیشتر دوست دارد، و دوست دارد که از او درخواست شود و اگر از او درخواست نشود خشم می‌گیرد، جایی که بنده از او شرم ندارد از بنده‌اش شرم دارد و جایی که خود را نمی‌پوشد او را می‌پوشاند و جایی که به خود رحم نمی‌کند به او رحم می‌کند. او را با نعمت و احسان به سوی کرامت و رضایتش دعوت می‌کند اما انسان امتناع می‌کند پس فرستادگانش را به دنبالش می‌فرستد. و خود پایین می‌آید و می‌فرماید: (کیست که از من بخواهد تا به او ببخشم؟ کیست که از من آمرزش می‌خواهد تا او را ببخشم؟)[1]

چنان که گفته شده است: تو را به وصل می‌خوانم امتناع می‌کنی، فرستاده‌ام را در طلبت می‌فرستم، خود به سویت می‌آیم و تو را خوابیده می‌بینم.

چگونه قلب‌ها دوست نمی‌دارند کسی را که نیکی‌ها را، جز او نمی‌آورد و بدی‌ها را جز او از میان نمی‌برد و دعاها را جز او اجابت نمی‌کند و لغزش‌ها را جز او کم نمی‌کند و خطاها را جز او نمی‌بخشد و عورت‌ها را جز او نمی‌پوشد و

---

۱. بخاری ۵۹۶۲ و مسلم ۷۵۸.

بلاها را جز او دفع نمی‌کند و حسرت‌ها را جز او فریادرس نیست و جز او به خواسته‌ها نمی‌رساند.

پس شایسته‌ترین کسی است که نام برده شده و یاد می شود و شایسته‌ترین است که از او تشکر شود و شایسته‌ترین است که بندگی شود و شایسته‌ترین است که ستایش شود، بیناترین کسی است که طلب شود و مهربان‌ترین مالک است و بخشنده‌ترین کسی است که از او درخواست شود و مهربان‌ترین کسی است که از او طلب مهربانی و رحمت شود و بزرگوارترین کسی است که به او روی آورده شود و عزیزترین کسی است که به او پناه برده شود و کافی‌ترین کسی است که بنده بر او توکل کند، از رحم پدر و مادر به فرزند بر بنده‌اش مهربان‌تر است و از توبه بنده‌اش خوشحال‌تراست از کسی که مرکبش را با غذا و آبی که برآن بوده در بیابانی مهلک گم می‌کند و بعد از مأیوس شدن از زندگی دوباره آن را می‌یابد.[1]

او مالکی است که شریکی ندارد و یکتایی است که مانندی ندارد و هر چیزی غیر او نابود شونده است و جز به اذن او از کسی اطاعت نمی‌شود، و نافرمانی نمی‌شود مگر این که از آن آگاه است. اطاعت می‌شود و جزا می‌دهد و نافرمانی می‌شود و می‌بخشد، حقش ضایع می‌شود و عفومی‌کند، او نزدیک‌ترین شهادت‌گر است و بزرگ‌ترین نگهبان است و وفادارترین به عهد و پیمان است عادل‌ترین کسی است که عدالت را بر پاداشته است و در میان جان‌ها نفوذ کرده است و پیشانی‌ها را گرفته است و دل‌ها به سوی او روان است و رازها نزدش آشکار است و غیب‌ها نزدش عیان است و هر کسی به سویش مشتاق است و روی ها به سوی او توجه دارند و عقل‌ها از ادارک ماهیتش ناتوانند و تمام دلالت‌ها بر بی مثل و مانندی‌اش دلالت دارد، تاریکی‌ها از نور روی او روشن گشته‌اند و آسمان‌ها و زمین از او نور می‌گیرند و همه مخلوقات بر او استوارند: (نمی‌خوابد و شایسته نیست که بخوابد، [ترازوی] عدالت را پایین و بالا می‌برد،

۱. اشاره دارد به حدیثی بدین مضمون در مسلم ۲۷۴۷ و بخاری ۶۳۰۹.

عمل شب قبل از عمل روز به سوی او بالا می‌رود و عمل روز قبل از عمل شب به سویش بالا می‌رود، حجابش نور است و اگر آن را آشکار کند انوار سیمایش تا جایی که دیدش به آن می‌رسد از مخلوقات را می‌سوزاند.)[۱]

کمال لذت و سرور تابع دو چیز است

در این جا نکته مهمی وجود دارد که لازم است هر عاقلی به آن توجه کند و آن نکته این است که کمال لذت و سرور و شادی و نعمت قلب و شادمانی روح دو چیز است:

یکی: کمال خود محبوب و کمال زیبایی او و این که او بر غیرخود برای محبت اولی‌تر باشد.

دوم: کمال محبت برای او و صرف تمام توان در دوست داشتنش و ترجیح دادن نزدیکی و رسیدن به او بر هر چیز دیگری.

هر عاقلی می‌داند که لذت دست‌یابی به محبوب به میزان محبت شخص بستگی دارد، هر اندازه که محبت شخص نسبت به محبوب بیشتر باشد لذت محبت نیز کامل‌تر خواهد بود. پس لذت کسی که تشنگی به او فشار آورده با رسیدن به آب زلال و لذت کسی که گرسنگی به او فشار آورده با خوردن غذایی لذیذ به میزان شوق و علاقه و محبت شخص بستگی دارد.

حال که این دانسته شد همانا لذت و شادمانی و سرور در ذات خود امری مطلوب است و بلکه هدف هر زنده و عاقلی است اما زمانی ناپسند است که دردی بزرگتر را به دنبال بیاورد و یا لذتی بزرگ‌تر و نیکوتر را مانع شود، مخصوصاً اگر بزرگ‌ترین حسرت‌ها را به دنبال بیاورد و بزرگ‌ترین لذت‌ها را تباه سازد، و زمانی پسندیده است که به رسیدن به لذتی بزرگ و دائمی و پایدار که تیرگی در آن نباشد کمک کند و آن لذت آخرت و نعمت و گوارایی زندگی آن است.

---

۱. مسلم ۱۷۹.

خداوند می‌فرماید: ﴿ بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَى﴾ (اعلی۱۷-۱٦) (بلکه زندگی دنیا را ترجیح می‌دهید و برمی‌گزینید.(١٦) در حالی که آخرت (از دنیا) بهتر و پاینده‌تر است. (۱۷)) وساحران فرعون هنگامی که ایمان آوردند گفتند: ﴿قَالُوا لَن نُّؤْثِرَكَ عَلَى مَا جَاءنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا لِيَغْفِرَ لَنَا خَطَايَانَا وَمَا أَكْرَهْتَنَا عَلَيْهِ مِنَ السِّحْرِ وَاللهُ خَيْرٌ وَأَبْقَى ﴾ (طه۷۳-۷۲) ((جادوگران پاسخ دادند و) گفتند: ما هرگز تو را بر دلائل و براهین روشنی که بر ایمان آمده است، و بر پروردگاری که ما را آفریده است بر نمی‌گزینیم و مقدّم نمی‌داریم، پس هر فرمانی که می‌خواهی صادر کنی، صادر کن تو تنها می‌توانی در زندگی این جهان فرمان بدهی (۷۲) ما به پروردگارمان ایمان آورده‌ایم تا ببخشاید گناهان ما را و جادوگری‌هائی را که بدان وادارمان می‌کردی. خدا بهتر و پایدارتر است.(۷۳))

خداوند مخلوقات را خلق کرده است تا این نعمت دائمی را در دنیایی جاودانه به آن‌ها بدهد زیرا این دنیا منقطع است و لذاتش با لذات آخرت قابل وصف نیست و دوام ندارد. برخلاف لذات آخرت که دائمی است و نعمت‌هایش از هر تیرگی و دردی پاک است و در آن هر آنچه که نفس‌ها اشتها کنند و چشم‌ها از آن لذت ببرند برای ابد وجود دارد و هیچ کس نمی‌داند خداوند چه چشم روشنی‌هایی را برای بندگانش در آن جا مخفی نگه داشته است. بلکه در آن چیزهایی است که چشمی آن را ندیده است و گوشی نشنیده است و به قلب کسی از آدمیان خطور نکرده است.

این همان معنی است که ناصح [قوم فرعون]، قومش را بدان پند می‌داد آنگاه می‌گفت: ﴿ يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ أَهْدِكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ * يَا قَوْمِ إِنَّمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا مَتَاعٌ وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾(غافر۳۹- ۳۸)(ای قوم من! از من پیروی کنید تا شما را به راه صحیح هدایت کنم.(۳۸) ای قوم من! این حیات دنیوی کالای ناچیزی است، و آخرت سرای ماندگاری و استقرار است.(۳۹))

پس به آنان خبر داد که دنیا فقط کالایی است که لذت‌های دنیا و نعمت‌های

آن وسیله‌ای برای دست‌یابی به لذت آخرت است و اصلاً دنیا و لذت‌های آن به این دلیل خلق شده‌اند، پس هر لذت دنیایی که به رسیدن به لذت اخروی کمک کند ناپسند نیست و بلکه برحسب کمک به رسیدن به لذت اخروی پسندیده است. همانا بزرگ‌ترین نعمت و لذت آخرت نگاه کردن به صورت خداوند است و شنیدن کلام او و نزدیکی به اوست چنان که در صحیح [مسلم] در حدیث رویت آمده است: **(فوالله ما أعطاهم شيئا أحب اليهم من النظر اليه)**[1] (قسم به خدا چیزی به آن‌ها بخشیده نشده است که نزدشان از نگاه کردن به او برایشان دوست داشتنی تر باشد.)

در مسند امام احمد و نسائی، در حدیث عماربن یاسر آمده است که رسول خدا ﷺ در دعایش فرموده است: **(اسئلك اللهم لذة النظر الى وجهك الكريم والشوق الى لقائك)** (و از تو لذت نگاه کردن به صورت بزرگوارت و میل به دیدارت را مسئلت دارم.)

لذا بزرگ‌ترین اسبابی که در دنیا انسان را به این لذت‌ها می‌رساند در واقع بزرگ‌ترین لذت‌های دنیا هستند که همان لذت شناخت خدا و لذت محبت اوست که به راستی بهشت دنیا و نعمت بزرگ آن است و نسبت لذت‌های فانی دنیا به آن مانند کفی در دریاست و همانا روح و قلب و بدن برای آن خلق شده است و پاک‌ترین و خوشبوترین چیز در دنیا شناخت و محبت خداست و لذیذترین چیز در بهشت دیدن و مشاهده‌ی اوست همانا محبت و دیدار او روشنی چشم و لذت روح و سرور قلب و نعمت دنیا است و هر لذت دنیوی که مانع آن باشد درد و عذاب است و صاحبش را در زندگی تنگ باقی می‌گذارد و به راستی زندگی پاکی وجود ندارد مگر در همراهی با خداوند.

بر بعضی از دوستداران خداوند اوقاتی می‌گذشت که می‌گفتند: اگر اهل بهشت در چنین حالی باشند به راستی که در زندگی پاک و گوارایی هستند.

کسی دیگر می‌گوید: اگر شاهان و شاهزادگان از آن چه در آن به سر می‌بریم

---

۱. مسلم ۱۸۱.

با خبر بودند بر سر آن با شمشیر با ما نبرد می‌کردند.

اگر صاحبان محبت‌های باطلی که محبتشان در واقع عذابی برای قلبشان است در مورد حال خود می‌گویند:

وما الناس إلا العاشقون ذوو الهوي   فلا خير فيمن لا يحب ويعشق

مردم نیستند جز عاشقانی آرزومند، و در کسی که دوست ندارد و عشق نورزد خیری نیست و می‌گوید:

أف للدنيا متى ما لم يكن   صاحب الدنيا محب أو حبيب

اوف بر دنیا اگر صاحبش، دوستدار یا محبوب نباشد.

پس چگونه خواهد بود محبتی که زندگی قلب و غذای روح است و جز با آن لذت و نعمت و رستگاری و حیاتی برای قلب وجود ندارد و اگر قلب آن را از دست بدهد دردش از چشم، وقتی نورش را از دست بدهد بیشتر است و از گوش وقتی شنواییش را از دست بدهد و از بینی وقتی بویایی‌اش را از دست بدهد و از زبان وقتی گویایی‌اش را از دست بدهد.

بلکه تباهی قلب وقتی که از محبت خالقش و اله واقعیش خالی شود از تباهی بدن وقتی از روح خالی شود بزرگ‌تر است و این را جز کسی که دارای زندگی است تصدیق نمی‌کند و همانا زخم به مرده دردی نمی‌رساند.

منظور این است که بزرگ‌ترین لذت‌های دنیا سبب رسیدن به بزرگ‌ترین لذتهای آخرت هستند.

لذتهای دنیا سه نوع هستند

پس بزرگ‌ترین و کامل‌ترین آن چیزی است که انسان را به لذت آخرت می‌رساند و انسان در مقابلش بزرگ‌ترین پاداش را می‌گیرد و به همین دلیل انسان مؤمن هنگامی که در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و ازدواجش قصد رضایت خدا را داشته باشد از ثواب بهره‌مند می‌شود و چه لذت بخش خواهد بود لذت ایمان و شناخت خدا و محبت او و میل به دیدارش و آرزوی دیدن صورت بزرگوارش در بهشت پر نعمت.

نوع دوم: لذتی است که مانع لذت آخرت است و درد و عذاب‌های بزرگی را به دنبال دارد مانند لذت کسانی که بت‌هایی را به خدایی می‌گیرند که سبب دوستی آنان در زندگی دنیاست و چنان که خدا را دوست می‌دارند آن بت‌ها را نیز دوست می‌دارند و بعضی از بعضی دیگر بهره می‌گیرند چنان که در آخرت هنگام ملاقات پروردگار می‌گویند: ﴿ رَبَّنَا اسْتَمْتَعَ بَعْضُنَا بِبَعْضٍ وَبَلَغْنَا أَجَلَنَا الَّذِيَ أَجَّلْتَ لَنَا قَالَ النَّارُ مَثْوَاكُمْ خَالِدِينَ فِيهَا إِلاَّ مَا شَاء اللهُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَكَذَلِكَ نُوَلِّي بَعْضَ الظَّالِمِينَ بَعْضاً بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ﴾ (انعام۱۲۹-۱۲۸) (پروردگارا! برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم. و به مرگی گرفتار آمدیم که برای ما معیّن و مقدّر فرموده بودی. می‌گوید: آتش (دوزخ) جایگاه شما است و همیشه در آن ماندگارید مگر مدّت زمانی که خدا بخواهد. بی‌گمان پروردگار تو حکیم و آگاه است. (۱۲۸) و همان گونه برخی از ستمگران را همنشین برخی دیگر می‌گردانیم، و این به خاطر اعمالی است که (در جهان گذران) انجام می‌داده‌اند. (۱۲۹)) و نیز لذت کسانی که دچار ظلم و تجاوز در زمین و بزرگی در آن به ناحق می‌شوند از این دسته است.

این لذت‌ها در واقع استدراجی از جانب خداست تا به وسیله‌ی آن بزرگ‌ترین دردها را به آنان بچشاند و از کامل‌ترین لذت‌ها محرومشان کند مانند کسی که غذای لذیذ مسمومی را به دیگری بدهد تا کم کم سبب هلاکت او شود خداوند می‌فرماید: ﴿ سَنَسْتَدْرِجُهُم مِّنْ حَيْثُ لاَ يَعْلَمُونَ * وَأُمْلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾ (اعراف۱۸۳-۱۸۲) (کم‌کم گرفتار و (به عذاب خود) دچارشان می‌سازیم، از راهی و به گونه‌ای که نمی‌دانند. (۱۸۲) و به آنان مهلت می‌دهم. بی‌گمان طرح و نقشه من سخت استوار است. (۱۸۳))

بعضی از سلف در تفسیر آن گفته‌اند هرگاه آنان گناهی جدید مرتکب شوند نعمتی به آنان عطا می‌کنیم.

﴿حَتَّى إِذَا فَرِحُواْ بِمَا أُوتُواْ أَخَذْنَاهُم بَغْتَةً فَإِذَا هُم مُّبْلِسُونَ * فَقُطِعَ دَابِرُ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُواْ وَالْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾(انعام۴٤-٤٤) (تا آن گاه که (نعمت غوطه‌ور شدند

و) بدانچه بدیشان داده شد، شاد و مسرور گشتند ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم (و به عذاب مبتلا کردیم) و آنان مأیوس و متحیّر ماندند.(٤٤) (بدین ترتیب) نسل ستمکاران ریشه‌کن شد، و ستایش تنها پروردگار جهانیان را سزا است. (٤٥))

خداوند در مورد صاحبان این لذت می‌فرماید: ﴿ **أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ مِن مَّالٍ وَبَنِينَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَل لَّا يَشْعُرُونَ** ﴾ (مومنون٥٦-٥٥) (آیا (کافران) گمان می‌برند اموال و فرزندانی که با آن یاریشان می‌نمائیم. (٥٥) (برای این است که) شتابان (درهای خوبی‌ها و نعمت‌ها را به رویشان می‌گشائیم و) خیرات و برکات را نصیبشان می‌نمائیم؟ (نه! اشتباه می‌کنند) بلکه نمی‌فهمند. (٥٦))

در حقشان می‌فرماید: ﴿ **فَلاَ تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلاَ أَوْلاَدُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ(توبه٥٥)** ﴾(فزونی اموال و اولاد (یعنی نیروی اقتصادی و انسانی) ایشان، تو را به شگفتی نیندازد. چرا که خداوند می‌خواهد آنان را در زندگی دنیا بدین وسیله معذّب کند و در حال کفر جان دهند و قالب تهی کنند.)

نوع سوم: لذتی است که نه لذت آخرت و عذاب آن را به دنبال دارد و نیز مانع لذت آخرت نیست اگر چه مانع رسیدن به کمال آن است، و این لذت مباحی است که به رسیدن به لذت آخرت کمک نمی‌کند و زمانش کم است و بهتر است به لذتی سودمندتر و بهتر از آن پرداخت.

این نوع همان است که پیامبر خداﷺ با این فرموده به آن اشاره می‌کند: **(کل لهو یلهو به الرجل فهو باطل الا رمیه بقوسه وتأدیبه فرسه وملاعبته امرأته فانهن من الحق)** (تمام سرگرمی‌هایی که انسان به آن مشغول است باطل است مگر تیراندازی با کمانش و تربیت اسبش و بازی کردن با همسرش، همانا این‌ها حق است.) پس هر چه به رسیدن به هدف اصلی کمک کند حق است و هر چه به رسیدن به آن کمک نکند باطل است.

محبتی که ناپسند نیست

پس این نوع محبت [محبت خدا و آن چه او دوست دارد] ناپسند نیست و بلکه پسندیده‌ترین محبت‌هاست و هم چنین محبت رسول خدا ﷺ نیز چنین است. منظور محبت خاصی است که قلب و فکر و یاد را به محبوب مشغول می‌کند وگر نه در قلب هر مسلمانی محبت خدا و رسولش وجود دارد که جز با بودن آن داخل اسلام نمی‌شوند و مردم در این محبت درجات متفاوتی دارند که جز خدا کسی نمی‌تواند آن را اندازه بگیرد و بین محبت دو خلیل خدا و محبت غیر آن‌ها تفاوت بسیار است.

همانا این نوع محبت است که انسان را لطیف می‌کند و سنگینی سختی‌ها را سبک می‌کند و بخیل را سخاوتمند و ترسو را شجاع و ذهن را پاک و روشن و نفس را تربیت می‌کند و زندگی را پاک می‌کند نه عشق به صورت‌های حرام. و هنگامی که اسرار و پنهانی‌ها در قیامت آشکار شود اسرار صاحب این محبت از بهترین اسرار خواهد بود.

این نوع محبت است که صورت را نورانی می‌کند و سینه را گشایش می‌دهد و قلب را زنده نگه می‌دارد و هم چنین محبت کلام خدا که نشانه‌ی محبت خداست.

اگر می‌خواهی بدانی خودت یا دیگران چه اندازه محبت خدا را در دل دارید، به محبت قرآن در دلت بنگر و به لذت بردن از شنیدن آن توجه کن که آیا از لذت صاحبان لهو و موسیقی بیشتر باشد؟ و معلوم است که هر کسی محبوبی را دوست بدارد کلام و گفتارش نیز نزد او محبوب‌ترین چیزهاست.

عثمان بن عفان رضی الله عنه می‌گوید: اگر دل‌های ما پاک می‌بود از کلام خدا سیر نمی‌شد و چگونه کسی که محبوبی را دوست دارد از کلام محبوبش سیر می‌شود در حالی که مقصود نهایی‌اش اوست.

روزی رسول خدا ﷺ به عبدالله بن مسعود گفت: **(إقرأ علي فقال أقرأ عليك وعليك أنزل؟ فقال إني أحب أن أسمعه من غيري فاستفتح فقرأ سورة النساء حتى إذا**

بلغ قوله ﴿فکیف اذا جئنا من کل أمة بشهید وجئنا بك علی هؤلاء شهیدا (نساء۴۱)﴾ قال حسبك الآن فرفع رأسه فاذا عینا رسول اللهﷺ تذرفان من البکـاء)[1] (بر من قرآن بخوان. گفت: آیا بر تو قرآن بخوانم در صورتی که قرآن بر تو نازل شـده اسـت؟ فرمود: من دوست دارم آن را از غیر خودم بـشنوم. پـس آن را گـشود و سـوره‌ی نساء را بر او خواند تا به این آیه رسید: ((ای محمّد!) چگونه خواهد بود بدان گاه که از هر ملّتی گواهی (از پیغمبران برای شهادت بر قـوم خـود) بیـاوریم و تـو را شاهدی بر (قوم خود، از جمله) اینان بیاوریم ؟) فرمود: کافی است. ابـن مـسعود سرش را بلند کرد [دید] که از چشمان رسول خدا به سـبب گریـه اشـک جـاری است.) اصحاب هنگامی که جمع می‌شدند و در میانشان ابوموسی وجـود داشـت می‌گفتند: ای ابو موسی پروردگارمان را به یادمان بیاور، پـس قـرآن مـی‌خوانـد و آن‌ها هم گوش می‌گرفتند.

پس برای دوستدار قرآن وجد و ذوق و لذت و شیرینی و سروری چنـد برابـر سرور دوستدار آوازهای شیطانی وجود دارد و اگر کسی را دیدی که ذوق و وجد و شادمانی و میل او به شنیدن اشعار و آوازهاست و به شنیدن قـرآن میلـی نـدارد پس این بزرگ‌ترین دلیل است بر خالی بودن قلبش از محبت خدا و محبت کـلام خدا، و دلیل است بر تعلق قلبش به شنیدن آواز شیطان.

پس در محبت خدا و در محبت کلام و رسول او چندین برابر منفعت بیشتری وجود دارد از منافع و فواید عشق که سوال کننده آن را بیان کرد، و بلکـه محبتـی سودمندتر از آن وجود ندارد و هر محبتی غیر آن باطل است اگر در رسیدن به آن کمک و تشویق نکند.

عشق همسران

اما محبت همسران، بر کسی که همسرش را دوست بدارد سرزنـشی نیـست و بلکه از کمال اوست و خداوند با آن بر بنـدگانش انعـام نمـوده اسـت و فرمـوده

---

۱. بخاری ۵۰۵۵ و مسلم ۸۰۰.

است: ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (روم۲۱) (و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبّت انداخت. مسلّماً در این، نشانه‌ها و دلائلی است برای افرادی که می‌اندیشند.)

پس زن را موجب آرامش مرد قرار داد تا قلبش با او آرام گیرد و بین آن‌ها محبتی خالصانه قرار داد که همان رافت همراه با مهربانی است و همانا خداوند بعد از بیان آن چه از زنان که برایمان حلال یا حرام است می‌فرماید: ﴿يُرِيدُ اللهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِن قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ * وَاللهُ يُرِيدُ أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَيُرِيدُ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ أَن تَمِيلُواْ مَيْلاً عَظِيماً * يُرِيدُ اللهُ أَن يُخَفِّفَ عَنكُمْ وَخُلِقَ الإِنسَانُ ضَعِيفاً﴾ (نساء۲۸-۲۶) (خداوند می‌خواهد (قوانین دین را) برایتان روشن کند و شما را به راه کسانی رهنمود کند که پیش از شما بوده‌اند، و توبه شما را بپذیرد، و خداوند آگاه و حکیم است. (۲٦) خداوند می‌خواهد توبه شما را بپذیرد و کسانی که به دنبال شهوات راه می‌افتند، می‌خواهند که خیلی منحرف گردید (تا همچون ایشان شوید) (۲۷) خداوند می‌خواهد (با وضع احکام سهل و ساده) کار را بر شما آسان کند و انسان ضعیف آفریده شده است (و در امر گرایش به زنان تاب مقاومت ندارد)(۲۸))

در حدیثی در صحیح [مسلم] جابر از رسول خداﷺ روایت می‌کند: **(أنه رأى إمرأة فأتى زينب فقضى حاجته منها وقال ان المرأة تقبل في صورة شيطان وتدبر في صورة الشيطان فاذا رأى أحدكم امرأة فاعجبته فليأت أهله فان ذلك يرد ما في نفسه)**[1] (رسول خداﷺ زنی را دید و نزد زینب آمد و نیاز خود را از او بر طرف کرد و فرمود: همانا زن در صورت شیطان روی می‌آورد و در صورت شیطان پشت می‌کند. هر گاه کسی از شما زنی را دید که او را در شگفت انداخت پس نزد

۱. مسلم ۱۴۰۳.

همسر خود بیاید زیرا این کار، آن چه در درونش است را پس می‌راند.)

در این حدیث چند فایده وجود دارد:

یکی راهنمایی به این که شخص خود را به چیز دیگری از همان نوع سرگرم و خرسند کند مانند این که از غذایی به جای غذای دیگر یا از لباسی به جای لباس دیگر استفاده کند.

دیگری امر به مداوای شگفت شدن به زن، با سودمندترین داروها، که به جای آوردن شهوت نزد همسر خودش است، و این میل به سوی زن بیگانه را از بین می‌برد. چنان که دو نفر که یکدیگر را دوست دارند به نکاح و ازدواج راهنمایی شده‌اند چنان که در سنن ابن ماجه به صورت مرفوع روایت شده است: (**لم یر للمتحابین مثل النکاح**)[1] (برای دو نفر که یکدیگر را دوست دارند چیزی مانند نکاح پسندیده نیست.)

پس ازدواج با معشوق درمان عشق است و خداوند شرعاً و قدراً آن را درمانش قرار داده است.

اما در داستان زینب بنت جحش، زید تصمیم قطعی بر طلاق دادن او داشت اما او موافقت نمی‌کرد و زید با رسول خدا ﷺ در مورد طلاق او مشورت کرد و رسول خدا ﷺ او را به نگه داشتنش امر فرمود. او گفت چاره‌ای جز جدایی از زینب ندارد و رسول خدا ﷺ این امر، که اگر زید او را طلاق دهد با او ازدواج می‌کند را درون خود مخفی نگه داشت و از این سخن مردم ترسید که بگویند: رسول خدا ﷺ با زن پسرش ازدواج کرده است. زیرا رسول خدا ﷺ قبل از نبوت زید را به پسر خواندگی گرفته بود و از طرفی خدا می‌خواست که قانونی عام تشریع کند که مصلحت بندگانش در آن باشد لذا هنگامی که زید او را طلاق داد و عده‌ی او سپری شد زید را به سوی زینب فرستاد تا از او برایش خواستگاری کند پس زید آمد و به در پشت کرد در حالی که آن چه رسول خدا ﷺ فرموده بود بر سینه‌اش سنگینی می‌کرد و او را از پشت در صدا زد: ای زینب! رسول

۱. ابن ماجه ۱۸۴۷ و حاکم ۱۶۰/۲.

خداﷺ از تو خواستگاری می‌کند. زینب گفت: من کاری نمی کنم تا خداوند مرا به چیزی امر کند و به محرابش رفت و نماز خواند. و خداوند خود ولی نکاح او برای رسول خداﷺ شد و عقد نکاحش را بر روی عرش بست و وحی آمد: ﴿فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِّنْهَا وَطَراً زَوَّجْنَاكَهَا﴾ (احزاب ۳۷) (هنگامی که زید نیاز خود را بدو به پایان برد ما او را به همسری تو درآوردیم)

زینب با این آیه بر دیگر زنان پیامبر مباهات می‌کرد و می‌گفت: شما را خانواده‌هایتان به ازدواج در آورده است و مرا خداوند بر بالای هفت آسمان به ازدواج رسول خداﷺ در آورد.[۱]

این داستان رسول خداﷺ و زینب بود.

شکی نیست که رسول خداﷺ زنان را دوست می‌داشت چنان که در حدیث صحیح آمده است که انس گفت رسول خداﷺ فرمود: (**حبب الي من دنياكم النساء والطيب وجعلت قرة عيني في الصلاة**) (از دنیای شما نزد من زنان و بوی خوش محبوبند و روشنی چشم من در نماز است.)

این لفظ حدیث است نه آن چه بعضی روایت می‌کنند که: (**حبب الي من دنياكم ثلاث**) (سه چیز از دنیای شما نزد من محبوب است...)

یهودیان دشمن خدا در این باره به او حسد ورزیدند و گفتند: اندوهی جز ازدواج ندارد. و خداوند این تهمت را از او دور نمود و فرمود: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكاً عَظِيماً﴾ (نسا ٥٤) (آیا آنان بر چیزی حسد می‌برند که خداوند از روی فضل و رحمت خود (با برانگیختن محمّد) به مردم داده است؟ ما که به آل ابراهیم کتاب و پیغمبری و پادشاهی عظیمی دادیم.)

همانا خلیل خدا ابراهیم‌ؑ که امام موحدین است سارا را که زیباترین زن جهان بود به همسری داشت و هاجر را دوست داشت و او را به همسری

---

۱. بخاری ۴۷۸۷ و مسلم ۱۴۲۸.

برگزید. و همانا سلیمان پیامبر در یک شب نزد نود نفر از زنان خود می‌رفت.

رسول خداﷺ در مورد خدیجه می‌گفت: (**إني رزقت حبها**)[۱] (من به دوستی خدیجه روزی داده می‌شدم.)

محبت زنان از کمال انسان است، ابن عباس می‌گوید: (بهترین این امت کسی است که بیشترین زن را دارد.)[۲]

امام احمد از عبدالله بن عمر نقل می‌کند که در روز جلولاء کنیزی سهم او شد که گردنش مانند ظرفی نقره‌ای بود. عبدالله می‌گوید: (تحمل ننمودم تا او را بوسیدم و مردم نگاه می‌کردند.)

رسول خداﷺ عاشقی را شفاعت نمود تا او را به معشوقش برساند و با او ازدواج کند اما او رد نمود و آن داستان مغیث و بریره بود که بعد از دوری او به دنبالش می‌رفت و اشک بر گونه‌هایش روان می‌شد. رسول خداﷺ به زن گفت: نزد او بر نمی‌گردی؟ گفت: آیا مرا امر می‌کنی ای رسول خدا؟ فرمود: نه من شفاعت او را می‌کنم. گفت: مرا به او نیازی نیست. پس به عمویش عباس فرمود: ای عباس آیا از عشق مغیث به بریره و نفرت بریره از مغیث تعجب نمی‌کنی؟[۳] و به مغیث به دلیل محبتش انتقاد نکرد هر چند که از او جدا شده بود زیرا این محبت چیزی بود که تحت مالکیت او نبود.

خداوند می‌فرماید: ﴿**وَلَن تَسْتَطِيعُواْ أَن تَعْدِلُواْ بَيْنَ النِّسَاء وَلَوْ حَرَصْتُمْ**﴾ (نسا۱۲۹) (شما نمی‌توانید (از نظر محبّت قلبی) میان زنان دادگری برقرار کنید، هر چند هم همه کوشش و توان خود را به کار برید.) یعنی در دوست داشتن و جماع.

عشق مردم سه گونه است

۱ـ عشقی که نزدیکی و طاعت خداست و آن عشق مرد به همسر و کنیزش

---

۱. بخاری ۳۸۱۶ و مسلم ۲۴۳۵.

۲. البته چنان که قاضی عیاض در الشفا ۱۹۰/۱ گفته است منظور ابن عباس اشاره کردن به شخص رسول خداﷺ بود. (محقق)

۳. بخاری ۵۲۸۰.

است و این عشقی سودمند است و به سوی اهدافی که خداوند نکاح را برای آن تشریع نموده است فرا می‌خواند و بازدارنده‌ی چشم و قلب از چشم دوزی به غیر همسر شخص است و به همین دلیل این عاشق نزد خدا و مردم ستایش می‌شود.

۲ـ عشقی که غضب خدا و دوری از رحمت اوست و مضرترین چیز برای دین و دنیای شخص است و آن عشق به مردان بی موست و کسی به آن مبتلا نمی‌شود مگر این که از چشم خدا می‌افتد و از در رحمت او طرد می‌شود و قلبش از او دور می‌گردد و از بزرگ‌ترین پرده های بریدن از خداست.

این همان محبتی است که سبب قوم لوط شد هر آن چه را که سبب شد و چیزی به آنان نرسید مگر این که از جانب این نوع عشق بود، خداوند می‌فرماید:﴿ لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾(حجر ۷۲) ((ای پیغمبر!) به جان تو سوگند! آنان در مستی خود سرگردان بودند.)

دوای این درد ، طلب فریادرسی از دگرگون کننده دل‌هاست و پناه بردن صادقانه به او و مشغول شدن به یاد او و جایگزین کردن آن با محبت و نزدیکی او و نیز تفکر در دردی که‌این عشق به دنبال خود می‌آورد و لذت‌هایی که از بین می‌برد و از دست دادن بزرگ‌ترین محبوب را به دنبال می‌آورد و بزرگ‌ترین ناپسندی‌ها را به دنبال دارد، و اگر کسی با وجود همه‌ی این‌ها چنین چیزی را انتخاب کرد، تکبیر نماز جنازه را بر او بخوان و بدان که بلا او را احاطه کرده است.

۳ـ نوع سوم از عشق، عشقی مباح است که تحت اراده شخص نیست مانند عشق کسی که زنی زیبا برایش توصیف شود و یا اتفاقی و بدون منظور او را ببیند و قلبش به او گرایش پیدا کند. این عشقی را در او پدید می‌آورد که برای او گناه محسوب نیست زیرا تحت مالکیت او نیست و برآن معاقبه نمی‌شود و بهتر آن است که آن را دفع کند و به چیزهایی که از آن سودمندتر است مشغول شود، واجب است که آن را کتمان کند و عفت و صبر پیشه کند تا خداوند او را بر آن اجر دهد و به خاطر صبر و عفتش و ترک اطاعت از هوا و هوس و انتخاب رضایت خداوند، او را پاداش دهد.

عاشقان سه گونه‌اند

بعضی عاشق زیبایی مطلق هستند.

بعضی عاشق زیبایی مقید هستند چه آرزوی وصال هم داشته باشند چه نداشته باشند.

وبعضی عشق نمی‌ورزند مگر به چیزی که آرزوی وصالش را دارند.

عاشق زیبایی مطلق، قلبش در هر وادی سرگردان است و به هر صورت زیبایی نظر دارد، پس عشق این شخص گسترده است اما غیر ثابت و بسیار جا به جا شونده است.

عاشق زیبایی مقید بر عشق به معشوقش ثابت‌تر است و محبتش نسبت به او با دوام‌تر است و محبت او از اولی بیشتر است زیرا محبتش برای یک نفر جمع شده است اما در هر دو عدم امید به وصال معشوق، عشقشان را تضعیف می‌کند، اما عاشقی که آرزومند وصال معشوق است عاقل‌ترین عاشق است و محبتش بیشتر است زیرا امید عشقش را تقویت می‌کند.

بحثی در مورد حدیث «کسی که عاشق شود و عفت پیشه کند»

اما حدیث «کسی که عاشق شود و عفت پیشه کند»[1]، این حدیث را سویدبن سعید روایت می‌کند و اهل حدیث آن را منکر دانسته اند:

ابن عدی در کتاب «کامل» خود می‌گوید: این یکی از احادیث منکر سوید است. و هم چنین بیهقی وابن طاهر در «**الذخیره**» و «**التذکره**» و ابوالفرج ابن جوزی ـ که آن را از موضوعات[2] شمرده است ـ این نظر را دارند. وحاکم با وجود متساهل بودن آن را منکر دانسته و می‌گوید: از آن تعجب می‌کنم.

می‌گوییم: که درست این است که این حدیث از کلام ابن عباس است و سوید در مرفوع کردن آن به اشتباه افتاده است.

---

۱. تمام حدیث به این صورت است: (کسی که عاشق شود و عفت پیشه کند و آن را پنهان نگه دارد تا می‌میرد، پس او شهید است.)

۲. در واهیات ۲۸۵/۲.

محمد ابن خلف ابن مرزبان می‌گوید: ابوبکر ارزق این حدیث را از سوید نقل کرد، سپس او را بر آن سرزنش نمود و نام پیامبرﷺ را از حدیث ساقط نمود و بعد از آن اگر از او پرسیده می‌شد آن را به صورت مرفوع روایت نمی‌کرد.

و این کلام به کلام پیامبرﷺ شباهت ندارد.

اما روایت خطیب از ازهری که می‌گوید معافی ابن زکریا برایمان نقل کرد که قطبه ابن فضل گفت که احمد ابن محمد ابن مسروق گفت سوید ابن مسهر برایمان از هشام ابن عروه و او هم از پدرش و او نیز از عایشه به صورت مرفوع برایم نقل نمود، این از روشن‌ترین خطاهاست و کسی که کم‌ترین بویی از حدیث برده باشد چنین روایتی را از هشام که او هم از پدرش و او نیز از عایشه روایت کرده باشد قبول نخواهدکرد.

ما خدا را شاهد می‌گیریم که عایشه چنین چیزی را از رسول خداﷺ روایت نکرده است و نه عروه از عایشه روایت کرده است و نه هشام آن را از عروه روایت نموده است. و اما حدیث ابن مجشون از عبدالعزیز ابن ابوحازم از ابن ابونجیح از مجاهد و او هم از ابن عباس که به صورت مرفوع روایت شده است، دروغی است که بر ابن ماجشون بسته شده است و او چنین حدیثی روایت نکرده است و زبیر ابن بکار هم از او روایت نکرده است و این از ساخته‌های وضع‌کنندگان حدیث است.

سبحان الله! چگونه چنین سندی، این چنین متنی راحمل می‌کند؟ خداوند وضع کنندگان را از خیر و نیکی دورگرداند.

معیار در انکار این حدیث سخن حافظان حدیث (یعنی محدثین) است و در این کار به آنان رجوع می‌شود و کسی که بتوان در علم حدیث به او اعتماد نمود این حدیث را صحیح یا حسن ندانسته است و حتی کسانی که اهل تساهل و تسامح هستند آن را صحیح یا حسن ندانسته‌اند و حتی ابن طاهر که در روایت احادیث تصوف بسیار متساهل است و صحیح و ضعیف و بی‌ارزش را روایت می‌کند آن را منکر و باطل دانسته است.

گرچه از ابن عباس چنین سخنی بعید نیست.

ابومحمد ابن حزم از ابن عباس نقل می‌کند از او در مورد مرگ بـر اثـر عـشق سوال شد. گفت: کشته هوا و هوس است نه دیه دارد و نه قصاص.

در عرفات جوانی را نزد او آوردند که مانند جوجه‌ای [لاغر] شده بود گفـت: مشکلش چیست؟ گفتند: عشق، پس تمام آن روز از عشق به خدا پناه می‌برد.

این همان کسی است که می‌گوید: (هرکس عاشق شود و عفت پیشه کنـد وآن را پنهان کند تا می‌میرد، او شهید است.)

از چیزهایی که آن را روشن می‌سازد این است که رسول خـداﷺ شـهیدان را در حدیث صحیح برشمرده‌اند و کسی را که در جهاد کشته شده است و کسی که با شکم درد و یا سوختن مرده است و زنی که بر اثر وضـع حمـل مـرده اسـت و کسی که با غرق شدن مرده است و نیز کسی که مبتلا به نوعی مریضی اسـت کـه دمل‌ها و آبله مانندهایی را در پهلویش ایجاد می‌کند، را ذکر کرده است وکـسی را که عشق او را کشته باشد، ذکر ننموده است.

برای این که این اثر ابن عباس در حق مقتول عشق صحیح باشـد لازم اسـت به خاطر خدا صبر و عفت پیشه کند و به خاطر خدا عشقش را پنهان نگـه دارد و این در حالتی است که بر معشوقش توان داشته باشد و محبت و ترس از خـدا و رضایت او را بر آن ترجیح دهد.

این از شایسته‌ترین کسانی اسـت کـه شـامل ایـن فرمـوده خداونـد شـود کـه می‌فرماید: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى * فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى﴾ (نازعات ٤١-٤٠) (و امّا آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشـد، و نفس را از هوا و هوس بازداشـته باشـد. (٤٠) قطعـاً بهـشت جایگـاه (او) اسـت. (٤١)) و نیز این آیه که می‌فرماید: ﴿وَلِمَنْ خَافَ مَقَـامَ رَبِّـهِ جَنَّتَـانِ﴾ (رحمـان ٤٦) (هر کسی که از مقام پروردگار خود بترسد، باغ‌هائی (در بهشت) دارد.)

لذا از پروردگار عظیم که صاحب عرش بزرگوار است می‌خواهیم تا مـا را از جمله کسانی قرار دهد که محبتش را بر هـوای نفـس تـرجیح مـی‌دهنـد و بـا آن نزدیکی و رضایت او را می‌جویند.

این کتاب مبارک به پایان رسید ، سپاس در اول و آخر، و در آشکار و پنهان خدا را سزاست، سپاسی که حق نعمت‌هایش را به تمام و کمال ادا کند و معادل نعمت‌های بسیارش باشد و به حمد و یاوری پروردگار فتوای شریف پایان یافت.

*****

در این جا امر ترجمه کتاب «الداء و الدواء» به پایان رسید. به امید این که خداوند آن را بپذیرد و بدان به مسلمانان سود برساند و به راستی عاقبت نیک از آن پرهیزکاران است.﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ * وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ * وَالْحَمْدُ لله رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴾ (صافات ۱۸۲ـ۱۸۰)

*****